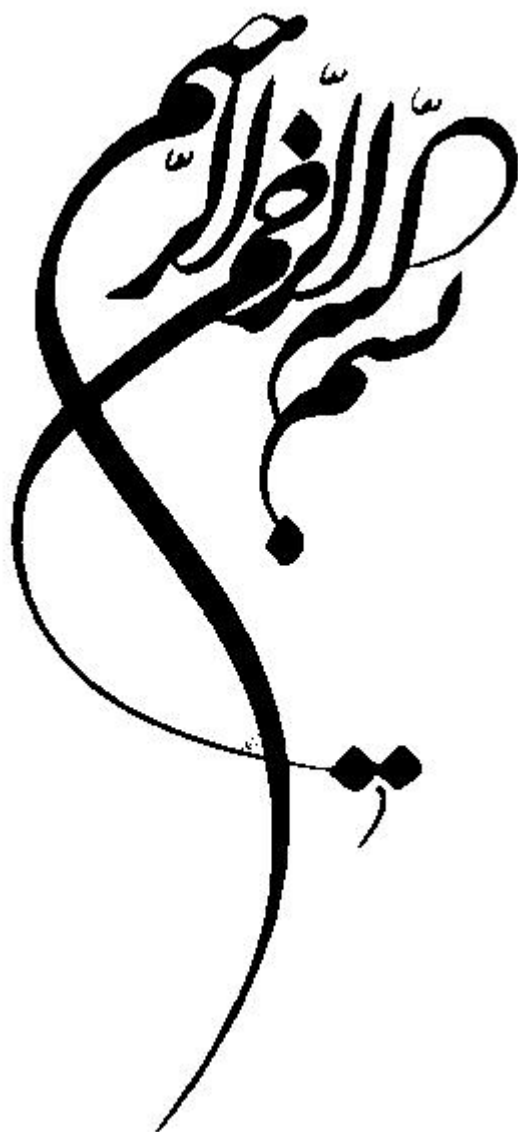




عرفان اسلامی جلد 3

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 7

عرفان اسلامی جلد سه

باب 4

در بیان نیت

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْذُورَاتِ تُخَلِّصُ النَّيَّةَ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. وَقَالَ: الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ.

وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى.

وَلَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النَّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَسُكُونٍ؛ إِذْ لَوْ لَمْ تَكُنْ بِهَذَا الْمَعْنَى تَكُونُ غَافِلًا.

وَالْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

ثُمَّ النَّيَّةُ تَبْدُو مِنَ الْقَلْبِ عَلَى قَدْرِ صَفَاءِ الْمَعْرِفَةِ، وَتُخْتَلِفُ عَلَى حَسَبِ اخْتِلَافِ الْأَوْقَاتِ فِي مَعْنَى قُوَّتِهِ وَضَعْفِهِ.

وَصَاحِبُ النَّيَّةِ الْخَالِصَةِ نَفْسُهُ وَهَوَاهُ مَعَهُ مَقْهُورَتَانِ تَحْتَ سُلْطَانِ تَعْظِيمِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَالْحَيَاءُ مِنْهُ وَهُوَ مِنْ طَبْعِهِ وَشَهْوَتِهِ وَمُنْيَتِهِ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 8

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ]

نیت

نیت در لغت به معنای قصد، تصمیم، اراده، آهنگ و عزم است.

کلیه حرکات و سکنات انسان و آنچه که اعضا و جوارح آدمی انجام می‌دهند، ریشه در نیت و قصد انسان دارد.

انسان تا مقصدی را در نظر نگیرد، وعزم خود جزم نکند به دنبال آن حرکت نخواهد کرد و عاملی جز نیت برای حرکات اعضا و جوارح به سوی هدف وجود ندارد.

وجود نیت، محرک و عدمش بازدارنده آدمی است.

اگر انسان نیت کند و نسبت به امری تصمیم بگیرد، به سبب حرکت کرده و برای رساندن خود به آن با تمام وجود به فعالیت می‌پردازد و چون قصد و تصمیم نداشته باشد، عاملی جز عامل جبر، او را حرکت نخواهد داد، و وقتی جبر در کار باشد، حرکات انسان و حتی هدفی که عامل اجبار، انسان را به آن می‌رساند، کم‌ترین ارزشی نخواهد داشت؛ پس با نبودن نیت و دور بودن عامل اجبار، انسان به سوی چیزی که نیت ندارد، حرکت نمی‌کند.

هدف هرچه ارزشش بیشتر باشد به تناسب آن، ارزش نیت بیشتر خواهد شد و وقتی نیت از هدف، کسب ارزش کند، بدون شك عملی که بر مبنای آن نیت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 9

انجام می‌گیرد، از ارزش آن نیت کسب ارزش می‌نماید.

در حقیقت ارزش هدف و نیت و عمل به هم وابسته است و بین این سه واقعیت رابطه مستقیم برقرار است.

هدف، همیشه مولد نیت، و نیت - در صورت آماده بودن زمینه - مولد عمل است.

بدون هدف و مقصد، نیتی در قلب پدید نمی‌آید و بدون نیت، عملی از انسان صادر نمی‌شود.

با توجه به این مقدمه - که روشن می‌کند هدف، جان نیت و نیت، جان عمل است - اسلام، این مکتب سعادت بخش و این مدرسه انسان‌ساز و این آیین تربیت، برای هدف و نیت جایگاهی بس مهم قائل است.

اسلام، می‌خواهد که مردم در تمام زمینه‌های زندگی، مقدس‌ترین و عالی‌ترین و والاترین هدف را انتخاب کنند، تا آن هدف عالی‌تر، به آنان نیت عالی‌تر ببخشد و در نتیجه عمل مردم در تمام جهات زندگی عالی‌ترین عمل باشد.

اگر همه مردم در انتخاب هدف، مطیع اسلام شوند، همه دارای نیت پاک و خالص خواهند شد و تمام اعمال و اخلاق آنان بر اساس آن نیت والا تنظیم شده و در نتیجه به بسیاری از مشکلات فردی، خانوادگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی و خلاصه به گرفتاری‌های مادی و معنوی آنان خاتمه داده خواهد شد و در این دنیا به حیات طیبه‌ای که قرآن مجید وعده داده، خواهند رسید و در آخرت از سعادت ابدی نصیب خواهند برد.

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً]

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 10

وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [1].

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.

آری، ایمان که ترکیبی از معرفت و عشق حقیقی انسان به خدا و شؤن خداست، باعث می‌گردد که انسان در نیت نسبت به هر عملی، خدا را در نظر گرفته و او را به عنوان مقصد انتخاب نماید و منظورش از انجام عمل رسیدن به رضا و لقا و قرب او باشد؛ در این صورت عملش که بر اساس آن منظور و نیت انجام می‌گیرد، عمل صالح و نتیجه آن عمل صالح، حیات طیبه و نتیجه آن حیات طیبه، سعادت ابدی در عالم آخرت است.

بیایید با کمال خلوص از حضرت دوست بخواهیم که از شراب عشق و ایمان و معرفت و محبت، آن چنان که به اولیا و عاشقانش چشانید، به ما هم بچشانند، تا از این رهگذر، مست شویم و رقص کنان به عالم قدس و معنی پا گذاشته و همه وجود را فدای خاک آن آستان مقدس کنیم.

ما که تا امروز هدفی جز دنیا و شکم و شهوت نداشتیم و همه حرکات ما و فعالیت‌های اعضا و جوارح ما بر اساس این هدف بوده چه سودی بردیم و به کدام رشد و کمال رسیدیم و با صرف نقد عمر و لحظات غیرقابل جبران، چه دریافت کرده‌ایم؟!

در فردای نزدیک که پرده‌ها کنار رود، روشن می‌شود که از خرج کردن عمر

(1) - نخل (16): 97.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 11

گرامی، جز حسرت و اندوه و پشیمانی و ظلمت و بدبختی دریافتی نداشته و محصولی کسب نکرده‌ایم!

بیایید مانند حکیم بزرگ، الهی قمشه‌ای که از حسنات دهر بود و این فقیر ساعاتی که محضرش را درك کردم از پر ارزش‌ترین ساعات عمرم می‌دانم، به سوی حضرت بی‌نیاز دست نیاز برداشته و بگوییم:

الهی راز هوش آور به مستی

الهی زان می پاك الستی

مرا مخمور چشم یار سازد

همان مستی که دل هشیار سازد

چنان مجنوم از سودای عشقت

چنان مستم کن از صهبای عشقت

نبیند جز تو در اقلیم هستی

که هرگز دیده عقلم زمستی

مکن بی‌نور خود شمع روانم

الهی هرچه خواهی کن به جانم

بسوزان هستیم در تابش عشق

فروزان سینه‌ام از آتش عشق

به شمع عالمی پروانه گردان

دلم چون شمع آتش خانه گردان

اسلام که برای انسان جز هدف برتر و نیت پاك و خالص نمی‌پسندد و راه رسیدن به کمال حقیقی را همین می‌داند و بس، راه اصلاح نیت را که ریشه اعمال است، در این می‌داند - که آدمی با چنگ زدن به دامن انبیا و امامان علیهم السلام - این عارفان و حکیمان واقعی - دلش غرق در معرفت نسبت به حقایق اصیل و واقعیت‌های صحیح شود، تا از برکت این معرفت، به این حقیقت برسد که مقصد واقعی و هدف اصیل جز خدا نیست و آنچه غیر او از غیب و شهود، در اختیار انسان است جز وسیله و سبب، چیزی نیست.

تا از برکت این معرفت، بفهمد که اگر غیر از خدا چیزی را به عنوان هدف انتخاب کند و نیتش را بر اساس رسیدن به آن هدف قرار دهد و اعضا و جوارحش را بر مبنای آن نیت به کار گیرد، در راه گمراهی و ضلالت افتاده و عاقبت به جز شقاوت و بدبختی و عذاب الیم از مزرع زندگی محصولی برداشت نخواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 12

تا از برکت این معرفت، به این نتیجه برسد که هرچه را جز خدا به عنوان هدف قرار دهد، دچار سراب شده و هرچه بکوشد و هرچند فعالیت کند و هرچه از عمر مایه بگذارد، به چیزی نخواهد رسید و جز از دست دادن تمام پایه‌های زندگی نصیبی عایدش نخواهد شد:

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٌ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا... «1»].

و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه آن را [از دور] آب می‌پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد.

آری، اینان هم در پایان عمر، درمی‌یابند که همه چیز را فدای هیچ و پوچ کرده‌اند!

مالك حقیقی خداست

اسلام از طریق آیات محکم قرآن و براهین روشن‌تر از آفتاب، خدای عزیز را مالك همه چیز می‌داند و ملکیت و مالکیت حضرت حق را اصیل دانسته، مالکیت غیر او را اعتباری و وهمی می‌داند. وقتی در این زمینه دقت کنید، می‌بینید حق همین است، احدی در این عالم دارای ملکیت اصیل نیست، انسان که جا دارد اشرف مخلوقات گردد، عریان و فقیر و ندار متولد می‌شود و روز رفتن از دنیا هم با دست تهی و خالی از امور مادی به عالم آخرت مسافرت می‌کند؛ وقتی انسان با این همه بزرگی و عظمت و جایگاهش در خلقت نسبت به امور مادی و غیر مادی امانت‌داری بیش نباشد، دیگر موجودات را ببین که در چه حالی هستند؟!

انبیا که در سرچشمه اهل معرفت بودند، بنا به نقل قرآن در تمام لحظات حیات، در همه زمینه‌های زندگی - چه مادی چه معنوی - از خود سلب مالکیت کرده و تنها خداوند بزرگ را مالک حقیقی دانسته‌اند و به این سبب او را هدف واقعی قرار داده و از تمام علل و وسائلی که در اختیار داشتند برای رسیدن به مقام لقا و قرب و رضای آن جناب استفاده کردند؛ قرآن، اقرار حقیقی انبیا را به مالکیت واقعی حق در تمام عالم در آیاتی به شرح زیر نقل می‌کند و از قول آنان به همه درس می‌دهد که مالک حقیقی اوست و جز او مملو کند و مملوک، مسلوب الاختیار است؛ پس بر شما سزاوار نیست که مملوک را در هر موقعیتی که باشد هدف بگیرید و نیت و عمل خود را برای رسیدن به آن مملوک که هیچ کاری برای شما از دستش بر نمی‌آید، خرج کنید.

[قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ] «1».

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

[وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوا إِلَّا فَاِجْرًا كَفَّارًا] «2».

و نوح گفت: پروردگارا! هیچ يك از کافران را بر روی زمین باقی مگذار* که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند.

[وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ

(1) - اعراف (7): 23.

(2) - نوح (71): 26 - 27.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 14

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ دُرِّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ* رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] «1».

و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند [و به پیشگاه حق می‌گفتند:] پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی،* پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر، و راه و رسم عبادت‌مان را به ما نشان ده، و توبه ما را بپذیر که تو بسیار توبه‌پذیر و مهربانی،* پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.

[و قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ] «2».

و موسی گفت: ای فرعون! یقیناً من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.

[فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ] «3».

پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می‌کنی، نیازمندم.

[إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي

(1) - بقره (2): 127-129.

(2) - اعراف (7): 104.

(3) - قصص (28): 24.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 15

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] «1».

یقیناً من بر خدا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

[... هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ] «2».

و او شما را از زمین به وجود آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید؛ بنابراین از او آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید؛ زیرا پروردگارم [به بندگانش] نزدیک و اجابت کننده دعای آنان است.

[وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُثِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] «3».

و این چنین پروردگارت تو را برمیگزیند و از تفسیر خوابها به تو میآموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند، چنان که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ یقیناً پروردگارت دانا و حکیم است.

[قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ] «4».

(1) - هود (11): 56.

(2) - يوسف (12): 6.

(3) - يوسف (12): 33.

(4) - هود (18): 64.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 16

یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند، و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم.

[قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ] «1».

گفت: پروردگارا! مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشنده ای.

[هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ] «2».

در آنجا بود که زکریا [با دیدن کرامت و عظمت مریم] پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا! مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعایی.

[إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ] «3».

یقیناً خدا پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس او را بپرستید، این است راه راست.

[وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ] «4».

و بگو: پروردگارا! [مرا] بیامرز و [بر من] رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی.

(1) - ص (38): 35.

(2) - آل عمران (3): 38.

(3) - آل عمران (3): 51.

(4) - مؤمنون (23): 118.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 17

[قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ] «1».

بگو: مالک آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟* خواهند گفت: [آنها هم] در سیطره مالکیت خداست. بگو: آیا [از پرستش بتان] نمی‌پرهیزید؟

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ] «2».

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلوی آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.*

پروردگارا! بی تردید هر که را تو در آتش در آوری، مسلماً خوار و رسوایش کرده ای، و برای ستمکاران یاورانی نخواهد بود.*
پروردگارا! بی تردید ما [صدای] ندا دهنده ای را شنیدیم [که مردم را] به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان آورید.
پس [ما] ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را

(1) - مؤمنون (23): 86-87.

(2) - آل عمران

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 18

بیامرز، و بدی هایمان را از ما محو کن، و ما را در زمره نیکوکاران بمیران.*

پروردگارا! آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا فرما و روز قیامت، ما را رسوا و خوار مکن؛ زیرا تو خلف وعده نمی کنی؟

لفظ مبارك «رب» و مشتقاتش که به معنای مالک است حدوداً نهمصد و پنجاه بار در قرآن مجید آمده، تا بلکه خیره سران و غافلان دست از لجاجت و جهل برداشته، از اربابان باطل قطع امید کرده به ربّ حقیقی عالم روی آورند.

تکرار این لفظ در قرآن و روایات و دعاهاى اسلامى، برای این است که انسان در تمام لحظات، متذکّر این واقعیت باشد و از راه راست الهی منحرف نگردد.

آری، هیچ چیز به جز مالک حقیقی عالم را به عنوان هدف انتخاب نکنید که صد در صد زیان خواهید کرد؛ وسایل و علل، وسایل و عللند نه هدف، بفهمید که چه می کنید، بدانید که در کجا و برای که خود را خرج می کنید!

مرحوم الهی قمشه ای، آن وارسته کامل و شیدای عاشق چه خوش سروده:

ای دل هوای خویش بنه در هوای دوست	بگذر ز خواهش دل خود بر رضای دوست
از ماه برتر آبی و از عرش بگذری	بوسی شبی به مسکنت ار خاک پای دوست
احسان به خلق کن نه پی اجر آخرت	اجری ندارد آنچه نباشد برای دوست
خواهی به آستانه جنت قدم زنی	یکشب به توبه زن در دولت سرای دوست

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 19

شرمنده باد «الهی» از این پند بی خلوص من گمراهی چه گونه شوم رهنمای دوست «1»

بازگشت همه امور به خداست

وقتی آیات شریفه قرآن، با دلایل و براهین روشن، ملکیت حقیقی و مالکیت واقعی بر همه عالم را از آن خدا بدانند، باید این معنی که بازگشت همه عالم به حضرت اوست، بر صاحبان خرد واضح باشد؛ زیرا عالم و عالمیان طبیعتاً و ذاتاً در حرکات خود هدفی را دنبال می کنند و در دار هستی هدفی جز خدا برای جهان هستی و موجوداتش وجود ندارد.

خبر داری که سبّاحان افلاک	چرا گردند گرد مرکز خاک
چه می خواهند از این محمل کشیدن	چه می جویند از این منزل بریدن
که گفت این ثابت است آن منقلب نام	که گفت آن را بجنب وین را بیارام
در این محراب که مقصودشان کیست	وزین آمد شدن منظورشان چیست

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آورنده خود را طلبکار

اگر بازگشت مهمانان هستی به صاحب خانه نباشد، باید گفت: وجود کوچک‌ترین جزء تا عظیم‌ترین موجود هستی باطل و عبث است، در صورتی که هیچ خردمندی این را نگفته و نمی‌گوید و اطوار خود موجودات عالم هم از قبول این مسئله ابا و امتناع دارند.

دقت در وضع هر موجودی نشان می‌دهد که موجود، پیچیده به علم و عدل و حکمت و هدف است و به فرموده سید موحدان و نور عارفان امیرمؤمنان علیه السلام در

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 20

کمال وضوح با چشم دل می‌توان خدا را در آینه وجود هستی مشاهده کرد. محرك وقتی مستجمع جمیع صفات کمال باشد، متحرك هم باید از آن صفات نشان داشته باشد، وقتی اراده محرك بر حق باشد حرکت متحرك هم بر حق و برای حق و به سوی حق است.

قرآن، پایان تمام حرکات را خدا می‌داند و در آیاتش تصریح دارد که رجوع همه امور به الله است:

[هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِي الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] «1».

آیا [اهل لغزش و پیروان شیطان] جز این را انتظار دارند که [عذاب] خدا و فرشتگان [مأمور عذاب] در سایان‌هایی از ابر به سوی آنان آیند و کار نابودی آنان تمام شود؟ و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.

[و لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] «2».

و آنچه در آسمان و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و همه امور به سوی او بازگردانده می‌شود.

[... لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] «3».

تا خدا پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده‌اش] انجام شدنی بود، تحقق دهد و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.

(1) - بقره (2): 210.

(2) - آل عمران (3): 109.

(3) - انفال (8): 44.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 21

[يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] «1».

همه اعمال و احوال گذشته [رسولان چه فرشته چه بشر] و [همه اعمال و احوال] آینده آنان را می‌داند و همه کارها به خدا بازگردانده می‌شود.

[وَ إِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] «2».

اگر تو را تکذیب می‌کنند [اندوهگین مباش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده‌اند. و همه امور به خدا بازگردانده می‌شود.

[لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] «3».

مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست، و همه امور به خدا باز گردانده می‌شود.

[اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] «4».

خدا مخلوقات را می‌آفریند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز می‌گرداند، آن گاه به سوی او باز گردانده می‌شوند.

[وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاَعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رُبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] «5».

نُهان آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره دانش خداست، همه کارها به او باز گردانده می‌شود؛ پس او را بندگی کن و بر او توکل داشته باش، و پروردگارت از

(1) - حج (22): 76.

(2) - فاطر (35): 4.

(3) - حدید (57): 5.

(4) - روم (30): 11.

(5) - هود (11): 123.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 22

آنچه انجام می‌دهید، بی‌خبر نیست.

[... وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ] «1».

و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، و بازگشت فقط به سوی اوست.

[ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ] «2».

و صاحب نعمت فراوان است. هیچ معبودی جز او نیست. بازگشت فقط به سوی اوست.

[لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ] «3».

راه آن خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. آگاه باشید! که همه امور به سوی خدا بازمی‌گردد.

در این آیات محکم قرآن دقت کنید و واقعیت این مسئله را که بازگشت همه به سوی او و پایان و عاقبت هر کاری اوست، لمس نمایید، آن گاه نیت‌های خود را محاسبه کنید، ببینید در آن روزی که همه چیز به او برگشته و نیت‌های شما هم چون همه چیز به حضرت او بازگشته با نیت شما چه می‌کند؛ اگر نیت در همه امور برای او بوده با گزاف‌ترین قیمت می‌خرد، اگر برای غیر بوده آن را به غیر برمی‌گرداند، غیری که در دنیا هیچ کاره بوده چه رسد در پایان کار، با توجه به این حقیقت، چرا و روی چه حساب انسان در کارهایش غیر خدا را نیت کند و غیر حضرت دوست را

(1) - مائده (5): 18.

(2) - غافر (40): 3.

(3) - شوری (42): 53.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 23

هدف بگیرد؟

نیت برای غیر فاقد ارزش است و کاری که بر اساس آن نیت انجام می‌گیرد آن هم فاقد ارزش است.

بیایید بر خود مسلط شویم و نیت‌های خود را از تفرقه نجات داده به چهارچوب وحدت بیاوریم، تا در تمام امور نیتی جز خدا و هدفی جز حضرت حق نداشته باشیم، در این صورت است که نیت و عمل ما ارزشمند شده و ما يك مؤمن واقعی خواهیم گردید.

هر چه غیر حق، فقیر و ذلیل و مسکین و مستکین و مستحیر و حقیر و مملوک و صغیر و عبد و ضعیف و ناتوان است و نیت را برای این غیر قرار دادن عین نادانی است. اسلام، با توجه دادن مردم به این آیات، به مردم ثابت می‌کند که در دار تحقق، حقیقتی جز الله وجود ندارد، پس چیزی جز او نمی‌تواند هدف و مقصد و مصیر باشد، آنچه غیر حق است شبح و سایه‌ای بیش نیست و اگر بتواند عنوانی به خود بگیرد، عنوان سبب و وسیله است، شما بیایید در هر کاری خدا را هدف بگیرید، تا نیت شما از آن هدف تبلور پیدا کند و در نتیجه نیت شما خدایی گردد، سپس به انجام عمل برخیزید که عمل برخاسته از آن نیت عمل خدایی است و عمل خدایی خیر و برکت و ثواب و ارزش در پی دارد و غیر خدا را برای تحقق نیت به عنوان وسیله و سبب گرفته، چنانچه قرآن مجید به این راه مستقیم انسان را دلالت می‌کند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

(1) - مائده (5): 35.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 24

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای [از ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان درگاهش] برای تقرب به سوی او بجوئید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا] «1».

کسانی [از فرشتگان، پریان و ارواح را] که آنان [به عنوان معبود] می پرستند [خود آنان برای رفع نیازمندی هایشان] به سوی پروردگارشان وسیله می جویند، تا کدامشان نزدیک تر باشد، و به رحمت او امید دارند، و از عذابش می ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارت شایسته پرهیز است.

آری، همه انبیا و امامان علیهم السلام و عارفان واقعی و وارستگان و اولیا و عاشقان وسیله آشنایی ما با حضرت یارند و مواد و اشیای دنیا و اعضا و جوارح ما وسایل کمک دهنده به ما برای رسیدن به الله.

هدفی و مقصدی جز او وجود ندارد، کنار چیزی توقف نکنید دست از دامن اولیا بردارید و بدون خضر راه و مرشدی حکیم که صد در صد خدایی باشد و عالمی ربّانی، قدم در راه سلوک نگذارید که در این راه بس خطرهاست و عمده ترین خطر اشتباه وسیله به هدف و در نتیجه انحراف در نیت و در پایان بی ارزش شدن جهاد و عمل است!!

الهی آن عارف پاک باز در این زمینه چنین سروده:

وی عشق تو آتش جهان سوز

ای حسن تو مهر عالم افروز

نور تو چراغ اهل بینش

ای مهر تو سر آفرینش

(1) - اسراء (17): 57.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 25

ای درگه تو پناه عالم	مسکین تو پادشاه عالم
ای مبدع نقش عقل و جانها	وی مخترع تو آسمانها
ای برتر از آسمان افکار	مدهوش تو چشم عقل هشیار
ای سرّ عیان و عین مستور	با جمله جهان و وز همه دور
ای سایه نه سپهر خضرا	از تابش مهر توست برپا
ای محرم سر عشق بازان	گنجینه راز بی نیازان
ای ذکر تو وحی آسمانی	یاد تو حیات جاودانی
ای نام تو نقش خاطر من	یاد تو بهشت و کوثر من
بر من کرمی که خوار و زارم	لطفی که تبه شدست کارم»1

قرآن مجید در چهار بخش به مسئله نیت اشاره کرده است، در يك مرحله دعوت می‌کند که در تمام برنامه‌ها قصد و نیت شما فقط برای خدا باشد و جز او منظوری نداشته باشید و مواظبت کنید که کلیه امور شما فی سبیل الله و قربةً الى الله باشد.

در قسمت دیگر از نیت پاك و منظور و مقصود الهی بندگان واقعی خبر می‌دهد و محصول ذات قلب با عظمت آنان را که جز نیت خالصانه چیزی نبوده در آئینه آیات نشان می‌دهد.

و در مسئله دیگر به این نکته اشاره می‌کند که آنچه بر دل و سینه و قلب شما می‌گذرد، خدا نسبت به آن آگاه و حاضر و ناظر است، این شماست که باید توجه

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 26

کنید در محضر خدا نیت غیرخدایی نداشته باشید.

و در قسمت دیگر به نیت‌های غیرخدایی و مقاصد ناپاک و آلوده اشاره کرده، صاحبان آن نیت‌ها را ظالم و گمراه دانسته و برای آنان عاقبتی جز جهنم معرفی نمی‌نماید.

اما آیات قرآن که به طور تقریب به مسائل چهارگانه اشاره کرده است:

نیت، فقط برای خدا

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ... [«1»].

و در راه خدا چنان که شایسته جهاد است، جهاد کنید؛ او شما را برگزید.

[وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى* إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى* وَ لَسَوْفَ يَرْضَى] [«2»].

و هیچ کس را از سوی خود بر عهده خدا نعمتی نیست که این مالی که انفاق کرده به عنوان پاداش آن نعمت به حساب او گذارد.* بلکه [انفاق کننده با تقوا مال خود را در راه خدا انفاق می کند] تا خشنودی پروردگار والایش را به دست آورد.* و [بی تردید] به زودی [در قیامت با دریافت لطف، رحمت حق و پاداش بی پایان او] خشنود خواهد شد.

[و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ] «3».

(1) - حج (22): 78.

(2) - لیل (92): 19 - 21.

(3) - بقره (2): 190.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 27

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

[فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا] «1».

پس [با این وصف که قیامتی سنگین در پی دارید بیایید] خدا را سجده کنید و بپرستید.

نَيْتِ پاك و مخلصانه بندگان واقعی

[إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] «2».

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

[و الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحُسْنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ] «3».

و کسانی که برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهمان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند]، اینانند که

(1) - نجم (53): 62.

(2) - انعام (6): 79.

(3) - رعد (13): 22.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 28

فرجام نیک آن سرای، ویژه آنان است.

[فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

پس [با توجه به فراخ بخشی خدا در روزی و رزق] حق خویشاوند و مسکین و در راه مانده را بده. این انفاق برای آنان که خشنودی خدا را می خواهند بهتر است و اینان [که حقوق مالی را می پردازند] همان رستگارانند.

[...] وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ] «2».

و آنچه از زکات می دهید که [به سبب پرداختنش] خشنودی خدا را می خواهید [مایه فزونی است]؛ پس این زکات دهندگانند که مال و ثوابشان دو چندان می شود.

[وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ...] «3».

و آنان که بامدادان و شامگاهان پروردگارشان را می خوانند [و با این خواندن] خشنودی او را می خواهند، از خود مران.

[إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا] «4».

[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

[و اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

(1) - روم (30): 38.

(2) - روم (30): 39.

(3) - انعام (6): 52.

(4) - انسان (76): 9.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 29

وَجْهَهُ [...] «1».

با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند خود را پایدار و شکیبادار.

[و قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ] «2».

پس سلیمان از گفته اش با تبسم حالت خنده به خود گرفت، و [به سبب نعمت فهم گفتار حیوانات] گفت: پروردگارا! به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده ای به جای آورم، و این که کار شایسته ای که آن را بپسندی انجام دهم، و مرا به رحمت در میان بندگان شایسته ات درآور.

[حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي دِينِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] «3».

تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید:

پروردگارا! به من الهام کن تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای سپاس گزارم، و کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم و به یقین از تسلیم شدگان [به فرمان‌ها و احکام] توام.

(1) - کهف (18): 28.

(2) - نمل (27): 19.

(3) - احقاف (46): 15.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 30

خداوند از تمام نیت‌ها آگاه است

[و إِذَا لَعْنُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] «1».

و چون با شما دیدار کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم. و زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که بر شما دارند، سر انگشتان خود را می‌گزند.

بگو: به خشمستان بمیرید. یقیناً خدا به آنچه در سینه‌هاست، داناست.

[...] وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] «2».

و [تحقق دادن این برنامه‌ها] به سبب این است که خدا آنچه را [از نیت‌ها] در سینه‌های شماست [در مقام عمل] بیازماید، و آنچه را [از عیوب و آلودگی‌ها] در دل‌های شماست، خالص و پاک گرداند و خدا به آنچه در سینه‌هاست، داناست.

[وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] «3».

و نعمت خدا را بر خود و پیمان‌ش را که [در لزوم اطاعت از او و پیامبرش] با شما محکم و استوار کرد، یاد کنید، هنگامی که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه در سینه‌هاست، داناست.

(1) - آل عمران (3): 119.

(2) - آل عمران (3): 154.

(3) - مائده (5): 7.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 31

«لَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونُ نِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»¹.

آگاه باشید که مشرکان سر در گریبان فرو می‌برند تا [خود را] از شنیدن قرآن [به هنگام تلاوتش به وسیله پیامبر و مؤمنان] پنهان بدارند؛ آگاه باشید! چون جامه‌هایشان را بر سر و روی خود می‌پوشانند [تا دیده نشوند، این پنهانکاری سودی به حال آنان ندارد] خدا آنچه را پنهان می‌کند و آنچه را آشکار می‌نماید، می‌داند؛ یقیناً او به آنچه در سینه‌هاست، داناست.

«وَلِّينَ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»².

و اگر از سوی پروردگارت یاری و نصرتی [چون پیروزی و غنیمت] بیاید، [به مؤمنان] قاطعانه می‌گویند: ما هم با شما بودیم. آیا [حال آنان از دید خدا پنهان است] و خدا به آنچه در سینه‌های جهانیان است [از همه] آگاه‌تر نیست؟

«إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»³.

یقیناً خدا دانای غیب آسمان‌ها و زمین است و بی‌تردید به نیت‌ها و اسرار سینه‌ها آگاه است.

«وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»⁴.

(1) - هود (11): 5.

(2) - عنکبوت (29): 10.

(3) - فاطر (35): 38.

(4) - ملک (67): 13.

عرفان اسلامی، ج3، ص: 32

و گفتارتان را پنهان کنید یا آن را آشکار سازید، مسلماً او به نیت‌ها و اسرار سینه‌ها داناست.

نیت‌های ناپاک و آلوده

[قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] «1».

بگو: اگر آنچه [از نیت‌های فاسد و افکار باطل] در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می‌داند. و نیز آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، می‌داند و خدا بر هر چیز تواناست.

[أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ] «2».

آیا ندانسته‌ای که فرمانروایی و حکومت آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست و شما را جز خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست؟

[وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ] «3».

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می‌کنند که آن‌ها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشت، دوست می‌دارند؛ ولی آنان که ایمان

(1) - آل عمران (3): 29.

(2) - بقره (2): 107.

(3) - بقره (2): 165.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 33

آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیش‌تر و قوی‌تر است. و اگر کسانی که [با انتخاب معبودهای باطل] ستم روا داشتند، هنگامی که عذاب را ببینند، بی‌تردید بفهمند که همه قدرت ویژه خداست [و معبودهای باطل، هیچ و پوچ‌اند] و خدا سخت کیفر است.

[لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا] «1».

[کیفر و پاداش] نه بر وفق آرزوهای [واهی] برخی از شما [مسلمانان] است، و نه بر وفق آرزوهای [پوچ] اهل کتاب. هر کس مرتکب کار زشتی شود، به آن کیفر داده می‌شود و جز خدا سرپرست و یآوری برای خود نخواهد یافت.

[قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ] «2».

بگو: آیا به جای خدا چیزی را می‌پرستید که برای شما قدرت دفع هیچ زیان و جلب هیچ سودی را ندارد؟! و خداست که شنوا [ی همه گفتارها] و دانا [ی همه اسرار و رازها] ست.

[قُلْ أَتَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا ...] «3».

بگو: آیا به جای خدا معبودی را پرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی؟.

(1) - نساء (4): 123.

(2) - مائده (5): 76.

(3) - انعام (6): 71.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 34

[إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ] «1».

یقیناً کسانی را که به جای خدا می‌پرستید بندگان و مملوکانی ناتوان چون شما هستند؛ پس اگر راستگوئید [که می‌توانند در زندگی شما مؤثر باشند] آنان را [در گرفتاری‌ها و نیازمندی‌های خود] بخوانید.

[أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ] «2».

اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می‌پرستید؛ پس آیا نمی‌اندیشید؟

[ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] «3».

این [قدرت بی‌نهایت او نسبت به امور آفرینش و نسبت به وضع و حال مردم] برای این است که فقط خدا حق است، و این که آنچه را جز او می‌پرستید، باطل است، و این که فقط خدا بلند مرتبه و بزرگ است.

جز او کسی را نخوانید، غیر او چیزی را به عنوان هدف و مقصد نگیرید، غیر او مالک چیزی از نفع و ضرر نیست، هرچه جز او را انتخاب کنید یا بخوانید باطل صرف است. عبادت برای غیر او جز شرک و ستم به خود چیزی نیست، با توجه به این گونه آیات که قدرت، مالکیت، حکومت، قدرت بر نفع و ضرر را از غیر حق به کلی سلب می‌کند، جایی برای این که انسان غیر او را هدف گرفته و در اعمالش نیت قرب غیر او را نماید، نمی‌ماند.

(1) - اعراف (7): 194.

(2) - انبیاء (21): 67.

(3) - حج (22): 62.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 35

فیض کاشانی آن فانی باقی در این مرحله چنین شور و نوا داشت:

از معرفت بریز شرابی به کام ما

یا رب تهی مکن زمی عشق جام ما

ای بندگیت دانه و دنیات دام ما

از بھر بندگیت به دنیا فتاده‌ام

چون بندگی نباشد از زندگی چه سود	از باده چون تھی است چه حاصل زجام ما
با تو حلال و بی تو حرام است عیشها	یا رب حلال ساز به لطف حرام ما
از صدق بندگیت به دل دانه‌ای فکن	شاید که عشق و معرفت آید به دام ما
بی صدق بندگی نرسد معرفت به کام	بی ذوق معرفت نشود عشق رام ما
از بندگی به معرفت و معرفت به عشق	دل می نواز تا که شود پخته خام ما
از تار و پود علم و عمل دامی ار تنیم	«فیض» اوفند همای سعادت به دام ما «1»

نیت در روایات

روایات اسلامی، هم چون آیات قرآن، میدان وسیعی را به مسئله نیت

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 36

اختصاص داده‌اند که لازم است ابتدا به روایاتی که در «غرر الحکم» از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده اشاره شود:

الْأَعْمَالُ ثَمَارُ النِّيَّاتِ «1».

کوشش‌ها و فعالیت‌های انسان، محصول نیت‌های او هستند.

النِّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ «2».

نیت، بنیان و پایه عمل است.

إِحْسَانُ النِّيَّةِ يُوجِبُ الْمُثُوبَةَ «3».

نیکی نیت موجب پاداش نیکوست.

النَّيَّةُ الصَّالِحَةُ أَحَدُ الْعَمَلَيْنِ «4».

نیت شایسته یکی از دو عمل است.

إِسْتَعْنِ عَلَى الْعَدْلِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ فِي الرِّعْيَةِ وَقَلَّةِ الطَّمَعِ وَكَثْرَةِ الْوَرَعِ «5».

با نیت خوب و کم کردن طمع و پارسایی زیاد، به عدالت در رعیت کمک کن.

إِيَّاكَ وَخُبْتَ الطَّوْبَةَ وَأَفْسَادَ النِّيَّةِ وَزُكُوبَ الدِّيَّةِ وَعُرُورَ الْأُمْنِيَّةِ «6».

از آلودگی باطن و فاسد کردن نیت و فرومایگی و مغرور شدن به آرزو پرهیز.

أَفْضَلُ الدَّخَائِرِ حُسْنُ الصَّمَائِرِ «7».

(1) - غرر الحکم: 93، حدیث 1622.

(2) - غرر الحکم: 93، حدیث 1624.

(3) - غرر الحکم: 92، حدیث 1595.

(4) - غرر الحکم: 92، حدیث 1596.

(5) - غرر الحکم: 341، حدیث 7795.

(6) - غرر الحکم: 323، حدیث 7521.

(7) - غرر الحکم: 254، حدیث 5337.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 37

برترین اندوخته‌ها نیکی باطن‌هاست.

أَقْرَبُ النَّيَّاتِ بِالنَّجَاحِ أَعْوَدُهَا بِالصَّلَاحِ «1».

نزدیک‌ترین نیت‌ها به رستگاری، نیتی است که بازگشتش به صلاح بیش‌تر است.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُدْخِلُ بِحُسْنِ النِّيَّةِ وَصَالِحِ السَّرِيرَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ «2».

خداوند به نیکی نیت و شایستگی باطن هر کدام از بندگان را که بخواهد به بهشت می‌برد.

إِنَّ تَخْلِيصَ النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْإِجْتِهَادِ «3».

خالص کردن نیت از فساد، بر عمل‌کنندگان از طول‌کوشش شدیدتر و سخت‌تر است.

إِذَا فَسَدَتِ النِّيَّةُ وَقَعَتِ الْبَلِيَّةُ «4».

زمانی که نیت فاسد شد، بلا واقع می‌شود.

بِحُسْنِ النَّيَّاتِ تَنْجَحُ الْمَطَالِبُ «5».

با نیت‌های خوب به مطالبت دست می‌یابی.

جَمِيلُ النِّيَّةِ، سَبَبٌ لِبُلُوغِ الْأَمْنِيَّةِ «6».

(1) - غرر الحکم: 92، حدیث 1597.

(2) - غرر الحکم: 92، حدیث 1598.

(3) - غرر الحکم: 93، حدیث 1616.

(4) - غرر الحکم: 92، حدیث 1608.

(5) - غرر الحکم: 253، حدیث 5321.

(6) - غرر الحکم: 92، حدیث 1599.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 38

نیکی نیت، سبب رسیدن به آرزوست.

حُسْنُ النِّيَّةِ جَمَالُ السَّرَائِرِ «1».

نیکی نیت، زیبایی باطن هاست.

رُبَّ عَمَلٍ أَفْسَدَتْهُ النِّيَّةُ «2».

چه بسا عملی که نیت آن را تباه کند.

رُبَّ نِيَّةٍ أَنْفَعُ مِنْ عَمَلٍ «3».

چه بسا نیتی که از عمل با منفعت تر است.

رِزْقُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ «4».

روزی مرد به اندازه نیت اوست.

سُوءُ النِّيَّةِ دَاءٌ دَفِينٌ «5».

بدی نیت مرض پنهانی است.

صَلَاحُ الْعَمَلِ بِصَلَاحِ النِّيَّةِ «6».

آراستگی عمل به آراستگی نیت است.

عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ «7».

(1) - غرر الحكم: 92، حدیث 1600.

(2) - غرر الحكم: 93، حدیث 1629.

(3) - غرر الحکم: 92، حدیث 1591.

(4) - غرر الحکم: 399، حدیث 9268.

(5) - غرر الحکم: 92، حدیث 1609.

(6) - غرر الحکم: 93، حدیث 1625.

(7) - غرر الحکم: 92، حدیث 1594.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 39

به اندازه نیت، از جانب خدا عطا و بخشش است.

عِنْدَ فُسَادِ النِّيَّةِ تَرْتَفِعُ الْبِرْكَةُ «1».

هنگام فساد نیت، برکت از بین می‌رود.

مَنْ لَمْ يُقَدِّمِ اخْلَاصَ النِّيَّةِ فِي الطَّاعَاتِ لَمْ يَظْفَرْ بِالْمُثُوبَاتِ «2».

کسی که خلوص نیت را بر طاعات مقدم ندارد، به اجر و ثواب دست نمی‌یابد.

مَنْ حَسَنَتْ نِيَّتُهُ كَثُرَتْ مُثُوبَتُهُ وَطَابَتْ عَيْشَتُهُ وَوَجَبَتْ مَوَدَّتُهُ «3».

کسی که نیتش نیک باشد، اجرش زیاد می‌شود، زندگیش پاک و پاکیزه می‌گردد و دوستی با او واجب می‌شود.

لَا عَمَلَ لِمَنْ لَا نِيَّةَ لَهُ «4».

برای کسی که نیت نیست، عمل نیست.

لَا نِيَّةَ لِمَنْ لَا عِلْمَ لَهُ «5».

برای کسی که دانش و معرفت نیست، نیت نیست.

راستی تا کسی خدا و انبیا و امامان علیهم السلام و قیامت و قرآن را نشناسد، چه گونه برای او نیت به معنای واقعی حاصل می شود؟

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ «6».

(1) - غرر الحكم: 92، حدیث 1610.

(2) - غرر الحكم: 93، حدیث 1614.

(3) - غرر الحكم: 92، حدیث 1604.

(4) - غرر الحكم: 93، حدیث 1631.

(5) - غرر الحكم: 64، حدیث 807.

(6) - الكافي: 84 / 2، باب النية، حدیث 1؛ وسائل الشيعة: 46 / 1، باب وجوب النية، حدیث 83.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 40

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: عمل قابل قبول و قابل ارزش نیست مگر با نیت واقعی همراه باشد.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِاصَابَةِ السُّنَّةِ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: قول و گفتار نیست مگر به عمل و گفتار و کردار نیست مگر با نیت و گفتار و کردار و نیت نیست مگر این که موافق با سنت انجام گیرد.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا حَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَلَا عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضُعٍ، وَلَا كَرَمٍ إِلَّا بِتَقْوَى وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا عِبَادَةً إِلَّا بِتَقْوَاهُ «2».

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: برای قریشی و عربی افتخار جز در تواضع نیست، کرامت و بزرگواری برای کسی نمی باشد مگر به خویشتن داری از گناه و عمل نیست مگر به نیت و عبادت نیست مگر به فهم حقایق و توجه به مسائل شرعی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَخْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند، مردم را در روز قیامت بر اساس نیت هایشان محشور می نماید.

(1) - الکافی 1/ 70، باب الاخذ بالسنة، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 1/ 47، باب وجوب النية، حدیث 84.

(2) - الکافی: 8/ 234، حدیث 312؛ وسائل الشیعة: 1/ 47، باب وجوب النية، حدیث 85.

(3) - وسائل الشیعة: 1/ 48، باب وجوب النية، حدیث 87؛ المحاسن: 1/ 262، باب النية، حدیث 325.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 41

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِيَ هِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اعمال به نیت ها بستگی دارد و برای هرکسی همانست که نیت کرده، پس کسی که هجرتش به سوی خدا و رسول است، هجرتش در همان راه خدا و رسول حساب می شود و کسی که هجرتش به سوی دنیا است، به دنیا می رسد، یا هرکس برای به دست آوردن همسر هجرت کند، هجرتش به سوی همان که نیت داشته حساب خواهد شد.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ «2».

و نیز آن حضرت فرمود: خداوند به شکل ها و اموال شما نظر نمی کند، فقط به دل های شما که ظرف نیت هاست و اعمال شما توجه می نماید.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:

عبد، اعمال نیکویی به جا می آورد و ملائکه آن اعمال را در دفتر مهر شده ای به حضرت حق ارائه می دهند، خطاب می رسد: این دفتر را ببندازید؛ زیرا صاحبش در اعمالی که داشته به جلب رضایت من و رسیدن به قرب من کار نداشته و نیتش در این اعمال برای من نبوده است. آن گاه به ملائکه خطاب می رسد: برایش فلان چیز و فلان چیز را بنویسید. عرضه می دارند: این اعمالی که می فرمایی در حق او

(1) - مستدرک الوسائل: 1/ 90، باب وجوب النية في العبادات...، حدیث 5.

(2) - مستدرک الوسائل: 11/ 264، باب وجوب تقوى الله، حدیث 12951؛ محجة البيضاء: 8/ 103، کتاب النية والصدق.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 42

بنویسیم، انجام نداده است. خطاب می رسد. به درستی که نیت کرده، به تحقیق که نیت کرده «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ «2».

امام صادق علیه السلام: فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نیت مؤمن از عملش بهتر است و نیت کافر از عملش بدتر است و هر عمل کننده ای بر اساس نیتش عمل می کند.

کلام علامه مجلسی رحمه الله در شرح حدیث نیت

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید «3»:

این حدیث از اخباری است که بین شیعه و سنی دارای شهرت است و در توضیح آن مسائلی را ذکر کرده اند:

1- شاید مراد به نیت مؤمن، اعتقاد بر حقش باشد و شکی نیست که اعتقاد حق که به منزله ریشه است از اعمالش بهتر است؛ زیرا نتیجه اعتقاد حق خلود در بهشت است و نبود اعتقاد حق موجب خلود در آتش است، در حالی که عمل این آثار را ندارد.

2- شاید مراد روایت این باشد که نیت بدون عمل از عمل بدون نیت بهتر است، ولی این احتمال قابل قبول نیست؛ زیرا عمل بدون نیت اصلاً خیری ندارد تا نیت بدون عمل از آن بهتر باشد.

3- ابن درید- که یکی از علماست - فرموده:

(1) - محجة البيضاء: 103/8، کتاب النیة والصدق.

(2) - الکافی: 84/2، باب النیة، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 189/67، باب 53، حدیث 2.

(3) - بحار الأنوار: 189/67 - 196، باب 53، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 43

مؤمن، نیکی‌های زیادی را نیت می‌کند انجام دهد، ولی زمینه‌ای برای تحقق نیت‌هایش به دست نمی‌آورد، پس ثوابی که از باب فضل الهی بر نیت‌هایش مترتب است، از ثوابی که بر اعمال انجام گرفته‌اش به او می‌دهند بیش‌تر است، پس نیت او از عملش بهتر است.

4- احتمالی است که بعضی از محققان در روایت داده‌اند و آن این است که مؤمن نیت می‌کند عبادتش را به بهترین وجه انجام دهد و البته این نیت به مقتضای ایمان اوست، پس از آن که مشغول عبادت شد، آن عبادت بر اساس آن نیت واقع نمی‌گردد و آن طوری که نیت کرده بود عمل انجام نمی‌گیرد، پس آنچه را دائماً نیت دارد از عملش بهتر است و این معنا را شیخ صدوق در علل الشرایع بر مبنای يك روایت از امام پنجم علیه السلام نقل کرده و به نظر می‌رسد که این معنی با مفهوم روایت و مراد پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر از سه احتمال قبل باشد.

در همین زمینه زید شحام می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیده‌ام فرموده‌اید، نیت مؤمن از عملش بهتر است، چه گونه نیت از عمل بهتر است؟ فرمود: چون عمل در معرض دید مردم است و در ورود ریا در عمل، به روی عمل باز است، اما نیت امری پنهانی است و می‌تواند به طور خالص برای خدا انجام گیرد، پس خداوند آنچه را در برابر نیت خالص می‌دهد، در برابر عمل نمی‌دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عبد در روز نیت می کند که شب را برای عبادت بیدار باشد، اما خواب بر دیدگانش غلبه می کند و موفق به عبادت نمی گردد، ولی خداوند در نامه عملش نماز شب ثبت می کند و نفسش را تسبیح به حساب می آورد و خوابش را معادل با

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 44

صدقه قرار می دهد «1».

5- طبیعت نیت از طبیعت عمل بهتر است؛ زیرا بر نیت سوء عقابی مترتب نیست، بلکه اگر خیر باشد از باب عنایت حق ثواب دارد، بر خلاف عمل که مثقال ذره خیر آن و شر آن عکس العمل خواهد داشت، به این اعتبار می توان گفت: نیت مؤمن از عملش بهتر است.

6- نیت از اعمال قلب است و چون قلب از جوارح دیگر افضل است، پس عملش از اعضا و جوارح دیگر افضل است، ندیدید که خداوند در قرآن مجید فرموده:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] «2».

نماز را برای یاد من برپا دار.

در این آیه خداوند، نماز را که اکثر اجزای آن کار اعضا و جوارح است، وسیله یادش که مربوط به قلب است قرار داده و همیشه مقصود و هدف از وسیله برتر است.

7- مراد این است که نیت بعضی از اعمال پرمشقت چون حج و جهاد از اعمال ساده و سبک مثل قرائت قرآن و صدقه بهتر است.

8- سید مرتضی فرموده:

لفظ خیر، اسم تفضیل نیست که معنای برتری داشته باشد، بلکه مراد این است که نیت مؤمن هم عمل خیری از اعمال خیر اوست.

(1) - علل الشرایع: 524 / 2، باب 301، حدیث 1.

(2) - طه (20): 14.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 45

9- مراد از نیت، حالتی است الهی که در هنگام شروع عمل و انجام عمل بر وفق اوامر حضرت حق برای قلب، حاصل می‌شود؛ قلبی که به هنگام طاعت دارای انقیاد می‌شود و روی خود را از دنیا برگردانده، به سوی آخرت متوجه می‌کند و این حالت انقیاد و آخرتی شدن قلب با عبادت جوارح و خودداری اعضا از گناه شدیدتر می‌شود، چون بین جوارح و قلب رابطه شدیدی است، هر یک از دیگری اثر بر می‌دارد، شما ملاحظه کرده‌اید، وقتی آفت و بلائی به اعضا می‌رسد، به قلب سرایت کرده و بر او اثر می‌گذارد و هرگاه حالتی مثلاً مانند ترس به قلب عارض شود به اعضا و جوارح اثر کرده و آنان را به لرزه می‌آورد، ولی قلب در وجود چون امیر است و اعضا و جوارح چون رعیت و هدف از اعمالی که بر جوارح قرار داده‌اند، نتیجه‌ای است که باید برای قلب حاصل شود و آن نتیجه همان روح انقیاد و تسلیم و خشوع و عشق و محبت نسبت به خداست؛ شما خیال می‌کنید که پیشانی بر زمین گذاردن، برای این است که پیشانی و زمین به هم برسند؟ نه بلکه این عمل اگر با معرفت و بینش انجام بگیرد، محصولش ایجاد حالت تواضع در قلب است، اما اگر بی‌توجه صورت بگیرد بود و نبود عمل مساوی است؛ پس نیت، روح عمل است و نیز نیت نتیجه‌بخش به عمل است، در این صورت باید گفت: نیت از عمل بهتر است.

10- نیت مؤمن است که محرك و باعث بر عمل اوست؛ پس نیت، اصل و علت است و عمل، فرع آن؛ عمل حاصل نمی‌شود مگر به تصور مقصود حقیقی و تصدیق به مقصود حقیقی و برانگیختن نفس به سوی آن، تا جایی که عزم بر رسیدن به محبوب و به‌دست آوردن مقصود شدید گردد و به خاطر شدت گرفتن عزم، فعل خیر واقع شود و با واقع شدن فعل بر اساس آن نیت انسان به مقصود برسد، پس روی این حساب، نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر که سبب عمل خبیث اوست، از عمل او بدتر است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 46

11- نیت، روح و جان عمل است و عمل به منزله بدن برای این روح است، خیر و شر بدن که عمل است تابع خیر و شر نیت است، چنانچه شرافت و خباثت بدن تابع شرافت و خباثت روح است؛ به این اعتبار، نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر از عملش بدتر است.

12- نیت و قصد مؤمن در مرحله اول خدا و سپس عمل است و عمل وسیله‌ای است که مؤمن را به مقصد می‌رساند، پس نیت و قصد خیر از عمل بهتر است و نیت کافر در مرحله اول غیر خدا و سپس عمل است و با عمل به قصدش می‌رسد، پس قصد شر از عمل شر بدتر است.

علامه مجلسی رحمه الله آن مرد بزرگی که در زنده کردن آثار اهل بیت علیهم السلام بی‌نمونه بوده، پس از نقل این دوازه احتمال - که در توضیح روایت گذشته آمده - می‌گوید:

بعضی از این احتمالات را اگر به دقت بنگریم، می‌بینیم که بازگشت به بعض دیگر دارد و سبب این همه نظر در جنب این روایت به خاطر عدم تحقیق افراد در حقیقت نیت است.

آنچه که به نظرم پسندیده می‌رسد این است که تصحیح نیت از شوائب و خالص کردن آن، از سخت‌ترین و پررنج‌ترین اعمال است، سلامت نیت تابع حالتی است که نفس به آن متصف است و کمال اعمال و قبولی و برتری آن منوط به آن حالت است و تصحیح نیت میسر نیست مگر به اخراج حب دنیا و افتخار به آن و عزیز شمردن خود به آن از قلب، آن هم به ریاضت‌های سنگین و تفکرات صحیح و کوشش‌های زیاد امکان دارد و گرنه شستشوی قلب از این امور کار ساده‌ای نیست.

قلب، فرمانده و حاکم وجود است و هرچه بر او استیلا داشته باشد، سایر جوارح از وضع او پیروی می‌کنند، بلکه حصاری است که هر محبتی به آن چیره شود، سایر اعضا و جوارح انسان آن محبت را به وسیله حرکاتشان به خرج

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 47

می‌گذارند و باید بدانید که هرگز دو محبت بر قلب غالب نمی‌شود، بلکه يك محبت غالب و سایر محبت‌ها مغلوب است.

دنیا و آخرت، دو حقیقت متقابل است، البته دنیایی که مقدمه آخرت نیست و الا دنیای مقدمه آخرت عین آخرت است، دنیای مقابل آخرت مذموم و دنیای حرام و دنیای غافل‌کننده آدمی از عالم آخرت است.

کسی که عشق به مال بر قلبش حاکم است، فکر و خیال و حرکات اعضا و جوارحش جز به سوی مال نیست و عملی را انجام نمی‌دهد مگر این که مقصود واقعی‌اش مال باشد و اگر غیر مال را ادعا کند در ادعای خود دروغ‌گوست، لذا دنبال کارهایی است که در آن‌ها به او وعده مال داده شده و توجهی به طاعتی که وعده قرب ذو الجلال در آن است ندارد و همچنین کسی که حبّ جاه یا سایر محبت‌ها به قلبش حاکم است، همه اعمال خود را وسیله‌ای برای رسیدن به محبوبش قرار می‌دهد، پس با این شکل قلب نمی‌تواند عمل خالصی برای حق داشته باشد، اگر نیت پاك و عمل خالص بخواهد، ناچار است قلب را تصفیه کند و تمام محبت‌ها را بر اساس مرزبندی‌های حق قرار دهد و عشق به مولا را حاکم بر تمام محبت‌ها نماید و از آنچه سبب دوری از حق است دوری‌گزیند تا به نیت پاك و عمل صالح دست یابد.

به همین دلیل باید گفت که نیت‌های مردم مراتب مختلفی دارد و بلکه باید گفت که بر اساس حالات مردم که غیرقابل شمارش است، نیت‌ها غیرقابل احصا است.

پارهای از نیت‌ها موجب فساد عمل و بطلان است و برخی فقط موجب صحت عمل و بعضی هم موجب صحت و هم علت قبولی است و قسمتی از نیت‌ها موجب کمال عمل است و کمال هم مراتبی دارد که به حسب حالات روحی و قلبی افراد فرق می‌کند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 48

منازل و درجات نیت

علامه مجلسی رحمه الله پس از ذکر مقدماتی می‌گوید:

من به بعضی از منازل و درجات نیت اشاره می‌کنم:

اول: نیت کسی است که از تفکر و تنبّه او در شدت عذاب خدا و رنج عقاب حضرت حق سرچشمه گرفته، این نیت سبب می‌شود که دنیا و لذاتش از نظر آدمی بیفتد و چنین انسانی از خوف عذاب حق دنبال عمل به حسنات و ترك سيئات است.

دوم: نیت کسی است که از شوق، نسبت به وعده‌های حق به نیکوکاران که در بهشت دارای حور و قصور و نعم‌اند، مایه گرفته و خدا را برای تحصیل آن وعده‌ها عبادت می‌کند و سعی دارد از اموری که او را از رساندن به وعده‌های حق محروم می‌کند، بپرهیزد.

علامه مجلسی رحمه الله می گوید: برای این دوگونه نیت هم مراتب مختلفی وجود دارد و اختلاف مراتب به حسب اختلاف حالات نفسی و قلبی مردم است.

بعضی از مردم نیت شان طلب بهشت است، برای رسیدن به مشتهیات جسمانی آن و بعضی طالب بهشتند به عنوان این که بهشت، دار کرامت و مرکز قرب حق است.

و هم چنین گروهی فراری از آتش اند؛ زیرا از سوزاندن و درد حاصل از آن می ترسند و گروهی به عنوان این که جهنم، مرکز دوری از دوست و هجران و حرمان از مولا است از جهنم گریزانند، چنانچه علی علیه السلام در دعایی که به کمیل آموخت، عرضه می دارد:

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 49

فَلَيْسَ صَبْرَتِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ بِلَائِكَ وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَأَوْلِيَائِكَ فَهَبْنِي يَا اَلْهِىَ وَسَيِّدِى صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ «1» ...

خدوندا! اگر در عقوبات جهنم مرا با دشمنانت قرار بدهی و مرا همراه اهل بلاگردانی و بین من و عاشقان و دوستان جدایی بیندازی، ای اله و سید من! بر عذابت صبر می کنم، اما بر فراق و دوری و هجرانت چه گونه صبر کنم؟!

فیض کاشانی آن شوریده مست می گوید:

بی جمالت نمی توانم زیست

بی خیالت نمی توانم زیست

بی وصال نمی توانم زیست

تشنه باده وصال توام

با جمالت نمی توانم زیست

بی جمال تو نیست آرامم

بی فعالیت نمی توانم زیست

هرچه با بنده می کنی نیکوست

بی مقالت نمی توانم زیست

زان دهان تلخ و شور و شیرین است

از لب آب زندگی خواهم	بی زلالت نمی توانم زیست
شرقی زان لبم حواله کن	بی نواله نمی توانم زیست
جای جولان توست عرصه دل	بی بحالت نمی توانم زیست
پای دل را به زلف خویش ببند	بی عقالت نمی توانم زیست
غم عشقش کمال توست ای «فیض»	بی کمالت نمی توانم زیست «2»

سوم: نیت کسی است که خداوند بزرگ را به خاطر شکر نعمت‌های بی شمارش عبادت می کند؛ در حقیقت نیت او محصول حالت عالی شکر قلب او از خداست.

(1) - مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

(2) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 50

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

قومی عبادت می کنند چون رغبت به بهشت دارند، این عبادت تاجرانه است، قومی از ترس عذاب عبادت می کنند، این عبادت عبید است و قومی از بابت شکر منعم عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است «1».

چهارم: نیت کسی است که حضرت دوست را به خاطر حیایی که از او دارد عبادت می کند؛ زیرا عقلش به حسن حسنات و قبح سیئات حکم می کند و متذکر این معناست که رب جلیل در جمیع احوال مطلع بر اوست و بر اساس توجه به این اطلاع قلبش مالا مال حیا است و عبادت و ترک گناهش به این خاطر است. در فرمایشات نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده:

الإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ «2».

نیکی آن است که خدا را عبادت کنی چنانچه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، پس او تو را می بیند.

پنجم: نیت کسی است که قریه الی الله عبادت می کند و این قرب یا به حسب درجه و کمال است، به این معنی که عبد در نهایت نقص و عاری از جمیع کمالات است و رب متصف به جمیع صفات کمالیه، پس بین عبد و رب از نظر معنوی فاصله و دوری است، عبد با عبادت رب هر مقدار از نقص و عیب خود را بر طرف کند، به همان مقدار به حضرت رب قرب معنوی پیدا می کند.

و یا قرب به حسب یاد دوست و مصاحبت معنوی است، کسی که دائماً یاد کسی است و در تمام لحظات در خدمت اوست، گویی با اوست.

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: حکمت 237.

(2) - بحار الأنوار: 196 / 67، باب 53.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 51

ششم: نیت کسی است که خدا را فقط به خاطر این که شأن حضرت اوست عبادت شود، عبادت می کند و این نیت صدیقین است، چنانچه سرحلقه عاشقان امیرمؤمنان امام عارفان علیه السلام می گفت:

مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ «1».

خداوندا! تو را از ترس آتش و طمع به بهشت بندگی نمی کنم، تو را اهل این یافتم که باید عبادت شوی، پس تو را عبادت می کنم.

هفتم: نیت کسی است که عبادتش به خاطر عشق به اوست و مسئله عشق به این صورت از برترین درجه مقربین است، عاشق فقط رضای معشوق را می خواهد، به ثواب و عقاب کار ندارد، عشق حق وقتی بر قلب حاکم شود، قلب را از تمام محبت ها پاک می کند و آن قلب جز رضای معشوق چیزی را نمی طلبد.

فیض کاشانی آن عاشق بیدار و آن دلدادہ بینا می گوید:

ای خدا این درد را درمان مکن	عاشقان را بی سر و سامان مکن
درد عشق تو دوی جان ماست	جز به دردت درد ما درمان مکن
از غم خود جان ما را تازه دار	جز به غم دل‌های ما شادان مکن
خان و مان ما غم تو بس بود	خان و مانی بھر بی سامان مکن
شریت وصلت ز بیماران عشق	وا مگیر و خسته را بیجان مکن
رشته جان را به عشق خود ببند	جان ما جز در غمت نالان مکن»2

(1) - بحار الأنوار: 186 / 67، باب 53.

(2) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 52

نیت پاک در آئینه فضل حق

آیین پاک اسلام از انسان می‌خواهد که کلیه نیت‌هایش را پاک و برای خدا قرار دهد.

اسلام می‌خواهد که انسان در تمام برنامه‌هایش اعم از برنامه‌های مادی و معنوی، دنیایی و آخرتی، فردی و اجتماعی و حتی نسبت به خواب و خوراکش، نیتش را برای خدا قرار دهد و حتی نسبت به انجام تمام حسنات و نیکی‌ها برای خاطر حق نیت داشته باشد، گرچه موفق به انجام کار نشود.

در روایات زیادی وارد شده که خداوند بزرگ، از باب فضل و عنایتش به نیت کار خیر اجر و مزد می دهد، گرچه صاحبش تا آخر عمر موفق به تحقق نیتش نگردد. و اگر کسی خدای ناخواسته نیت شر کند، تا تحقق عملی پیدا نکند خداوند به آن نیت شر، عبد را عقاب نمی کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهِ الْخَيْرِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُتِبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: عبد مؤمن دست خالی به حق می گوید: یا رب! به من مالی عطا کن تا با آن کار نیک و امور خیر انجام دهم. خداوند وقتی از این مؤمن صدق نیت ببیند، به همین نیت اجری به او عنایت می کند، مانند اجر اجرای آن نیت که خداوند وسعت دهنده کریم است.

(1) - الکافی: 85 / 2، باب النیّة، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 49 / 1، باب استحباب نية الخیر، حدیث 93.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 53

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

مردم چهار دسته اند: مردی است که خدا به او علم و مال عنایت کرده و او با کمک علمش از مالش بهره می برد و مردی است که او را می بیند و می گوید: اگر خداوند به من هم علم و مال عطا می کرد همانند او از علم و مال استفاده می کردم، خداوند اجر این مردی که چنین نیتی دارد مانند دارنده علم و مال که علم و مالش را در راه خدا خرج کرده قرار می دهد و سوّم: مردی است که مال دارد ولی علم به او عنایت نشده و مالش را بر اساس جهل در راه غیر حق صرف می کند و مردی او را می بیند و می گوید: اگر من هم مال داشتم با ما لم همین معامله را می کردم، این مرد که چنین نیتی دارد در وزر گناه با مال دار جاهل یکی است!! «1» و نیز حضرت فرمود:

دو گروه برای جهاد با هم روبرو می شوند، ملائکه برای نوشتن عمل آنان نازل می شوند و این چنین می نویسند: فلانی برای دنیا جنگ کرد، فلانی برای حمیت، فلانی برای عصبیت، نگویید فلانی در راه خدا کشته شد، کسی که برای اعلای کلمه حق بجنگد او در راه خدا جنگ کرده است «2».

باز حضرت فرموده:

کسی که برای خدا بوی خوش استعمال کند، قیامت می‌آید در حالی که بویش از مشک پاکیزه‌تر است و هرکس نیتش در استعمال بوی خوش غیر خدا باشد، قیامت بویش از بوی مردار بدتر است «3».

روایت شده:

(1) - محجة البيضاء: 103/8، کتاب النية والصدق والإخلاص.

(2) - محجة البيضاء: 105/8، کتاب النية والصدق والإخلاص.

(3) - محجة البيضاء: 105/8، کتاب النية والصدق والإخلاص.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 54

مردی در حالی که گرسنه بود به ریگ زاری عبور کرد. پیش خود گفت: اگر این رمل‌ها طعام بود، همه را بین مردم قسمت می‌کردم. خداوند به پیامبر زمان وحی کرد: به آن مرد بگو صدقه تو و شکر نیت پاکت را قبول کردم و ثواب اطعام طعام اگر به مانند این ریگ‌ها نموده بودی به تو عنایت کردم «1».

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ تَعَالَى أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: [فُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ] «2»، قَالَ: يَغْنَى عَلَى نِيَّتِهِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: همیشگی بودن اهل آتش در آتش به خاطر این است که نیتشان در دنیا این بود تا هستند نسبت به حق عصیان داشته باشند و همیشگی بودن اهل بهشت در بهشت به خاطر این است که در دنیا نیت داشتند تا هستند مطیع حق باشند، به نیت‌ها است که آنان در آتش ابدی و آنان در بهشت جاوید و همیشگی‌اند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «هر کسی بر آنچه در درون دارد عمل می‌کند» یعنی بر نیتش.

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِأَدَمَ فِي ذُرِّيَّتِهِ أَنْ مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَعَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ وَمَنْ هَمَّ بِهَا وَعَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ «4».

از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده: خداوند تبارک و تعالی

(1) - محجة البيضاء: 104 / 8، کتاب النية والصدق والاخلاص.

(2) - اسراء (17): 84.

(3) - الكافي: 85 / 2، باب النية، حديث 5؛ المحاسن 330 / 2، کتاب العلال، حديث 94.

(4) - وسائل الشيعة: 51 / 1، باب 6، حديث 98؛ بحار الأنوار: 252 / 68، باب 71.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 55

به خاطر آدم در فرزندانش این گونه قرار داده که هر يك نیت عمل خوبی کنند و انجام ندهند برای او حسنه نوشته شود و هر کدام نیت کار خیر کردند و عملی نمودند ده حسنه برایش نوشته شود و هر کدام نیت کار بد کردند ولی عمل ننمودند، چیزی بر او نوشته نشود و اگر نیت بد کردند و به اجرا گذاشتند يك بدی در حق آنان نوشته شود.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ - أَنَّهُ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ فُلَانًا، يَا عَلِيُّ، لَمْ تَشْهَدْ جِنَازَتَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَدْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ أَشْهَدَ جِنَازَةً مِثْلِهِ فَقَالَ: قَدْ كُتِبَ لَكَ ثَوَابُ ذَلِكَ بِمَا نَوَيْتَ «1».

امام کاظم علیه السلام به علی بن ابی حمزه فرمود: خدا فلانی را رحمت کند، به تشییع جنازه او نیامدی؟ گفتم: دوست داشتم مثل چنین شخصی را تشییع کنم.

فرمود: برای تو ثواب آنچه نیت داشتی نوشته شد.

عبدالله بن موسی بن جعفر از پدرش پرسید:

دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمالند، از نیت ثواب و گناه آدمی آگاهند؟ حضرت فرمود: بوی مستراح و عطر یکی است؟ گفتم: نه. فرمود: چون عبد قصد کار نیک کند، نفس او خوشبو برآید، فرشته دست راست که مأمور ثبت نیکی هاست به فرشته دست چپ گوید: برخیز زیرا او قصد کار خوب دارد، چون عبد کار خوب را انجام دهد زبانش قلم و آب دهانش مرکب و بدین وسیله نیکی در دفترش ثبت شود و چون قصد گناه کند، نفسش بدبو در آید، فرشته دست چپ به دست راست گوید او قصد کار بد دارد، چون عملی سازد آن را ثبت نماید!! «2»

(1) - وسائل الشیعة: 52 / 1، باب استحباب النية الخیر، حدیث 101.

(2) - الکافی: 429 / 2، باب من یهم بالحسنة أو السيئة، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 325 / 5، باب 17، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 56

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده:

در قیامت نامه سیئات مؤمن را نشان می دهند و او دچار ترس و لرز می شود، حسناتش را نشان دهند، چشمش روشن و خوشحال گردد، آن گاه خداوند می فرماید: دفتری که حسنات به جا نیاورده اش در اوست نشان او دهید، چون ببیند گوید: پروردگارا! به بزرگیت قسم من این حسنات را به جا نیاورده ام. خداوند می فرماید: راست می گویی ولی چون نیت آنها را داشتی من برای تو ثبت کردم، آن گاه ثواب آن حسنات نیت شده را به او می دهند «1».

امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب فرمود:

اگر علاقه داری در ثواب شهدای کربلا شریک باشی، هرگاه یاد کردی بگو: ای کاش با آنها بودم و به سعادت بزرگی می رسیدم «2».

جابر در زیارت اربعین حضرت حسین علیه السلام خطاب به شهدای کربلا گفت:

ما با شما در ثواب شریکیم. عطیه کوفی گفت: ای جابر! چگونه با آنان شریکیم در حالی که ما کاری نکرده ایم و رنجی ندیده ایم، آنها از زن و فرزند جدا شده و زخم برداشتند تا کشته شدند!!

جابر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

هرکه قومی را دوست دارد، با آنها محشور می شود و هرکه کار قومی را دوست دارد با آنها در ثواب آن کار شریک است، به خدا قسم نیت من و اصحاب من بر همان است که حسین و اصحابش بر آن رفتند «3».

امام زین العابدین علیه السلام در دعای چهل و هفتم صحیفه عرضه می دارد:

(1) - تفسیر القمی: 416 / 1، ذیل آیه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» إسرائ (17): 84.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 193.

(3) - زیارت اربعین امام حسین علیه السلام.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 57

وَأَعِنِّي عَلَى صَالِحِ النَّيَّةِ وَمَرْضَى الْقَوْلِ وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ.

مرا بر نیت شایسته و گفتار مورد رضایت خود و عمل نیک کمک کن.

در دعای مکارم الاخلاق آمده:

وَأَنْتَهُ بَيَّنَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ وَبَعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نِيَّتِي.

پروردگارا! نیت مرا به نیکوترین نیت برسان و عملم را نیکوترین عمل کن، خداوندا! به لطفت نیت شایسته مرا فراوان گردان.

این گونه نیت های پاک است که قلب باید از آن بهره مند باشد و برابر روایات گذشته، اگر آدمی موفق به تحقق عملی آن گردد، ثواب عظیم می برد، اگر هم موفق نشود، به همان نیت پاک ثواب بزرگ نصیب انسان خواهد شد.

یکی از اصحاب رسول اسلام صلی الله علیه و آله می گوید:

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله در جمع مردم سخنانی فرمودند که مردم از شنیدن آن اشک ریختند و دل هایشان ترسید، آن مقداری که از آن سخنرانی به یاد دارم این است:

ای مردم! برترین مردم از نظر بندگی کسی است که در عین بزرگی تواضع کند و در عین رغبت به دنیا زهد ورزد و با داشتن قوت انصاف دهد و به هنگام قدرت بردباری نماید.

ای مردم! برترین افراد در بندگی کسی است که از دنیا به اندازه کفاف بگیرد و در طول زندگی دارای عفت باشد و برای سفر آخرت توشه آماده نماید و برای حرکت به آخرت آماده گردد.

ای مردم! عاقل‌ترین انسان‌ها از نظر بندگی کسی است که خدا را شناخته و از حضرت او فرمان برد و دشمن را شناخته با او مخالفت نماید و خانه همیشگی را

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 58

آگاه گشته به اصلاح آن اقدام کند و سرعت از دنیا گذاشتن خویش را دریافته، برای آخرت کسب توشه نماید؛ آگاه باشید بهترین توشه آن است که همراه با تقوا باشد و بهترین عمل آن است که نیت پاک و خالص همراه آن گردد، و برترین قدر و منزلت از کسی است که نزد خدا ترسنده‌ترین مردم باشد «1».

همراهی با اهل بیت علیهم السلام

مردان راه دوست، راستی در قلب پاک خود جز نیت پاک و شایسته نداشتند و به خاطر همان نیت راستین بود که تمام اعمال آنان عین طاعت حق و محض فرمان بردن از الله بود.

آنها در هر حال از نیت خدایی برخوردار بودند، چنانچه توفیق به اجرا گذاشتن نیت را پیدا می‌کردند به احسن وجه عمل می‌نمودند و اگر زمینه تحقق نیت را نمی‌یافتند، از فضل خدا به ثواب عمل به آن نیت می‌رسیدند.

پس از پیروزی امام علی علیه السلام در جمل، یکی از یارانش گفت: دوست داشتم برادرم با ما در این صحنه می‌بود. حضرت فرمود: آیا میل و نیت قلبی برادرت با ماست عرضه داشت: آری. امام فرمود: حقیقتاً با ما حاضر است و آنان که هنوز در پشت پدران و رحم مادرانند و به دنیا نیامده‌اند نیز با ما هستند، به همین زودی، زمان آنان را آشکار می‌کند، ایمان، به آنان نیرو می‌گیرد و اهل طغیان به‌دست آنان نابود گردند.

پس از پایان جنگ جمل یا یکی از جنگ‌ها، امام علی علیه السلام به تقسیم غنائم مشغول شدند، هر نفری از برابر حضرت عبور کرد، مشتی درهم به او عنایت

(1) - بحار الأنوار: 181/74، باب 7، حدیث 15؛ اعلام الدین: 337، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 59

فرمود. چون گیرنده غنیمت درهم‌های گرفته را می‌شمرد ششصد درهم بود، به تمام افراد ارتش ششصد درهم رسید و برای خود حضرت هم ششصد درهم ماند.

ناگهان یکی از سربازان آه کشید، حضرت سبب آه او را پرسید، عرضه داشت:

وقتی خواستم در رکاب مبارك شما شرکت کنم دنبال برادرم رفتم، او را مریض یافتم، در موقع خداحافظی شنیدم که می‌گفت: ای کاش از سلامت برخوردار بودم، تا می‌توانستم در کنار علی با دشمنان حق بجنگم. حضرت بلافاصله ششصد درهم سهم خود را به آن سرباز داد و فرمود: چون به دیدار برادرت رفتی این سهم را به او بده و بگو به خاطر نیت انگار با ما بودی و این سهم حق توست.

*** معلم اخلاق، شهید دستغیب در یکی از کتاب‌هایش از جلد سیزده «بحار الأنوار» از کتاب «كشف الغمة» اربلی نقل می‌کند:

محمی الدین اربلی گفت: روزی در خدمت پدرم بودم. مردی نزد او بود و چرت می‌زد. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان شد.

پدرم علت آن زخم را پرسید، گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. گفتند:

تو کجا و جنگ صفین کجا؟!!

گفت: وقتی به مصر می‌رفتم، مردی از اهل غزه با من همسفر شد، در بین راه درباره جنگ صفین صحبت شد، همسفرم گفت: اگر من در صفین بودم شمشیرم را از خون علی و یارانش سیراب می‌کردم. من هم گفتم: اگر من در میدان صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و یارانش سیراب می‌کردم و اینک من و تو از یاران علی و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم، در آن حال با هم در آویختیم و زد و خورد مفصلی کردیم، یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که به سرم رسیده از هوش می‌روم، در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نيزه‌اش بیدار می‌کند، چون

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 60

چشم گشودم از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید، در آن حال بیهودی یافت و فرمود: همین جا بمان و سپس ناپدید شد، آن‌گاه در حالی که سر بریده همسفرم را در دست داشت ظاهر شد و فرمود: این سر دشمن توست، تو به

یاری ما برخاستی ما هم تو را یاری کردیم چنان که هرکس خدا را یاری کند خدا او را نصرت می دهد، پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: صاحب الامر علیه السلام. آن گاه فرمود:

هرکس از تو پرسید این زخم چه بوده؟ بگو: این ضربتی است که در صفین برداشته‌ام!!

*** استادی که نزد او قسمتی از مکاسب شیخ و کفایه آخوند را تلمذ می کردم می فرمود:

طلبه‌ای از ایران جهت تحصیل به سامرا رفت و در یکی از مدارس آن شهر مقیم شد. پس از مدتی خبر فوت پدرش را شنید، از یاران مدرسه سؤال کرد که در این مدرسه مرد خدا کیست؟ به او گفتند: آن شخصی که در کنار حوض مشغول آب برداشتن است مرد خداست. نزد او آمد در حالی که مشغول پر کردن آفتابه بود.

عرضه داشت: پدرم از دنیا رفته، خواهش می کنم از درگاه خدا برای او طلب مغفرت کنید؛ آن مرد خدا گفت: وضو ندارم، ولی این مستراح رفتن و قدم‌هایی که در این مسیر بر می دارم برای خدا نیت می کنم و ثوابش را هدیه پدر تو می کنم!!

آن طلبه سخت رنجیده شد، ولی همان شب پدر خویش را در خواب دید که به او گفت: فرزندم! از برکت قدم‌هایی که آن مرد خدا در طریق مستراح برای خدا برداشت، من از ثواب آن قدم‌ها در عالم برزخ بهره‌مند شدم.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 61

حقیقت نیت

انسان، زمانی که با کمک انبیا و امامان علیهم السلام، و همت عالی عاشقان و دستگیری پیران راه، به نور معرفت آراسته شد و از طریق این نور به این حقیقت دست یافت که حول و قوه‌ای جز حول و قوه او وجود ندارد و در تمام هستی مؤثری جز حضرت او نیست و مالک و رازق و عالم و قادر و مرادی غیر او وجود ندارد و برای او این معنی کشف شد که: «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ» از ما سوی الله قطع علائق می کند و جز دوست و نام و یاد و ذکر دوست چیزی برای او نمی ماند و تمام اشیای عالم را جز ابزار وسیله برای رسیدن به یار نمی نگرد و بود و نبود اشیای برای او مساوی می شود، در این هنگام قلب خود را آئینه تجلی عشق دوست و وجود خویش را ظرف انعکاس صفات یار می بیند.

در این وقت ملاحظه می‌کند که تمام خواسته‌ها و اراده و تدبیرش، خواسته‌ها و اراده و تدبیر محبوب شده و انانیتش از میان رفت و جز دوست در میانه نمانده و قلب و جان و هستی و وجودش عین نیت و محض قصد برای رسیدن به حقیقت لقا و وصل یار شده و عشقی جز عشق معشوق حقیقی برایش نمانده.

اینجاست که محرك او برای تمام برنامه‌ها فقط عشق به محبوب است و تنها آرزوی انسان این است که در همه شؤون حیات رضای یار را جلب کند و این عشقی که با کمك معرفت نسبت به حضرت دوست به دست آورده حقیقت نیت و جان اراده و قصد است.

با این نیت است که عبادت به مفهوم واقعی‌اش تحقق پیدا می‌کند و در پرتو این نیت و این عشق است که یار هم عاشق انسان شده و بین عاشق و معشوق آن چنان جاذبه‌ای ایجاد می‌گردد که اگر همه موجودات عالم بخواهند، يك لحظه عاشق را

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 62

از حرکت به سوی معشوق باز دارند، قدرت نخواهند داشت.

نیت اگر غیر از این معنی باشد، چه ارزشی دارد و چه حرکتی می‌تواند در درون و برون انسان ایجاد کند و چه گونه می‌تواند آدمی را از حضيض پستی به اوج واقعیت و قله حقیقت برساند؟

آیا غیر از این گونه نیت، بقیه خطورات قلب را می‌توان نیت گفت؟ آیا بدون این طرز نیت، می‌توان به سوی معشوقی که رفیع الدرجات است حرکت کرد، بدون نیت رفیع، رسیدن به رفیع الدرجات بدون شك بدانید که امکان ندارد!!

عطار آن شیفته کوی دوست می‌گوید:

دل را چکنم که نا صبورست

مرکب لنگست و راه دورست

وین شیوه گرفتیم غرورست

این راه بریدم خیال است

هم باد بود که یار دورست

صد قرن چو باد اگر پیوم

بی او همه فسق یا فجورست

با این همه گر دمی برآرم

دانی تو که سر کافری چیست
آن دم که همی نه در حضورست

بی او نفسی مزین که ناگاه
تیغت زند او که بس غیورست

بگذر ز رجا و خوف کاین جا
چه جای خیال و نار و نورست

حضور قلب

این حضور قلبی که باید در همه عبادات با انسان باشد و شاید در مسائل عبادی به چیزی اندازه آن سفارش نشده باشد، بستگی به وضع نیت و کیفیت قصد و تصمیم انسان دارد.

از ما نخواسته‌اند که فقط بدن را در عبادت حاضر کنیم، حضور بدن تنها چه ارزشی دارد؟ اگر بدن تنها حاضر باشد، ولی جان و قلب حاضر نباشند، عین نفاق است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 63

مثل این که کسی در برابر بزرگی حاضر شود و از او تعریف و ستایش کند، ولی قلبش حاضر به تعریف و ستایش نباشد با زبان، آن بزرگ را مدح کند، ولی با دل و قلب هیچ توجهی به آن بزرگ نداشته باشد!!

حال بنگرید که انسان در برابر مولایی که عالم به کل شیء، و علیم به ذات صدور است، بایستد و از او مدح و تمجید و ستایش کند، ولی دلش جای دیگر باشد، آیا حضور بدن و غیبت قلب پسندیده مولاست؟!

اصل حضور قلب و جان در پیشگاه با عظمت محبوبست و اگر قلب در حضور نباشد بدون شك بدن هم در حضور نیست، بلکه حضور بدن قلابی و بی ثمر است!!

برای حضور قلب در پیشگاه دوست نه فقط در عبادات بلکه در همه لحظات زندگی باید به تصحیح نیت اقدام کرد؛ چون نیت به معنای واقعی حاصل شود، مسئله حضور تمام موجودیت در برابر یار تحقق پیدا می کند، آن وقت است که انسان به بهترین وجه عبادت را به جای آورده و در غیر عبادت هم در عین عبادت است.

اگر به عالم با صفای معرفت قدم بگذاریم، با چشم دل به دیدار جمال یار نایل شده و به چشیدن شربت حیات بخش عشق موفق خواهیم شد و این عشق برخاسته از معرفت است که در عبادت و غیرعبادت ما را با تمام وجود در محضر دوست حاضر نگاه می‌دارد و ما را از گناه خطرناک غیبت - که سرآمد همه گناهانست - حفظ می‌کند، راستی عشق برخاسته از معرفت عجب معجزه عجیبی دارد!!

الهی آن پیر روشن دل می‌گوید:

مرحبا بر صفای عالم عشق آفرین بر روان آدم عشق

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 64

بارك الله به دفتر توحيد	که بود نقش سرّ خاتم عشق
سرّ جام جهان نماي شهود	کس نگيرد به دست جز جم عشق
روح قدسی اگر شود، نشود	جلوه گر جز به قلب مریم عشق
نه بھر دیو و دد ز حق بخشد	رتبه آدم مکرم عشق
هرکه مجروح دل شود ز فراق	رسد از لطف حق به مرهم عشق «1»

حضرت امام خمینی رحمه الله در زمینه حضور قلب می‌گوید:

عبادت و مناسک و اذکار و اوراد، وقتی نتیجه کامل دارد که صورت باطنه قلب شود و باطن ذات انسان به آن مخمّر گردد و دل انسان صورت عبودیت به خود گیرد و از خودسری و سرکشی بیرون آید.

و نیز از اسرار و فوائد عبادات یکی آن است که اراده نفس قوی شود و نفس بر طبیعت چیره شود و قوای طبیعت مستخر تحت قدرت و سلطنت نفس گردد و اراده ملکوتی در ملک بدن نافذ گردد، به طوری که قوا چون ملائکه الله نسبت به حق تعالی شوند که عصیان آن نکنند و لمحهای تخلف نورزند و به آنچه فرمان برای آنها صادر می شود، عمل کنند.

و اکنون گوییم که یکی از اسرار عبادات و فوائد مهم آن که همه مقدمه آن است، این معنی است که جمیع مملکت باطن و ظاهر مستخر در تحت اراده الله و متحرک به تحریک الله شود و قوای ملکوتیه و ملکیه نفس از جنود الله شوند و همگی نسبت به حق تعالی سمت ملائکه الله را پیدا کنند و این خود یکی از مراتب نازله فنای قوا و ارادت و نیت در اراده حق است و کم کم نتایج بزرگ از این مرحله پیدا شود و انسان طبیعی الهی گردد و نفس ارتیاض به عبادت الله پیدا کند و جنود

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 65

ابلیس یکسره شکست خورده منقرض شوند و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند و اسلام به بعضی مراتب باطنیه در آن بروز کند و نتیجه این تسلیم اراده حق، در دار آخرت آن شود که حق تعالی اراده او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مثل اعلای خود قرار دهد و چنانچه خود ذات مقدس هرچه را بخواهد ایجاد کند، به مجرد اراده موجود شود، اراده این بنده را هم آن طور قرار دهد!!

چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله راجع به اهل بهشت که:

ملکی می آید پیش آنها، پس از آن که اذن ورود می طلبد وارد می شود و نامه ای از جناب دوست به آنها می دهد، پس از آن که سلام مولا را به آنها رساند و در آن نامه است:

مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَقَدْ جَعَلْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ فَقَالَ صَلى الله عليه و آله فَلَا يَقُولُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لِلشَّيْءِ كُنْ إِلَّا وَيَكُونُ «1».

از حیّ و قیّوم که مرگ ندارد، به حیّ و قیّومی که نمی‌میرد، پس من هرچه را بگویم بشود، می‌شود و اکنون تو را بدین گونه قرار دادم که به هر چیزی بگویی بشود بشود. حضرت فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی‌گوید باش مگر این که تحقق پیدا می‌کند.

و این سلطنت الهیه‌ای است که به بنده می‌دهند، چرا؟ چون بنده ترك اراده خود و ترك سلطنت هواهای نفسانیه و اطاعت ابلیس و جنود او نموده و هیچ کدام از این نتایج مذکوره حاصل نشود مگر با حضور قلب کامل و اگر قلب در وقت

(1) - الحکمة المتعالیة فی الاسفار الفعلیة الاربعة: 9/ 140؛ الفتوحات المکیة: 3/ 295.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 66

عبادت غافل و ساهی باشد، عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه هلو و بازی است.

و البته چنین عبادتی را در نفس به هیچ وجه تأثیر نیست و عبادت از صورت و ظاهر به باطن و ملکوت بالا نرود، چنانچه به این معنی در اخبار اشاره شده و قوای نفس با چنین عبادتی تسلیم نفس نشوند و سلطنت نفس بر آنها بروز نکند و همین طور قوای ظاهره و باطنه تسلیم اراده الله نگردد و مملکت وجود انسان در تحت کبرای حق منقهر نشود!!

از این جهت است که می‌بینید، در ما پس از چهل پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده، بلکه روز به روز بر ظلمت قلب و تعصی قوا افزوده می‌شود و آن به آن اشتیاق ما به طبیعت و اطاعت ما از هواهای نفسانیه و وساوس شیطانیه افزون می‌گردد؛ اینها نیست جز آن که عبادات ما بی‌مغز و شرایط باطنیه و آداب قلبیه آن به عمل نمی‌آید و الا به نص آیه مبارکه الهی نماز نمی‌آید از فحشا و منکر می‌نماید و البته این نمی‌شود، نهی صوری ظاهری نیست، لابد باید در دل چراغی روشن شود و در باطن نوری فروزان گردد که انسان را هدایت به عالم غیب کند و زاجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان و نافرمانی باز دارد.

ما خود را در زمره نماز گزارها می‌دانیم و سال‌های سال است که به این عبادت بزرگ اشتغال داریم و در خود چنین نوری ندیده و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده است، پس وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به دست ما دهند و گویند: خود، حساب خود را برس و بین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است و آیا چنین نمازی با این صورت ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریایی است؟!

آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیا و اوصیا باید این طور سلوک کرد و این طور دست خیانت شیطان رجیم را که دشمن خداست به آن راه داد؟

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 67

و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متقیان شمرده شده، چرا باید ما را از ساحت مقدس او تبعید و از درگاه قرب دور کند؟!

آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجلت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد، خجلت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد.

حسرت های این عالم هرچه باشد، مشوب به هزار طور امیدها است و شرمساری های این جهان سریع الزوال است، به خلاف آنجا که روز به روز فقط حسرت و ندامت است، چنانچه حق فرماید:

[وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ] «1».

و آنان را از روز حسرت - آن گاه که کار از کار بگذرد - بترسان.

آنجا امر گذشته قابل جبران نیست و عمر تلف شده را نمی توان برگرداند.

ای عزیز! امروز روز مهلت و عمل است، انبیا آمدند و کتاب ها آوردند و دعوت ها نمودند، با این همه تشریفات و این همه تحمل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سُکْرِ طبیعت هشیار کنند و ما را به عالم نور و نشئه بهجت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمت های سرمدی و لذت های جاودانی متصل نمایند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهایی دهند.

تمام اینها برای ماست، آن ذوات مقدسه احتیاجی به ایمان و اعمال ما نداشتند، با این وصف در ما هیچ اثری نکرد و شیطان، مسامع قلب ما را چنان گرفته و سلطنت بر باطن و ظاهر ما چنان پیدا نموده که هیچ یک از مواعظ آن ها در ما اثر نکرده، بلکه هیچ یک از آیات و اخبار به گوش قلب ما نرسد و از ظاهر گوش

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 68

حیوانی تجاوز نکند.

به حال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه‌ای بگیر؛ در حال انبیا و اولیا دقت کن و به اشتباه‌های کاذب و وعده‌های شیطان پشت پا بزن؛ گول شیطان را مخور و در ورطه فریب نفس اماره مباش که تدلیس اینها بسیار دقیق است و هر امر باطلی را به صورت حق به انسان تعمیم می‌کنند و آدمی را فریب می‌دهند.

انسان را گاهی به امید توبه در آخر عمر به شقاوت می‌کشانند، با آن‌که توبه در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و بسیاری مظالم عباد و حقوق الله، امری است بسیار صعب و مشکل.

امروز که اراده انسان قوت دارد و قوای جوانی برقرار است و درخت معصیت برومند نیست و سلطنت شیطان در نفس مستحکم نشده و نفس جدید العهد به ملکوت و قریب الافق به فطرت الله است و شرایط حصول و قبول توبه سهل است، نمی‌گذارند که انسان قیام به توبه کند و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید، وعده ایام پیری را می‌دهند که به عکس دوره جوانی، اراده ضعیف و قوا ناتوان و درخت معاصی گوناگون، کهن و برومند و سلطنت ابلیس در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده و الفت به طبیعت شدید و دوری از ملکوت زیاد و نور فطرت خاموش و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است.

این نیست جز غرور و گاهی به وعده شفاعت شافعین، انسان را از ساحت قدس آنان دور و از شفاعت آن‌ها مهجور می‌نماید؛ زیرا که انغمار در گناهان کم‌کم قلب را سیاه و منکوس کند و وضع انسان را به سوء عاقبت منجر نماید.

خواسته و طمع شیطان دزدیدن ایمان انسان است، بنابراین دخول در گناهان را مقدمه آن قرار می‌دهد تا به نتیجه مطلوب برسد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 69

انسان اگر آرزوی شفاعت دارد، باید در این عالم با سعی و کوشش رابطه بین خود و شفعی خود را حفظ کند و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنان در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود، فرضاً که ما با ایمان از دنیا برویم، ولی بار گناهان و مظالم سنگین باشد، ممکن است در عذاب‌های گوناگون برزخ و قبر از ما شفاعت نشود!

عذاب‌های برزخ قابل قیاس با عذاب‌های اینجا نیست و طول مدت برزخ را جز خدا کسی نمی‌داند؛ شاید میلیون‌ها سال طول بکشد و ممکن است در قیامت نیز پس از مدت‌های طولانی و عذاب‌های گوناگون طاقت‌فرسا، شفاعت نصیب ما شود، چنانچه در احادیث به این حقیقت اشاره شده است.

پس غرور شیطان، انسان را از عمل صالح باز دارد و انسان را بی‌ایمان، یا با بارهای سنگین از دنیا ببرد و به شقاوت و بدبختی گرفتار کند.

و گاهی با وعده رحمت واسعه ارحم الراحمین دست انسان را از دامن رحمت کوتاه کند، غافل از این که همه بعث رسل و ارسال کتب و فرو فرستادن فرشتگان و وحی و الهام به پیامبران و راهنمایی طریق حق از رحمت ارحم الراحمین است، عالم را رحمت واسعه حق فرو گرفته و ما در لب چشمه حیوان از تشنگی به هلاکت می‌رسیم.

قرآن بزرگ‌ترین رحمت‌های الهی است، تو اگر به رحمت ارحم الراحمین طمع داری و آرزوی رحمت واسعه داری، از این رحمت استفاده کن که حق طریق وصول به سعادت را باز نموده و چاه را از راه روشن فرموده، تو خود در چاه می‌افتی و از راه منحرف می‌شوی، رحمت را چه نقصانی است؟ اگر ممکن بود طریق خیر و سعادت را به مردم به طور دیگر نشان بدهند، می‌دادند و اگر ممکن بود به اجبار مردم را به سعادت برسانند، می‌رساندند، اما هیئات که راه آخرت راهی است که

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 70

جز با قدم اختیار نمی‌توان آن را پیمود، سعادت با زور حاصل نمی‌شود، فضیلت و عمل صالح بدون اختیار، فضیلت و عمل صالح نیست و شاید معنی آیه شریفه:

[لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ] «1» همین باشد.

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

در تورات نوشته شده است که:

يَا بَنَ آدَمُ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غِنًا «2».

ای پسر آدم! خودت را برای عبادت من فارغ کن، تا من قلب تو را از غنی پر کنم.

بدان که فراغت برای عبادت حاصل می‌شود به فراغت وقت و فراغت قلب و این امر از مهمات است در باب عبادات که حضور قلب بدون آن تحقق پیدا نکند و عبادت بی‌حضور قلب مقبول درگاه نیفتد، چنانچه در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

و یگانه علاج برای تحصیل حضور قلب دو امر است: یکی فراغت وقت و قلب و دیگر فهماندن اهمیت عبادت به قلب.

مقصود از فراغت وقت آن است که انسان در هر شبانه روز برای عبادات خود وقتی را معین کند که در آن وقت خود را موظف بداند فقط به عبادت و اشتغال دیگری در آن وقت نداشته باشد.

انسان اگر بفهمد که عبادت یکی از امور مهم و پر اهمیت است. البته اوقات آن را حفظ می‌کند و برای آن وقتی معین می‌کند، همان طور که برای کسب مال و منال

(1) - بقره (2): 256.

(2) - الکافی: 83 / 2، باب العبادۃ، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 252 / 67، باب 55، حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 71

و برای برنامه‌های دیگر وقت قرار می‌دهد، برای عبادت نیز وقت قرار دهد که در آن وقت فارغ از امور دیگر باشد، تا حضور قلب که مغز و لب عبادت است برای او میسر باشد، ولی اگر نماز را با تکلف به جا آورد و قیام به عبودیت معبود را از امور زائده بداند، البته آن را تا آخر وقت به تأخیر می‌اندازد و در وقت اتیان آن نیز به واسطه آن که کارهای مهمی را به نظر و گمان خود مزاحم با آن می‌بیند با سر و دست شکسته اتیان می‌کند، البته چنین عبادتی نورانیت ندارد و بلکه مورد خشم الهی است و چنین شخصی مستخف به نماز و متهاون در آن امر است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَتَهَاوَنُ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُشْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَى الْخَوْضِ لَا وَاللَّهِ «1».

امام باقر علیه السلام به زراره فرموده است: در امر نماز سستی مکن؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت مرگ فرمود: کسی که نماز را سبک بشمارد از من نیست، کسی که مُسکری بیاشامد از من نیست و به خدا بر من در کنار حوض وارد نمی شود.

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاءُ قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ «2».

امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم به هنگام وفات گفت: ای پسر! سبک شمارنده نماز به شفاعت ما نمی رسد.

(1) - الکافی: 3/ 269، باب من حافظ علی صلاته، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 4/ 23، باب 6، حدیث 4413.

(2) - الکافی: 3/ 270، باب من حافظ علی صلاته، حدیث 15؛ بحار الأنوار: 7/ 47، باب 1، حدیث 23.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 72

خدا می داند که انقطاع از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خروج از تحت حمایت آن سرور چه مصیبت عظیمی است و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بیت معظم او چه خذلان بزرگی است! گمان مکن که بدون شفاعت و حمایت آن بزرگواران کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را ببیند.

اکنون بین آیا، مقدم داشتن هر امر جزئی بر نماز - که قره العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بزرگترین وسیله رحمت حق است - و اهمال کردن درباره آن و به آخر انداختن و قتش بدون عذر و حفظ نمودن حدود آن، تهاون و استخفاف هست یا نیست؟! اگر هست بدان که به شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از ولایت آنها خارج و به شفاعت آنان نایل نشوی.

اگر احتیاج به شفاعت آنها داری و مایلی که از امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشی، این ودیعه الهیه را بزرگ شمار و به آن اهمیت بده؛ خدای تعالی و اولیای او از عمل من و تو بی نیازند و بدان اگر اهمیت به عبادت ندهی، بیم آن است که منجر به ترك آن شود و از ترك به جحود رسد که در آن وقت کار تو یکسره شود و به شقاوت ابدی و هلاکت دائمی رسی.

از فراغت وقت فراغت قلب، است؛ بلکه فراغت وقت، مقدمه برای این فراغت است و آن در حقیقت چنان است که انسان در وقت اشتغال به عبادت، خود را از اشتغالات و هموم دنیایی فارغ کند و توجه قلب را از امور متفرقه و خواطر

مُتَشَتِّه منصرف نماید و دل را یکسره خالی و خالص برای توجه به عبادات و مناجات با حق کند و تا فراغت قلب از این امور حاصل نشود، تفرغ برای او و عبادت او حاصل نگردد.

ولی بدبختی آن است که ما تمام افکار و اندیشه‌های متفرقه را ذخیره می‌کنیم برای وقت عبادت، همین که تکبیره الاحرام نماز را می‌گوییم، گویی در مغازه را باز

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 73

کرده‌ایم، یا دفتر محاسبات را گشوده‌ایم، یا کتاب مطالعه را مفتوح نموده‌ایم، دل را به سوی اشتغال به امور دیگر می‌فرستیم و از اصل عمل به کلی غافل شده، یک وقت به حسب عادت به خود می‌آییم که به سلام نماز رسیده‌ایم، حقیقتاً این عبادت فضاحت‌آور است و این مناجات شرم‌انگیز است.

عزیزم! تو مناجات با حق را مثل تکلم با یک نفر از بندگان ناچیز حساب نکن، چه شده است که اگر با یک نفر از دوستان یا بیگانگان مشغول صحبت باشی، مادام که با او مذاکره می‌کنی از غیر غافلی و با تمام توجه به او مشغولی، ولی به هنگام مکالمه و مناجات با ولی نعم و پروردگار عالمیان به کلی از او منصرف و غافلی و به دیگر امور متوجهی؟! آیا قدر بندگان از ذات مقدس حق افزون است یا تکلم با آنها ارزشش از مناجات با قاضی الحاجات بیش‌تر است؟!

آری، من و تو حقیقت مناجات با حق را نمی‌دانیم؛ تکالیف الهیه را سربار امور می‌دانیم، البته امری که تحمیل بر شخص شد و سربار زندگی گردید اهمیت نخواهد داشت؛ باید سرچشمه را اصلاح کرد و ایمان به خدا و فرمایش‌های انبیا پیدا کرد تا کار اصلاح شود، همه بدبختی‌ها از ضعف ایمان و سستی یقین است.

ایمان سید بن طاووس او را به جایی می‌رساند که روز اوّل تکلیفش را عید می‌گیرد، برای آن که حق تعالی اجازه ورود در مناجات به او را مرحمت کرده و او را مخلص به خلعت تکلیف فرموده است: حقیقتاً تصور کن این چه قلبی است که این قدر نورانیت و صفا دارد.

اگر عمل این سید جلیل برای تو حجت نیست، کار سید الموحدین و اولاد معصومین علیهم السلام او که برای تو حجت است؛ نظر کن در حالات آن بزرگواران و کیفیت عبادت و مناجات‌های آنها، بعضی از آنها در وقت نماز رنگ مبارکشان تغییر می‌کرد و پشت مبارکشان می‌لرزید، از خوف این که مبادا در امر الهی لغزشی شود،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 74

با آن که به تمام معنی معصوم بودند.

در هر صورت، فراغت قلب از غیرحق از امور مهم است که انسان باید آن را تحصیل کند و طریق تحصیل آن نیز با قدری مواظبت و مراقبت ممکن و سهل است، باید انسان مدتی اختیار طایر خیال را به دست گیرد و هر وقت خواست، از شاخه‌ای به شاخه‌ای پرواز کند آن را حفظ کند، پس از مدتی مراقبت، رام و آرام شود و توجه آن از امور متشتته منصرف گردد و خیر و صلاح عادت او شود و فارغ البال اشتغال به توجه به حق و عبادت پیدا کند.

حضور قلب، روح و حقیقت عبادت است و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادات نیست و قبول عبادات در درگاه حق منوط به حضور قلب است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُمَا قَالَا إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا فَإِنْ أَوْهَمَهَا كُلُّهَا أَوْ غَفَلَ عَنْ آدَائِهَا لُفْتُ فُضِرَبَ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا «1».

امام باقر و امام صادق علیهما السلام به فضیل بن یسار فرمودند: از نمازت آنچه توجه قلبت با آن بوده از آن توست، مکلف اگر تمام نماز را غلط به جا آورد، یا از آداب آن غافل گردد، آن نماز را می‌پیچیند و سپس به صورت صاحبش می‌زنند.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید:

حضرت سجاد علیه السلام را دیدم نماز می‌خواند، عبای آن جناب از شانه‌اش افتاد، حضرت تا از نماز فارغ نشد به عبا دست نزد. پس از نماز پرسیدم: چرا به عبا توجه نفرمودی؟ فرمود: وای بر تو آیا می‌دانی در حضور که بودم؟ همانا از عبد قبول نمی‌شود نمازی مگر آنچه توجه قلب به آن بوده. عرض کردم: پس ما هلاک

(1) - الکافی: 3/ 363، باب من یقبل من صلاة الساهی، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 5/ 476، باب 3، حدیث 7104.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 75

شدیم؟ فرمود: هرگز همانا نقص عبادات را خداوند با نافله‌ها برای مؤمنان تمام می‌کند «1».

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا نَاعِسًا وَلَا يُفَكِّرَنَّ فِي نَفْسِهِ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی از شما در حال کسالت و چرت به نماز نایستد و در پیش نفس اندیشه نداشته باشد؛ زیرا که در محضر خداست، جز این نیست که برای عبد از نمازش همان است که با قلب به آن توجه داشته است.

ای کاش در درجه اول به قدر و قیمت خود پی می بردیم و می فهمیدیم از کجاییم و در کجاییم و به کجا می رویم و برای کیستیم و سپس به ارزش عبادت ها و مناجات ها آگاه می شدیم تا از همه قیود رها گشته به قید عشق حق مقید می شدیم.

ای کاش دست از این ظواهر می شستیم و دوباره پیمان شکسته شده روز الست را با دوست می بستیم، از این چهارچوب تنگ مادیت به در آمده، در عالم بیکران معنی به پرواز می آمدم.

ای کاش با قدرت توجه و معرفت، از اسارت شیطان درون و برون آزاد گشته، به بارگاه محبوب واقعی و معشوق اصلی راه می یافتیم.

استاد بزرگ، مرحوم شیخ بهایی در مقام نصیحت بی خبران و گم شدگان می گوید:

(1) - بحار الأنوار: 61 / 46.

(2) - الخصال: 612 / 2، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 477 / 5، باب 3، حدیث 7107.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 76

وی زنده عالم کون و مکان

ای مرکز دایره امکان

خورشید مظاهر لاهوتی

تو شاه جواهر ناسوتی

در چاه طبیعت تن مانی

تا کی ز علائق جسمانی

تا کی ز معارف عقلی دور	به زخارف عالم حس مغرور
از موطن اصلی نیاری یاد	پیوسته به لهو و لعب دل شاد
نه اشک روان نه رخ زردی	الله الله تو چه بی دردی
یک دم به خودآی و بین چه کسی	به چه بسته دل و به که هم نفسی
زین خواب گران بردار سری	برگیر ز عالم اولین خبری

آن عارف بزرگ در کتاب «سر الصلاة» نیز می گوید «1»:

نیت در نزد عامه عزم بر اطاعت است خوفاً یا طمعاً:

[يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا] «2».

در حالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند.

و در نزد اهل معرفت عزم بر اطاعت است هیبتاً و تعظیماً:

أُعْبِدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ «3».

آن چنان خدا را عبادت کن، به مانند این که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

و در نزد اهل جذبه و محبت عزم بر اطاعت است شوقاً و حباً:

(1) - سر الصلاة: 119.

(2) - سجده (32): 16.

(3) - بحار الأنوار: 204 / 25، باب 6.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 77

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَتْهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ .. «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و چون عاشقی که دست در گردن محبوب کند، با عبادت دست به گردن باشد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلِكَيْ أَغْبُدَهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: اما من عاشقانه او را عبادت می کنم و این عبادت مردم بزرگوار است.

در هر صورت معرفتی که با کمک انبیا و امامان علیهم السلام حاصل شود، زیر بنای نیت است و این نیت، زیر بنای حضور قلب است و این حضور قلب، مایه حرکت انسان در تمام شؤون حیاتش به سوی عمل صالح است. ای عزیزان! بیایید سعی کنیم که نیت را فقط مخصوص به عبادت نکنیم، بلکه در تمام سکناات و حرکات و در تمام روابط خود با خلق و در تمام اعمال و اخلاق خود برای خدا نیت داشته باشیم، تا از تمام لحظات عمر بهترین سود و منفعت را ببریم.

دنیا و مافیها ارزش آن را ندارد که ما يك لحظه از عمر خود را با آن معامله کنیم، باید دنیا و هرچه در آن است برای ما ابزار و وسیله ای جهت معامله با دوست باشد و به قول سعدی آن عالم نکته سنج:

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک

(1) - الکافی: 83 / 2، باب العبادة، حدیث 3؛ مشکاة الأنوار: 112، فصل 2.

(2) - الأملی، شیخ صدوق: 38، مجلس 10، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 197 / 67، باب 53.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 78

عارفان هرچه ثباتی و بقایی نکند	گر همه ملک جهان است به هیچش نخزند
تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی	که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند
دوستی با که شنیدی که به سر برد جهان	حق عیانست ولی طایفه‌ای بی‌بصرند
ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیست	دگران در شکم مادر و پشت و پدرند
گل بی‌خار میسر نشود در بستان	گل بی‌خار جهان مردم نیکو سیرند
«سعدیا» مرد نکونام نمیرد هرگز	مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

قلب سلیم

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

صاحب نیت صادق، صاحب قلب سلیم است.

آری، قلب، خانه حقیقی خداست و آیات و روایات بر این حقیقت دلالت دارد.

از عارفی پرسیدند: اول عضوی که در رحم مادر به هنگام شکل گرفتن انسان تکون یافت چه بود؟ فرمود: قلب. عرضه داشتند: از معارف الهی چه دلیلی بر این مسئله دارید؟ فرمود: آیه شریفه:

[إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِكَاءَ مُبَارَكًا] «1».

(1) - آل عمران (3): 96.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 79

یقیناً نخستین خانه‌ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد، همان است که در مکه است که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

دلیل این واقعیت است، همان طور که در آیه می‌فرماید: اوّل خانه‌ای که برای مردم بنا شد همان خانه مکه است که جهت عبادت مردم بنا شد، وقتی اوّل خانه همان خانه مکه برای عبادت حق باشد، پس باید گفت: به همین دلیل اوّل عضوی که در وجود ساخته شد قلب است که خانه عشق و محبت اوست، و در حقیقت در مملکت هستی انسان اوّل جایی که بنا کرد خانه مربوط به خودش بود و اعتبار و ارزش و اهمیت و قدر قلب هم در همین است «1».

البته این ارزش و اهمیت، ارزش استعدادی است و ارزش بالقوه و این برای انسان کافی نیست، آدمی باید با توجه به معارف الهی و عمل به حدود و مقررات خداوندی، سعی کند که صفت سلامت را برای قلب کسب کند و تا جایی بکوشد که سلامت با قلب متحد شود و به فرموده قرآن، قلب آدمی، قلب سلیم شود.

دقت کنید که نفرموده: قلب سالم، سلامت را به صیغه فاعل استعمال نکرده، بلکه به صفت مشبّه بیان می‌کند و با این عنوان می‌خواهد بگوید: سلامت باید با قلب یکی شود و چون صفت و موصوف با هم متحد گردند؛ زیرا از طریق آگاهی و عمل، چنین قلبی به دست آمد، این قلب در تمام موارد و شؤون علت تجلی نیت صادقانه است.

بدون شك بدانید که نیت صادقانه، از قلب مریض و دل علیل، پیدا نمی‌شود؛ قلب برای نیت همانند ریشه است، اگر ریشه ضعیف و ناتوان باشد، اگر ریشه فاسد

(1) - از عجایب آفرینش آن که نخستین اعضای که در این موجود تازه انشا می‌شود قلب و مغز است که به طور ساده و ابتدایی ظاهر می‌گردد. رازهای جهان آفرینش: 39.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 80

باشد، چه گونه میوه کامل و سالم خواهد داد؟!

نیت صادقانه، محصول و نتیجه قلب سلیم است و فعالیت کردن برای به دست آوردن قلب سلیم بالاترین ریاضت و بهترین عبادت است.

راستی باید به ریشه توجه کرد، اگر ریشه آراسته به صلاح و سداد شود، تمام محصولات آن الهی خواهد شد، ولی اگر توجه به قلب نشود و عوارض و مفاصل بر در و دیوار این خانه هم چون سیاهی شب حاکم باشد، از این خانه تاریک چه گونه توقع نور و روشنایی، آن هم نور الهی که همان نیت صادقانه است خواهید داشت؟

قلب باید از خیلی عوارض و بلکه از تمام رذایل پیراسته و به تمام فضایل آراسته گردد، تا به صفت سلیم متصف گردد و از چنین قلبی نیت صادقانه تجلی کند و از آن نیت بهترین عمل آشکار شود و در نتیجه از انسان طبیعی، انسانی الهی و ربّانی ساخته شود و از این موجود مساوی با حیوان، موجودی برتر از تمام ملائکه به وجود آید!!

حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی آن حکیم فرزانه می گوید:

از جان بگذر جانان بطلب	آن گاه ز جانان جان بطلب
با قلب سلیم اسلام بجوی	پس مرتبه سلمان بطلب
از فتنه شرك خفی و جلی	ایمن چو شوی ایمان بطلب
در وادی عشق بزن قدمی	پس دولت بی پایان بطلب
گر گنج حقایق می طلبی	از کنج دل ویران بطلب
در گلشن خندان چه می جوئی	چشمی ز غمش گریان بطلب
گر باده فام تو را باید	دل شو دل سوزان بطلب
گر همت خضر تو را باشد	سرچشمه جاویدان بطلب
سوز غم و ساز سخندان	از «مفتقر» نالان بطلب

انسان، مهم‌ترین مجموعه آفرینش

در این که وجود انسان نسخه جامع الهی است، شکی نیست؛ این موجود بی‌نظیر شگفت‌انگیزترین عنصر و موجود خانه خلقت است.

انسان بنا به فرموده قرآن مجید، ظرف علم اسما، هدایت، کرامت و امانت الهی است:

[وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] «1».

و خدا همه نام‌ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

[قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ] «2».

گفتیم: همگی از آن [مرتبه و مقام] فرود آید؛ چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

[وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً] «3».

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم.

(1) - بقره (2): 31.

(2) - بقره (2): 38.

(3) - اسراء (17): 70.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 82

[إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا] «1».

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

الهی قمشه‌ای آن شیفته جمال بی نیاز، درباره عظمت و شخصیت و جلال و بزرگی انسان گفته:

من همان مرغ عرش آشیانم	طایر گلشن لا مکاتم
راز نه پرده آسمانم	آگه‌م سر غیب جهان را
ذره‌ای زیر این نه سپهرم	دل فروزنده چون ماه و مهرم
پَرورد یارِ خورشید چهرم	تا بیارایم این داستان را
شیرخواری ز پستان عشقم	کودکی در دبستان عشقم
پیر عقلم زمستان عشقم	رهبرم فکر پیر و جوان را
گرچه گویند صرف الوجودم	فوق جوهر ورای حدودم
نیست بودم تو دادی نمودم	تا نشان بدهم آن بی نشان را «2»

چهار عنصر وجود انسان

انسان که در حقیقت، والاترین موجود جهان است و قدرت این را دارد که

(1) - احزاب (33): 72.

(2) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 83

اشرف تمام مهمانان عالم هستی گردد وجودش مرکب از چهار عنصر بسیار مهم است که با توجه به این چهار عنصر، راه برتر شدن بر تمام موجودات عالم را خواهد یافت:

1- جسم. 2- نفس. 3- عقل. 4- قلب.

جسم انسان، مرکز جنبش‌ها و فعالیت‌های عملی است؛ جسم با تمام اعضای که بستگی به او دارد، کاسب عمل است و در این مرحله لازم است، انسان به حدود و مقررات الهی آگاه شود و از حلال و حرام خداوندی مطلع شود، تا تمام حرکات و فعالیت‌های جسم را با حدود الهی تطبیق نموده و به تعبیر قرآن، دارنده عمل صالح شود.

نفس انسان، به فرموده قرآن، مرکز فعالیت‌های اخلاقی و کاسب واقعیت‌های معنوی است و لازم است انسان به صفات پاک و حسنات اخلاقی که از طریق الهام و وحی در اختیار آدمی قرار داده شده آشنا شود، تا نفس را تهذیب و تزکیه کرده و از آلوده شدن این حقیقت به رذایل در امان بماند و با کسب حسنات به فلاح و رستگاری برسد.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا] «1».

بی‌تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.

عقل انسان، مرکز ادراک و میدان فعالیت‌های علمی است؛ عقل در وجود انسان، کاسب علم و دانش و معارف و معلومات است و در اسلام برای فراگرفتن دانش زیاد سفارش شده و باید انسان، سخت مواظب کسب عقل باشد که خدای ناخواسته، این ظرف با عظمت الهی مرکز آموزش‌های شیطانی گردد، چون عقل

(1) - شمس (91): 9.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 84

اگر موفق به کسب معارف الهیه شود، نیرومندترین عامل کمک به انسان برای عبادت حق است و مهم‌ترین کسبش به فرموده معصوم کسب بهشت خواهد بود.

قلب انسان، این عضو حساس، این عنصر با عظمت، این ظرف گسترده‌ای که در تمام عالم به گستردگی او یافت نمی‌شود، کاسب محبت، عشق، مهر، عاطفه، رقت، ایمان، یقین و امثال این واقعیت‌ها است، البته در صورتی که انسان در تمام لحظات قلبش بیدار باشد، قلب به کسب این حقایق که مایه‌های خیر دنیا و آخرت انسان است اقدام می‌کند و گرنه انسان اگر از این بخش مهم وجود غفلت بورزد، وقتی بیدار می‌شود که قلب به کسب ریا، نفاق، شرک، کفر، جحد، انکار، غرور و ... آلوده شده، آن‌گاه پاک کردن این عنصر قلب که فقط برای تجلی نور دوست خلق شده کار بسیار مشکلی خواهد بود و آدمی وقتی پشیمان می‌شود که کار از کار گذشته و چیزی جز ضرر و زیان و خسارت ابدی برای او نمانده است!!

قرآن مجید، قلب را مرکز بسیاری از فعالیت‌ها می‌داند و انسان را در برابر افعال قلب مسئول دانسته و از آدمی می‌خواهد حتماً راهی را پیماید که منتهی به تحقق سلامت، در ذات قلب گردد و بتوان از این قلب برای حضرت یار، قلب سلیم ساخت.

دادگاه الهی برای رسیدگی به قلب

قرآن مجید در بسیاری از آیات، بخشی از روز قیامت را دادگاه عدل الهی برای رسیدگی به کسب قلب می‌داند:

[وَلَكِنْ يُؤْخَذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ فُلُوْهُكُمْ] «1».

(1) - بقره (2): 225.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 85

ولی شما را به خاطر آنچه دل‌هایتان [از سوگند جدی و حقیقی] مرتکب شده مؤاخذه می‌کند.

[وَلَا تَكْفُرُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ] «1».

و [شما ای شاهدان!] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند، یقیناً دلش گناهکار است.

[وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا] «2».

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد بازخواست اند.

[إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] «3».

کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزرگ] در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت، و خدا [آنان را] می‌شناسد و شما نمی‌شناسید.

خطرات بیماری قلب

کسب بدی‌ها به وسیله قلب، مقدماتی دارد که خود انسان به اختیار خودش

(1) - بقره (2): 283.

(2) - اسراء (17): 36.

(3) - نور (24): 19.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 86

فراهم می‌کند و گناهانی که قلب کسب می‌کند، برای قلب بیماری است و خطر این بیماری برای انسان، گاهی مساوی با هلاکت او و رسیدن به شقاوت و بدبختی و به فرموده قرآن، خزی دنیا و آخرت است.

[فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ] «1».

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا [به کیفرِ نفاقشان] بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک است.

قلب را باید از ابتدای تکلیف، از بیماری‌های خطرناک مربوط به او حفظ کرد و چنانچه مریض باشد، باید فوراً به علاج او اقدام نمود.

پدران، مادران، معلمان، استادان دولت و اجتماع نسبت به افراد، چه وظایف سنگین و مسؤولیت‌های خطیری به عهده دارند و از طرفی خود انسان در پیشگاه حضرت ذوالجلال تکلیف سنگینی دارد.

همه ما وظیفه داریم که زمینه ایجاد سلامت قلب را با پاک نگاه داشتن محیط خانه از هر نوع گناه و خطوط شیطانی و سالم نگاه داشتن مدرسه و محیط مملکت جهت فرزندان و کودکان فراهم آوریم. شما نیز ای نوجوانان! و جوانان وظیفه و رسالت سنگین برای دریافت عوامل سلامت قلب بر عهده دارید.

شما ای پدران و مادران و معلمان و دولت مردان! اگر در ایجاد محیط سالم کوتاهی ورزید، در قیامت دچار عذاب سختی خواهید شد.

شما ای انسان‌ها! اگر از محیط‌های سالم تغذیه ننمایید، در پیشگاه الهی به رنج

(1) - بقره (2): 10.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 87

فوق العاده‌ای دچار خواهید گشت.

اگر پدران و مادران و معلمان و دولت مردان، در ایجاد زمینه سالم، جهت سلامت دل شما کوتاهی ورزیدند، امروز که از موهبت درك و اندیشه برخوردارید، به فکر خود باشید و برای سلامت قلب فعالیت کنید.

اگر از ابتدا میدان سلامت دل برای شما فراهم شد، امروز در حفظ سلامت قلب بکوشید و اگر حس می‌کنید به بیماری‌های معنوی قلبی دچار هستید، با چنگ زدن به دامن عالم ربّانی و پیری روحانی و مردی الهی به علاج قلب خود برخاسته و این بیماری‌های شیطانی را از خانه زنده حق بزدايید و خانه تکانی بنمایید و پس از علاج قلب و پاک کردن این خانه، قلب را وادار به کسب حسنات و حقایق نمایید.

تقوای قلب به دست آرید که سرمایه‌ای برای امروز و فردا پرقیمت‌تر و پرمفعت‌تر از تقوای قلب نیست.

بیماری‌های قلب، سبب بروز مشکلات و ظهور انواع عذاب‌ها در دنیا و آخرت است.

سلامت قلب، سبب بروز حقایق، درستی‌ها، راستی‌ها و راحتی‌ها در دنیا و ظهور انواع نعم الهی و سعادت ابدی در جهان قیامت است.

قلب مریض، قلب گنهکار بر تمام شؤون عقل، نفس، جان، اثر منفی گذاشته و سه ناحیه با عظمت وجود انسان را در معرض خطرهای سخت دنیایی و آخرتی قرار خواهد داد؛ قلب، رئیس و حاکم وجود آدمی است، سلامت همه وجود و بیماری مجموع هستی آدمی بستگی به سلامت و مرض قلب دارد.

مولوی آن عالم آگاه و عارف معارف گوید:

وای آن دل که بدو از تو نشانی نرسد	مرده آن تن که بدو مژده جانی نرسد
سیه آن روز که بی نور جمالت گذرد	هیچ از مطبخ تو کاسه و خوانی نرسد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 88

وای آن دل که زعشق تو در آتش نرود	هم چو زر خرج شود هیچ به کانی نرسد
سخن عشق چو بی درد بود بر ندهد	جز به گوش هوس و جز به زبانی نرسد
مریم دل نشود حامل انوار مسیح	تا امانت ز نهانی به نهانی نرسد
حس چو بیدار بود خواب نبیند هرگز	از جهان تا نرود دل به جهانی نرسد
این زمان جهد بکن تا ز زمان باز رهی	پیش از آن دم که زمانی به زمانی نرسد
تیره صبحی که مرا از تو سلامی نرسد	تلخ روزی که ز شهد تو بیانی نرسد

1- کفر

قلب، گاهی بر اثر بی‌توجهی انسان نسبت به حقایق و دور ماندن از اندیشه صحیح دچار کفر می‌گردد.

انکار از روی عناد، انکار بعد از معرفت و ایمان، صرف کردن نعمت در مسیر شیطان، از مصادیق کفر است؛ قرآن در این سه زمینه آیات متعددی دارد، برای نمونه می‌خوانیم:

[فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعْدَبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ] «1».

اما کسانی که کافر شدند، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می‌کنم و برای آنان هیچ یاری نخواهد بود.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ

(1) - آل عمران (3): 56.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 89

الضَّالُّونَ] «1».

آنان که بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خویش افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نیست و اینان در حقیقت گمراهانند.

[أَمْ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ] «2».

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

[وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ] «3».

و هر کس که سپاس‌گزاری کند به سود خود سپاس‌گزاری می‌کند و هر کس ناسپاسی ورزد [زیانی به خدا نمی‌رساند]؛ زیرا پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

توجه داشته باشید که فقط انکار حق، یا خرج نعمت در راه غیر خدا، یا انکار پس از ایمان کفر نیست، بلکه انکار معاد و نبوت و ضروریات دین و حکم دادن به غیر ما انزل الله همه و همه در مرحله کفر است.

این مرض خطرناک وقتی عارض قلب شود، انسان را از نظر جایگاه در عالم خلقت بدتر از حیوانات کرده و روزنه‌های نور را به روی آدمی می‌بندد و شاخ و برگ انسانیت را می‌خشکاند و از انسان، درنده‌ای خطرناک و دیوی مهیب به وجود می‌آورد.

(1) - آل عمران (3): 90.

(2) - ابراهیم (14): 28.

(3) - نمل (27): 40.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 90

2- نفاق

از دیگر بیماری‌های قلب، نفاق است، نفاق یعنی دورویی، دورنگی و دوچهره بودن و برابر با آیات قرآن و روایات، نفاق از بدترین گناهان است منافق در قیامت به بدترین عذاب‌ها دچار است:

[إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَهُمْ نَصِيرًا] «1».

بی‌تردید منافقان در پایین‌ترین طبقه از آتش‌اند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.

منافقین، مردان و زنانی هستند که به زبان و به پاره‌ای از اعمال خود را مسلمان نشان می‌دهند، ولی قلباً به هیچ صورت به خدا و پیامبر و احکام الهی ایمان ندارند.

منافقین مردمی هستند که با مسلمان نشان دادن خود، خویششان را در همه شؤون با مسلمانان همراه کرده تا در تمام امور مسلمانان ایجاد اخلال کنند.

منافقین، کوردلانی هستند که با ارتباط با مسلمانان، از اسرار مسلمانان آگاه شده و آن اسرار را علیه مسلمانان به ثمن بخشی با کفار معامله می کنند.

منافقین در برخوردهای خود با مسلمانان از رویه مکارتر، از خوک بی غیرت تر، از سگ پارس کننده تر و از گرگ درنده ترند.

قرآن مجید در بسیاری از آیات وضع منافقین را نشان می دهد و در کم تر آیه ای است که به عذاب سخت فردای قیامت آنان اشاره نکند.

(1) - نساء (4): 145.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 91

[بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] «1».

منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک برای آنان است.

[إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا] «2».

یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

منافق در مسئله ایمان به خدا و در انجام فرائض الهی با خدا دورویی می کند و با خلق خدا هم در تمام روابطش دو روست.

3- شرك

از دیگر گناهان قلب، شرك است و شرك دارای اقسامی است که در قرآن و روایات و کتب که در توحید نوشته شده، به طور مفصل به شرك اشاره شده است.

ربا نوعی شرك است، چیزی را در جنب خدا جهت عبادت قرار دادن شرك است، پیروی از علمای سوء شرك است، هوی پرستی از مصادیق بارز شرك است و شرك، گناه بزرگی است که اگر تا وقت مرگ قلب انسان به آن آلوده باشد، از آمرزش و رحمت حق محروم خواهد مرد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا] «3».

مسلماً خدا این را که به او شرك ورزیده شود نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای هر

(1) - نساء (4): 138.

(2) - نساء (4): 140.

(3) - نساء (4): 48.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 92

کس که بخواهد می‌آمرزد. و هر که به خدا شرك بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

4- شك

از دیگر گناهان قلب، شك است، البته شك در علوم ظاهری چندان عیب ندارد، ولی در مسائل حقی که حق بودنش با استدلال و برهان عقلی، یا با قرآن، یا با روایات صحیحیه روشن است، شك جا ندارد و شك کننده از میدان انصاف به طور کامل دور است و این حرکت ناصواب قلب بر خلاف حقیقت عقل و فطرت و وجدان است.

يك پیامبر، برای اثبات صدق گفتارش به اذن حضرت حق دارای معجزه است، چنانچه قرآن می‌فرماید که مرده زنده می‌کند؛ کور مادرزاد شفا می‌دهد؛ مرض پیسی را از بین می‌برد؛ از غیب خبر می‌دهد؛ عصا به سنگ می‌کوبد، از آن دوازده چشمه آب می‌جوشد؛ ماه را دو نیمه می‌کند؛ از دل کوه شتر زنده بیرون می‌آورد؛ قطعه خاک را با دم خدایی تبدیل به پرنده زنده می‌کند و در آخرین مرحله قرآن را به عنوان آخرین معجزه و به عنوان معجزه ابدی ارائه می‌کند، و می‌گوید: با این دلایل حقه من فرستاده خدایم. آن گاه يك انسان این همه واقعیت‌های روشن‌تر از روز را ببیند و در مرز

دودی قرار بگیرد که آیا این انسان راست می گوید یا نه؟! قلب چنین آدمی واقعاً مریض است و شك او در برابر حق زمینه ساز هر نوع بدبختی اوست.

راستی در برابر حق آشکار، حق بر مبنای برهان و حجت، حق فروزنده تر از آفتاب، جای شك و تردید است؟!

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 93

5- قساوت

از دیگر بیماری های قلب، قساوت و سنگدلی است؛ قرآن مجید از برخی انسان ها که علت بسیاری از بدبختی ها و محروم کننده انسان از رحمت الهی هستند در آیاتی خبر می دهد:

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ] «1».

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیاری از آنان نافرمان بودند.

[ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...] «2».

سپس دل های شما بعد از آن [معجزه شگفت انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر.

[فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «3».

(1) - حدید (57): 16.

(2) - بقره (2): 74.

(3) - انعام (6): 43.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 94

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، فروتنی و زاری نکردند؟ بلکه دل‌هایشان سخت شد و شیطان، اعمال ناپسندی که همواره مرتکب می‌شدند در نظرشان آراست.

[فَمَا تَقْضِيهِمْ مِثْلَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً] «1».

پس آنان را به سبب پیمان شکستنشان لعنت کردیم، و دل‌هایشان را بسیار سخت گردانیدیم.

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ] «2».

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه‌اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل‌هایشان از یاد کردن خدا سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند.

[لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ] «3».

[آزاد گذاشتن شبهه‌اندازی شیطان] برای این [است] که خدا آنچه را شیطان می‌اندازد برای آنان که در دل‌هایشان بیماری است و برای سنگدلان وسیله آزمایش قرار دهد و قطعاً ستمکاران در دشمنی و ستیزی بسیار دور [نسبت به حق و حقیقت] قرار دارند.

(1) - مائده (5): 13.

(2) - زمر (39): 22.

(3) - حج (22): 53.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 95

قساوت نمی‌گذارد که انسان حق را قبول کند، قساوت نمی‌گذارد که انسان در برابر مشکلات و مصائب دیگران، عکس العمل مثبت و انسانی نشان دهد، قساوت نمی‌گذارد آدمی به مظلوم و مسکین و افتاده ترحم کند.

قساوت نمی گذارد انسان در برابر خطاهایش از خدا عذر بخواهد و جلوی ریختن اشک چشم را می گیرد.

علت قساوت و سنگدلی دو چیز است: دوری از عبادت، آلودگی به گناه.

اگر بخواید قساوت و سنگدلی را معالجه کنید، باید به عبادت روی آورده و در حقیقت با تمام گناهان ترك رابطه کنید.

اگر بخواید قساوت را علاج کنید، زیاد یاد مرگ کنید و در مجالس موعظه شرکت کرده، دست به دامن مردان خدا بزنید و با صاحب نفسان عالم مصاحبت نمایید.

زیاد یاد خدا کنید و تا می توانید با کمال عشق و شوق قرآن بخوانید و از دعاهای عالی اسلامی به خصوص دعای کمیل، دعای عرفه، مناجات خمس عشر، دعای ابوحمزه غفلت نکنید.

زیاد به قبرستان بروید و به ائمه طاهرین علیهم السلام توسل جسته و قسمتی از شب را با محبوب واقعی و مقصود حقیقی خلوت کرده و از گناهان گذشته و تقصیرهایی که در عبادت داشتید یاد کرده و گریه کنید.

با به کار گرفتن این سلسله مسائل به تدریج زنگ دل پاک شده و قلب شما به نور الهی صفا می گیرد و شیاطین دل شما را رها کرده، حق در آن خانه تجلی می کند.

6- ریا

از دیگر گناهان قلب، ریا است. ریاکار در تمام اعمالش، جز جلب خشنودی

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 96

دیگران هدفی ندارد.

ریا در اعمال عبادی به طور قطع باعث باطل شدن عمل و در اعمال غیر عبادی علت بی ارزش شدن کوشش انسان است.

ریاکار، در حقیقت دنیا پرست است و خدا خواهی او پوششی برای پرده ننگین دنیا پرستی اوست.

ریاکار می خواهد در میان مردم کسب آبرو کند، تا از این طریق به نان و نوایی برسد و خواسته های شیطانی خویش را اعمال کند.

کسی که دارای خواسته‌های مادی و معنوی است و می‌بیند برای رسیدن به این خواسته‌ها، باید از نیروی مردمی استفاده کند و نیروی مردمی جز از طریق جلب رضا و اعتماد آنان به دست نمی‌آید و جلب رضا و اعتماد مردم، جز از راه نشان دادن عبادات و خوبی‌ها میسر نیست، پس به دایره عبادات قدم می‌گذارد و دست به هر کاری خیری می‌زند، باید گفت: او پهلوان میدان ریا است و در حقیقت برای رسیدن به اهداف پلیدش دست به وسایل پاك زده و این همان راهی است که مادیگران تاریخ در گذشته و کمونیست‌ها در امروز به آن معتقدند که هدف وسیله را توجیه می‌کند و در آیات و روایات اگر بگویند: چنین شخصی مشرک است، حق گفته‌اند.

ما در تاریخ می‌خوانیم که ستمگران و زورگوییانی که بر ملت‌های دینی حکومت می‌کردند، دست به کارهای خیر می‌زدند، مسجد می‌ساختند، زیارت می‌رفتند، خرج قرآن نوشتن و کتاب دینی نوشتن می‌دادند، قرآن چاپ می‌کردند، حرم ائمه علیهم السلام را تعمیر می‌کردند، گاهی به نماز جماعت حاضر می‌شدند، به فقرا اطعام می‌کردند، دارالایتام و مدرسه می‌ساختند و از طرفی مبارزان در راه حق و بی‌گناهان را به زندان می‌انداختند، مظلومان را می‌کشتند، حقوق مردم را پایمال می‌کردند

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 97

و خلق خدا را به انواع شکنجه‌ها مبتلا می‌کردند!!

آیا اعمال نیک آنان را جز بر ریا و پوششی بر جنایاتشان به چیز دیگری می‌توان حمل کرد؟ قلب اگر از ریا خالی نباشد، انسان نمی‌تواند عمل واقعی و باارزش داشته باشد و نمی‌تواند در پیشگاه حق دارای مقام بندگی باشد، پاکی عمل و ارزش آن بستگی به قلب سالم از ریا دارد و انسان بی‌ریا از بسیاری گناهان در امان و مصونیت است.

بسیاری از مردم هستند که در تمام جوانب زندگی زیاد زحمت می‌کشند و خیلی کار خیر می‌کنند، اما چون زحمات آنان آلوده به ریا است، برای زحمات و کوشش آنان عاقبتی نخواهد بود و قرآن مجید آنان را از زیانکارترین مردم می‌داند:

[قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا] «1».

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند.

دیگر از گناهان قلب، عجب است؛ عجب، کار نیک را از خود دیدن و کار خود را بزرگ شمردن و خویش را صاحب حق دیدن است.

عجب، خود بزرگ بینی و بی‌عیب دانستن خود و خود را از همه برتر انگاشتن است.

(1) - کُهِف (18): 103 - 104.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 98

عجب برای انسان، مورث تکبر و تکبر، مورث بسیاری از پلیدی‌هاست!! مُعْجَب، هر مقامی را حقّ خود می‌داند. هر موقعیتی را از آن خود حساب می‌کند، عقیده دارد که تمام احترامات خاص اوست، توقع دارد همه او را بزرگ ببینند و در برابر مقام او خضوع کنند.

انسان گرفتار عجب در هر حدی که از عبادت و نیکوکاری باشد، بریده از خداست.

انسان باید بداند که تمام نیکی‌های ظاهر و باطن عنایت و عطای خداست و تمام زشتی‌ها و تقصیرها و عیوب از خود انسان است.

انسان همیشه در عبادات باید خود را مقصر دانسته و سراسر عبادتش را آلوده به عیب، کم اخلاصی و کم محتوا بداند و نسبت به اعمال نیکش در خوف و رجا باشد.

آدمی اگر خود را خوب بداند و به فرموده قرآن در مقام تزکیه و تعریف خویش باشد و تصور کند که عبادات و نیکی‌ها را او انجام می‌دهد، آدمی آلوده و موجودی پلید و دارای رنگ شیطانی عجب است و این عجب در دنیا و آخرت باعث هلاکت اوست؛ قرآن می‌فرماید: تمام نیکی‌ها عطای خداست و شما هیچ برنامه مثبتی را از جانب خود ندانید:

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا] «1».

آیا به کسانی که خود را به پاکی می‌ستایند، نگرستی؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس

(1) - نساء (4): 49.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 99

ملائک‌های تعیین شده از سوی خود [می‌ستایند، و] گروهی که به ناحق، خود را می‌ستایند در کیفر و مجازات [به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

امام علی علیه السلام در مقام تعریف اهل تقوا و عاشقان حق در خطبه همام می‌فرماید:

وَإِذَا رُكِّي أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِمَّنْ بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ «1».

الهی قمشه‌ای آن پیر وارسته در ترجمه جمله بالا گوید:

بیندیشند و بر نیکی فزایند

چو آنان را به نیکویی ستایند

سریرت هست بر خویش آشکارا

همی گویند در پاسخ که ما را

ز ما به داند آن دانای اسرار

به خود ماییم داناتر ز اغیار

همی گویند کی دانای هر راز

پس آن‌گه با نیاز عشق دمساز

که هیچی را ستایش کرده هیچی

تو با گفتارشان بر ما می‌چی

مرا برتر ز هر پندار گردان

همی گوید به دل کی پاک یزدان

الا ای از تو نیکو جسم و جان‌ها

نکوتر ساز ما را زین گمان‌ها

ز کار زشت و افکار پریشان

بیخشا آنچه مستور است ز ایشان

امام سجّاد علیه السلام در دعای بیستم «صحیفه» عرضه می‌فرماید:

وَعَبْدُنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ «2».

الهی! مرا بنده خودت گردان و عباداتم را به عجب و خودپسندی تباه مکن.

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه: 184.

(2) - صحیفه سجّادیه، دعای مکارم الاخلاق.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 100

از دیگر گناهان قلب، کبر، سوء ظن، حقد، حسادت، حبّ دنیا، تصمیم بر گناه و معصیت است که شرح آنها و گناهان دیگری که به عنوان گناهان قلب گذشت به طور مفصل در ابوابی که «مصباح الشریعة» آورده خواهد آمد.

خانه قلب اگر بخواهد تجلی گاه نیت صادقانه گردد، باید از تمام این گناهان پاک شود، قلب آلوده به این گناهان، قدرت بر نیت صادقانه ندارد؛ معجب، ریاکار، حسود، متکبر، دارنده سوءظن، بخیل، چه گونه می‌تواند نیت صادقانه داشته باشد؟ باید در گفتار امام صادق علیه السلام که فرمودند: صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ خیلی دقت کرد و جداً باید از آلودگی قلب ترسید که قلب آلوده، خالی از صداقت در نیت است و عمل خالی از صداقت در نیت، در نزد حق تعالی کم ارزش یا فاقد ارزش است و انسان چون عملش بی‌ارزش باشد، نجاتش بس مشکل است!!

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 101

[لَأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْذُورَاتِ تُخَلِّصُ النَّيَّةَ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ] وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَقَالَ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى]

چرا که سلامت قلب از وسوسه شیطانی و آلودگی‌هایی که فضای روشن دل را تاریک می‌کند، علت خلوص نیت است و خداوند بزرگ فرموده:

روز قیامت روزی است که مال و فرزندان نفع نمی دهند، آنچه نفع دارد قلبی است که صاحبش آن را سالم نزد خدا آورده باشد و پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

نیت مؤمن از عملش بهتر است و نیز آن جناب فرموده: اعمال به نیت‌ها است و هر آنچه برای انسان است همان نیت اوست.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 102

[وَلَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَسُكُونٍ اِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ بِهَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَالْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا]

عبد نه تنها در عبادات واجبه باید برای خدا نیت داشته باشد، بلکه لازم است در تمام حرکات و سکنتاش خدا را در نظر بگیرد و برای خدا برخیزد و بنشیند که اگر در تمام امور برای خدا نیت کند، خود را در حصن حصین عنایت حق قرار داده و از شرور نفس و خطرات شیطان در امان خواهد بود.

و این خلوص نیت در همه حرکات و سکنت است که از انسان موجودی پاک و با ارزش ساخته و آدمی را با سعادت دنیا و آخرت روبرو می کند و اگر انسان این طور نباشد جزء اهل غفلت است و غافلان همان بدبخت‌هایی هستند که خداوند در حق آنان فرموده: نیستند مگر مانند چهارپایان بلکه راهی بدتر از آنان دارند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 103

[ثُمَّ النَّبِيُّ تَبَدُّو مِنَ الْقَلْبِ عَلَى قَدْرِ صَفَاءِ الْمَعْرِفَةِ وَتَحْتَلِفُ عَلَى حَسَبِ اخْتِلَافِ الْأَوْقَاتِ فِي مَعْنَى قُوَّتِهِ وَضَعْفِهِ]

دل وقتی از کدورات و اقدار مادی و وساوس شیطانی و شکوک و شبهه‌ها و اضطراب‌ها پاک باشد و هم چون آینه مرکز تجلی فیوضات محبوب باشد، آن نیتی که مورد رضایت دوست است، از آن دل آشکار می شود و صفا و پاکی قلب و دور بودنش از کدورات محصول نورانیت آن به نور معرفت است.

کسی که از طریق تفکر در بساط هستی و دقت در آیات قرآن و روایات، نسبت به حضرت حق و شئون او معرفت پیدا کرد و قیامت را با چشم دل دید و برای او این حقیقت روشن شد که دنیای او عمرش بسیار بسیار کوتاه و انسان نسبت به آن مسافری زودگذر است و فهمید که دیاری غیر حق وجود ندارد و هرچه هست سایه‌ای از اوست و کار

دست کسی جز خدا نیست، به نیت خالصانه می‌رسد و اعمال و رفتارش با ریشه گرفتن از چنین نیتی دارای ارزش واقعی خواهد شد.

نیت بر حسب حالات مکلفین فرق می‌کند، مکلف در صورت اسیر بودن به بندهای شیطانی و آلوده بودن به رذایل اخلاقی، نیتش ضعیف و کم ارزش و در صورت آزاد بودن علم و قدرت و اراده‌اش از هواجس نفسانی نیتش دارای قوت الهی و نزدیک به حقیقت خلوص یا عین خلوص است.

صاحب نیت تا راه به حقیقت نبرده باشد و پرده‌های ضلالت و گمراهی

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 104

و حایل‌های نفسانی را از خود دور ننموده باشد و اسباب تزلزل و اضطراب را از خود دفع نکرده باشد به نیت خالص نرسیده و نیتش با این همه آلودگی‌ها از درجه اعتبار ساقط و ارزش چندانی نخواهد داشت.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 105

[وَصَاحِبُ النَّيَّةِ الْخَالِصَةِ نَفْسُهُ وَهَوَاهُ مَعَهُ مَقْهُورَتَانِ تَحْتَ سُلْطَانِ تَعْظِيمِ اللَّهِ تَعَالَى]

معرفت واقعی به حق، علت تجلی عظمت حضرت او در قلب است، تجلی این عظمت باعث می‌شود که غیر حق در نظر انسان کوچک یا به صورت هیچ و عدم گردد؛ در این صورت انسان چون غیر خدا نمی‌بیند، نیتش جز برای خدا نمی‌شود و راهی هم برای خلوص نیت و صدق نیت جز راه معرفت نیست و وقتی انسان به این منزل والا رسید، یعنی غیر به کلی از نظر او محو شد و عظمتی جز عظمت حق در میان نماند، حکومت این عظمت با کمال قدرت و رحمت نفس و هوی را مقهور خود کرده و جایی برای ورود شوائب به میدان نیت نمی‌گذارد در این منزل با عظمت است که صفتی برای نیت جز صفت صدق و خلوص نمی‌ماند.

خداوندا! ما هنوز به تماشای حضرت تو موفق نگشته‌ایم، ما هنوز به محضر مقدس تو راه پیدا نکرده‌ایم، بین ما غائبان و حاضران درگاه در تمام شئون حیات فرق است، ما در حالت غیبت به سر می‌بریم و در این غیبت است که همه چیز غیر تو را حاضر می‌بینیم، لذا همه چیز پیش ما عظیم است و ما هر کاری را می‌خواهیم انجام دهیم به نیت غیر تو انجام می‌دهیم و این کمال بدبختی ماست، راستی ما بدبختیم که هنوز نتوانسته‌ایم در اعمال و رفتار و حرکات و سکناات خود يك بار نیت صادقانه داشته باشیم. خداوندا! به عزت و جلالت دست ما را بگیر و ما را به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 106

آرزوی واقعی مان که رسیدن به مقام قرب تو و وصل تو و یافتن عظمت توست برسان.

حکیم بزرگوار ملا عبدالرزاق لاهیجی در ذیل جمله بالا می گوید:

صاحب نیت خالص کسی است که مجاهدت و مخالفت نفس اماره کند و مباحضت و مخالفت این خداعه غراره را لازم داند، چرا که جویندگان طریق فوز و نجات در جمیع اطوار و حالات، احتراز از شر این دشمن قوی و فریب این غرور غوی نموده، همت بر مجاهده و مدافعه آن که افضل اقسام جهاد است گماشته‌اند، چنان که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مروی است که آن حضرت فرمود:

أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ «1».

برترین جهاد، مبارزه با نفسی است که بین دو پهلوست.

و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آن حضرت فرموده:

أُخْذُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَخْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ «2»؛

از هوی‌ها به مانند این که از دشمنانتان می‌پرهیزید، بپرهیزید، چیزی برای مردم دشمن‌تر از پیروی از هوی‌ها و محصولات زبان‌شان نیست.

مجاهده نفس عبارت از آن است که او را در هوی‌ها و خواهش‌های خود ممکن نداشته، مسخر و مقهور عقل که فرمانفرمای مملکت بدن است سازند و مجال سرکشی و نافرمانی او که موجب اختلال ارکان این بنیان الهی است نداده به معاونت

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 466، مجلس 71، حدیث 8؛ معانی الأخبار: 160، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 65 / 67، باب 45، حدیث 7.

(2) - الکافی: 335 / 2، باب اتباع الهوی، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 82 / 67، باب 46، حدیث 17.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 107

جنود عقلیه به دفع طغیان و فساد او پردازند، تا سلطان عقل در قلمرو بدن تمکن و استقلال یافته و این قلوب که منزلگاه قوافل فیوض الهیه است از فتن و شرور هوای نفسانی خالی و به زیور آثار خیر و مرضیات ربّانی حالی (آراسته) گردد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 108

[وَالْحَيَاءُ مِنْهُ]

هرگاه انسان به توفیق الهی آراسته به نور معرفت شود و از طریق این معرفت که از بهترین و پرمفعت‌ترین فیوضات الهی به انسان است، متصف به خلوص نیت گردد و باطن و ظاهر و سر و علانیه‌اش با خدا یکی شود، دارای حیا از خدا گردد و چون حیا در وجودش پرتو افکند، حق الهی را آن‌چنان که باید انجام خواهد داد و از کار مخالف رضای او پرهیز خواهد کرد.

مگر با داشتن معرفت و نیت پاک و اقرار به تمام برنامه‌های الهی می‌توان مرتکب گناه شد و می‌توان از حقوق الهیه چشم پوشید؟

بعضی از فقها ارتکاب گناه را منافی ایمان دانسته و قایل به خلود فساق در عذاب جهنم‌اند و عمده دلیل آنان نبود معرفت در اهل گناه و در نتیجه نبود نیت خالص و در حقیقت نبود حیا و شرم از مولا در وجود آنان است. وقتی حیا نباشد، انسان چه گونه از معصیت کناره‌گیری کند؟ بهترین نیروی که آدمی را از گناه باز می‌دارد، حیا است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 109

[وَهُوَ مِنْ طَبْعِهِ وَشَهْوَتِهِ وَمُنْيَتِهِ]

و این حیا جبلی و طبیعی خلوص نیت و آرزوی اوست، دارنده نیت خالص و صادق از حیا جدا نیست و در حقیقت حیا و خلوص نیت لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم جدایی ندارند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 110

[نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ]

صاحب نیت صادقانه، به خاطر این که از خواهش‌ها و هواهای بی‌جای نفس و خواسته‌های غیرالهی‌اش پرهیز دارد، نفسش از او در رنج و دیگران از او در راحتند، راحتی دیگران از او به خاطر اینست که در تمام کارهایش موافق رضای حق عمل می‌کند و کسی که موافق رضای حق عمل کند، ظلم و جور از او صادر نمی‌گردد و هرکس ظلم و جور و آزار و اذیتی از او صادر نشود، دیگران از او در راحتند، یا معنای جمله این است که صاحب نیت صادقانه به خاطر نیتش دست به هر کار خیری اعم از عبادت و خدمت به خلق می‌زند و این عبادت و خدمت برای او رنج است و برای دیگران راحت.

در پایان شرح حدیث نیت، نکته مهمی را که در ایجاد نیت صادقانه نقش مهمی دارد، نباید ناگفته گذاشت و آن این است که انسان در همه شؤون حیات باید نظامات قراردادی حضرت حق را به احسن وجه مراعات نماید، تا با مراعات نظام الهی به واقعیت‌ها رسیده و از هر برنامه‌ای نتیجه لازم عاید او گردد.

ما در زندگی خود با سلسله مسائلی از قبیل اعضا و جوارح جسمی، نفس، قلب، عقل، فقیه، امام، نبی، الله روبرو هستیم، در این سلسله مسائل تقدم واقعی با کیست و کدامیک از این واقعیت‌ها بر دیگری حاکم است؟

ما باید به دستور حق و راهنمایی انبیا و ائمه و اولیا نظام‌های مربوط به این

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 111

مسائل را با کمال دقت رعایت نماییم، تا از زندگی بهره الهی ببریم.

خداوند در رأس همه امور است و او مفیض فیض و مبدء هر خیری است، حضرتش دستورها را به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌کند و به صورت قرآن و وحی و الهام در اختیار او قرار می‌دهد: پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه دارد به امام منتقل می‌نماید و امام به فقیه، عقل باید تمام احکام لازم را از فقیه بگیرد؛ زیرا در وجود انسان عقل واسطه دریافت است، قلب باید دریافت عقل را تفقه کرده و بفهمد، سپس باید نفس را حاضر به گرفتن یافته‌های عقل کرد و آن گونه باید نفس آگاه را مؤدب نمود که دانسته خود را به وسیله اعضا و جوارح تحقق عملی دهد و نتیجه این گونه عمل هم بدون شك حیات جاویدان بهشتی است.

پس باید اعضا و جوارح، تابع نفس الهی و نفس تابع نور قلب و قلب تابع عقل و عقل پیرو فقیه جامع الشرایط باشد، علم فقیه ریشه در امامت و امامت ریشه در نبوت و نبوت ریشه در ربوبیت حضرت محبوب دارد؛ انسان اگر خود را حاضر کند، در این گردونه قرار بگیرد، در تمام امور نیتی جز خدا و اراده‌ای جز حضرت حق نخواهد داشت.

حکیم صفای اصفهانی، آن شوریده شیدا در این زمینه گوید:

شی که دیده به دیدار دوست باز کنم	دم سپیده ز خورشید احتراز کنم
بود وضوی من از آب چشم و طاعتم این	که رو به قبله ابروی او نماز کنم
پرم به عرش حقیقت ز آشیانه آز	دو بال بسته مرغ نیاز باز کنم

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 112

مرا که ساعد سلطان بود مساعد پای	چرا نشیمن خود آشیان آز کنم
شکار نسر حقیقت کنم به قوت سیر	کبوتر دل شوریده شاهباز کنم
اگر به دست من افتد شکنج طره بخت	ز گرد راه تو آن طره را طراز کنم
ز خاک پای تو آبی زخم بر آتش دل	دل هوایی خود را محل راز کنم
حدیث موی تو گویم دم از غم تو زخم	به گفتگوی تو افسانه را دراز کنم

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 115

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا فَهُوَ عَاصٍ.

وَالطَّاعَةُ عِلَامَةُ الْهُدَايَةِ وَالْمَعْصِيَةُ عِلَامَةُ الضَّلَالَةِ وَأَصْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَالْعُقْلَةِ.

فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلْسَّانِكِ لَا تُحَرِّكْهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَمُوَافَقَةِ الْعَقْلِ وَرِضَى الْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ بِسِرِّكَ وَجَهْرِكَ وَهُوَ عَالِمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ فَضْلًا عَنْ غَيْرِهِ.

وَكُنْ كَالنَّازِعِ رُوحَهُ أَوْ كَالوَاقِفِ فِي الْعَرَضِ الْأَكْبَرِ غَيْرَ شَاغِلٍ نَفْسِكَ عَمَّا عَنَّاكَ بِمَا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فِي أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ.

وَاعْسِلْ قَلْبَكَ بِمَاءِ الْحُزْنِ وَلَا تَشْغَلْهَا بِدُونِ مَا كَلَّفَكَ وَاجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ لَكَ فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ وَهُوَ عِنِّي عَنْكَ فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَأَشْهَى وَأَتَمُّ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَأَسْبَقَ.

وَمَعْرِفَتُكَ بِذِكْرِهِ لَكَ يُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَالْإِسْتِحْيَاءَ وَالْإِنْكَسَارَ وَيَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيَاهُ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ السَّابِقِ وَتَخْلُصُ لَوَجْهِهِ وَتَصْبُرُ عِنْدَ ذَلِكَ طَاعَاتِكَ وَإِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مِنْنِهِ.

وَرُؤْيَاكَ ذِكْرَكَ لَهُ تُورِثُكَ الرِّبَا وَالْعُجْبَ وَالسَّفَةَ وَالْغِلْظَةَ فِي خَلْقِهِ وَاسْتِكْنَارَ الطَّاعَةِ وَنِسْيَانَ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ.

وَلَا يَزِدَادُ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا وَلَا يَسْتَجْلِبُ بِهِ عَلَى مُضِيِّ الْأَيَّامِ إِلَّا؛ وَحَشَةً. وَالذِّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرٌ خَالِصٌ بِمُوَافَقَةِ الْقَلْبِ، وَذِكْرٌ صَادِقٌ يَنْفَى ذِكْرَ غَيْرِهِ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنِّي لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ.

فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِهِ مَقْدَارًا عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقِيقَةِ سَابِقَةِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ فَمِنْ دُونِهِ أَوَّلَى.

فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ الْعَبْدَ بِالتَّوْفِيقِ لِذِكْرِهِ لَا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلَى ذِكْرِهِ.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 117

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا فَهُوَ عَاصٍ]

ذکر حقیقی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

کسی که حقیقتاً به یاد خداست، بنده‌ای مطیع و عبدی فرمانبردار و انسانی است که در مدار اطاعت از حق قرار گرفته و جان و قلبش به نور هدایت روشن است؛ زیرا یاد حقیقی حق، این معنا را به انسان تذکر می‌دهد که انسان در محضر خداست و خداوند تبارک و تعالی به تمام شؤون ظاهر و باطن او آگاه است و هیچ چیز از نظر حضرتش پنهان و پوشیده نیست؛ در این صورت و در این حال و با این چنین ذکر و یاد، حیای انسان که از مایه‌های پر برکت الهی است، تجلی کرده و بر مملکت ظاهر و باطن آدمی حاکم می‌گردد و انسان را در میدان اطاعت و ترک گناه قرار می‌دهد.

ذکر حقیقی است که آدمی را مؤدب به آداب دوست نموده و از انسان، موجودی خدایی و عنصری الهی می‌سازد.

ذکر حقیقی است که انسان را با شؤون حق آشنا ساخته و او را وادار به پرواز در ملکوت عالم می‌کند.

ذکر حقیقی است که باب توبه را به روی انسان باز کرده و آدمی را در گروه تائبین

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 118

که مورد محبت و عشق دوستند، قرار می‌دهد.

ذکر حقیقی است که در تمام گناهان را به روی انسان می‌بندد و راه نفوذ شیطان‌های داخلی و خارجی و درونی و بیرونی را به روی انسان مسدود می‌نماید.

ذکر حقیقی است که زمینه پدیدار شدن کرامت، شرافت، اصالت، معرفت، حقیقت، واقعیت، درستی، راستی و صفات حسنه و اخلاق الهی را در صفحه وجود و هستی آدمی فراهم می‌کند.

ذکر حقیقی است که آدمی را از بیماری‌های مهلك قلب و نفس می‌رهاند و ظرف وجود انسان را منبع تجلی کمالات و حسنات می‌سازد.

ذکر حقیقتی است که آدمی را در راه علم و معرفت و بینایی و آگاهی، قرار داده و از این راه وسیله آشنا شدن انسان را با انبیا و امامان و اولیا و عارفان فراهم آورده و آدمی را در مجمع روحانیان قرار داده و به سرچشمه‌های فضیلت رسانده و عطش انسان را برای یافتن حقایق تا سرحد بی‌نهایت بالا می‌برد.

ذکر حقیقتی است که قلب را از قساوت و تاریکی در آورده و این عضو پر ارزش را عرش الهی کرده و از رقت و عطفوت و مهربانی، نسبت به بندگان حق مالا مال می‌کند.

ذکر حقیقتی است که مشعلی از نور حق در دل، روشن می‌کند و در سایه این روشنی است که انسان گذشته‌بین و آینده‌نگر می‌گردد و به تدریج، حجاب‌های ظلمانی از جلوی دیدگان قلب دور شده و سرانجام از انسان يك پارچه نور و گوهری تابناك می‌سازد.

ذکر حقیقتی است که ایمان را در دل استوار ساخته و جان را برای پرواز در فضای قدس سبکبال کرده و باعث پدید آمدن شرح صدر که از اعظم نعمت‌های الهی است، می‌گردد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 119

ذکر حقیقتی است که انسان را به وادی محبت دوست کشانده و با به يك سو زدن پرده کدورت‌ها، زمینه کشف و شهود را برای انسان فراهم می‌کند و در این صورت آدمی با نور قلب به مشاهده انوار عظمت و جلال و زیبایی مطلق موفق می‌گردد و سراپای وجودش از دیدن جمال معنوی یار غرق در عشق آتشین شده از کل عالم چشم می‌پوشد و تنها به تماشای شاهد بزم انس مشغول می‌گردد و وجود همین عشق و محبت برخاسته از ذکر حقیقتی است که علاج تمام دردهای معنوی انسان است.

علاء الدوله سمنانی در این زمینه می‌گوید:

دیوانه عشق را دواپی

ای عشق طیب درد مایی

از کوثر لطف ایزد آپی

تو آب حیات جاودانی

ز آشانه خاص کبریایی

سیمرغ هوای لامکانی

ماننده کحل توتیایی

در دیده عقل و چشم ایمان

وین جسم چو مس تو کیمیایی

جوهر چو صدف تو هم چو دری

قائم به تو چون توان مایی

هم چون عرضند جوهر و جسم

تو محرم راز انبیایی

تو همدم خاص اصدقای

تو زین براق مصطفایی

تو شهر مرغ جبریلی

ذکر حقیقتی است که انسان را به یاد عنایات و الطاف و محبت‌های حضرت حق انداخته، الطاف و عنایاتی که پرتوش از صلب پدر نسبت به آدمی تجلی کرده و کران تا کران حیات انسان را در آغوش گرفته، الطاف و عنایاتی که آثارش، در روزی انسان، در سلامت و عافیت جسم و جان، در محفوظ ماندن آدمی از انواع شرور و خطرات ظهور دارد.

توجه حقیقی به این الطاف و عنایات بدون چون و چرا، انسان را در برابر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 120

حضرت یار وادار به تسلیم کرده و موجودیت انسان را از انوار عبادت و بندگی روشن نموده و نمی گذارد آدمی از خواسته‌های به حق محبوبش تخلف کرده، دچار گناه و عصیان گردد.

آری، ذکر اگر بر پایه حقیقت و درستی باشد و رنگ صدق و صفا در آن یافت شود، علت مطیع بودن انسان خواهد بود، طهارت جان و پاکی فکر و خلوص نیت و آراستگی در عمل، محصول ذکر حقیقی است.

ذاکر واقعی، هم عامل به دستورات مولا است، هم پاک از آلودگی‌ها و معاصی، ذاکر واقعی علاوه بر مطیع بودن خودش نسبت به حضرت حق، حرارت و جذبه ذکرش غافلان را نیز بیدار کرده و گم‌شدگان راه را به راه الهی هدایت می‌کند.

عارف پاك باخته الهی قمشه‌ای، آن نغمه سرای گلستان جان و هزار دستان بوستان مهر و وفا در این زمینه که ذکر حقیقی ذاکران، خفتگان را نیز بیدار می‌کند در کتاب «نغمه الهی» داستانی را بدین مضمون در شرح این جمله از خطبه متقیان که حضرت مولی الموالی می‌فرماید:

أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ «1».

به نظم کشیده:

شنیدستم زنی صاحب جمالی	فقیری بی‌نوا در قحط سالی
به دامان کودکانی داشت مضطر	که نشان بود آب از دیده تر
ز بھر کودکان با فکر و تشویش	روان شد بر درِ همسایه خویش
مگر همسایه‌اش آهنگر راد	ببخشد قوت و از غم گردد آزاد
کز آن دارا برآید آرزویش	شود نانِ یتیمان آبرویش

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 184.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 121

قضا را چشم آن همسایه ناگاه	به هنگام حدیث افتاد بر ماه
چه آهنگر به رخسارش نظر کرد	طمع بر حسنِ آن رشكِ قمر کرد

به جانش آتش شهوت برافروخت	که این آتش هزاران خافمان سوخت
دلش در دام زلف آن گل اندام	مسخر شد چو مرغ خسته در دام
شده شیری شکار آهوی چشم	معاذ الله ز دست شهوت و خشم
بسا دل کز نگاهی رفته از دست	سپرلطف حق است از تیر این شست
نگاه دیده جانها داده بر باد	ز جور دیده دلها گشته ناشاد
غرض مرغ خرد صید هوس گشت	عجب عنقای جان صید مگس گشت
دلش شد پای بند آن پری چهر	تعالی الله چه زنجیری بود مهر
بداد از کف همه دین و دلش را	که سوزد برق شهوت حاصلش را
چه حاجات زن غمدیده بشنید	به پاسخ با نوید و وجد و امید
بگفت ای جان اگر کامم برآری	تو را بخشم هر آن حاجت که داری
بگفتا شرمی ای منعم خدا را	بگفت ایزد بیخشد جرم ما را
بگفت از شرع و آیین یاد کن یاد	بگفت این دل به وصلت شاد کن شاد
بگفت از راه شیطان باز شو باز	بگفت ای نازنین کم ناز شو ناز
بگفتا پند قرآن گوش کن گوش	بگفت از جام غفران نوش کن نوش
بگفت از آب چشمانم بیندیش	بگفت آتش مزین بر این دل ریش
بگفت آهنگرا آهنگری چند	بترس از آتش قهر خداوند

گناه آلوده شهوت مگردان	صفا کن دامن پاکم به یزدان
بکش نفس آتش عصیان میفروز	جوانمردا جوانمردی کن امروز
گنه را توبه عذر آمد سرانجام	جوابش داد کی ماه گل اندام
نشاند شعله صد دوزخ آتش	به آب توبه چشم ای یار مهوش

عرفان اسلامی، ج3، ص: 122

نیوشد خیره چشم از نابکاری	چو دید از پند و استعفاف و زاری
مهیا شد و لیک افسرد جانش	زن از بیم هلاک کودکانش
که در خلوت تو با من گستری مهد	بگفتا حاضرم لکن بدین عهد
که چشم ناظری بر در نباشد	به جز ما هیچ کس دیگر نباشد
به خلوت باید از هر یار و اغیار	بگفت ای جان یقین دار کین چنین کار
به خلوت خانه با آن یار زیبا	بساط عیش چو کرد او مهیا
تو گفتی نیست جز ما و تو دیار	بگفت آن ماه کی مرد وفادار
بود ناظر خدای پاک ذو المن	در این محفل کنون الا تو و من
نشاید این عمل ای مرد آگاه	در آن خلوت که حاضر باشد آن شاه

چه بشنید این سخن زود آن جواهر	برآورد آتشین آه از دل سرد
چنان این پند بر جانش اثر کرد	که آن مشتاق را زیر و زیر کرد
پشیمان گشت و افغان کرد و احسان	بر آن نیکو زن پاکیزه دامن
خدایش هم جزای مخلصان داد	به رویش در ز لطف خاص بگشاد
هم آتش را به دستش سرد و خوش کرد	هم آهن برد فرمان در کف مرد
کرامت را وی از ترك هوی یافت	ز بیم آتش قهر خدا یافت «1»

آری، انسانی که در مدار نورانی ذکر حقیقی است، در برخورد به اوامر الهی، مجری امر است و در برخورد به گناه حافظ پاکی و ورع خویش و نیز حافظ دیگران از افتادن به چاه تباهی و ضلالت است.

برای به دست آوردن معرفت حق و شناخت انبیا و اولیا و آشنایی با ائمه طاهرين عليهم السلام و فراگیری محتویات وحی بکوشیم که حاصل این معرفت و شناخت و این آشنایی و آگاهی ذکر حقیقی است و همین گونه ذکر است که انسان را در گروه

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 123

مطیعین قرار داده و از جمع آلودگان و عاصیان دور نگاه می‌دارد.

ذکر اگر محرك انسان به سوی واقعیت‌ها نباشد، عین غفلت است و از غفلت جز معصیت نخیزد!! و به فرموده حضرت صادق علیه السلام: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ.

توضیح ذکر از زبان عارفان

اهل دل، آن عاشقانی که در صراط مستقیم حق به دریافت واقعیت‌ها نایل شدند و محبوب حقیقی را بر ماسوا برگزیدند و تنها قبله آنان وجه جانان بود و تا زنده بودند، دائم الذکر بودند، به این معنی که قلب و جان‌شان تجلی گاه انوار حضرت یار بود و سراسر عمر را به مبارزه با هوس‌ها گذراندند و غیر طاعت دوست از آنان دیده نشد، مسائل مهمی را تحت عنوان ذکر بیان فرموده‌اند که این وجیزه گنجایش بازگو کردن تمام مطالب آنان و توضیحش را ندارد و تنها باید به دورنمایی از گفتار آنان که بر اساس آیات و روایات تنظیم شده اشاره رود!

در «المناقب» **«1»** ابن شهر آشوب آمده:

بدان که حق تعالی اهل حقیقت را به هیچ کار چندان فرمود که بر ذکر خود که:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا] **«2»**.

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید.

ذکر بسیار، حضور و دوستی است، کسی که چیزی را دوست دارد، همگی خود، بدو دهد.

(1) - المناقب: 50.

(2) - احزاب (33): 41.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 124

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرُهُ **«1»**.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که عاشق چیزی است، از او زیاد یاد می‌کند.

تا در دل، محبت حق تعالی پدید نیاید، زبان به ذکر او حرکت نکند؛ پس ذکر تبع محبت است و محبت کار دل است؛ حق تعالی چون خواهد که ظاهری را با باطن در دوستی شرکت دهد، دوستی در باطن بنده نهد و ذکر در ظاهر پیدا کند تا ظاهر به زبان یاد می‌کند و باطن به دل دوست می‌دارد و چندان که ذکر می‌افزاید، دولت قربت بر درگاه حق می‌افزاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود:

بر شما باد که در روضه‌های بهشت بخرامید. گفتند: یا رسول الله! روضه‌های بهشت کدام است؟ فرمود: مجالس ذکر «2».

پس بر شما باد که پیوسته یاد کننده حق باشید، بامداد و شامگاه زبان را جز به ذکر خداوند مرانید.

هرکه می‌خواهد تا بداند که منزلت او به درگاه حق تعالی چه گونه است گو بنگر تا منزلت حق تعالی در دل او چه گونه است که حق تعالی بندگان را چندان قدر نهد در درگاه خود که بنده عظمت حق را دل خود نهد و آن قدر در دل به کثرت ذکر پدید آید.

برای این بود که استاد ابو علی دقاق گفت:

ذکر، منشور ولایت است، هرکه را توفیق ذکر دادند، منشور بدو دادند و هرکه را در ذکر کاهل گردانیدند، وی را معزول کردند.

(1) - کنز العمال: 1/ 425، خبر 1829.

(2) - وسائل الشیعة: 7/ 2231، باب 50، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 125

و چون کسی به راه ذکر حق سبحانه و تعالی در آمد، همه علایق از او منقطع گردد، حق سبحانه و تعالی می‌فرماید:

أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي «1».

من همنشین کسی هستم که مرا همواره یاد کند.

و در مجلس او جز او را راه نبود.

ذوالنون مصری گوید:

هرکه حق را یاد کند، چنان که حقیقت ذکر است، همه چیز در ضمن آن ذکر فراموش کند و شرفی است ذکر را که هیچ عبادتی دیگر را نیست و آن شرف آن است که ذکر موقت نیست و عبادات دیگر موقت است.

جبرئیل به نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

حق تعالی سلام می گوید و می فرماید: امت تو را عطایی دادم که هیچ امت را ندادم. گفت: این چیست؟ گفت ذکر حق تعالی در همه اوقات و در همه احوال.

ذکر بر سه نوع است:

ذکر زبان، ذکر دل، ذکر سر.

اما ذکر زبان یکی به ده است و ذکر دل را ثواب و جزا معین است، اما ذکر سر را جزا معدود نیست.

ذکر زبان را منشور این است که:

[فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا] «2».

پس خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد می کنید یا بهتر و بیشتر از آن یاد کنید.

(1) - الکافی: 496 / 2، باب ما يجب من ذکر الله، حدیث 4؛ مفتاح الفلاح: 371.

(2) - بقره (2): 200.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 126

ذکر سر را طراز این است که:

[فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] «1».

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

ذکر به زبان هرکس را باشد، اما ذکر به دل خاص است، جز به خاصگی ندهد.

اولیای الهی دائم با هر سه ذکر همراهاند، آنچه از زبان آنان جاری شود، حتی در سخن گفتن با مردم عین ذکر است؛ زیرا آنان سخن جز به حق نگویند و این گونه ذکر زبان، شعاعی از ذکر دل است و ذکر دل هم چون تبعی از ذکر سرّ.

ذکر دل که به دنبال ذکر سرّ است، عزّی عظیم دارد.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَخَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي «2».

بهترین ذکرها، ذکر پنهان است و بهترین رزقها رزقی است که انسان را از هر جهت کفایت کند.

و ذکر پنهان ذکر به دل است و دل ذاکر دلی است که به حقیقت تجلی گاه انوار اوست و از هر آلودگی پاک است.

اما در ذکر سرّ که بالاترین ذکر است، ذاکر با تمام وجود فانی در مفهوم و مصداق ذکر است. ابن العطار را پرسیدند که ذکر با اسرار چه کند؟ گفت: ذکر آفتابی است که چون از برج سرّی برآید، آثار بشریت را در ذاکر بسوزد، تا همه عظمت و جلال مذکور ماند.

عارف سوخته جان، حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی در توجه دادن

(1) - بقره (2): 152.

(2) - مجموعه ورام: 31 / 2.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 127

انسان به این معنی چنین گوید:

بگذر ز خودی بنگر به خدا

بالله که یکی از خود به خود آ

از قول الست تا حرف بلی

جز ما و تویی کی بوده دویی

من جز تو کیم من جز تو نیم

تو صوت ندا من رجع صدا

با خویشتم بی خویشتم

هم با تو منم هم از تو جدا

هر لحظه زند نایی دو نوا

یک نغمه الست یک نغمه بلی

دارد دل من هر لحظه دو عید

یک عید فنا یک عید بقا

عیدیست سعید لیبی است جدید

هر لحظه مرا هر لحظه تو را

از راه نمان در محفل جان

گویند برو گویند بیا

از دولت روح داریم فتوح

شد وقت صبح زد حیّ علا

یا مَنْ هُوَ لی سرور

یا مَنْ هُوَ لی نور و سنا

یا من هولی موت و نشور

یا من هولی روح و بقا

انسان زبون با این رگ و خون

بیرون و درون دارد دو سرا

این عالم تن آن عالم جان

این عین فراق آن عین لقا

این دام غرور آن بزم سرور

این کوی نفاق آن بزم صفا

تداوم بر ذکر، یعنی یاد حق در همه شؤون حیات و توجه علمی و عملی به دستورات حضرت رب الارباب و هماهنگی با حقایق اصیل عالم، آنچنان انسان را از خود بی خود می کند که با سرا پای وجود تسلیم حضرت دوست گشته و تمام جذبه های غیر محبوب را خنثی کرده و در حوزه حیات آدمی جذبه ای جز جذبه یار باقی نمی گذارد؛ در این حال است که انسان موجود دیگری می شود و نسبت به ملکوت عالم رسانده، از گردونه کشش های مادی خارج گشته به اعلا علیین حقایق متصل می شود.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 128

در این حال است که انسان، تحرك عجیبی به سوی واقعیت‌ها پیدا می‌کند و برای پیاده کردن انواع برنامه‌های الهی سر از پا نمی‌شناسد.

در این حال است که سخت از معصیت بیزار شده و در انجام اعمال صالح عاشقانه می‌کوشد.

در این حال است که از خود فانی گشته و باقی به بقای دوست می‌گردد و جز او در وجهه همت انسان نمی‌ماند.

در این حال است که زن و فرزند، اهل و عیال، مال و منال، جاه و مقام و هرچه که در ارتباط با اوست، همه را چون ابزاری برای کمک دادن به انسان جهت رسیدن به مولا می‌بیند.

در این حال است که لحظه‌ای از فقیران و مسکینان و تهیدستان و بینوایان و دل شکستگان و اهل حال غافل نگشته و نمی‌گذارد دقیقه‌ای از عمرش به هدر رود.

در این حال است که از شنیدن گناه دیگران بر خود می‌لرزد، چه رسد به این که خود آلوده به گناه گردد و از عباداتش لذتی مافوق تمام لذات می‌برد و چون وقت اجرای واجبات رسد از همه کس و همه چیز دست برداشته به پیشگاه حضرت دوست می‌شتابد.

در این حال است که آثار صفات یار از او پدیدار گشته و چون چشمه نوبهاری از همه جوانب وجودش خیر و نیکی می‌بارد.

در این حال است که ذاکر از ذکر و به تعبیر گسترده‌تر عابد از عبادت مفهومی غیر آنچه توده مردم به آن توجه دارند، می‌فهمد.

در این حال است که محبوب در دل تجلی کرده و انسان در ضمیر خود و در خانه پرارزش قلب خود عشقی آتشین و سوزنده نسبت به معشوق واقعی خلقت حس می‌کند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 129

در این حال است که انسان شب و روز، هفته و ماه، سال و روزگار نمی‌شناسد، آنچه برای او مهم است، این است که ظرف عمر گرچه يك لحظه از آن باشد، از رضای محبوب و انس با حضرت او پر شود.

در این حال است که می‌فهمد، ذکر برای عبادت به منزله روح است و این ذکر است که خلوص در عمل آورده و بدون ذکر عبادت فاقد ارزش است.

در این حال است که عبادت فقط به شوق حبیب از انسان سرزده و مکلف از عبادت جز ادای شکر و جلب رضای محبوب نظری ندارد و تنها این گونه عبادت است که از والاترین ارزش برخوردار است و در مسیر این نوع عبادت است که تمام استعدادهای الهی نهفته در کارگاه وجود انسان شکوفا می‌گردد.

عبادت عارفانه

راستی عبادت اگر بر پایه عشق عبد به مولا صورت بگیرد، عبادت است و از این گونه بندگی است که تمام درهای خیر دنیا و آخرت به روی انسان باز می‌شود و تمام درهای شر در دنیا به روی انسان بسته می‌گردد.

شهید مطهری در این زمینه می‌گوید:

تلقی افراد از عبادت یکسان نیست و متفاوت است، از نظر برخی افراد عبادت نوعی معامله و معاوضه کار و مزد است، کار فروشی و مزد بگیری است. همان‌طور که يك کارگر، روزانه نیروی کار خود را برای يك کارفرما مصرف می‌کند و مزد می‌گیرد، عابد نیز برای خدا زحمت می‌کشد و خم و راست می‌شود و طبعاً مزدی طلب می‌کند که البته آن مزد در جهان دیگر به او داده می‌شود.

و همان‌طور که فائده کار برای کارگر در مزدی که از کارفرما می‌گیرد، خلاصه می‌شود و اگر مزدی در کار نباشد، نیرویش به هدر رفته است، فائده عبادت عابد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 130

نیز از نظر این گروه، همان مزد و اجری است که در جهان دیگر به صورت يك سلسله کالاهای مادی پرداخت می‌شود.

و اما این که هر کارفرما که مزدی می‌دهد، به خاطر بهره‌ای است که از کار کارگر می‌برد و کارفرمای ملك و ملکوت چه بهره‌ای می‌تواند از کار بنده ضعیف ناتوان خود برد و هم این که فرضاً اجر و مزد از جانب آن کارفرمای بزرگ به صورت

تفضّل و بخشش انجام گیرد، پس چرا این تفضّل بدون صرف مقداری انرژی کار به او داده می‌شود، مسئله‌ای است که برای چنین عابدهایی هرگز مطرح نیست.

از نظر این گونه افراد، تار و پود عبادت، همین اعمال بدنی و حرکات محسوس ظاهری است که به وسیله زبان و سایر اعضای بدن صورت می‌گیرد.

این يك نوع تلقی است از عبادت که البته عامیانه و جاهلانه است و به تعبیر بوعلی سینا در نمط نهم اشارات، خدانشناسانه است و تنها از مردم عامی و قاصر پذیرفته است.

تلقی دیگر از عبادت، تلقی عارفانه است؛ بر حسب این تلقی مسئله کارگر و کارفرما و مزد به شکلی که میان کارگر و کارفرما متداول است، مطرح نیست و نمی‌تواند مطرح باشد؛ برحسب این تلقی عبادت نردبان قرب است، معراج انسان است، تعالی روان است، پرواز روح است به سوی کانون نامرئی هستی، پرورش استعدادهای روحی و ورزش نیروهای ملکوتی انسانی است، پیروزی روح بر بدن است، عالی‌ترین عکس العمل سپاس‌گزارانه انسان است از پدید آورنده خلقت، اظهار شیفگی و عشق انسان است به کمال مطلق و جمیل علی الاطلاق و بالاخره سلوک و سیر الی الله است.

بر حسب این تلقی، عبادت پیکری دارد و روحی، ظاهری دارد و معنایی، آنچه به وسیله زبان و سایر اعضای بدن انجام می‌شود پیکره و قالب و ظاهر عبادت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 131

است، روح و معنی عبادت چیز دیگر است، روح عبادت وابستگی کامل دارد به مفهومی که عابد از عبادت دارد و به نوع تلقی او از عبادت و به انگیزه‌ای که او را به عبادت برانگیخته است و به بهره و حظّی که از عبادت عملاً می‌برد و این که عبادت تا چه اندازه سلوک الی الله و گام برداشتن در بساط قرب باشد.

ما وقتی در آیات و روایات و به خصوص در «نهج البلاغه» دقت می‌کنیم می‌بینیم که تلقی حضرت علی علیه السلام از عبادت، تلقی عارفانه است، بلکه سرچشمه و الهام‌بخش تلقی‌های عارفانه از عبادت‌ها در جهان اسلام پس از قرآن مجید و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله کلمات و عبادت‌های عارفانه علی علیه السلام است.

چنان که می‌دانیم، یکی از وجهه‌های عالی و دور پرواز ادبیات اسلامی چه در عربی و چه در فارسی، وجهه روابط عابدانه و عاشقانه انسان است با ذات احدیّت.

اندیشه‌های نازک و ظریفی به عنوان خطابه، دعا، تمثیل، کنایه، در این زمینه به وجود آمده است که راستی تحسین‌آمیز و اعجاب‌انگیز است.

در مقایسه با اندیشه‌های قبل از اسلام در قلمرو کشورهای اسلامی، می‌توان فهمید که اسلام چه جهش عظیمی در اندیشه‌ها در جهت عمق و وسعت و لطف و رقت به وجود آورده است؛ اسلام از مردمی که بت یا انسان یا آتش را می‌پرستیدند و بر اثر کوتاهی اندیشه، مجسمه‌های ساخته دست خود را معبود خود قرار می‌دادند و یا خدای لایزال را در حد پدر يك انسان تنزل می‌دادند و پدر و پسر را یکی می‌دانستند و یا اهورامزدا را مجسم می‌دانستند و مجسمه‌اش را همه جا نصب می‌کردند، مردمی ساخت که مجردترین معانی و رفیق‌ترین اندیشه‌ها و لطیف‌ترین افکار و عالی‌ترین تصورات را در مغز خود جای دادند!!

اکنون برای این که نوع تلقی «نهیج البلاغة» از عبادت روشن شود، به ذکر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 132

نمونه‌هایی از کلمات علی علیه السلام می‌پردازیم و سخن خود را با جمله‌ای آغاز می‌کنیم که درباره تفاوت تلقی‌های مردم از عبادت گفته شده است.

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ الشُّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ «1».

همانا گروهی خدای را به انگیزه پاداش می‌پرستند، این عبادت تجارت پیشگان است و گروهی او را از ترس می‌پرستند، این عبادت برده صفتان است و گروهی او را برای آن که از او سپاس‌گزاری کرده باشند می‌پرستند، این عبادت آزادگان است.

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَحِبُّ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ «2».

فرضاً خداوند کیفری برای نافرمانی معین نکرده بود، سپاس‌گزاری نعمت ایجاب می‌کرد که فرمانش تَمَرّد نشود.

از کلمات آن حضرت است:

إلهي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ «3».

من تو را به خاطر بیم از کيفرت و يا به خاطر طمع در بهشتت پرستش نکرده‌ام من تو را بدان جهت پرستش کردم که شايسته پرستش يافتم.

آری، وقتی هستی انسان، تجلی گاه عشق او باشد، عبادت آدمی جز عبادت عاشقانه و عارفانه نخواهد بود.

(1) - نهج البلاغة: حکمت 237.

(2) - نهج البلاغة: حکمت 290.

(3) - بحار الأنوار: 186 / 67، باب 53.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 133

بر پایه این عشق است که تمام وجود انسان، همه ذرات هستی آدمی، دیوانه‌وار در طلب اوست و در تمام نواحی وجود انسان، جز خدا دیده نمی‌شود.

با توجه به این حقیقت، انسان در حصن حصین توحید است و هیچ دشمنی نمی‌تواند در هیچ زمینه‌ای به او ضربه بزند؛ زیرا انسان غرق در عشق و یاد اوست و دشمن هرچه را بخواهد از انسان بگیرد، انسان چون آن را از محبوب و معشوقش می‌بیند، با تمام وجود برای حفظ آن چیز ایستادگی و مقاومت می‌کند.

در این حالت از انسان جز محبت به حق و یاد حق و ذکر حق و عبادت برای حق دیده نمی‌شود و هر زخمه‌ای به هر تازی از تارهای وجود انسان اصابت کند جز صدای «یا رب» از جسم و جان آدمی شنیده نمی‌شود؛ داستان انسان نسبت به حضرت دوست همانند داستان مجنون می‌شود که از عشق لیلی تب کرده بود، طبیب گفت: باید رگ زنی بیاید و يك رگ او را بزند تا پس از گرفته شدن مقداری از خون او، از حرارت تب راحت شود، ولی مجنون اجازه زدن هیچ رگی از رگ‌های خود را نداد؛ زیرا رگ زن به هر رگی متوجه می‌شد، می‌گفت: این رگ را زن؛ زیرا این رگ از عشق لیلی پر است!!

فقیه عارف، ملا احمد نراقی این داستان جالب و پندآموز را چنین سروده:

قصه فرمودی طبیب مهربان

از قضا مجنون ز تب شد ناتوان

آمد آن فصّاد «1» و پهلویش نشست	نشتری «2» بگرفت و بازویش بیست
گفت مجنون با دو چشم خونفشان	بر کدامین رگ زنی تیغ ای فلان
گفت این رگ، گفت از لیلی پر است	این رگم پر گوهر است و پر در است
تیغ بر لیلی کجا باشد روا	جان مجنون باد لیلی را فدا

(1) - فصّاد: رگ زن.

(2) - نشتری: آلتی فلزی سر تیز که برای فرو کردن در گوشت بکار برند تا خون وریم بیرون آید.

عرفان اسلامی، ج3، ص: 134

گفت فصّاد آن رگ دیگر زخم	جانت از رنج و عنا فارغ کنم
گفت آن هم جای لیلای من است	منزل آن سرو بالای من است
می گشایم گفت ز آن دست دگر	گفت لیلی را در آن باشد مقرر
درهمی آن گه به آن فصّاد داد	گفت اینك مزدت ای استاد راد
دارد اندر هر رگم لیلی مقام	هر بن مویم بود او را کنام «1»
من چه گویم رگ چه و پی چیست آن	سر چه و جان چیست مجنون کیست آن
من خود ای فصّاد مجنون نیستم	هرچه هستم من نیم لیلیستم

از تن من رگ چو بگشایی ز تیغ	تیغ تو بر لیلی آید بی دریغ
گو تن من خسته و رنجور باد	چشم بد از روی لیلی دور باد
گو بسوز از تاب و تن ای جان من	تب مبدا بر تن جانان من
گر من و صد هم چو من گردد هلاک	چون که لیلی را بقا باشد چه باک
من اگر مردم از این ضیق النفس	گو سر لیلی سلامت باش و بس
ساختم من جان خود قربان او	جان صد مجنون فدای جان او

یاد حق

ریشه همه آثار معنوی اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است در يك چیز است، یاد حق و غیر او را از یاد بردن. قرآن کریم در يك جا به اثر تربیتی و جنبه تقویتی روحی عبادت اشاره می کند و می فرماید:

(1) - کنام: جایگاه و استراحت گاه.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 135

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] «1».

نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد.

و در جای دیگر می فرماید:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] «2».

نماز را برای یاد من برپا دار.

اشاره به این که وقتی انسان نماز می خواند و در یاد خدا است، همواره در یاد دارد که ذات دانا و بینایی مراقب اوست و فراموش نمی کند که خودش بنده است.

ذکر خدا و یاد خدا که هدف عبادت است، دل را جلا می دهد و صفا می بخشد و آن را آماده تجلیات الهی قرار می دهد.

حضرت علی علیه السلام درباره یاد حق که روح عبادت است چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَمَا بَرَحَ لِلَّهِ عَزَّ وَتَعَالَى آيَاتُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْزَامِ الْفَتَرَاتِ رِجَالٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ «3».

خداوند، یاد خود را صیقل دلها قرار داده، بدین وسیله دلها از پس کری شنوا و از پس نابینایی بینا و از پس سرکشی و طغیان رام می گردند؛ همواره چنین بوده و هست که خداوند متعال در هر برهه ای از زمان و در زمانهایی که پیامبری در میان مردم نبوده است بندگانی داشته و دارد که در سر ضمیر آنها با آنها راز می گوید و از راه عقل هایشان با آنها تکلم می کند.

(1) - عنكبوت (29): 45.

(2) - طه (20): 14.

(3) - نهج البلاغة: خطبه 213.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 136

در این جملات، خاصیت عجیب و تأثیر شگرف یاد حق در دلها بیان شده است، تا جایی که دل، قابل الهام گیری و مکالمه با خدا می گردد.

در ادامه همین خطبه حالات و مقامات و کرامتهایی که برای اهل معنی در پرتو عبادت رخ می دهد، توضیح داده شده است؛ از جمله می فرماید:

فرشتگان آنان را در میان گرفته‌اند، آرامش بر دل‌هایشان فرود آمده است، درهای ملکوت بر روی آنان گشوده شده است، جایگاه الطاف بی‌پایان الهی برای آنها آماده گشته است، خداوند متعال مقام و درجه آنان را که به وسیله بندگی به دست آورده‌اند دیده و عملشان را پسندیده و مقامشان را ستوده است.

آن‌گاه که خداوند را می‌خوانند بوی مغفرت و گذشت الهی را استشمام و کنار رفتن پرده‌های تاریک گناه را احساس می‌کنند.

آری، یاد حق اقتضا دارد، تجلیات و فیوضات ربّانی را در آئینه قلب منعکس کند و حالی دیگر به انسان ببخشد و تغییر کلی و تحولی جامع در تمام زوایای وجود انسان به وجود بیاورد.

یاد حق با دل‌کاری می‌کند که دل از تمام گناهان به سختی متنفر شود و از اطاعت و عبادت حق لذتی فوق‌العاده ببرد. از دیدگاه مولای عاشقان، امیرمؤمنان، محور عارفان، قطب آگاهان، علی علیه السلام، دنیای عبادت دنیای دیگری است، دنیای عبادت آکنده از لذت است، لذتی که با لذت دنیای مادی قابل مقایسه نیست.

دنیای عبادت پر از جوشش و جنبش و سیر و سفر است، اما سیر و سفری که به مصر و عراق و شام و یا هر شهر دیگر زمینی منتهی نمی‌شود، به شهری منتهی می‌گردد که او را نام نیست؛ دنیای عبادت شب و روز ندارد؛ زیرا همه روشنایی است، تیرگی و اندوه و کدورت ندارد، یکسره صفا و خلوص است، از نظر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 137

علی علیه السلام چه خوشبخت و سعادتمند است کسی که در این دنیای پر عظمت عبادت پا گذارد و نسیم جان‌بخش این دنیا او را نوازش دهد، آن کس که به این دنیا گام نهد، دیگر اهمیت نمی‌دهد که در دنیای ماده و جسم بر دنیا سر نهد یا بر خشت خام.

حضرت در این زمینه می‌فرماید:

چه خوشبخت و سعادتمند است آن‌که فرائض پروردگار خویش را انجام می‌دهد، الله یار و حمد و قل هو الله کار اوست.

به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشتِ جاودان بازارشان بی «1»

رنج‌ها و ناراحتی‌ها را مانند سنگ آسیاب نسبت به دانه در زیر پهلوی خود خورد می‌کند، به هنگام شب از خواب دوری می‌گزیند و شب زنده داری می‌نماید، آن‌گاه که سپاه خواب حمله می‌آورد، زمین را فرش و دست خود را بالش قرار می‌دهد، جزء گروهی است که نگرانی روز بازگشت، خواب از چشمشان روده، پهلوهانشان از خواب گاهشان جا خالی می‌کنند، لب‌هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته حرکت می‌کنند، ابر مظلّم گناهشان بر اثر استغفارهای مداوم پس می‌رود، آنانند حزب خدا، همانا آنان رستگارانند.

به قول شیدای سوخته مرحوم روشن:

بادیه گردان عشق فخر بنی آدمند

تا شده جوای عشق بی‌خبر از عالمند

مرحله شوق را نفس نباشد دلیل

گم‌شدگان رهند راهنمای همد

در بر دودی کشان راز نباید نُهفت

زان که به روشندی معنی جام جمند

با همه آلودگی پاک‌تر از گوهرند

با همه پژمردگی تازه‌تر از شب‌نمند

(1) - بابا طاهر.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 138

تیغ بیارد اگر بر سرشان شاکرند

برق بسوزد اگر خرمنشان خرّمند

انجمنی کرده‌اند خیل سماواتیان

بی لب و کام و زبان هم نفس و همدمند

«روشن» از این در متاب رخ که گدایان او

رنج تو را راحتند زخم تو را مرهمند

اگر گفته شود که یاد حق و ذکر دوست آن هم یاد به قلب و ذکر به دل اساس تمام واقعیت‌ها و ریشه تمام کمالات و علت العلل حرکت انسان در قوس صعود است، چیزی به گزاف گفته نشده و سخنی خارج از حد حقیقت بیان نگردیده است.

یاد حق، نورست که در سایه آن نور، انسان به این معنی می‌رسد که در این عالم آزاد نیست و عبث و بیهوده آفریده نشده و تنها برای مصرف کردن نعمت‌ها و لذت بردن و تمام کردن عمر و مردن به دنیا نیامده است.

یاد حق نورست که مبدأ و منتها را به انسان می‌شناساند و عظمت روح انسانی را به انسان نشان می‌دهد و اهداف را روشن می‌کند و آدمی را به بارگاه پر فیض نبوت و امامت و پس از آن به بساط پر برکت عبادت و اطاعت از مولای عالم و آدم می‌کشاند.

اگر خود را وادار به یاد حق کنید و از طریق دل، غرق در دریای ذکر شوید، حال دیگری غیر آنچه دارید به شما دست می‌دهد و به راه و روشی غیر آنچه دارید، قرار خواهید گرفت.

شما برای ایجاد یاد الله در خانه قلب و بهره گرفتن از این یاد و از این ذکر، ذکر که به فرموده قرآن از همه عبادات حتی از نماز بزرگ‌تر است [وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] «1» احتیاج به مقدماتی دارید و در رأس آن مقدمات، ترك گناهان صغیره و کبیره است.

زیرا گناه، تیرگی و آلودگی و ظلمت و سیاهی است و چون این پرده ظلمت

(1) - عنكبوت (29): 45.

و تاریکی بر روی آینه دل باشد، انعکاس یاد دوست در خانه دل و بر صفحه پر عظمت آینه قلب غیر ممکن است و تا انسان در این حال ظلمانی است، عبادات و افعالش همراه با سردی و کسالت و بی رغبتی است و این نوع عبادت از ارزش الهی خالی است.

در ابتدا باید با ترك گناه و تسلط بر نفس اماره، به آینه دل جلا داد و دل را آماده ظهور تجلیات الهی کرد؛ چون دل جلا گرفت، توفیق رفیق راه می شود و انسان در قلب خود احساس عشق به دوست کرده و جذبه ای سنگین و روحانی آدمی را از عالم ماده به عالم ملکوت و از عالم خاک به عالم پاك می کشد و از همین جاست که به آخرین نقطه قوس نزول که غرق بودن در مادیات صرف است، خاتمه داده می شود و نقطه حرکت در قوس صعود که ابتدای آن ترك گناه و ورود به جهان عبادت و اطاعت است، ظهور کرده و آدمی را به آخرین درجه قوس صعود که آخرین نقطه معراج روحی است، یعنی فنای فی الله و بقای بالله می رساند.

به عقیده سالکان راه، منبع معرفت واقعی قلب پاك است و بس و به دست آوردن قلب پاك که جایگاه پرقیمت ترین گوهر دریای خلقت یعنی معرفت است در سایه ذکر واقعی میسر است و بس.

آری، اگر انسان در تمام شؤون یاد خدا کند، خدا هم در تمام شؤون به او نظر لطف کرده و از او یاد می کند.

[فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] «1».

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و یاد خدا از انسان عبارت از تجلی همان جذبه الهی در قلب است که آن تجلی با

(1) - بقره (2): 152.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 140

قدرت بی نهایت خود انسان را از بند تمام اسارت های مادی و روحی و نفسی و اخلاقی رهانیده به اوج قدس انسانی می رساند.

قلب انسان، آینه‌ای است که جمیع صفات الهی باید در آن جلوه گر شود، اگر دیدید صفات ملکوتی در آن جلوه گر نیست، بدون شك بدانید که علتش آلودگی آینه است و باید کوشید تا زنگ و غبار از صفحه آن زدوده شود و بدانید که تنها صیقلی که این صفحه پرارزش را از غبار و زنگ پاک می‌کند، یاد خداست؛ زیرا او و نعمت‌ها و محبت‌های او آدمی را وادار می‌کند که از گناهان گذشته توبه کند و در آینده در مقام ترك گناه قرار بگیرد و فرائض الهی را به جای آورد و دائم در راه خدمت به حق و بندگان حق باشد، همان طور که در ابتدای روایت مورد شرح درباره اثر یاد و ذکر حق حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ.

کسی که به حقیقت یاد خداست، در گردونه اطاعت از اوامر اوست و کسی که از حضرتش غافل است، غرق معاصی است.

هنرمند واقعی آن نیست که در مقام تکرار کتب و علوم باشد، هنرمند و مجاهد واقعی کسی است که پس از فراگیری علوم به خصوص علم دین، در مقام تزکیه نفس و پاکی جان و صاف کردن آینه دل از سیاهی گناهان و جهل برآید، تا صفات حق در آن منعکس شود.

قصه پندآموز مجادله نقاشان رومی و چینی را نشنیده‌اید که هر دسته مدعی شدند که ما هنرمندتریم.

امیر مملکت برای امتحان به هر دسته اطاقی داد که نقاشی کنند، تا از روی کار آن‌ها قضاوت شود.

این دو اطاق مقابل و رو به روی یکدیگر بودند، دو دسته مزبور مشغول کار شدند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 141

نقاشان چینی هر روز انواع و اقسام رنگ‌ها، از امیر می‌گرفتند و نقاشی می‌کردند، ولی نقاشان رومی در به روی خود بسته بودند و به هیچ رنگی توسل نجستند و فقط دیوار را صیقل می‌زدند. چون روز موعود و زمان امتحان فرا رسید، امیر حاضر شد. نقاشی چینی‌ها را دید، ولی بهتر از آن عکس‌های تصاویری بود که رومیها بر دیوارهای صیقل خورده و صاف شده پدیدار ساخته بودند.

مولانا در این زمینه می‌گوید:

پاك از آز و حرص و بخل و كينه‌ها

ليك صيقل كرده‌اند آن سینه‌ها

دمی بینند خوبی بی‌درنگ

اهل صيقل رسته‌انداز بوی و رنگ

رایت عین الیقین افراشتند

نقش و قشر و علم را بگذاشتند

آری، همان طور که آینه فلزی چون زنگ بگیرد و غبار آلود شود قوه انعکاس آن از میان می‌رود، حس روحانی باطنی هم که عرفا «دیده دل» و «عین الفؤاد» و «دیده بصیرت» می‌نامند، چون به تعینات و مفاصد مادی آلوده شود، دیگر نمی‌تواند از نور احدیت حکایت کند، مگر آن غبار و آلودگی به کلی از میان برود.

و از میان رفتن غبار و زنگ بنابر آیات قرآن و روایات بسیار مهم موقوف بر یاد خداست، آن هم یادی که علت ترك گناه و انجام فرائض الهی است.

این فقیر در مقام مناجات با قاضی الحاجات در این زمینه سروده‌ام:

ای تو مرا راه نجات از تعب

ای تو مرا بزم مناجات شب

قلب و دلم را همه ایمان تویی

رنج مرا داروی درمان تویی

لطف ثنا لطف که بیچاره‌ام

یاد تو اندر دو جهان چاره‌ام

از گنه ای دوست شدم رو سیاه

گشته دلم تیره ز بار گناه

بنده شیطان و هوا بوده‌ام

من به گنه جان و دل آلوده‌ام

پشت من از بار گنه خم شده	نور یقین از دل من کم شده
ای غم تو شادی جان و دلم	عشق تو درهر دوجهان حاصلم
یک نظری بر من شرمنده کن	رحمت خود شامل این بنده کن
کم نشود از تو، اگر ای حبیب	از کرمَت سوی من آری نصیب
من به تو سوگند گدای توام	یکسره ای دوست فنای توام
برق امیدی به دلم برفروز	قلب و دلم را به غم خود بسوز
روشنی معرفتم کن عطا	عفو کن از من تو گناه و خطا
راه بده تا به حضورت رسم	از عمل و علم به نورت رسم
زارم و مسکین و فقیر و حقیر	غیر توام نیست به عالم نصیر

ذکر، برترین عبادت

از آیات کتاب حق و گفتار روح بخش انبیا و امامان علیهم السلام و سخنان اولیا و عاشقان و کلمات عارفان و بیداران چنین استفاده می شود که افضل عبادات و اشرف معاملات و پرازش ترین اعمال ذکر است.

ذکر عبارت است از: به زبان آوردن اسمای حق و تفکر و اندیشه در مفهوم آن و آراستن حقیقت خویش به نور آن ذکر و به عبارت دیگر، ذکر عبارت است از جبران کردن فقر و خلأ جان و عقل و نفس و قلب با یاد خدا و آن سیر و سفری است الهی که از حرکت زبان شروع شده به منور شدن همه موجودیت انسان ختم می شود.

غزالی بر اساس آیات قرآن می گوید:

همه عبادات برای حصول همین نتیجه است که ذکر خداوند باشد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 143

و در کتاب «کیمیای سعادت»¹، می گوید:

بدان که لباب و مقصود همه عبادات یاد کردن حق تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود وی ذکر حق تعالی است، چنان که گفت:

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ]².

یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر است.

و خواندن قرآن فاضل ترین عبادات است به سبب آن که سخن حق تعالی است که مذکر است و هرچه در آن است همه سبب تازه گردانیدن ذکر حق تعالی است.

و مقصود از روزه کسر شهوات است، تا چون دل از زحمت شهوات خلاصی یابد، صاف گردد و قرارگاه ذکر شود که چون دل به شهوات آکنده بود، ذکر از وی ممکن نشود و در وی اثر نکند.

و مقصود از حج که زیارت خانه خداست، ذکر خداوند خانه است و تهییج شوق به لقای وی.

ذکر، سرّ و لباب همه عبادات است، بلکه اصل مسلمانی کلمه «لا إله إلا الله» است و این عین ذکر است و همه عبادات دیگر تأکید این ذکر است و یاد کردن حق تعالی تو را، ثمره ذکر تو است و چه ثمره بود بزرگتر از این و برای این گفت:

[فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ]³.

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

(1) - کیمیای سعادت: 204، رکن اول، اصل نهم.

(2) - عنکبوت (29): 45.

(3) - بقره (2): 152.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 144

و این یاد بر دوام می‌باید، و اگر بر دوام نبود لااقل در بیشتر احوال باید که فلاح در این است و برای این فرمود:

[و اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ] «2».

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند.

[و اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ] «3».

و پروردگارت را در دل خود بامدادان و شامگاهان از روی فروتنی و زاری و بیم و ترس به صدایی آرام و آهسته یاد کن و [نسبت به ذکر خدا] از بی‌خبران مباش.

آگاهان راه به مسئله ذکر اهمیت بسیار داده‌اند و شروط بسیاری بر آن قایل شده‌اند و دلیل اهمیت دادن به این موضوع آن است که از بهترین راه‌های تأثیر در قوای فکری و عقلی و تلقین به نفس و ذهنی ساختن و ایجاد ملکه توجه کامل و جمع قوای نفسی در آن چه مقصود از سیر مقامات و احوال است، ذکر است.

ذکر به سالک اطمینان می‌دهد و یقین به وجود می‌آورد و او را برای حال مشاهده که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهایی سالک است، آماده و مستعد می‌سازد.

(1) - جمعه (62): 10.

(2) - آل عمران (3): 191.

(3) - اعراف (7): 205.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 145

مراتب ذکر

برای ذکر مراتب و مراحل گفته‌اند و برای هر مرتبه از ذکر خصوصياتی وصف کرده‌اند.

مرتبه اول: ذکر عام است و آن ذکر است که فائده آن دور ساختن غفلت است و همین که سالک غفلت را از خود دور سازد ولو به زبان ساکت باشد، ذاکر است.

مرتبه دوم: ذکر خاص است که ذاکر در این مقام حجاب عقل و تمیز را دریده و با تمام قلب متوجه خداست.

مرتبه سوم: ذکر اخص است که مرحله فنای ذاکر است که ذاکر از خود فانی و به دوست باقی است.

البته يك دفعه نمی‌توان وارد ذکر اخص شد، بلکه باید از ذکر عام شروع کرد تا به توفیق الهی به مرتبه ذکر اخص رسید و باید دانست که ذکر گفتن ذاکر عین توفیق الهی و عین جواب حق به ذاکر است و در حقیقت هر بار الله گفتن ذاکر عین لبیک مذکور است.

مولوی در این زمینه چه زیبا بیان می‌کند:

آن یکی الله می‌گفتی شبی	تا که شیرین گردد از ذکرش لی
گفت شیطان‌ش خموش ای سخت رو	چند گویی آخر ای بسیار گو
این همه الله گفتی از عتو	خود یکی الله را لبیک کو
می‌نیاید يك جواب از پیش تخت	چند الله می‌زنی با روی سخت
او شکسته دل شد و بنهاد سر	دید در خواب او حضر را در حضر

گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای	چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای

گفت لبیکم نمی آید جواب

زان همی ترسم که باشم رد باب

عرفان اسلامی، ج3، ص: 146

گفت خضرش که خدا گفت این به من

که برو با او بگو ای ممتحن

نی که آن الله تو لبیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

نی تو را در کار من آورده ام

نه که من مشغول ذکر کرده ام

حیله ها و چاره جویی ها تو

جذب ما بود و گشاد آن پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رب تو لبیک ماست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست

زان که یا رب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر دلش قفل است و بند

تا ننالد با خدا وقت گزند

ذکر در درجه اول برای این است که زبان را از هرچه غیر ضروری است حفظ نماید و در درجه بعد برای اینست که قلب به نور ذکر منور گشته و از تمام کدورت ها و تاریکی ها و آنچه به عنوان مرض قلب شناخته شده پاک گردد و در مرحله بعد برای این است که انسان با تمام هویت و هستی اش در دریایی از نور که همان تجلی صفات بر صفحه وجود است، غرق گشته و در تمام مراحل و ابعاد حیات جز خدا نبیند و غیر خدا نگوید و جز کلام خدا نشنود.

ذکر برای این است که انسان به مسمای ذکر که حضرت حق تعالی است متوجه شود و به حقیقت خویش را در محضر قدس او ببیند، تا این که جز عبادت و اطاعت و خدمت به خلق از او صادر نشود!!

سالک وقتی از ذکر زبان به ذکر قلب و از ذکر قلب به ذکر عمق هستی رسید، شیرینی عجیبی از حقیقت ذکر خواهد چشید و در این مرحله است که وجود ذاکر منبعی از شرف و خیر گشته و اگر همه عالم از خدا برگردند، توجه او به حضرت حق بیش تر شده و اگر او را قطعه قطعه کنند تا لحظه ای غافل گردد، قطعه قطعه می شود، ولی محال است لحظه ای غفلت به او دست دهد.

جامی در این زمینه در توجه حضرت مولی الموحدين به هنگام نماز به حضرت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 147

دوست چه نیکو سروده:

صیقلی شرک خفی و جلی	شیر خدا شاه ولایت علی
تیر مخالف به تنش جا گرفت	روز احد چون صف هیجا گرفت
صد گل راحت ز گل او شکفت	غنچه پیکان به گل او نهفت
پشت به درد سر اصحاب کرد	روی عبادت سوی محراب کرد
چاک بر آن چون گلش انداختند	خنجر الماس چو بفراختند
آمد از آن گلبن احسان برون	غرقه به خون غنچه زنگارگون
گفت چو فارغ ز نماز آن بدید	گل گل خورش به مصلا چکید
ساخته گلزار مصلائی من	این همه گل چیست ته پای من
گفت که سوگند به دانای راز	صورت حالش چو نمودند باز
گرچه زمن نیست خبردارتر	کز الم تیغ ندارم خبر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 148

[وَالطَّاعَةُ عِلَامَةُ الْهُدَايَةِ وَالْمَعْصِيَةُ عِلَامَةُ الضَّلَالَةِ وَأَصْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَالْعَقْلِ]

هدایت

طاعت و عبادت عبد نسبت به حضرت حق، علامت این است که نور هدایت الهی اتصال به عبد پیدا کرده و معصیت و تخلف و گناه انسان علامت دوری از حق و گمراهی و ضلالت است و ریشه هدایت و ضلالت را باید در ذکر و غفلت جستجو کرد.

مسئله هدایت از مهم‌ترین و ریشه دارترین مسائلی است که در کتب آسمانی به خصوص در قرآن مجید و روایات و اخبار اسلامی مورد توجه قرار گرفته است.

موضوع هدایت به حدی درخور اهمیت و ارزش است که با هستی تمام موجودات عالم اعم از غیبی و شهودی بستگی دارد.

هدایت بر تمام هستی و کلّ عالم اشراف دارد و موجودی از موجودات نیست مگر این که منور به نور هدایت است.

اگر هدایت نبود، موجودی به وجود نمی‌آمد و بر فرض به وجود آمدن قدرت ادامه هستی نداشت.

در خانه با عظمت آفرینش اگر عنصری از عناصر از گردونه پرقیمت هدایت بر فرض محال بتواند بگریزد، هم فاسد می‌شود هم مفسد.

نظام متین و محکم هستی بر اصل هدایت استوار است و هدایت برای

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 149

موجودات عالم به منزله ریشه زنده و فعال درخت برای تنه و شاخ و برگ و رشد درخت است.

موجودی از موجودات و عنصری از عناصر خلق نمی‌شوند مگر این که در راه نورانی هدایت قرار گیرند.

اگر هدایت نبود، هیچ موجودی قدرت حرکت به طرف مقصدی که برایش قرار داده شده نداشت.

آثار پرمفعتی که از موجودات جهان ظهور می‌کند، همه و همه از برکت هدایت است.

هدایت، پرازش‌ترین نعمتی است که خالق موجودات به تمام موجودات عنایت فرموده و بر تمام انسان‌ها به خاطر این نعمت گرانمایه در قرآن مجید منت گذارده است.

اگر هدایت نبود، چیزی در عالم نبود، اگر نور هدایت در وجود موجودات نمی‌درخشید، اثر مثبتی از موجودات پدید نمی‌آمد.

هدایت برای تمام موجودات عالم امریست ضروری و جنبه حیاتی دارد و هیچ موجودی در صفحه هستی بی‌نیاز از هدایت نیست.

هدایت بنابر آیات قرآن و روایات بر دو نوع است: هدایت تکوین که شامل تمام موجودات هستی حتی انسان است و هدایت تشریع که مجموعه مقررات الهی در چهره قرآن و کلمات معصومین علیهم السلام است و فقط مخصوص به انسان است.

تمام منافی که از موجودات بروز می‌کند و کلیه آثار خیر و اعمال صالحه و برنامه‌های مثبتی که از انسان پدید می‌گردد، به علت هدایت است و اگر عالمیان و آدمیان از هدایت محروم شوند، از آثار مثبت وجود خود محروم و از فیوضات ربّانی ممنوع می‌شوند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 150

ملائکه، موجودات سماوی یعنی تمام ستارگان، خورشیدها، قمرها، سحابی‌ها، کهکشان‌ها، نباتات، حیوانات، انسان‌ها، هر کدام مشمول فیض هدایت‌اند هر دسته و نوعی، از هدایتی مخصوص به خود برخوردارند.

ملائکه و هدایت

ملائکه حق بنابر آیات قرآن و روایات، اصناف متعدده‌ای هستند و هر دسته در عالم وجود دارای وظیفه و تکلیفی می‌باشند که قسمت اعظمی از نظام هستی بر اساس کارگردانی آنهاست و خداوند مهربان هر یک را به وسیله نور هدایت به وظائف خود آگاه کرده و میدان فعالیت و عمل را در هر زمینه‌ای که مخصوص به آنان است برای آنان باز گذاشته و هیچ يك تخلف و تمرد از فرمان مولای خود ندارند.

قرآن مجید می‌فرماید:

[لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ] «1».

از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می‌دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عبادت و وظایف ملائکه که پرتو هدایت آنان است در خطبه اول «نهج البلاغة» می‌فرماید:

آن‌گاه میان آسمان‌های بلند را باز نمود و به انواع مختلفه فرشتگان خود پر کرد بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمی‌کنند، گروهی در رکوعند برپا نمی‌ایستند و گروهی در صف‌اند از جای خود بیرون نمی‌روند و بعضی در حال تسبیح‌اند و خسته نمی‌شوند، خواب به چشمشان نمی‌رود و سهو در عقلشان

(1) - تحریم (66): 6.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 151

نمی‌آید، سستی و غفلت و فراموشی نمی‌گیرند، دسته‌ای از آنان امین بر وحی خداوندند و برای رسولان الهی زبان و ترجمه وحی‌اند و برای رساندن حکم حضرت حق در رفت و آمدند.

جماعتی از ملائکه نگهبان بندگان و دربان بهشت‌های اویند و عده‌ای از آن‌ها قدم‌هاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردن‌هاشان از برترین آسمان درگذشته و اعضای ایشان از اطراف جهان بیرون رفته و دوش‌های آنان موافق با پایه‌های عرش می‌باشد، در برابر عرش چشم‌هایشان به زیر افتاده و در زیر آن خود را به بال‌هایشان پیچیده‌اند.

میان آن فرشتگان و کسانی که فروترند از ایشان، حجاب‌های عزت و پرده‌های قدرت زده شده، پروردگارشان را در وهم و خیال به صورتی در نیاورند و اوصاف خلائق را بر او جاری نکنند و او را به مکان‌ها محدود نمایند و به نظائر و امثال به جنابش اشاره نیاورند «1».

آری، ملائکه الهی هم اهل معرفت و هم اهل طاعت و عبادتند و هرگز تخلفی از مسیر هدایت پروردگار عالم ندارند.

سماوات و هدایت

هدایت بر تمام آسمان‌ها حکومت دارد و نظام شگفت‌انگیز سماوات محصول وحی و هدایت است.

مگر بدون هدایت این رفت و آمد منظم ستارگان و خورشید و قمر و شب و روز امکان داشت؟

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 1.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 152

اندازه و حجم و وزن و حرکات منظم این عوالم نورانی که از مجموع آن تعبیر به سماوات شده مولود هدایت خداست. قرآن مجید در آیات بسیاری به اوضاع منظم جهان آفرینش اشاره می‌کند و در بسیاری از آن آیات، انسان را دعوت به تدبیر و تفکر می‌نماید تا از راه اندیشه به این نتیجه برسد که بنای عالم و اوضاع محیر العقول آن نتیجه وحی و هدایت پروردگار بزرگ است.

[وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا] «1».

و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

[وَأَيَّةٌ هُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمُ مُظْلِمُونَ* وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ]

«2».

و نشانه‌ای [از نشانه‌های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که [پوشش] روز را از آن برمی‌کنیم، پس ناگاه آنان به تاریکی درآیند،* و خورشید [نیز برای آنان نشانه‌ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرارگاهش حرکت می‌کند. این اندازه‌گیری توانای شکست‌ناپذیر و داناست،* و برای ماه منزل‌هایی قرار دادیم تا این که به صورت شاخه کهنه هلالی شکل و زرد رنگ خرما برگردد [و باز به تدریج بدر کامل شود،]* نه برای خورشید این توان هست که به ماه برسد، و نه شب از روز پیشی می‌گیرد، و هر کدام در مداری شناورند.

(2) - یس (36): 37-40.

عرفان اسلامی، ج3، ص: 153

بررسی مسئله هدایت در عالم بالا نیاز به مطالعه کتب گرانمایی دارد که دانشمندان شرق و غرب با زحمات طاقت فرسا نوشته‌اند و نیز نیاز دارد به مراجعه به آیات شریفه قرآن و روایات گرانمایی که در این زمینه از ائمه بزرگوار علیهم السلام رسیده و علامه مجلسی رحمه الله آن عالم کم‌نظیر در باب سما و عالم بحار الأنوار گرد آورده است و این مختصر چاره‌ای جز اشاره به اصل مسئله ندارد.

گیاهان و هدایت

با کدام وقت و با کدام زمان و با کدام فکر و عقل می‌توان مسئله هدایت را در جهان شگفت‌انگیز نباتات بررسی کرد؟!

سطح کره زمین را اعم از خشکی و دریا در نظر بگیرید، در بسیاری از مناطق زمین و در قعر دریاها گیاهان گوناگونی وجود دارد که هر یک در این جهان دارای آثاری هستند و این آثار معلول مسائل بسیار زیادی است که گیاه را چون جان شیرین در آغوش گرفته و پیوستگی و نظام این مسائل محصول مسئله با عظمت وحی و هدایت است. قرآن می‌فرماید:

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ* أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ* لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ* إِنَّا لَمُعْرِضُونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ] «1».

مرا خبر دهید آنچه را می‌کارید، آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟* به یقین اگر بخواهیم آن را ریز ریز کرده و خاشاک می‌کنیم که متأسف و شگفت‌زده می‌شوید،* [و می‌گویید:] مسلماً ما خسارت زده‌ایم،* بلکه ناکام و محرومیم.

آری، هر گیاهی به اذن حق و به هدایت حضرت او از زمین می‌روید و تمام

(1) - واقعه (56): 63-67.

عرفان اسلامی، ج3، ص: 154

برنامه‌های آن از دانه و شکافته شدن و ریشه کردن و ساق و برگ بیرون دادن و به شکوفه و گل نشستن و به ثمر آمدنش به هدایت حضرت حق است.

مسئله ریشه و فعالیت او برای جذب آب و املاح و رساندن آن به آخرین نقطه درخت یا گیاه، اندازه و وزن تنه و تناسب آن با ریشه، مقدار شاخه‌ها و برگ‌ها، مسئله گل و شکوفه و عناصر آن اعم از کاسبرگ و گلبرگ و بساک «1» و گرده در آن و کلاله «2» و خامه و تخمدان و تخمک و حرکات و فعالیت‌های منظم تمام عناصر گیاه همه و همه از برکت هدایت الهی است و راستی اندکی تأمل در وضع گیاهان و حتی يك گیاه بهترین وسیله برای رسیدن به حقیقت توحید است.

یکی از دانشمندان در مقاله کوتاهی که به عنوان يك مقدمه بر يك کتاب علمی نوشته می‌گوید:

يك برگ ناچیز و يك برگ خشکیده‌ای که از درخت افتاده آن را با دقت نظر بنگرید و آن را بشکافید و به آثار حیات آن تفکر نمایید؛ ممکن است در وهله اول پیشنهاد من بر شما خوش نیاید، ولی افرادی که با نظر دقیق سال‌ها به پشت و روی آن خیره شده و عمری را به مطالعه و پژوهش شگفتی‌های طبیعت و آزمایش گیاهان گذرانده‌اند و از بی‌اطلاعی و کوتاهی فکر بشر رنج می‌برند، برای وقوف به اسرار حیاتی آن برگ کوشش دارند.

این برگ‌ها که زیر پای ما لگدکوب می‌شوند و خروارها از آن پراکنده و در زیر خاک مستور می‌گردد، همین برگ بی‌مقدار را خداوند، زندگی و حیات و هدایت داده و چه فوائد و خواصی در آن موجود است که گشایش رموز آن با عقل کوتاه ما مقدور نیست.

سال‌ها و قرن‌هاست که گیاه شناسان و دانشمندان زمان، راجع به آزمایش

(1) - بساک: برجستگی دگمه مانند انتهای میله پرچم گل که محتوی دانه‌های گرده می‌باشد.

(2) - کلاله: برجستگی‌های بالای مادگی گیاه.

با میکروسکوپ‌ها یاخته‌های آن، با آزمایش‌ها ترکیبات آن، با اعمال شیمیایی محتویات آن، با برق و حرارت خواص آن را سنجیده و در تحقیق آن رنج‌ها برده‌اند.

با این وضع و با تمام کتاب‌هایی که راجع به این موضوع نوشته‌اند، چه فهمیده‌اند؟ چه حقایقی را برای ما عیان ساخته‌اند؟ کدام رمزی از اسرار زندگی نهفته نباتات را فاش نموده‌اند؟

هنوز هیچ؛ زیرا آنچه بشر فهمیده و به دست آورده سطحی و ظاهری است، از حقیقت گیاه، کیفیت، علت رشد و نمو آن و بالاخره از جریان مبهمی که روزانه و هر لحظه در درون آن انجام می‌گیرد، خبری و نشانی نداده‌اند.

می‌دانیم که گیاه می‌روید، سبز می‌شود، رشد می‌کند، شکوفه می‌دهد، میوه می‌سازد، در حدّ معینی از رشد که رسید می‌ایستد، ولی چه کسی می‌تواند حقیقت این مسئله و تغییر و تحولات آن را به خوبی درک کرده و بیان کند، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که سراسر دنیای باعظمت گیاهان را نور هدایت روشن کرده و این همه آثار اعجاب‌انگیز وجود گیاهان اشعه‌ای از نور بی‌نهایت هدایت الهی است.

حیوانات و هدایت

بررسی وضع حیات اسرارآمیز حیوانات جوی، دریایی، زمینی، ذره بینی، میکروسکوپی و حیوانات عظیم الجثه مانند فیل در خشکی و نهنگ در دریا، در عهده کسی نیست.

اگر تمام انسان‌ها عمر خود را صرف تحقیق در حیات حیوانات کنند به گوشه‌ای

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 156

از حیات حیرت‌انگیز آنان نخواهند رسید.

بررسی وجود يك حيوان از نطفه تا پایان حیات طبیعی، عمری دراز و دستگاه‌های علمی سنگین و حوصله‌ای به وسعت عالم لازم است.

قرآن مجید، خلقت حیوانات و به خصوص سیر حیات آنان و اسرار وجودی آفرینش این موجودات پرفائده را از آیات و نشانه‌های بارز الهی قرار داده و از مردم دعوت می‌کند در آفرینش حیوانات و منافع وجودی آنان برای شناخت حق اندیشه نمایند.

قرآن مجید تمام حیوانات عالم را مسخر هدایت می‌داند و می‌گوید: راهی را که حیوانات طی می‌کنند، به هدایت خداست.

[مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] «1».

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگار بر راهی راست است.

اگر مسئله هدایت در حیوانات نبود، می‌دانید چه هرج و مرجی در هوا و دریا و در خشکی پدید می‌آمد؟ این هدایت خداست که نمی‌گذارد در عالم حیوانات کم‌ترین بی‌نظمی رخ بدهد و حیوانی باعث افساد در عالم حیات شود.

قرآن مجید به طور صریح مسئله وحی را که عبارت از ارائه هدایت است نسبت به حیوانات مطرح می‌کند و می‌فرماید:

[وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ* ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ

(1) - هود (11): 56.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 157

بُطُونَهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «1».

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که: از کوه‌ها و درختان و آنچه [از دار بست‌هایی] که [مردم] بر می‌افرازند، برای خود خانه‌هایی برگزیر.* آن گاه از همه محصولات و میوه‌ها بخور، پس در راه‌های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو؛ از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه‌ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] ست برای مردمی که می‌اندیشند.

[أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ] «2».

آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟

سنگین‌ترین بار را بر شتر بار می‌کنند و او به راحتی به خاطر این که ساختمان وجودش از نظر فیزیکی هماهنگ با قواعد جراثقلی آفریده شده از جای برمی‌خیزد.

وضع ساختمان پایش به نحوی است که در سخت‌ترین جاده‌ها و به روی سنگلاخ‌ها و خارها به راحت‌ترین وجه راه پیمایی می‌کند.

در بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف و سوزنده در حالی که اثری از جاده در آن بیابان نیست به سوی مقصد حرکت می‌کند و بدون این که منحرف شود و گنج و سرگردان گردد به مقصد می‌رسد؛ آیا این به مقصد رسیدن جز هدایت حضرت الهی چیز دیگر هست؟

(1) - نخل (16): 68-69.

(2) - غاشیه (88): 17.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 158

به اندازه يك هفته ذخیره آب با خود بر می‌دارد و آن آب را به تدریج در مسیر راه مصرف می‌کند.

شیر و پشم و گوشت و استخوان او برای صاحبانش انواع منافع و حکمت‌ها را در بر دارد و روی هم رفته این حیوان که با این جثه بزرگش رام انسان است، یکی از پرمفعت‌ترین جانوران روی زمین برای اهل زمین است!!

داستان شگفت‌انگیز زندگی حیوانات، چیزی نیست که بتوان در این صفحات منعکس کرد، مسئله این نوشتار مسئله معارف الهی است، شرح اوضاع طبیعت نیست.

تاکنون در شرق و غرب از قدیمی‌ترین زمان با زحمات طاقت‌فرسای دانشمندان، درباره زندگی اعجاب‌انگیز انواع حیواناتی که تاکنون بشر شناخته کتاب‌ها نوشته شده، آمار این کتب گرانبها از هزاران هزار متجاوز است، مطالعه این کتاب‌ها انسان را به این حقیقت آشنا می‌سازد که کوچک‌ترین و کم‌ترین حرکت حیوانات در سایه هدایت الهی است و جز این حقیقت چیزی را نمی‌توان باور کرد.

حیوانات عالم، چه بحری چه برّی و چه جوّی، در محدوده زندگی خویش به منافع و مضاری که در راه حیات آنان است به تمام معنی آگاهند و بر اساس همان آگاهی به حیات خود ادامه می دهند.

در این قسمت لازم است به چند نمونه از آشنایی و هدایت حیوانات نسبت به حیات خویش اشاره شود، تا بدانید که تمام حرکات این موجودات چنان که قرآن مجید می فرماید متصل به هدایت است.

یکی از دانشمندان می نویسد: موش نر و ماده و عقرب نر و ماده ای را گرفتم و هریک را در جایی دور از يك ديگر قرار دادم.

پس از مدتی هر دو جفت گیری کردند و مولود هریک پا به عرصه وجود گذاشت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 159

بلافاصله نر و ماده موش و عقرب را از آن محل بردم.

بچه هر دو در آن محل، جدای از يك ديگر رشد کردند، در حالی که جایی و چیزی جز همان جایی که رشد کرده بودند، ندیدند.

سپس شیشه ای تهیه کردم و بچه موش را در آن انداختم و شیشه را با پارچه ای پوشاندم، تا جایی را نبیند، آن گاه بچه عقرب را گرفته و در آن شیشه کردم، سپس به تماشای اوضاع درون شیشه نشستم، در چند لحظه بسیار کوتاه موش که چیزی در عالم ندیده بود و اولین بار بود که چشمش به موجود دیگری افتاد به عقرب خیره شد و قبل از این که عقرب به خود بجنبد، ناگهان موش با عجله و سرعت به سوی او دوید و دندان تیزش بند آخر دم عقرب را چید و سپس به کناری نشست!!

این مسئله چیست؟ چرا موش، عقرب را نبلعید؟ چرا او را از وسط نصف نکرد؟ چرا دم عقرب را از بیخ دم دندان نگرفت؟ چرا سر عقرب را جدا نکرد؟ آیا جز هدایت حضرت حق چیز دیگری در این داستان حکم فرماست؟ مگر هوش حیوانات چقدر است و تازه این هوش را از کجا آورده اند؟!

جا دارد که در برابر پیشگاه باعظمت حضرت دوست با کمال تواضع و خشوع سر عبادت به خاک ذلت نهاده و عرضه بداریم:

وصف جمال رویش در هر زبان ننگجد

دعوی عشق جانان در هر دهان ننگجد

شرح صفات ذاتش در هر بیان ننگجد

نور کمال حسنش در هر نظر نیاید

فیضی زفضل جودش در بحر و کان ننگجد

عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 160

مرغی است کآشیانش در جسم و جان ننگجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید

زان سان شده که مویی اندر میان ننگجد

شکرانه چون گذارم کامروز یار با من

پنهان چه گونه دارم کاندر نھان ننگجد

گویند راز وصلش پنهان چرا نداری

این خود محال باشد کاندر نشان ننگجد

گفتی ز وصل رویش با ما بده نشانی

بدن برخی از حیوانات دارای قوه برق است، آن هم در حدی که اگر به دشمن بزند او را خشك می کند، ولی این حیوانات در تمام برخوردها از این قوه استفاده نمی کنند، تنها وقتی به دشمن خود برخورد می کنند، آن هم وقتی که حس کنند که دشمن قصد سویی دارد، به مقدار لازم از بدن خویش برق بیرون می دهند و از چند قدمی با فرستادن الکتریسته به سوی دشمن، کار دشمن را ساخته و او را از پای در می آورند.

اینان چرا همه را دشمن خود نمی دانند؟ دشمن را از کجا می شناسند؟ از قصد دشمن چه گونه خبر می شوند؟ به چه صورت به اندازه ای که دشمن نابود شود برق از بدن خود بیرون می فرستند؟ مولد و کارخانه این برق در کجای بدن آنهاست؟

بدن آنها که همانند سایر حیوانات، گوشت و پوست و خون و استخوان و رگ و پی است! شما از وضع این نوع حیوانات جز کارگردانی عالمی مدبر، حکیمی آگاه، قادری توانا، چیز دیگری می‌فهمید؟ آیا اسم این برنامه و حرکت را جز هدایت الهی چیز دیگری می‌گذارید؟!!

بعضی از حیوانات که در دریا زندگی می‌کنند، در مقابله با دشمن از خود رنگ پخش می‌کنند، در حالت عادی در آب می‌گردند، همین که از دور، چشمشان به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 161

دشمن می‌افتد و حس می‌کنند که دشمن به سوی آنها هدف‌گیری کرده در اطراف خود رنگ سیاه پخش می‌کنند و خویش را در لابه‌لای رنگ از دسترس دشمن دور نگاه داشته و از منطقه دور می‌شوند!

اینان از کجا دشمن را می‌شناسند؟ در حالی که در اطراف آنان هزاران هزار جانور زندگی می‌کنند و برای هیچ‌یک رنگ پخش نمی‌کنند.

کارخانه رنگ سازی در کجای بدن آنهاست؟ این همه معلومات را از کجا آموخته‌اند؟ آیا مسئله‌ای جز هدایت الهی در این نوع از حیوانات و ماهیان دریا چیز دیگری هست؟!

برخی از ماهیان دریا که در اعماق آب در آنجایی که نور خورشید نمی‌رسد زندگی می‌کنند، اینان برای یافتن طعمه از پس‌گردن خود تولید روشنائی می‌کنند، به این معنی که وقتی نیازمند به غذا می‌شوند، به اندازه کمی گردن خود را پایین می‌اندازند، اطراف آنان از نوری که از پس‌گردنشان می‌درخشد روشن می‌شود؛ در سایه این روشنائی شروع به صید می‌کنند، چون دشمن را ببینند، سر خود را به سرعت بالا برده و اطراف خود را تاریک کرده و در تاریکی فرار می‌کنند.

کارخانه مولد نور در کجای بدن آنهاست؟ از کجا به این نور پی برده‌اند و از کجا فهمیده‌اند که وقتی سر خود را به طرف بالا ببرند، اتصالی حاصل شده و نور می‌درخشد؟ و از کجا دانسته‌اند که با بالا بردن سر، اتصال قطع می‌شود و چراغ خاموش می‌گردد؟ دوست و دشمن را از کجا به این خوبی تشخیص می‌دهند؟ آیا جز هدایت الهی منبع دیگری برای فهم این همه مسائل برای آنها هست؟!

یکی از کوهنوردان می‌گوید:

در تمام مدت سال از منزل تا بالاترین نقطه تپه‌ای که در محیط زندگیم بود، راهپیمایی می‌کردم.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 162

زمستان بسیار سردی بود، برف سنگینی زمین را پوشانده بود، از محلی که رفته بودم بر می گشتم، در مسیر راهم در بالای تپه حوضچه‌ای پر آب بود. گنجشک‌های زیادی هر روز پس از خوردن دانه به کنار آن حوضچه برای آب خوردن می آمدند؛ آن روز سطح حوضچه را یخ ضخیمی پوشانده بود، گنجشک‌ها به عادت هر روز کنار حوضچه آمدند نوک زدند، سطح محل را یخ زده یافتند، ایستادم تا ببینم که این حیوانات کوچک ولی با حوصله چه می کنند.

ناگهان یکی از آن‌ها روی یخ آمد و به پشت بر سطح یخ خوابید، پس از چند ثانیه به کناری رفت، دیگری به جای او خوابید و پس از چند لحظه دومی برخاست، سومی به جای او قرار گرفت، همین طور مسئله تکرار شد تا با حرارت بدن خود آن قسمت را آب کردند؛ وقتی نازک شد با نوک خود شکستند آب بیرون زد، همه خود را سیراب کردند و رفتند؛ راستی این عمل اعجاب انگیز چیست؟ از کجا فهمیدند که یخ با حرارت آب می شود سپس از کجا فهمیدند که بدن خود آن‌ها حرارت مناسب را دارد و از کجا دانستند که باید این حرارت با خوابیدن روی یخ به یخ برسد و از کجا فهمیدند که با خوابیدن یک نفر مشکل حل نمی شود، بلکه باید به نوبت این برنامه را دنبال کرد؟ آیا جز هدایت حضرت حق اسم دیگری بر این داستان می توان گذاشت؟!

در کتابی که درباره اسرار حیات حیوانات برّی و بحری و جوّی نگاشته شده بود خواندم:

یکی از کشاورزان می گفت: یک روز صبح زود در منزلم که در نزدیکی مزارع قریه بود نشسته بودم، صدای گریه‌ای توجه مرا جلب کرد، در خانه را باز کردم و دیدم گریه پشت در خانه من در حال فریاد کردن است، به تصور این که گرسنه است برای او غذا آوردم، ولی نخورد؛ گوشت و شیر آوردم، لب نزد؛ دنبال او حرکت کردم،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 163

آرام شد؛ او را تعقیب کردم و به کلبه‌ای گلی در وسط مزرعه که پر از کاه بود رسیدم.

گریه وارد کلبه شد و من هم دنبال او رفتم؛ ناگهان چشمم به چند بچه گریه افتاد که هنوز چشم باز نکرده بودند، اطراف مادر را گرفتند و در آغوش او رفتند، چیزی از این مسئله دستگیرم نشد. به خانه برگشتم تا فردا صبح شد، به یاد داستان دیروز افتادم، به خود گفتم: به کلبه سری بزنم و احوال مادر و بچه‌های او را بگیرم، شاید احتیاجی به غذا داشته باشند، مقداری غذا با خود بردم؛ وقتی به کلبه رسیدم، دیدم بچه‌ها به سینه مادر چسبیده‌اند و سینه خشک مادر را می مکند در حالی که مادر آن‌ها مرده، بلافاصله سرپرستی بچه‌ها را به عهده گرفتم و عهد کردم آنان را بزرگ کنم. گریه مادر یک روز

قبل از مرگ، چگونه از کجا از تمام شدن عمرش خبردار شد؟ و چگونه برای ادامه حیات فرزندانش به این فکر افتاد که به دنبال سرپرستی گشته و بچه‌های خود را به او بسپارد و سپس راه خانه کشاورز را از کجا پیدا کرد و چگونه او را به کلبه آورد؟ این عملیات حیرت‌انگیز واقعاً جوشش وجودی خود حیوان است؟ این را می‌توان باور کرد؟ این برنامه‌های اعجاب‌آور - به فرموده قرآن مجید - جز هدایت حضرت حق چیز دیگری هست؟!

انسان و هدایت

انسان در مسئله هدایت تکوین یا هدایت اجباری با تمام موجودات عالم مشترك است، ولی با هدایت تشریع که در رابطه با اختیار و آزادی اوست، از همه موجودات ممتاز است.

انسان که بنا به فرموده قرآن مجید، خلیفه و جانشین خداست، باید منبع تجلی اراده حق که آزادی و اختیار است باشد، ورنه خلیفه بودن او معنی ندارد.

همین آزادی در اراده و آزادی در اختیار است که سبب شده لایق جانشینی

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 164

حضرت دوست در زمین گردد.

اختیار و آزادی در اراده است که سبب به وجود آمدن این تمدن عظیم انسانی گشته و این همه تحولات شگفت‌انگیز در روی زمین پدید آمده است.

آزادی در اختیار بالاترین سبب ارزش انسان و علت والایی این موجود عظیم است.

اما باید به این نکته بسیار مهم و فوق العاده حساس، توجه داشت که رها بودن آزادی در اختیار و اراده، از آنجا که طبع آدمی زیاده طلب و بی نهایت خواه است بزرگ‌ترین علت فساد و افساد در زندگی خود و دیگران است و شما از ابتدای شروع تاریخ بشر تاکنون هرچه ظلم، جنایت، غارت، دزدی، آدم کشی، سرکشی، شهوات و غرائز و انواع گناهان و معاصی دیده‌اید، یا شنیده‌اید یا خوانده‌اید معلول رها بودن آزادی در اراده و عمل بشر بوده است.

بشر از آنجا که نزدیک‌ترین موجود به خداست و بنا به قول قرآن در مملکت هستی او روح الهی نهاده شده دارای صبغه الهی است؛ به این معنی که اراده او در طول اراده حضرت حق است و اتصال روح او به حضرت معبود فوق العاده شدید

است و این اتصال باعث بی‌نهایت خواهی اوست و این بی‌نهایتی که او می‌خواهد در حقیقت خداست و این خداجویی بنا به فرموده قرآن فطری اوست و این حالت او اگر هدایت نشود و جان آدمی به نور معرفت روشن نگردد، وقتی با اراده او عجز شود خود و جهان را به فساد می‌کشد.

بی‌نهایت خواهی انسان اگر در گردونه پرنور هدایت قرار نگیرد، آدمی در به دست آوردن همه جهان قانع نشده و قطعاً به اطمینان واقعی نخواهد رسید.

بی‌نهایت خواهی اگر هدایت نشود، اراده و امیال و غرائز را در میدانی خواهد کشید که سیری از پی نخواهد داشت؛ آن زمان است که این موجود خاکی فساد می‌کند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 165

بر پا خواهد کرد که آتشش روی زمین را می‌سوزاند.

اگر کسی بگوید: هدایت تشریع یا راهنمایی برای انسان لازم نیست، مثل این است که بگوید: انسان برای ادامه زندگی آفتاب، آب، هوا و غذا لازم ندارد.

چه گونه است که تمام موجودات عالم بنا به گفته همه آدمیان نیاز به قانون و مقررات و هدایت دارند، اما انسان ندارد؟ مگر انسان موجودی غیر از موجودات این عالم است و تافته‌ای جدا از بافت این جهان است؟

اگر بگویند: نیاز به راهنمایی و هدایت دارد، ولی این نیاز را با عقل و خرد خود پاسخ می‌گویند، باید گفت: چرا در طول میلیون‌ها سال برای رفع این همه مفاسد هنوز با عقل و علمش پاسخ به نیازش را نسبت به هدایت نداده است؟!

آری، انسان همانند همه موجودات محتاج به هدایت است، اما هدایتی مافوق هدایت تکوین.

چون هدایت تکوین، فقط شامل ساختمان مادی او و آفرینش نفس و روح و عقل اوست، شامل رشد و کمال و تربیت و آدمیت و انسانیت او نیست.

و هدایتی که محتاج به آن است و در سایه آن آراسته به تمام حسنات و پاک از تمام سیئات می‌گردد، هم چون هدایت تکوین ارائه و عرضه‌اش وقف حریم مقدس کبریاست و نباید انسان برای رشد و کمال و آراسته شدن به حقایق انسانی به عقل تنها متکی شود؛ زیرا عقل از هدایت کامل انسان عاجز است، و این معنی را در طول حیات بشر ثابت کرده است.

عقل برای نشان دادن حقایق هم چون سایر اعضا و جوارح نیازمند به كمك است؛ زیرا میدان فعالیت عقل مانند سایر عناصر وجود انسان محدود است، به همین خاطر خداوند مهربان فقط از باب لطف و عنایت و محبت و مرحمت و عشقی که به خلیفه و جانشین خود داشت تا این موجود خاکی را به پاک‌ترین

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 166

مرحله یعنی مقام قرب خود برساند، به هدایت او عنایت کرد و درهای با عظمت کتب آسمانی و نبوت و امامت و الهامی را که از پاکی جان و تهذیب نفس سرچشمه می‌گیرد، به روی او باز کرد و برای عقلش كمك فرستاد و در این زمینه بنا به فرموده‌اش در قرآن مجید با بشر اتمام حجت کرد و در مقابل عصیان و خطا و تخلف و گناه او، هرگونه عذری را در دنیا و آخرت به روی او بست.

هدایت، اتمام حجت الهی

در این زمینه به نمونه‌های بسیار جالبی از آیات قرآن و روایات و اخبار که مسئله هدایت و اتمام حجت و معذور بودن بشر را مطرح کرده است، توجه کنید.

[إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا] «1».

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.

[أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ* وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ] «2».

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟* و يك زبان و دو لب؟* و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم [تا راه خیر را بگزیند و راه شر را واگذارد؟].

[وَ هَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] «3».

و بی‌تردید آنان را به راهی راست راهنمایی می‌کردیم.

[وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ]

(1) - انسان (76): 3.

(2) - بلد (90): 8 - 10.

(3) - نساء (4): 68.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 167

وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ [«1»].

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

[إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا] «2».

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.

[وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ] «3».

و خدا همواره حق را می گوید، و همواره راه [درست و راست را که شما را به سعادت می رساند] می نمایاند.

[قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ] «4».

بگو: ای مردم! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد.

به راستی هدایت، چه واقعیتی عالی و پرمفعتی است! انسان جز در طریق هدایت الهی کجا می تواند کسب نفع واقعی کند؟ و منهای هدایت چه گونه

(1) - انبیاء (21): 73.

(2) - اسراء (17): 9.

(3) - احزاب (33): 4.

(4) - یونس (10): 108.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 168

می‌تواند به خیر و صلاح برسد؟ مگر تهذیب نفس و پاکی جان و روشنایی فکر و خلاصه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت مگر از غیر هدایت ممکن است؟ اگر ممکن است چه کسی به دست آورده و او کیست؟!
به قول عارف رومی:

سری است در این سینه که پیدا نتوان کرد

دردی است در این دل که هویدا نتوان کرد

در باغ جمال تو تماشا نتوان کرد

تا دیده ما را ندهد حسن تو نوری

اندیشه آن چهره زیبا نتوان کرد

تا دیده نپوشیم ز روی همه اغیار

انسان اگر لحظه‌ای به خود بیندیشد، خود را جز مخلوقی محدود چیزی نمی‌یابد؛ چون خود را مخلوق یافت، به دنبال خالقش می‌گردد و با کمک نور عقل و اندیشه به این حقیقت می‌رسد که من دارای آفریننده و خالقی هستم که مرا در این جهان برای هدف و مقصدی آفریده است. چون بیش از این نمی‌تواند به خالق و هدف او برسد، صدای قدم پاک انبیا که از طرف حضرت حق برای اعطای معرفت بیش‌تر مبعوث شده‌اند، در صحنه حیات شنیده می‌شود، آن بزرگواران به کمک این موجود محتاج شتافته و زنگ بیدار باش را به صدا در آورده و دریا دریا از معارف در مقابل عقل او به موج می‌اندازند و به انسان می‌فهمانند که ای مهمان عزیز بارگاه قدس ربوبی! با پوشیدن لباس هدایت آماده حرکت باش تا از نقطه مادیت و محدودیت رها شده و به سوی ملکوت عالم الهی به حرکت آیی و این راه را با پای طهارت جان و عمل صالح طی کرده، مستعد صفت مقرب بودن گردی و به مشاهده انوار جلال و جمال نایل شده به مقام با عظمتی که برای تو آماده شده

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 169

و در فهم ذی‌فهمی نمی‌گنجد برسی.

انسان اگر به همان مرحله فکری محدود درباره خودش و خالقش اکتفا کند، به تدریج دچار وسوسه و اضطراب شده و به تحیر و سرگردانی خواهد رسید و به مرضی گرفتار خواهد شد که علاجی برای او پیدا نیست؛ به همین خاطر است که عقل حکم می‌کند که برای دفع این همه ضرر و خطر و ناراحتی و رنج به طبیبان مخصوص مراجعه کن و آن طبیبان چنانچه در تاریخ بشریت ثابت شده غیر از انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای الهی طائفه دیگری نیستند و در هر صورت ضرورت رجوع به انبیا و قرآن و امامان علیهم السلام برای یافتن هدایت در زندگی ما به طور کامل محسوس و آشکار است.

به قول مولوی:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد	نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
اگر به آب ریاضت برآوری غسلی	همه کدورت دل را صفا توانی کرد
درون بحر معانی نگر نه آن گهری	که قدر و قیمت خود را بها توانی کرد
مگر که درد و غم عشق سرزند در تو	بدرد او غم دل را دوا توانی کرد
اگر به جیب تفکر فرو کنی سر را	گذشته‌های بقا را قضا توانی کرد
مقربان فلك اقتدا کنند به تو	اگر به پیر بقا اقتدا توانی کرد

هدایت، تنها عامل سعادت

مسئله هدایت انسان از جانب حضرت حق به وسیله انبیا و امامان علیهم السلام و قرآن مجید از الطاف خاصه پروردگار به انسان است.

کمال، رشد، سعادت، فضیلت، بصیرت، حریت، اصالت، شرافت، معرفت، کسب مقام قرب و رضای خداوند، ابدی شدن در بهشت و نعمت‌های آن

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 170

و نجات از سخط حق و عذاب سخت قیامت، فقط و فقط از برکت هدایت است.

استعدادهای بسیار پرمفعتی که در وجود انسان قرار داده شده، جز با حرارت هدایت قابل شکوفا شدن نیست.

انسان در سایه هدایت الهی تبدیل به کلمه طیبه و شجره طیبه می‌شود و به جایی می‌رسد که ملائکه الله از رسیدن به آنجا عاجز است.

فقیه عارف، معلم روحی، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در کتاب پرارزش «لقاء الله» در زمینه توجه به مسئله هدایت و این که تنها راه سعادت انسان اتصال به این عروة الوثقی الهی است می‌گوید:

باید فکر فرزندان آدم در شناخت خودشان باشد، تا همه حجاب‌های ظلمانی حتی حجاب خیال و صورت را کنار زده و نفسشان و حقیقتشان بی‌ماده و صورت برای آنان تجلی کند؛ پس اگر به این مرتبه جلیل رسیدند و به این مقام والا فائز شدند، باب شناخت رب و شناسایی حضرت دوست به روی آنان باز می‌شود و حقایق عوالم خداوندی و مخصوصاً عوالم مبدأ برای آنان منکشف می‌گردد و خود را از پرتو فیض الهی و نور پرقیمت هدایت بدون ماده و صورت می‌بینند.

سه عالم انسان

و تفصیل این اجمال آن است که انسان دارای سه عالم است:

1- عالم حس و شهادت یا عالم طبیعت

2- عالم خیال و مثال

3- عالم عقل و حقیقت

انسان از آن جهت که شخصیت مادی و جسمی‌اش از عالم طبیعت شروع شده و قرآن مجید در آیات بسیاری بر این مسئله دلالت دارد، فعلیت وجودش و فعلیت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 171

عالم طبیعی برای او با اهمیت و ارزش خاصی جلوه کرد و در ابتدا خود را در رابطه با این عالم مادی شناخت و آنچنان غرق در اوضاع این خانه مادی شد که اگر از عارفی یا عالمی بشنود که او را دو عالم و دو جهان دیگر هست به انکار بر خیزد و آن چنان در انکارش پافشاری کند که ممکن است خبر دهنده را به بی خبری و خیال بافی متهم کند و این انکار به خاطر این است که عالم طبیعت او فعلیت پیدا کرده و هم اکنون عالم حس و شهادت برای او مشهود است و دو عالم دیگر برای او در مرحله قوه و استعداد باقی مانده و هنوز برای فعلیت و کشف آن دو عالم جهاد ننموده است.

پس از مدتی که در راه زندگی حرکت کرد و مسائلی خواه و ناخواه به گوش او رسید و به تدریج آثاری از عالم خیال و مثال برای او ظهور کرد، موجودیت عالم خیال را اقرار می کند و می فهمد که عالم دیگری غیر از عالم حس و عالم ماده هم وجود دارد و تنها این عالم ماده نیست که تمام همت و نیروی خود را صرف آن کند و کاری جز خور و خواب و شهوت و سپس مردن نداشته باشد.

و چون سر تواضع در برابر حقایق به پیش آرد و در مقابل واقعیت ها خضوع کند، به درك عالمی ما فوق عالم خیال که عالم عقل و حقیقت محض است و به تعبیر دیگر عالم نور و روشنایی است نایل آید و به این حقیقت برسد که لذت عالم عقل که عالم آگاهی و بصیرت و عالم ارتباط با حقیقت نبوت و ولایت و ارتباط با حضرت حق و آیات او و ارتباط با حساب و کتاب و قیامت و در عاقبت ارتباط با بهشت و لقاء حق است، قابل مقایسه با لذت عالم خیال و عالم حس نیست؛ در اینجا است که می گوییم: انسان هدایت یافته و تمام اعضا و جوارح و موجودیت را فرمانبر عالم نور کرده و به معنای واقعی بنده مولا شده است.

در هر صورت، انسانیت انسان بستگی کامل به عالم عقلی او دارد و گرنه در دو

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 172

عالم دیگرش با سایر افراد هم جنس خود که حیوانات اند شریک است.

انسان واقعی آن انسانی است که دو عالم حس و خیال را فانی در عالم عقل و عالم الهی خود کند و با تمام هستی اش در برابر حضرت دوست به سجده آید، چنانچه در دعایی که در شب نیمه شعبان رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله داشت، عرضه می کرد:

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدَ سَوَادِي وَخِيَالِي وَيَإَيُّهَا «1».

الها! ملکا! داورا! حبیب! سیاهی من و خیال من و سپیدی من بر تو سجده آورده است.

منظور از سیاهی، همان عالم بدن و عالم حس و عالم مادی است و به تعبیر دیگر عالمی که در آخرین نقطه از امکان قرار گرفته و جز ظلمت و تاریکی و یا عناصر و اجزای خاکی به هم پیوسته چیز دیگر نیست و منظور از عالم، خیال، عالم دور از ماده و مرتبه بین عقل و حس است و در حقیقت، برزخ وجودی انسان نه مادی صرف و نه عقلی محض است و منظور از سپیدی عالم عقل و جهان نور است که ودیعه الهی در وجود انسان و محبوب‌ترین خلق حق در ظرف هستی عالم و آدم است.

سپیدی همان عالمی است که حضرت دوست در وجود انسان فقط به آن عالم نظر دارد و بس و اوامر و نواهی و اجر و عقاب پروردگار به خاطر آن عالم نصیب انسان می‌شود، همان عالمی که واسطه درک و فهم واقعیت‌ها است و تمام ترقی و تکامل و رشد انسان در راه خدا بستگی به آن دارد.

بنده واقعی کسی است که چراغ عقلش به نور هدایت روشن شده باشد و در

(1) - وسائل الشیعة: 108 / 8، باب 8، حدیث 10188؛ مصباح المتهجد: 839.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 173

تمام امور زندگی ادب در برابر حق را رعایت کند، و چون به سجده درآید همه هستی و وجودش سجده کند.

این فقیر در مقام مناجات با حضرت دوست در طلب جهان بندگی چنین سروده:

قبول درگه لطفت نما یا رب قیام ما

ز شهد عشق خود پر کن خداوندا تو کام ما

نما در کوی خود ای جان تو از رحمت مقام ما

به جای خانه دنیا که آن را ارزشی نبود

تو بشنو از ره رحمت خداوندا پیام ما

در آن وقتی که عشاق درت اندر مناجاتند

به جز یادت به عالم مایه و سرمایه‌ای نبود در این محور در انداز این دل و قلب و کلام ما

به هر جرم و به هر عصیان همه آلوده دامانیم ببخش از راه لطف و رأفت یا رب تمام ما

بود واجب جواب هر سلامی اندر آیینت کرامت کن عنایت کن جوابی بر سلام ما

دل مسکین ندارد جز سرکوی تو امیدی ز شاهد عشق خود پر کن خداوندا تو کام ما

در هر صورت، عالم حسی انسان عبارت است از بدنش که دارای ماده و صورت است و عالم خیال و مثالش عبارت از عالمی است که حقایق آن عالم دارای صورت عاری از ماده هستند و عالم عقلی و نوری‌اش عبارت از عالمی است که حقیقت و نفس و شخصیت او نه ماده دارد نه صورت.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 174

و هريك از این عوامل را لوازم و آثار خاصی است که تا به فعلیت نرسد آن لوازم و آثار ظهور پیدا نمی‌کند.

پس هرکس غرق در عالم طبیعت و حس گردد و آثار عالم طبع در او تحقق یابد و تمام حرکاتش محکوم عالم حس شود، بدون شك به خاطر این که تمام همتش مصرف عالم طبع شده آثار عالم عقلی در او ضعیف شود و به بیان قرآن: [أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ] «1» گردد؛ یعنی يك موجود به تمام معنی زمینی و مادی شود که آثاری که از او ظهور و بروز می‌کند، فقط آثار مادی یا به فرموده قرآن کریم حیوانی است؛ این چنین انسان قدرت پروازش از زمین به سوی عالم ملکوت خاموش می‌شود و موجودی می‌گردد که فقط دارای جنبه حیوانی است و در عمل و حرکت از حیوانات بدتر و به فرموده صریح قرآن:

[إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا] «2».

آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند!

ولی کسی که با کمک هدایت انبیا و اولیا و ائمه و قرآن به عالم عقلی راه پیدا کند و آن چنان بکوشد که آثار عالم عقلی به عالم مثال و حس غلبه پیدا کند و حاکم بر مملکت وجودش عقل هدایت شده باشد، موجودی روحانی می شود و در طریق تکامل به آنجا می رسد که حقیقت وجود و نفسش و روحش برای او منکشف می شود و این وقت است که همه حجاب های ظلمانی و بلکه همه حجاب های نورانی - که میان او و شناخت خدای تعالی است - برداشته می شود و فرمایش رسول الهی صلی الله علیه و آله درباره او تحقق پیدا می کند که فرمود:

(1) - اعراف (7): 176.

(2) - فرقان (25): 44.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 175

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ «1».

بدان که اگر بی هدایت بمانی و به خاطر عدم هدایت اسیر عالم حس باشی، در حقیقت گرفتار مرگ و فنا و فقدان و تاریکی و جهالت شده ای.

این نشئه جایی است ظلمانی و گرچه دارای وجود است، ولی وجودش بسیار ضعیف است و به خاطر ضعف و ناتوانی اش نیاز به گهواره مکان و دایه زمان دارد و در خارج از زمان و مکان قدرت اظهار وجود ندارد.

کسانی که گرفتار این عالمند و خود را مخصوص به عالم حس و ماده کرده اند عبارت اند از اشیای جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات.

در يك حديث قدسی بسیار جالب و آموزنده و عبرت آور از کلام حضرت اقدس احدیت جلّ و علا آمده:

ما نَظَرْتُ إِلَى الْأَجْسَامِ مُنْذُ خَلَقْتُهَا «2».

از زمانی که عالم اجسام را آفریده ام، برای يك بار به آن نظر نکرده ام.

عالم اجسام که مجموع عالم مادی است و هنوز طول و عرض و عمق آن بر کسی حتی ملائکه کشف نشده از نظر حضرت او دور است، تو ای انسان! از این مجموعه چه اندازه در دست داری؟ جز بدن ضعیف و محدود و پر از رنج و مقداری زمین برای زندگی در آن و اندکی غذا چیز دیگری از عالم حس نزد تو موجود است؟

وای به حال تو! به این مقدار اندک که در برابر عظمت جهان حس اصلاً به نظر نمی آید، چنان خیره شده ای که همه حقایق و عوالم و واقعیت ها و توحید و نبوت و امامت و معاد و بهشت و رضوان را در برابر آن فروخته و به کلی فراموش کرده ای

(1) - عوالی الآلی: 102 / 4، حدیث 149؛ بحار الأنوار: 32 / 2، باب 9، حدیث 22.

(2) - مجموعه ورام: 143 / 1، با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 176

و آن چنان زیست می کنی که گویی جز بدن و خانه و خوراک و پوشاکی پاره، چیز دیگری در این عالم هستی وجود ندارد!!

بیچاره آنان که دانش آنان مخصوص همین عالم حس است و چیزی غیر از این عالم نمی دانند.

[يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ] «1».

[تنها] ظاهری [محمسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

خوشا به حال آنان که در خود اندیشه کنند و خویش را بشناسند و از طریق خودشناسی به خداشناسی نایل شوند.

خوشا به حال آن انسان هایی که خدای مهربان خود را شناختند و به دنبال امر و نهی او رفتند و به پیشگاه مقدس او سر بندگی فرود آوردند.

خوشا به حال آنهایی که سفیران حق را شناختند و دست به دامن انبیا و اولیا و ائمه و عاشقان حق زدند و راه نجات را یافتند و با کمال شوق و ذوق در آن راه به حرکت آمدند و به میوه و ثمر درخت با عظمت انسانیت رسیدند و از گلستان عالم الهی گلها چیدند.

خوشا به حال آنان که موفق شدند که حقایق و معارف را درک کنند و وجود خویش را به آن حقایق آراستند و از این راه به مقام قرب حضرت دوست رسیدند.

بیایید به مقام با عظمت فکر بنشینیم و دامن اندیشه در حقایق را گرفته و خود را به عالم دیگر برسانیم، از تکرار خوراک و پوشاک و جمع مال کسی به جایی نرسید که ما برسیم.

بیایید مانند عاشق سوخته دل مرحوم حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی

(1) - روم (30): 7.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 177

لحظاتی چند وجود خود را از تمام اوهام و خیالات و امور مادی و دنیایی و غوغای جهان حس و شهادت، خالی کرده و از مردم نامردی که جز اخلاق دیو و ددی چیزی ندارند کناره گیری کرده و به این گفتار که گفتار خود حاجی است متروّم شویم:

خسته درد و فقر و فنايم

بسته دام رنج و عنايم

خشك شاخى نه بر نى نوايم

سفته دشت كرب و بلايم

چيستم كيستم از كجايتم؟

چون سليمان ز كف داده خاتم

رانده از خلد مانند آدم

نزد اصحاب کهف از سگی کم

چیستم کیستم ننگ عالم

چند پرسى ز چون و چراىم

بنده را پادشاهى نیاید

از عدم کبریاىی نیاید

بندگى را خدايى نیاید

از گدا جز گدايى نیاید

من گدا من گدا من گداىم

گر بخواند به خویشم فقیرم

ور براند ز پیشم حقیرم

گر بگوید امیرم امیرم

ور بگوید بمیرم بمیرم

بنده حکم و تسخیر راىم

از عدم حرف هستى نشاید

دعوى کبر و مستى نشاید

خاك را جز كه پستى نشاید

از فنا خود پرستى نشاید

من فنا من فنا من فناىم بیچاره آنان که جز عالم حس عالمی نیافته‌اند و بدبخت آنان که به نور هدایت منور نشدند، تا بدانند که غیر از این عالم، عوالم دیگر هم هست و اصل لذت و شادی در عرصه آن عوالم است.

آنان که به جز این عالم محسوس، چراگاه و جای انس و وطنی ندارند و همه

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 178

پناهگاه و مقصدشان آن اشیایی است که در این عالم با آن‌ها الفت و انس گرفته‌اند و اگر قایل به لذتی باشند آن را در خوردن و آشامیدن و امور جنسی و ریاست این عالم می‌دانند و ذکر و فکر و خیال و آمال و علومشان همه و همه به همین محسوسات تعلق دارد و اگر انسی دارند با همین اشیای ظاهری است، به فرموده قرآن، حزب شیطانند و مصداق واقعی ضلالت و گمراهی اند.

این طایفه به گفته صریح آیات قرآن و حکم عقل در روز قیامت جایی جز آتش جهنم ندارند و روز قیامت که روز تمیز حقایق است و هر فرعی به اصل خویش ملحق خواهد شد و آنچه در این عالم ماده از سنخ هدایت و نور بوده در آن عالم به نور رضایت حق و بهشت ملحق خواهد شد و آنچه در این عالم از سنخ مادیت محض و ظلمت بوده در آن عالم به تاریکی عذاب و ظلمت جهنم ملحق خواهد شد؛ این پیچارگان بر طبق این اصل به خاطر این که در دنیا از نظر عقیده و عمل در تاریکی ضلالت بوده‌اند، در قیامت به جهنم وارد شده و در سموم و حمیم برای ابد باقی خواهند ماند و صورت قیامتی اعمالشان به صورت عذاب سخت الهی بر آنان مسلط خواهد شد.

قرآن کریم درباره این دنیاپرستان بدبخت و این گم‌شدگان وادی ضلالت و این بی‌خبران سرگردان و این حیوانات انسان‌نما می‌فرماید:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1».

کسانی که زندگی دنیا و زیور و زینتش را بخواهند، ثمره تلاششان را به طور

(1) - هود (11): 15 - 16.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 179

کامل در [همین] دنیا به آنان می‌دهیم و در آن چیزی از آنان کاسته نخواهد شد.* اینان کسانی هستند که در آخرت، سهمی جز آتش برای آنان نیست و آنچه [در دنیا از کار خیر] کرده‌اند، در آخرت تباه و بی‌اثر می‌شود، و آنچه همواره [رباکارانه] انجام می‌دادند، باطل است.

در هر صورت چون انسان در ابتدای خلقت از مواد همین زمین آفریده شده و سپس به عنایت و لطف دوست دارای روح الهی و عقل نورانی گشته، اگر بی توجه به روح و عقل بماند و فقط همت بر مسائل زمینی وجود خود بگمارد و در همین حال زمینی باقی بماند و با آن انس برقرار کند و به لذات فانی آن دل ببندد، مصداق اخلد فی الارض شده و در روز قیامت به اسفل الدركات ملحق خواهد گردید.

ولی اگر به هدایت متصل گردد و دست به دامن انبیا و امامان علیهم السلام زند و از نفس اولیا و عاشقان بهره بگیرد و در ظهور دادن آثار عقل و روح بکوشد، در قیامت به اعلیٰ علین خواهد رسید.

به عبارت دیگر خداوند مهربان، انسان را در ابتدای خلقت از خلاصه‌ای گل آفرید و مدتی به صورت همان خلاصه یعنی نطفه و علقه و مضغه و استخوان و خون و گوشت باقی گذاشت، سپس به او حیات بخشید، مدتی گذشت که او فقط به صورت موجود زنده‌ای بود، تا آن که به او قوه عقل و تمیز عنایت کرد، قوه‌ای که بتواند حق و باطل، نور و ظلمت، سیاهی و سپیدی، بد و خوب، سودمند و زیان‌بخش را تشخیص دهد؛ در این حال اگر این موجود زمینی که دارای حیات، اراده، استعداد، عقل و روح الهی است، تمام خواسته‌هایش را با خواسته‌های حضرت حق هماهنگ کند و آنچه را او می‌خواهد بخواهد و هرچه را

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 180

او نمی‌پسندد نپسندد و خلاصه در وجود او اراده‌ای مخالف اراده خدا باقی نماند، از برکت هدایت و کوشش و جهادش در راه خداوند به مقام رضا رسیده و چنین شخصی در دنیا برای خود و دیگران منبع خیر است و در آخرت بدون شك در بهشت الهی همیشگی خواهد بود. در حدیث آمده:

فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الْأَمَةِ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَعْرِفُهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ جَهْلٌ وَذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النَّسِيَانُ وَحُبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَى حَبَّتِي حَبَّةً الْمَخْلُوقِينَ «1».

هرکس هماهنگ با رضا و خشنودی من عمل کند، سه خصلت را ملازم او می‌کنم: شکری را به او می‌شناسانم که آمیخته با هیچ جهلی نباشد، (به عبارت دیگر آن‌چنان توفیقی به او عنایت می‌کنم که هر نعمت مرا آن طوری که شایسته آن است شکر کند) و یاد و ذکر خود را آن‌چنان در او قرار می‌دهم که نسیانی با آن نباشد و محبتی نسبت به خودم به او عطا می‌کنم که هیچ محبتی را مقدم بر آن ننماید.

پس از رسیدن به مقام رضا، اگر توفیقی برای او حاصل نشد که به درجه فنای قدرتش در قدرت خدا برسد و قدرتی جز قدرت حضرت او نبیند، این مقام توکل است و اگر پس از رسیدن به مقام توکل موفق شود که علمش را فانی در علم حق کند، به طوری که از خود آگاهی خلاص گشته به خدا آگاهی برسد این مقام وحدت و توحید است که خاص اولیای خداست.

مولوی در این زمینه گوید:

عشق نبود هرزه سودایی بود	غیر معشوق ار تماشایی بود
هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت	عشق آن شعله است کو چون بفروخت

(1) - بحار الأنوار: 28 / 74، باب 2، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 181

تیغ لا در قتل غیر حق براند	در نگر آخر که بعد لا چه ماند
ماند الا الله و باقی جمله رفت	شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت
خود هم او بود اولین و آخرین	شرك جز از دیده احوال مبین

عشق و محبت ثمره هدایت

انسان وقتی از برکت فکر و اندیشه، در خود و احوالش و در عاقبت کارش، به عروة الوثقی هدایت متصل شد و به صحنه پرشور نبوت و ولایت با لطف الهی قدم گذاشت، تمام نیرو و قوا و استعدادهای خود را به تصرف امر و نهی مولا

در می‌آورد و این راه را با پای جان می‌پیماید و سعی می‌کند از آنچه که دوست نمی‌پسندد دور بماند و هرچه را که مولا می‌خواهد انجام دهد؛ این زمان است که - به فرموده قرآن - درهای برکات آسمان و زمین به روی او باز می‌شود و جذبه‌های خاص الهی خانه دلش را روشن می‌کند و جلوه معشوق در آینه صاف قلب و جان او باعث می‌شود که نور عشق به حق در دلش روشن شود و هر لحظه که بر او بگذرد آتش این عشق تیزتر و سوزنده‌تر گشته تا او را به مقام نیستی و فنا بکشاند و همه وجودش جلوه اوصاف و اسمای معشوق گردد.

عشق و محبت که نتیجه هدایت است و به فرموده قرآن مجید [يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ] «1» طرفینی است، هم از جانب حق متوجه عبد است و هم از جانب عبد متوجه حق، یکی از عالی‌ترین و مهم‌ترین و بلکه بالاترین احوال سالک و عارف است و از مهم‌ترین مبانی هدایت و عرفان اسلامی است.

عشق، ذاتاً از مواهب الهی است نه از مکاسب بشری؛ زیرا نتیجه کوشش عبد

(1) - مائده (5): 54.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 182

در راه خداست که خداوند به مزد آن کوشش به عبد عطا می‌کند و همان طور که عشق و نور محبت موهبتی الهی است، اگر جمله کاینات فعالیت خود را متمرکز در خاموش کردن آن کنند. از آن عاجز خواهند ماند.

عشق، بزرگ‌ترین سرّ و رمز الهی است و تمام مذاهب و مسالک حق و کتب آسمانی زاییده آن است و به جز بنای محبت هیچ بنایی خالی از خلل نیست.

هرچه بر بنیان عشق و محبت استوار باشد، حقیقت است و هرچه غیر آن است وسوسه و قیل و قال و مایه تفرقه و جنگ و جدال است.

ارادتی بنما تا سعادت بی‌ری «1»

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

با قدرت جاذبه عشق است که عارف از قید هستی رهایی یافته به دریای فقر و نیستی اتصال پیدا می کند و در حقیقت مستغرق، به عالم پرارزش وصل می شود، مقامی که قرآن از آن تعبیر به مقام قرب کرده است.

مولانا در وصف این محبت می گوید:

از محبت تلخها شیرین شود

از محبت مسها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود

وز محبت دُردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مُل می شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

(1) - حافظ.

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت شاه بنده می شود

از محبت مرده زنده می شود

هدایت، بالاترین نعمت خدا

انسان والا انسانی است که در تمام برنامه‌های حیات دارای محاسبه باشد؛ در آیات قرآن و روایات مهم اسلامی، از انسان دعوت شده که در تمام برنامه‌ها اهل حساب باشد، محاسبه مسائل زندگی و واقعیت‌ها، از آدمی موجودی منظم و پرمفعت خواهد ساخت.

انسان قبل از ورود به هر کاری، اگر نسبت به آن کار و نتیجه آن در زندگی حسابگر باشد، کم‌تر زیان خواهد دید و شاید بتوان گفت: دامنش به ضرر و خسارت آلوده نخواهد شد.

از مرحله‌ای که انسان واجب است به محاسبه برخیزد، مسئله نعمت‌های خدادادی است، فکر کند و محاسبه نماید که پروردگار مهربان چقدر نعمت، اعم از مادی و معنوی نصیب او کرده و این نعمت‌های ظاهری و باطنی را برای چه هدفی در اختیار انسان قرار داده است؟

از طریق محاسبه نعمت‌ها آدمی به میدان شکر منعم می‌رسد و هر نعمتی را برای ادای شکر واقعی در همان جایی مصرف می‌کند که ولی نعمت از او خواسته.

آنان که نسبت به نعمت‌ها اهل محاسبه نیستند، نعمت را در غیر محل خودش مصرف می‌کنند و گناه و عصیان و تخلف و تمرد هم غیر از مصرف کردن نعمت در جای دیگر چیزی نیست.

این که می‌گویند: قدر نعمت را بدانید، معنایش اینست که نعمت را در همان

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 184

جایی خرج کنید که خداوند فرمان داده است.

مسئله خرج کردن نعمت به جای خودش آن قدر مهم و با عظمت است که اکثر مردم از جاده آن منحرفند تا جایی که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

[وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ] «1».

و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.

انسان وقتی در آیات قرآن و معارف اسلامی و اوضاع و احوال مردم جهان دقت می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که در میان نعمت‌هایی که خداوند به انسان عنایت فرموده، هیچ نعمتی بالاتر و پر ارزش‌تر از نعمت هدایت نیست.

شما بین اهل هدایت و ضلالت از نظر اخلاق و عمل و راه و روش بسنجید و ببینید چه اندازه بین این دو طایفه فرق است!

اهل ضلالت از هر حیوانی شریرتر و درنده‌تر و پلیدترند، اهل هدایت يك پارچه نور و فضیلت و بزرگواری و کرامت اند.

سرحلقه اهل هدایت، انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای حقّند و بعد از آن بزرگواران اهل ایمان در دوره تاریخ حیات، شما اعمال و کردار و اخلاق این انسان‌ها را با کسانی که در مقابل اینان قرار داشتند، بسنجید و سپس قضاوت کنید که در میان نعمت‌ها، نعمت هدایت از چه جایگاه بلندی برخوردار است.

ارزش هدایت‌گری

روایتی در کتب معتبره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که در آن روایت ثواب هدایت نمودن يك نفر به دست يك هادی بیان شده، عظمت ثواب در حدی است

(1) - سبأ (34): 13.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 185

که به محاسبه حساب گران عالم نمی‌آید، وقتی هدایت کردن يك انسان آنقدر ثواب داشته باشد، ثواب دارا بودن هدایت چقدر است؟!!

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَيُّمُ اللَّهُ لَئِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَلَكَ وَلَائُهُ «1».

علی علیه السلام می فرماید: زمانی که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله برای تبلیغ دین مرا به یمن فرستاد فرمود: یا علی! با کسی مقاتله نکن مگر این که او را به اسلام دعوت کنی، قسم به خدا اگر حضرت حق یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن می تابد و تو بر او ولایت پیدا می کنی.

در روایت آمده:

زمانی که نماز جماعت از ده نفر بگذرد، اگر جن و انس نویسنده شوند و درخت ها قلم گردد و دریاها مرکب، از عهده نوشتن ثواب یک رکعت آن بر خواهند آمد «2».

در حالی که نماز جماعت رشته کوچکی از عروة الوثقی هدایت است، بر این حساب فکر کنید که خط هدایت که شامل تمام مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است از چه ثوابی بهره مند است.

با محاسبه دقیق می توان گفت که در میان نعمت های الهی هیچ نعمتی از نعمت هدایت پرارزش تر نیست.

(1) - مشکاة الأنوار: 107، فصل 9؛ بحار الأنوار: 167 / 19، باب 8، حدیث 14؛ سفینه البحار: 2 / 700.

(2) - بحار الأنوار: 15 / 85، باب 1، حدیث 26.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 186

آنچه آدمی را به مقامات و احوال که در حدود هزار منزل است - اول آن منزل بیداری و آخر آن مقام فناست - می رساند، هدایت است.

آنچه آدمی را از آلودگی ها پاک و به پاکی ها آراسته می نماید، هدایت است، آنچه آدمی را به مقام قرب حق و مقام خشنودی مولا از عبد و به مقام حیات الهی و انسانی می رساند، هدایت است.

عمر گرانمایه که بیش از یک بار در اختیار شما نیست، بیهوده صرف نکنید، با عمر آن گونه معامله نکنید که هنگام مرگ - به فرموده قرآن مجید - با یک دنیا حسرت فریاد بزنید: پروردگارا! ما را برگردان و به ما عمر دوباره کرامت کن تا به

عمل صالح دست بزنیم و در جواب بگویند: ساکت شو این حرف بی حقیقتی است که می زنی و به دنبال مرگ عالم برزخ است.

بیایید به انبیا و امامان علیهم السلام رو کنید و دست به دامن معلمی بزنید که شما را بدان طرف رهنمون باشد، با اشکی روان و دلی سوزان به پیشگاه دوست رو کنید و از حضرتش مقام با عظمت هدایت را بخواهید که سایل از این درگاه هرگز محروم نمی شود.

این فقیر در مقام مناجات با دوست این چنین سروده:

الهی ای کریم بنده پرور	گدایت را مکن محروم از این در
تو ای صبح امید مانده از راه	مرا هم کن عنایت قلب آگاه
زبانم را به ذکرت باز گردان	دلم با عشق خود دمساز گردان
بخوان دل را به کوی آشنایی	گدایم من کرامت کن نوایی
ز غیر خود دلم را شستشوئی	مشامم را ز عطر عشق بویی
به الطاف تو من امیدوارم	به جز تو صاحبی دیگر ندارم
ز پا افتاده ای را شاد گردان	تو از بند غمش آزاد گردان

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 187

نگردد کم ز الطافت الهی	پذیری گر گدایی گاه گاهی
نوازش کن که من محتاج نازم	سراپا من تو را غرق نیازم

به احسانت روانم زنده گردان	مرا در عشق خود پاینده گردان
بگیر از لطف خود ای دوست دستم	که من از عشق تو مخمور و مستم
اگر گویی مرا ای بنده من	رود تا عرش اعلا خنده من
هر آن کو با تواش پیوند باشد	همیشه دل خوش و خورسند باشد
الا ای آن که مسکین را پناهی	برونش آور از چاه تباهی

در هر صورت به فرموده امام صادق علیه السلام در جمله دوم روایت، طاعت حق علامت هدایت است و کسی که آلوده به گناه است، از حبل الله هدایت جداست و اصل و ریشه هدایت هم ذکر است، ذکر به آن صورتی که در طول نوشتار معنا شد.

ضلالت

تخلف از دستورهای حق که در قرآن مجید و سخنان انبیا و ائمه علیهم السلام منعکس است، علامت گمراهی و ضلالت است.

ضلالت و گمراهی ناشی از غفلت انسان از حق و عاقبت زندگی و از نتیجه گناهان و معاصی است.

ضلالت و گمراهی معلول غرور و کبر و خودبینی و خودخواهی و برتری جویی انسان نسبت به عباد حق است.

انسان وقتی تمام میل و خواسته خود را به جانب دنیا برگرداند و میدان زندگی را به دست هوای نفس بدهد و راه جولان غرائز و امیال و شهوات را باز بگذارد، به ضلالت و گمراهی دچار شده و به تاریکی گناه فرو می‌رود.

گناه وقتی برای انسان آسان شد و به تدریج ظرف هستی انسان از گناه دارای زنگ و غبار کدورت شد و انسان انبار و منبع گناه شد، مهر گمراهی و ضلالت بر پیشانی می خورد و بدون شك انسان به کفر و شرك و نفاق و تمام رذایل اخلاقی آلوده خواهد شد.

در این جهان، حالی و صفتی خطرناکتر و زیان بارتر و خسارت آورتر از حال ضلالت و گمراهی نیست.

گمراهی و ضلالت ذلتی است که انبیا و اولیا و امامان علیهم السلام دائماً بشر را از آن برحذر داشته و خود آنان - بنا به نقل کتب معتبره - در دعاهای خود به وجود مقدس حضرت حق پناه می برند.

کسی که دچار گمراهی است، هم فاسد است، هم مفسد، هم مریض است، هم مریض کننده.

ضلالت - به فرموده قرآن مجید - خط پلید شیطان است و شیطان منبع شر و خبائث و آلودگی ها و جنایات است.

هر انسانی در هر مقامی که باشد، اگر بر اثر هوای نفس به این خط پلید متصل گردد، به انواع ناپاکی ها دچار شده و به وسعت میدانی که در اختیار دارد، زیان و خسارت به بار خواهد آورد.

امام صادق علیه السلام در متن روایت، عصیان و گناه را علامت ضلالت دانسته و اصل و ریشه گناه را در غفلت از خدا می داند.

آری، وقتی انسان از خدا غافل شود خودبین می گردد و خودبینی نقطه ورود به میدان جلب لذت ها و شهوت های شیطانی است.

پروردگار بزرگ عالم از مسئله ضلالت و گمراهی اعلام تنفر کرده و گمراه و گم شده از راه را مورد بغض خود قرار داده است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 189

آثار و اعمال زیانباری که از افراد بشر ظهور می کند، معلول گمراهی آنان است و ضلالت علت بدبختی و زبونی و پستی و بیچارگی انسان در دنیا و آخرت است.

انبیای الهی از مسئله ضلالت بر مردم سخت می‌ترسیدند و تا نقطه شهادت و جان باختن در راه الهی برای نجات مردم از گمراهی می‌کوشیدند.

انسان گمراه از رحم و مروت، فتوت و جوانمردی، اصالت و معرفت، عقل و فهم، بینایی و بصیرت و حقیقت به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب فاصله دارد؛ زیرا پرده سیاه خودبینی تمام وجود او را فرا گرفته و از خدایی و توجه به عباد خدا محروم است، او کسی غیر خود را نمی‌داند و نمی‌بیند و نمی‌خواهد، به همین خاطر حق خدا و خلق را ندیده گرفته و همه چیز را گرچه به ناحق، به سوی خود جلب می‌کند.

گمراهان تاریخ، دستشان به خون انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای خدا آلوده شد، اهل ضلالت در طول حیات، مال مردم را به ناحق به غارت بردند و به احدی رحم نکردند و از هیچ گناه و معصیتی به دل خود باك راه ندادند.

«نرون» به هرگونه آلودگی دست می‌زند، «اسکندر» کتاب و کتابخانه و مردم و خانه‌هایشان را به آتش می‌سوزاند، «آتیلا» از دم تیغ ظلم و جنایت خود هزاران سر را از بدن جدا می‌کند، «تیمور» و «چنگیز» با یورش‌های چندین ساله خود بساط حیات بی‌گناهان را برمی‌چینند، «معاویه» در حکومت غاصبانه و کم‌مدت خود هزارها انسان را به جرم عشق «علی» می‌کشد و زنده به گور می‌کند، «حجاج بن یوسف» در يك چهار دیواری هشتاد هزار مرد و زن را به جرم ایمان به خدا زندان می‌کند و همه را از وسایل اولیه زندگی محروم می‌کند، «یزید» در سه سال حکومت سه جنایت واقعه کربلا، مدینه و مکه را مرتکب می‌شود، «آغا محمد خان قاجار» و «نادرشاه» از سر بریده و چشم‌های درآورده منار می‌سازند، «ناصر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 190

قاجار» دست به خون هزاران بی‌گناه و مصلح چون «امیر کبیر» و «سید جمال الدین» آلوده می‌کند، «رضا خان» و «محمد رضا پهلوی» در مدت حکومت خود نزدیک به نیم میلیون نفر را کشته و هزاران نفر را در زندان‌ها به انواع شکنجه‌ها مبتلا می‌کنند، «هیتلر» در مدت یازده سال سی و پنج میلیون نفر را با اسلحه گرم قطعه قطعه می‌کند و امثال این حیوانات خطرناک در طول تاریخ، نسبت به بشر انواع جنایات را روا می‌دارند، در این زمان سردمداران آمریکا و اروپا و شوروی و فرانسه و انگلیس میلیون‌ها نفر را در عین بی‌گناهی نابود می‌کنند، میلیون‌ها نفر را به جرم انسان بودن به بردگی می‌برند چرا؟ برای این که گمراهند و در ضلالت غرق‌اند و گمراه رحم و مروت و عاطفه و آقایی و مردانگی و درستی و سلامت ندارد!!

انسان گمراه از تمام فضایل انسانی محروم است، کرامت ندارد، اعتباری برای او نیست، از ارزش دور است، درونش تاریک، قلبش سیاه، عقلش معطل و شیطنت و جهل در تمام زمینه‌ها بر او حاکم است.

اهل ضلالت از همه جهان جز شکم و شهوت و تجاوز به حقوق مسلم دیگران چیزی نمی‌شناسند.

اهل ضلالت در همه امور زندگی مزاحم دیگرانند و اصولاً نمی‌خواهند دیگران باشند و اگر دیگران را بخواهند، به نفع شکم و شهوت خود می‌خواهند.

خطبه سوم «نهج البلاغه» مشهور به خطبه شقشقیه را بخوانید تا بدانید گمراهان و اهل ضلالت چه بر سر مردم عالم آوردند و خطبه پر از مسائل اعجاب‌آور حضرت زهرا علیها السلام را که در مسجد، برابر کارگردانان خلافت به غضب رفته ایراد کرد، دقت کنید تا بر شما معلوم شود وقتی زمام کار به دست گمراهان می‌افتد حیات بشر به چه مصائب و خسارت‌های غیر قابل جبرانی دچار می‌گردد.

امام علی علیه السلام در خطبه هفتم «نهج البلاغه» درباره گمراهان و اهل ضلالت می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 191

اینان در تمام امورشان به شیطان تکیه دادند و شیطان هم آنان را برای ضلالت و گمراهی دیگران شریک و دام خود قرار داد.

با وسوسه‌ها و افسون‌های خود در سینه تاریک این گمراهان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج و آهسته آهسته با آنان آمیزش کرد تا فرمانبردار او شدند، این شیطان بود که از شدت اتحاد با آنان با چشم آن‌ها می‌دید و با زبان‌شان سخن می‌گفت پس این بیچاره‌ها آن چنان شیطان و مسائل او را در زندگی خود راه دادند که این دشمن خدا آن‌ها را بر مرکب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار باطل و بیهوده آنان را در نظرشان زینت داد، کارهای اینان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانایی خود شریک قرار داده و به زبان او سخن نادرست و باطل می‌گوید.

قرآن و مسئله ضلالت

همان طور که امام صادق علیه السلام در متن روایت بیان می‌کنند، معصیت علامت ضلالت است و علت معصیت غفلت است؛ قرآن مجید در آیات زیادی معاصی و گناهان مختلفی را ذکر می‌کند و آن گناهان را ضلالت و گمراهی معرفی می‌نماید.

اینک به نمونه‌هایی از آیات قرآن مجید در این زمینه دقت کنید:

[وَمَنْ يَتَّبِدِلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] «1».

و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند، تحقیقاً راه راست را گم کرده است.

تبدیل ایمان این سرمایه پرمفعت الهی به کفر که مایه بدبختی و شقاوت است، بر اثر انس با گناه و معصیت می‌باشد و به همین خاطر است که قرآن و روایات مردم

(1) - بقره (2): 108.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 192

را جداً از افتادن در گناه و معصیت می‌ترسانند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا] «1».

مسلمان کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده‌اند.

[أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ] «2».

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مُهر [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده‌ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی‌شوید؟

آری، هوی‌پرستی راهی به گمراهی و ضلالت است و چون انسان دچار گمراهی گشت باید توقع خیر و نفع را از او برید و به انتظار جنایت‌ها و خیانت‌های او نشست.

[بَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا الْحِسَابَ] «3».

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از

(1) - نساء (4): 167.

(2) - جاثیه (45): 23.

(3) - ص (38): 26.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 193

راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

در این آیه دقت کنید، عاقبت پیروی از امیال و غرائز ناهماهنگ با خواسته های حق، گمراهی است و علت پیروی از هوای و هوس غفلت و فراموشی از روز حساب است و این فراموشی نتیجه اش گمراهی و ضلالت است، چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: وَالْمَعْصِيَةُ عِلَامَةُ الضَّلَالَةِ وَأَصْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَالْعَقْلِ.

علامت ضلالت

گناه و معصیت علامت گمراهی و ریشه گناه و گمراهی فراموشی و غفلت انسان نسبت به حقایق الهی است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ] «1».

مسلمان کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و اینانند که گمراهند.

اوصاف اهل ضلالت

اهل ضلالت - به فرموده قرآن مجید - دارای اوصافی از قبیل: معتد، کفار اثم، ظالم، مختال فخور، خَوَّان اثم، مفسد، مسرف، خائن و مستکبر هستند که خداوند در آیات کتابش نسبت به همه آنها به ترتیبی که می خوانید اعلام بغض و کینه و تنفر کرده است.

(1) - آل عمران (3): 90.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 194

[و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ] «1».

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

[يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ] «2».

خدا ربا را نابود می کند، و صدقات را فزونی می دهد و خدا هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد.

[وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ] «3».

و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا] «4».

یقیناً خدا کسی را که متکبر و خودستاست، دوست ندارد.

[وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا] «5».

و از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه کار است دوست ندارد.

(1) - بقره (2): 190.

(2) - بقره (2): 276.

(3) - آل عمران (3): 57.

(4) - نساء (4): 36.

(5) - نساء (4): 107.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 195

[وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] «1».

و همواره در زمین برای فساد می کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.

[وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ] «2».

و از اسراف [در خوردن و خرج کردن] بپرهیزید که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

[وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ] «3».

و اگر از خیانت و پیمان شکنی گروهی [که با آنان هم پیمانی] بیم داری، پس به آنان خبر ده که [پیمان] به صورتی مساوی [و طرفینی] گسسته است؛ زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.

[لَا جَزَاءَ لَ الَّذِينَ يَلْعَنُونَ إِلَّا أَنْ يُعْلِنُوا إِنَّهُمْ لَا يُحِبُّونَ] «4».

ثابت و یقینی است که خدا آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار می نمایند، می داند؛ قطعاً او مستکبران را دوست ندارد.

[إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ] «5».

[یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، قطعاً خدا شادمانان [متکبر و مغرور] را دوست ندارد.

(1) - مائده (5): 64.

(2) - انعام (6): 141.

(3) - انفال (8): 58.

(4) - نحل (16): 23.

(5) - قصص (28): 76.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 196

راستی دنیای ضلالت و گمراهی چه دنیای خطرناکی است، دنیایی که در مرحله اول برای خود انسان و در مرحله بعد برای دیگران ایجاد ضرر و خسارت و خطر می کند.

گمراه نمودن گناهی نابخشودنی

ضلالت و گمراهی وقتی حاکم بر انسان شود، تمام اعضا و جوارح و شؤون انسانی را محکوم خود کرده و آدمی را در تمام لحظات حمال تحمیلات شیطانی کرده و خانه دنیا و آخرت انسان را خراب و به تباهی خواهد کشید و چه بدبخت و بیچاره و ذلیل است آن کسی که مبعوض خدا و انبیا و امامان علیهم السلام و اولیا و عاشقان و عارفان است.

عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: [مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا] «1» فَقَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا «2».

سماعه می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه ای که می گوید: کسی که کسی را بکشد مانند این است که تمام مردم عالم را کشته و هرکس نفسی را زنده کند مانند این است که تمام مردم جهان را زنده کرده ...، پرسیدم. حضرت فرمود:

هرکس گمراهی را هدایت کند، ثوابش مانند این است که تمام بنی آدم را هدایت کرده و در مقابل هرکس انسانی را گمراه نماید، گویی تمام انسان ها را گمراه کرده است!

(1) - مائده (5): 32.

(2) - المحاسن: 231 / 1، باب من ترك المخاصمة، حديث 181؛ وسائل الشيعة: 187 / 16، باب 19، حديث 21308.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 197

کسی که کسی را گمراه کند - بنا به فرموده قرآن مجید در آیات متعددی - تمام وزر و وبال و گناهانش به گردن گمراه کننده است و این مسئله در روایات و اخبار هم زیاد آمده از جمله:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شخصی به تنگدستی مبتلا شد، هر چه فعالیت کرد، موفق به اصلاح معاش مادی خود به نحوی که می خواست نشد، شیطان او را وسوسه کرد تا پایه گذار دینی شود و از این راه به نان و نواپی برسد.

دینی را از پیش خود اختراع کرد و مردم ساده دل و عوام را به آن دعوت کرد و بیش از آنچه که می خواست به نان و نوا رسید، پس از مدتی پشیمان شد و تصمیم به توبه گرفت، پیش خود گفت: آنان که به من ایمان آوردند، باید همه را جمع کنم و اعلام نمایم که من در تمام برنامه هایم دروغ گفتم. همه را جمع کرد و به آنها اعلام نمود، ملت در جوابش گفتند: نه، دین تو دین صحیحی است، ولی خود تو در آیینت دچار شک و وسوسه شده ای! چون این وضع را دید، زنجیر غل داری تهیه کرد و به گردن انداخت و پیش خود گفت: از گردنم بر نمی دارم تا خدای مهربان مرا بیامرزد. به پیامبر زمانش خطاب رسید که به او بگو: به عزتم قسم اگر توبهات تا قطع شدن تمام اعضایت ادامه پیدا کنند قبول نخواهم کرد مگر کسانی که به آیین تو مرده اند. زنده کنی و آنها را از این گمراهی برهانی!! «1»

ولایت، شاهراه هدایت

از زمان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله راه هدایت تا روز قیامت منحصر به تمسک به قرآن و ائمه طاهرين عليهم السلام است؛ ائمه عليهم السلام مترجمان قرآن و مفسران وحی و حافظ

(1) - سفينة البحار: 260 / 5، باب العناد، ذم اضلال الناس.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 198

شریعت الهی هستند، اگر کسی از این دو ثقل الهی جدا زندگی کند، یا بگوید، کتاب خدا ما را کافی است و احتیاجی به علی علیه السلام و یازده فرزندش نیست، به حکم صریح قرآن و گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین که تمام کتب روایی سنی و شیعه نقل کرده‌اند بدون تردید گمراه و در راه ضلالت است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي أَبَدًا «1»؛

من دو شیء گران پس از خودم در میان شما گذاردم: قرآن و عترت، این دو هرگز از هم جدایی ندارند تا کنار حوض به من برسند، اگر به این دو واقعیت تمسک جویند، حکومت قرآن و اهل بیت را بپذیرید و هماهنگ با آن دو زندگی خود را ترسیم کنید تا روز قیامت روی ضلالت و گمراهی نخواهید دید.

آنان که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، دست از والیان واقعی امر یعنی امامان معصوم علیهم السلام برداشتند و به گفته خودشان گفتند: کتاب خدا ما را بس است، هم گمراه شدند و هم تا امروز میلیون‌ها مرد و زن را گمراه کردند.

داستان کشته شدن مالک بن نویره و افراد عشیره او و هم بستر شدن خالد بن ولید و یارانش که از مأموران و کارگزاران حکومت ابوبکر بودند با زنانی که شبانه شوهرانشان به دستور خالد به قتل رسیده بودند، گمراهی نبود؟! و چون این جانیان خطرناک به مدینه برگشتند، برای این که حکومت به قدرت آنان برای ادامه حیاتش محتاج بود همه آنان را در مقابل آن طغیان وحشتناک بخشید، آیا این بخشش ناشی از ضلالت و گمراهی نبود؟!

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بستن در خانه خزانه علم الهی، وصی بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله

(1) - مستدرک الوسائل: 254 / 7، باب 47، حدیث 8181.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 199

و مصداق واقعی اولو الامر در قرآن یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام عین گمراهی نبود؟

با زور و قلدری و قدرت، مردم را از علی جدا کردن و همه را جز عده‌ای قلیل به راه دیگر کشاندن گمراهی نبود؟

از آن زمان تاکنون ظلم‌هایی که بر اثر نبودن حکومت عدل بر میلیون‌ها مرد و زن مسلمان رفته عین گمراهی و گمراهی‌آور سردمداران حکومت‌های غاصب نیست؟

شما تاریخ را مطالعه کنید، تاریخ ظلم‌های حکومت‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را تاکنون و ببینید از دست آن حکومت‌ها بر سر شیعه چه رفته و بر سر مسلمانان چه آمده؟ مسائلی که جن و انس از شمارش آن عاجزند و سپس قضاوت کنید که آیا آن حکومت‌ها گمراه و گمراه‌کننده نبودند؟!

امروزه حکومت‌های ممالک عربی که با بی‌حیایی کامل، حافظ منافع آمریکا و فرانسه و انگلیس - این گرگان خونخوار - هستند و از طرفی مهم‌ترین حافظان اسرائیل غاصب در منطقه خاورمیانه می‌باشند، با مسلمانان و اموال و نوامیس و اعراض آنان چه می‌کنند؟! آیا اینها گمراهی نیست؟

این حکومت‌ها دنباله حکومت عثمانی و حکومت عثمانی دنباله حکومت‌های قبل از خود و آن حکومت‌ها دنباله حکومت بنی عباس و حکومت بنی عباس دنباله حکومت بنی امیه و حکومت بنی امیه دنباله حکومت سقیفه هستند و کل این حکومت‌ها جدای از قرآن و اهل بیت علیهم السلام حکومت راندند و نتیجه حکومتشان انواع بلاها و ظلم‌هایی بود که بر سر مسلمانان آمد و حساب آن بلاها و مظالم را فقط خدا می‌داند و بس!!

حریت را زهر اندر کام ریخت «1»

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

بیهوده نبود که در روایات زیادی که کتب اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند،

(1) - اقبال.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 200

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

هرکس تمام روزهای عمرش را روزه بگیرد و شب‌های عمرش را به قیام به عبادت صبح کند و این اعمال را بین رکن و مقام به جای آورد، ولی بدون قبول ولایت و رهبری علی باشد، باطل است و از اهل ایمان نمی‌باشد «1».

کتاب با عظمت «الکافی» در باب حجت، حدیث بسیار مهمی را از قول زرارہ - آن مرد عادل و عالم و حافظ و امین و ثقه - در این باب نقل می کند که:

زرارہ می گوید: حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده: نماز، زکات، روزه، حج، رهبری؛ زرارہ می گوید: به حضرت گفتم کدام یک از این پنج مسئله برتر و بالاتر است؟ حضرت فرمود: رهبری؛ زیرا راه رسیدن به حقیقت آن چهار رهبری است، رهبر است که قدرت هدایت مردم را به نماز و روزه و زکات و حج واقعی دارد.

عرضه داشتم: پس از رهبری؟ فرمود: نماز که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: نماز عمود دین است؛ گفتم: پس از نماز؟ فرمود: زکات؛ زیرا در همه جا زکات با نماز ذکر شده و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: زکات، پاک کننده گناهان است؛ گفتم: پس از زکات؟ فرمود: حج، چنانچه در آیه شریفه وجوبش بر مردم ثابت شده تا جایی که حضرت فرمودند: بلندی اسلام و عظمت دین و کلید تمام مسائل الهی و دروازه تمام حقایق و خشنودی حضرت حق در پیروی از امام معصوم است، امامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا معرفی کرده و در هیچ زمینه ای خطا و اشتباه در او راه ندارد، امامی که پیروی از او دنباله معرفت خداست، خدایی که در قرآن مجید فرموده:

(1) - وسائل الشیعة: 1/ 119، باب 29، حدیث 298.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 201

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيزًا] «1».

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم.

آیا رسول الهی صلی الله علیه و آله در مدت بیست و سه سالی که در بین مردم بود، از مردم نخواست که پس از من به علی مراجعه کنید؟

آیا در روایات بسیار زیادی که کتب فریقین نقل کرده، نبی اکرم صلی الله علیه و آله، علی را وصی و وزیر و وارث خود معرفی نکرد؟

آیت الله مدنی بیش از هشتاد حدیث از کتب اهل سنت در «رساله الخلافة» نقل کرده اند که:

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله چه در مکه چه در مدینه، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود خطاب کرد.

آنان که از پیامبر اطاعت کردند و پس از او به علی و یازده فرزندش مراجعه نمودند، در حقیقت به حکم آیه مذکوره از خدا اطاعت کرده‌اند و بقیه روی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگردانده‌اند!!

زراره می‌گوید: سپس امام محمد باقر علیه السلام ادامه داد: اگر مردی تمام شب‌های عمرش به عبادت قیام کند و تمام روزهایش را روزه بگیرد و تمام اموالش را در راه خدا صدقه بدهد و جمیع عمرش را حج کند، ولی رهبری رهبر واحد شرایط را که او را به مسائل الهی رهنمون شود نشناسد و جمیع اعمالش به راهنمایی او نباشد،

(1) - نساء (4): 80.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 202

ثوابی از اعمال او بر عهده حضرت حق نیست و نمی‌توان او را از اهل ایمان خواند، سپس اشاره به مردمی که پیرو ائمه معصومین علیهم السلام هستند فرمود و گفت: به فضل و رحمت الهی نیکوکاران ایشان داخل بهشت می‌شوند «1».

شیخ صدوق - آن بزرگ مرد کم نظیر که صاحب سیصد جلد کتاب با عظمت اسلامی است - حدیثی را با سندی بسیار قوی در باب رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام - که چهارچوب هدایت خداست و جدایی از آن عین ضلالت و گمراهی است - نقل می‌کند که لازم است آن حدیث را با سندش جهت زینت این نوشته و متبرک شدن آن نقل کنم:

عن القطان عن عبدالرحمن بن محمد الحسینی عن محمد بن ابراهیم الفزازی عن عبدالله بن یحیی الأهوازی عن علی بن عمرو عن الحسن بن محمد بن جمهور عن علی بن بلال عن علی بن موسی الرضا عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال: يقول الله عزوجل:

وَلَا يَأْتِيَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي «2».

این راویان بزرگوار که عده‌ای از آنان ائمه معصومین هستند از قول پیامبر از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از حضرت حق نقل می‌کنند که پروردگار بزرگ فرمود: قبول رهبری علی علیه السلام حصن من است، پس هرکس وارد این حصن شود، از عذاب دنیا و آخرت من در امان است.

طریحی - که از دانشمندان بزرگ اسلامی است - در کتاب «مجمع البحرین» در

(1) - الکافی: 18 / 2، باب دعائم الاسلام، حدیث 5؛ سفینه البحار: 600 / 8، الولاية.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 235، مجلس 41، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 203

ضمن لغت ولی بر اساس آیات و روایات، ولایت را بدین گونه معنی می‌کند:

الْوَلَايَةُ حُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ وَاتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ وَامْتِثَالُ أَوَامِرِهِمْ وَنَوَاهِيهِمْ وَالتَّأْسِي بِهِمْ فِي الْأَعْمَالِ وَالْأَخْلَاقِ «1».

ولایت به این معناست: عشق به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از ایشان در دین و اطاعت از امر و نهی آنان و هماهنگ شدن با آن بزرگواران در اعمال و اخلاق.

آیا برای لغت هدایت، معنایی روشن‌تر از معنای ولایت می‌یابید؟ هدایت یعنی رجوع به قرآن و ائمه معصومین علیهم السلام برای فهم مسائل الهی و به اجرا گذاشتن آن مسائل و آیا برای ضلالت و گمراهی معنایی واضح‌تر و روشن‌تر از این می‌دانید که ضلالت یعنی جدایی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام!!

خطبه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره معاصی و گناهان

در جمله دوم روایت مورد شرح حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وَالْمَعْصِيَةُ عِلَامَةُ الضَّلَالَةِ مَعْصِيَتِ وَ گناه، علامت گمراهی است. و علت مَعْصِيَتِ، غفلت از خدا و قرآن و انبیا و امامان علیهم السلام است.

از آنجایی که قصد من با خواست حضرت حق از نوشتن این کتاب و شرح احادیث پرارزش «مصباح الشریعة» آراسته شدن مردم به تربیت الهی بوده و آراسته شدن به تربیت الهی فرع بر معرفت حسنات و سیئات است و انسان تا خوبی‌ها و بدی‌ها را نشناسد، نمی‌تواند آراسته به خوبی و بری از آلودگی باشد، در این قسمت لازم دانستم که در باب ترجمه

معصیت که در روایت امام صادق علیه السلام آمده به ترجمه يك سخنرانی بسیار مهم از رهبر بزرگ اسلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله که در اواخر عمر

(1) - مجمع البحرين: 1/ 462، الولاية.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 204

خود در مدینه ایراد کرده‌اند و در آن سخنرانی در بخش اولش به بسیاری از گناهان و معاصی و عقوبت اخروی آنها اشاره فرموده‌اند، بسنده کنم؛ شاید عزیزی با مطالعه این قسمت از سخنرانی به خود آمده و اگر در راه ضلالت و گمراهی است از آن راه شیطانی برگشته و نجات ابدی خود را تضمین نماید. تمام این سخنرانی را دانشمند بزرگ شیعه امین عادل و ثقه حافظ شیخ صدوق رحمه الله در پایان کتاب پر ارج «عقاب الاعمال» آورده، شما می‌توانید برای یادگیری بهتر، به آن کتاب تربیتی مراجعه کنید.

عبدالله بن عباس می‌گوید:

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله چند روز قبل از وفاتش برای ما يك سخنرانی کرد و آن آخرین سخنرانی حضرت بود که در مدینه ایراد کردند و پس از این خطبه طولی نکشید که از دنیا رفت و به جوار رحمت حضرت حق شتافت، آن چنان موعظه‌ای کرد که چشم‌ها پر از اشک شد و دل‌ها نسبت به آن تپید و بدن‌ها به لرزه افتاد و اعصاب شنوندگان تحریک شد، نخست به بلال فرمود: مردم را دعوت کن؛ همه مردم جمع شدند و خود آن حضرت هم به مسجد آمد و بالای منبر رفت. در ابتدای گفتار سه مرتبه به مردم فرمود: پیش آید و جای را برای دیگران که پشت سر هستند باز کنید، همه پیش آمدند و به یکدیگر نزدیک شدند، آن چنان که جایی نماند؛ به پشت سر نظر کردند، کسی را ندیدند، باز فرمود: نزدیک آید و دیگران را جای دهید. مردی گفت: یا رسول الله! برای که جا باز کنیم؟ فرمود: برای فرشتگان؛ آن‌گاه فرمود: آنان چون با شما باشند در پیش رو یا پشت سر شما نباشند، بلکه در جانب راست و چپ شما قرار خواهند گرفت.

مردی گفت: یا رسول الله! چرا و به چه علت آنان پیش رو و پشت سر ما نباشند؟ آیا از جهت برتری ما بر ایشان است یا برتری آنها بر ما؟ فرمود: شما از

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 205

ایشان افضل خواهید بود. پس به آن مرد فرمود: بنشین. آن مرد نشست. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به سخنرانی فرمود و فرمود:

خدای را حمد، او را سپاس گوئیم و از او یاری طلبیم و به او توکل کنیم و گواهی دهیم که جز او معبودی نیست و یگانه و بی همتاست و نیز گواهی دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست و به خداوند پناه می بریم از خوی های بد خود و کردار زشتان.

هرکس را که خداوند، هادی و راهنما بود، پس هیچ کس راهزن و گمراه کننده او نخواهد بود و هرکس را که خداوند به خود وا گذاشت، راهنمایی نخواهد داشت.

ای گروه مردم! سی تن راهزن عقیده و مدعی باطل در کمین شمايند که سرآغازشان صاحب صنعا و صاحب یمامه است «1».

ای مردم! هرکس با اقرار به توحید و کلمه «لا إله إلا الله» مخلصانه و بدون این که چیزی با آن مخلوط کند، خدا را ملاقات نماید به بهشت خواهد رفت.

علی علیه السلام از جای برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، چه گونه این کلمه را مخلصانه بگوئید و چیزی با آن مخلوط نکنند؟ برای ما بیان فرما تا خوب حد آن را بشناسیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خشنود بودن به همین چیزها این کلمه را نگوئید.

مانند آنان نباشد که گفتارشان گفتار نیکانست، ولی کردارشان کردار ستمکاران و تبهکاران «شهادت به توحید می دهند ولی به هر فسق و فجوری آلوده هستند، این توحید نیست بلکه شرك است».

(1) - مراد از صاحب صنعا، اسود بن کعب است که در زمان ابوبکر، ادعای نبوت کرد و به قتل رسید. و مراد از صاحب یمامه، مسیلمه کذاب است که زمان عمر مدعی رسالت شد و کشته شد.

پس هرکس خدای عزّ وجل را دیدار کند و در او این خصلت‌های ناپسند دیده نشود و اقرار به کلمه طیبّه قلباً و لساناً داشته باشد، اهل بهشت است و هرگاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترك کند، دوزخ جایگاه اوست.

و هرکس در دادگاهی متصدی دفاع از ظالمی شود یا او را بر ستم کمک کند، فرشته مرگ با بشارت به لعنت خدا و ابدی بودن در آتش جهنم به سر وقت او خواهد آمد و این بسیار سرنوشت بدی است.

و هرکس برای درخواست حاجتی خود را نزد پادشاه ستمگری خوار و سبک گرداند همدم و همراه او در آتش خواهد بود.

و هرکس زمامداری را بر جور و ستم راهنمایی کند، قرین همامان وزیر فرعون خواهد بود و او و آن زمامدار عذابشان در دوزخ از عذاب همه اهل آن سخت‌تر باشد.

و هرکس از روی ریا و سمعه یعنی برای خودنمایی و شهرت‌طلبی خانه‌ای بسازد، آن خانه را تا هفتمین طبقه زمین در روز قیامت به دوش خواهد کشید، سپس آن منزل چون حلقه‌ای از آتش گداخته برگردن او افتد، آن‌گاه او را با آن حال به آتش دوزخ در افکنند.

راوی گفت: پرسیدم: یا رسول الله! چه گونه خانه‌ای از روی ریا و شهرت‌طلبی بنا کند؟ فرمود: خانه‌ای بسازد که بیش از مقدار شأن و یا حاجتش باشد و یا برای فخر فروشی و بالیدن بر دیگران آن را تهیه کند.

و هرکس در پرداخت اجرت مزدور و کارگر و کارمند ستم کند و حق کارگر را آن‌چنان که شایسته اوست ندهد، خداوند عملش را یکسره نابود و تباه و بی ثمر سازد و بوی بهشت را بر او حرام نماید، با این‌که بوی بهشت از مسیر و مسافت پانصد سال راه به مشام می‌رسد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 207

و هرکس زمین همسایه خویش را به اندازه يك وجب غاصبانه تصرف کند، خدای متعال در روز قیامت آن را تا هفتمین طبقه زمین چون طوقی از آتش برگردن او حلقه وار پیچد تا او را به جهنم داخل کند.

و هرکس قرآن را یاد گیرد و دانسته آن را فراموش کند، خدا را در روز قیامت وارد شود، در حالی که دست نداشته باشد و او را غل و زنجیر کرده و خداوند به هر آیه‌ای که یاد گرفته و فراموش کرده است، ماری مأمور او کرده باشد!! «1» و هرکس قرآن را بیاموزد، ولی به دستور آن رفتار نکند و دوستی دنیا و مظاهر پرفریب آن را بپسندد و بر آخرت ترجیح دهد،

مستوجب غضب الهی شده و هم رتبه یهود و نصاری که کتاب خدا را پشت سر انداختند و دستورهای آن را نپذیرفتند خواهد بود.

و هرکس با زنی که بر او حرام است از پشت یا با مردی یا پسری نزدیکی کند، خداوند سبحان در روز قیامت او را با بویی که از بوی مردار گندیده تر است محشور نماید، به طوری که همه مردم از بوی بد او در رنج باشند تا به جهنم رود و پروردگار، هیچ توبه و فدیهای را از او قبول نکند و همه اعمال خیر او را تباه سازد و او را در تابوتی که با میخهای آهنین آن را به هم کوبیده اند، جای دهد و چندان در آن تابوت تیغها و شمشیرها بر او بکوبند که یکباره پیکرش با آن میخهای آهنین درآمیزد و در هم فرو رود و چنان عذابش سخت باشد که چنانچه شکنجه یکی از اعصاب او را بر چهارصد امت نهند، همه در جا جان بسپزند و عذابش از همه اهل دوزخ شدیدتر باشد.

(1) - این مسئله روشن باشد که مراد از فراموشی قرآن نه در اثر کم هوشی و کم حافظگی است، بلکه مراد از نسیان عمل نکردن به قرآن و توجه نکردن به دستورهای آن در شؤون زندگی است.

عرفان اسلامی، ج3، ص: 208

و هرکس با زنی یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه یا مسلمه، آزاد باشد یا بنده، یا هرکس از زنان دیگر، به حرامی نزدیکی کند، خداوند سیصد هزار در از درهای دوزخ به قبرش بگشاید که از آنها مارها و کژدمها و شراردهای آتش به گورش هجوم کند و او بدین وضع تا روز قیامت بسوزد و همه از بوی بد عورتش در رنج باشند و نیز بدین بوی بد شناخته شود تا روز قیامت تا امر شود که او را به آتش ببرند و همه اهل محشر با همه سختیها و عذابی که دارند از او در رنج و عذاب باشند و این به این خاطر است که خداوند کارهای زشت را حرام کرده و هیچ کس با غیرت تر از خدا نیست و از غیرت اوست که هرزگیها و شهوترانیها را قدغن فرموده و برای آن حد و عقوبت مقرر فرموده است.

و هرکس به خانه همسایه سرکشد و نظر بر عورت مردی یا موی زنی کند، یا چیزی از بدن او را ببیند، بر خداوند سزاوار است که او را به دوزخ برد و با منافقین، آنهایی که در دنیا در جستجوی عیوب مردم بودند، همدم سازد و از دنیا بیرون نرود تا این که خداوند، او را رسوا و مفتضح کند و در قیامت عورت یا عیوب او را در برابر مردم آشکار نماید.

و هرکس از جهت تنگی معیشت از خدا ناراضی باشد و به رزق مقدر او قناعت ننماید و شکایت نزد این و آن کند و بردباری پیشه نسازد، کار نیکی از او به سوی خدا بالا نرود و روز قیامت پروردگار را دیدار کند، در حالی که خدا بر او خشمگین باشد.

و هرکس لباسی بپوشد و در آن بر خود ببالد و به دیگران فخرفروشی کند، خداوند، او را با قبرش در جانی از جهنم فرو برد و پیوسته تا آسمانها و زمین برقرار است در حال فرورفتن باشد، همانا قارون جامه‌ای بپوشید و بدان بر دیگران فخر فروخت و در زمین فرو رفت و تا قیامت هم چنان فرو رود.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 209

و هرکس زوجه‌ای حلال اختیار کند، با پول مباح، اما قصدش خودنمایی و فخرفروشی باشد، خداوند عزّ و جل او را جز ذلت و خواری نیفزاید و به قدری که از آن زن کام گیرد او را در کناری از جهنم باز دارند؛ سپس در اعماق دوزخ اندازند، آنجا که گودیش به اندازه مسافت هفتاد سال راه باشد.

و هرکس مهر زنی را ندهد، یا به مهرش خیانت کند، یا در پرداخت آن، راه ستم کند، این شخص حکمش در نزد پروردگار حکم زناکار است و در روز قیامت خداوند به او گوید: ای مرد! کنیز خود را به همسری به تو دادم و از تو پیمان گرفتم و تو به عهد خود با من وفا نمودی، پس خداوند عزّ و جل خود متصدی گرفتن حق آن زن گردد و چون حسنات او همه به حق آن زن نرسد و کسر آید، امر شود آن مرد را به دوزخ برند.

و هرکس از شهادت حقی که داده باز گردد و آن را انکار کند، خداوند در روز قیامت در حضور خلایق، گوشت بدن او را به خوردش دهد و داخل دوزخ شود در حالی که زبان خود را در دهان خویش هم چون کسی که لقمه‌ای جویده بگرداند.

و هرکس را دو همسر دائمی باشد و میان آن دو در هم‌خوابگی و نفقه و پرداخت هزینه به عدل رفتار نکند، روز قیامت غل به گردن و غیر معتدل القامه یعنی مانند کسی که از يك طرف بدن افلیج است، محشور شود تا این که وارد جهنم گردد.

و هرکس به ناروا همسایه خود را آزار دهد، خداوند بوی نسیم بهشت را بر وی حرام گرداند و جایگاه او دوزخ خواهد بود. متوجه باشید که خداوند عزیز از حق همسایه سؤال خواهد کرد و هرکس حق همسایه را رعایت نکند و آن را ضایع سازد، از ما مسلمانان نخواهد بود.

و هرکس مسلمان فقیری را برای فقرش اهانت کند و او را کوچک شمارد، بی گمان حق خدا را ناچیز شمرد و همواره مورد نفرت و بیزاری و خشم خداوند

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 210

عزیز باشد تا زمانی که آن فقیر را از خود راضی گرداند و هرکس مسلمان فقیری را احترام کند، خداوند را در روز قیامت دیدار کند در حالی که بر وی خندان است (کنایه از این که خداوند از او راضی و خشنود است).

و هرکس در امری میان قبول یکی از دنیا با آخرت مخیر شود و او در آن امر، دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و دنیا را انتخاب نماید، خداوند را دیدار خواهد کرد، در حالی که حسنه‌ای بر او باقی نباشد که خود را به آن از آتش دوزخ نجات دهد و هرکس آخرت را برگزیند و دنیا را ترک کند روز قیامت خداوند عزّ و جل را ملاقات کند در حالی که از وی خشنود باشد.

و هرکس بر زنی یا بر کنیزی از راه حرام دسترسی پیدا کند و از ترس خدا مرتکب حرام نگردد و آن زن را رها کند، خداوند، آتش را بر او حرام گرداند و از فزع و هول بزرگ قیامت او را ایمن دارد و به بهشتش داخل سازد، ولی اگر - پناه بر خدا - مرتکب حرام شد، خداوند، بهشت را بر او حرام و به دوزخش روانه کند.

و هرکس مالی را از حرام به دست آورد، خداوند هیچ گونه عمل خیری چه صدقه، چه آزاد کردن بنده، چه حج و چه عمره از او نپذیرد و به شماره عدد اجر این امور وزر و گناه در نامه عمل او ثبت نماید و هرچه از آن مال پس از خود باقی گذارد، همان توشه او خواهد بود برای سفر دوزخ و هرکس بر مال حرام دست یابد و آن را از ترس خدا نگیرد، این شخص مشمول محبت پروردگار و رحمت واسعه او خواهد بود و امر شود او را به بهشت ببرند.

و هرکس با زن نامحرمی دست دهد، روز قیامت با دست غل شده به گردن محشور شود، سپس امر شود او را به آتش ببرند.

و هرکس با زنی نامحرم شوخی و مزاح و عشق بازی کند، به هر کلمه‌ای که با او در دنیا گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند و آن زن اگر خود را با

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 211

رضا در اختیار وی قرار دهد و مرد او را در آغوش کشد یا ببوسد یا با او نزدیکی کند، بدون وجه شرعی یا این که شوخی کند تا آن که مرد از او کام گیرد، بر آن زن همان گناه و کیفر باشد که بر مرد است و چنانچه زن راضی نباشد و مرد به زور از او به نحوی کام گیرد، گناه هر دو بر مرد است و آن مرد دو عقوبت خواهد دید.

و هرکس در داد و ستد با مسلمانی دغلی کند، از ما مسلمانان نخواهد بود و با یهود در قیامت محشور خواهد شد؛ زیرا هرکه با مردم در معاملات غش کند مسلمان نخواهد بود.

و هرکس از همسایه خود لوازم مورد لزوم زندگی را که بدان محتاج باشد دریغ کند، پروردگار نیز فضل و بخشش خود را در قیامت از وی دریغ کند و او را به خود واگذارد و هرکس را خداوند به خود واگذارد، هلاک شود و هیچ عذری از وی پذیرفته نخواهد شد.

و زنی که مرد خود را آزار دهد، اگر همه عمر روزه بگیرد و شب‌ها را به عبادت پردازد و بندگانی را در راه خدا آزاد کند و اموالی را در راه خدا انفاق نماید، خداوند از او نخواهد پذیرفت، نه نمازی نه کار نیکی مگر این که مردش را از خود راضی و خشنود سازد و او را یاری دهد ورنه نخستین کسی باشد که داخل دوزخ گردد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر مرد نیز همین وزر و عذاب خواهد بود اگر به زوجه خود اذیت کند و یا درباره او ستم نماید.

و هرکس به روی مسلمانی سیلی زند، خداوند در قیامت نخست استخوان‌های او را از یکدیگر متلاشی سازد، سپس آتش بر او مسلط نماید و غل به گردن به محشر آید تا به دوزخ رود.

و هرکس شب را بگذراند و کینه برادر مسلمانش را در دل داشته باشد، یا به انجام خیانت ناروایی درباره او بیندیشد، شب را در خشم و غضب حق به سر برده

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 212

و در روز نیز مورد سخط الهی است، تا این که توبه کند و از آن فکر باز گردد و چنانچه در این حال در گذرد بر غیر آیین اسلام از دنیا رفته؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: متوجه باشید که هرکس با مسلمانی غش کند، از ما مسلمانان نخواهد بود و این کلام را سه بار تکرار کرد.

و هرکس تازیانه‌ای را برای فرماندار جائری مهیا سازد، خداوند آن تازیانه را ماری به طول هشتاد زراع قرار دهد و تا وی در دوزخ مغلل است، آن مار بر او مسلط خواهد بود.

و هرکس غیبت برادر مسلمان خود را بنماید، روزه‌اش باطل شود و وضویش بشکند و چنانچه در آن حال بمیرد، در حالی مرده است که حرام خدا را حلال شمرده است «1».

و هرکس به قصد تمامی و سخن‌چینی میان دو تن گام بردارد، خداوند آتشی در قبر بر او مسلط کند که او را تا قیامت بسوزاند و چون از قبر بیرون آید، خداوند اژدهایی بر او مسلط نماید که پیوسته گوشت بدن او را بگزد تا این که به دوزخ رود.

و هرکس خشم خود را فرو برد و از تقصیر برادر مسلمانش بگذرد و بردباری نماید، خداوند اجر يك شهید به او عطا فرماید.

و هرکس بر شخص فقیری درشتی نماید و با او تندی کند و درباره‌اش تعدی نماید و او را کوچک و پست شمارد، خداوند در روز قیامت او را همانند مورچه اما به صورت آدمی محصور کند، تا این که او را به دوزخ فرستد.

و هرکس در مجلسی بدگویی و غیبتی درباره برادر مسلمانش می‌شنود، رد کند و از او دفاع نماید، خداوند هزار باب از شر و بدی را در دنیا و آخرت از او بگرداند.

(1) - مراد از بطلان روزه و وضو تباه شدن ثواب آن است، نه بطلان به صورتی که قضای آن واجب باشد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 213

و چنانچه غیبت راشنید و رد نکرد، بلکه او را خوش آمد، گناه و کیفر او مانند گناه و کیفر آن کس باشد که خود غیبت و بدگویی نموده است.

و هرکس به مرد یا زن پاک دامنی تهمت زند، خداوند اعمال نیک او را تباه کند و هفتاد هزار فرشته در روز قیامت از پیش رو و پشت سر او را تازیانه زنند و مارها و کژدم‌ها بدن او را بگزند، سپس امر شود او را به آتش برند.

و هرکس در این جهان شراب نوشد و می‌گساری کند، خداوند در جهان دیگر جام شربتی از زهر افعی‌ها و مارهای سیاه و کژدم‌ها برای نوشانیدن به او آماده سازد که چون به دهان برد پیش از آن که بنوشد، تمام گوشت صورتش در آن جام ریزد و چون بیاشامد همه گوشت و پوست بدن او چون مرداری گندیده از هم بگسلد و اهل محشر از پلیدی او در زحمت باشند، تا این که امر شود او را به آتش برند و باده‌نوش و باده‌ساز و باده‌گیر همه در آتش خواهند سوخت و فروشنده و خریدار و باربر و تحویلدار و خورنده قیمت آن، همه در ننگ و گناه آن یکسانند.

آری، متوجه باشید که هرکس آن را به یهودی و یا نصرانی یا مجوسی یا هرکس دیگر از مردمان بخوراند، گناه او با خورنده آن مساوی خواهد بود و باز شما را خاطر نشان می‌سازم که هرکس برای دیگری آن را بخرد یا بفروشد، خداوند از او نماز و روزه و حج و عمره را نپذیرد، مگر این که توبه کند و دست از آن بدارد و چنانچه پیش از توبه بمیرد، بر خداوند حق و سزاوار است که به هر جرعه‌ای که در دنیا نوشیده، شربتی از چرك و ریم و کثافات جهنم بدو بنوشاند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که خداوند شراب را به خصوص و هر مست کننده دیگری را از انواع مسکرات حرام کرده، آری، هر مست کننده و مسکری حرام است.

و هرکس ربا خورد، خدا شکم او را از آتش جهنم پر خواهد کرد به قدری که ربا

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 214

گرفته و اگر از مال ربا ثروتی به دست آورد هیچ عملی را در آن مال، خداوند از وی قبول نخواهد کرد و پیوسته مورد لعن خدا و فرشتگان باشد تا قیامتی از آن مال نزد او باقی است.

و هرکس در این جهان به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش باز نگرداند بر غیر آیین اسلام خواهد مرد و خدای عزّ وجل را ملاقات کند در حالی که بر او خشمگین باشد، آنگاه امر شود او را به دوزخ برند، پس او را در جانی از جهنم اندازند و برای همیشه در آنجا ماندنی باشد.

و هرکس به ضرر مسلمان یا کافری از اهل ذمه یا هرکس دیگر از مردم شهادت دروغ بدهد، در روز قیامت او را به زبان بیابیزند و با منافقین در درك زیرین جهنم، همدم و همراز باشد.

و هرکس به خادم خود بگوید: گم شو، تو را نمی‌پذیرم یا بگوید: خوشبخت نباشی، خداوند عزّ وجل در قیامت به او بگوید: گم شو، خوشبخت نباشی و به او گوید: در آتش بیفت.

و هرکس به زن دائم خود آنقدر آزار و زیان رساند و تحت فشارش قرار دهد که او حاضر شود فدیة دهد یا مهر خود را ببخشد و خویشتن را خلاص نماید، خداوند نسبت به کیفر او جز به آتش دوزخ رضا ندهد، چه آن که خداوند درباره زن و حقوق او به خشم آید، هم چنان که نسبت به آزار یتیم غضب می کند.

و هرکس نزد سلطانی از برادر مسلمان خود بدگویی کند، چنانچه از آن سلطان نسبت به وی بدی یا چیزی که موجب ناراحتی او شود پدید نیاید، خداوند عزّ و جل همه اعمال آن شخص بدگو را تباه سازد و اگر بدی یا رنج یا آزاری از جانب سلطان به او برسد، خداوند او را در دوزخ، هم طبقه و هم ردیف هامان (وزیر فرعون) سازد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 215

و هرکس قرآن تلاوت کند و منظورش شهرت باشد، تا بدین تلاوت به چیزی غیر خدا و تقرّب او رسد، خداوند عزّ و جل را در قیامت با صورتی بدون گوشت ملاقات کند و همواره قرآن بر قفای او بزند تا با کسانی که در جهنم سقوط می کنند، سقوط کند.

و هرکس قرآن بخواند، ولی عمل نکند، خداوند او را در روز قیامت کور محشور کند؛ پس به حضرت حق گوید: از چه مرا کور برانگیختی؟ من که خود بینا بودم؟

خداوند در پاسخ گوید: آری چنین است که آیات ما به تو رسید و تو آن را ترك کردی و عمل نمودی، همین طور که امروز ما تو را ترك می کنیم. آن گاه فرمان آید او را به دوزخ ببرید.

و هرکس مال غصبی را با علم به غصبی بودن آن خریداری کند، او با شخص غاصب از نظر ننگ این عمل و کیفر گناه، مساوی خواهد بود.

و هرکس، زن و مردی را از حرام به هم برساند، پروردگار سبحان، بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاهش در دوزخ خواهد بود و این سرنوشت بدی برای اوست و در این دنیا مورد خشم پروردگار است تا جان دهد.

و هرکس به مسلمانی خیانت کند، خداوند برکت را از روزیش ببرد و زندگی او را پریشان و فاسد سازد و او را به خویش واگذارد.

و هرکس مال دزدی را با این که بداند دزدی است بخرد، با شخص دزد فرق ندارد و هر دو با هم در ننگ این عمل و کیفر آن شریک خواهند بود.

و هرکس به مسلمانی خیانت کند، از ما نیست و ما نیز با او بیگانه‌ایم، هم در این جهان و هم در آن جهان.

و هرکس عمل زشتی را بشنود و آن را افشا سازد، همانند آن است که آن را مرتکب شده.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 216

و هرکس عمل نیکی را بشنود و آن را انتشار دهد، مانند کسی است که آن را انجام داده است.

و هرکس زنی را برای مردی وصف کند و زیبایی او را چندان نزد وی بستاید که آن مرد را فریفته آن زن گرداند تا از او به حرام کام گیرد، از دنیا نرود تا این که خداوند بر او خشم گیرد و هرکس مورد غضب الهی واقع شود، آسمان‌های و زمین‌های هفت گانه همه بر او خشم گیرند و گناهش همانند آن کس باشد که از آن زن کام گرفته است؛ پرسیدند یا رسول الله! اگر آن زن و مرد توبه کنند و خود را اصلاح نمایند باز بر آن شخص وصف کننده گناهی هست؟ فرمود: خداوند متعال توبه آن دو نفر را می‌پذیرد، ولی توبه شخصی که ایشان را به فتنه انداخته و سبب این ماجرا شده نمی‌پذیرد.

و هرکس چشم خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است، خدای عزّ وجل در روز قیامت دو دیده او را با میخ‌های آتشین پر نماید و آن‌ها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مرد حکم نماید، آن گاه امر صادر شود که او را به دوزخ برید.

و هرکس ضیافتی کند و مردمی را از روی ریا و طلب شهرت طعام دهد، خداوند متعال از غذاهای آلوده جهنم به وزن آن طعام بدو بخوراند و آن را در شکم وی آتش کند، تا وقتی که درباره مردم حکم نماید.

و هرکس با زن شوهرداری هم‌بستر شود، از فرج آن دو در روز قیامت چرکی بیرون آید که بیابانی را که پانصد سال راه مسافت دارد پر کند و همه اهل جهنم از بوی تعفن و گند آن به عذاب آیند و عذاب آن دو نفر از همه سخت‌تر باشد.

و خشم و غضب پروردگار عزّ و جل بر آن زن شوهرداری که چشم خویش را از دیدن مرد اجنبی و نامحرم پر کند، آن هم به ناپاکی بسیار سخت و گران است و هرگاه چنین کند، خداوند اعمال نیک او را که تا آن وقت انجام داده نابود کند و اگر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 217

به بستر غیرشوهر خود رود، بر خداوند متعال حق است که او را به آتش بسوزاند، پس از آن عذابی که در عالم قبر و برزخ بر او روا داشته.

و هر آن زنی که از روی هوی و هوس از شوهر خویش طلاق خلع بخواهد و راضی شود که مالی به شوهر خود بذل کند و از وی طلاق گیرد، پیوسته مورد لعنت خدا و فرشتگان او و پیغمبرانش و همه مردم خواهد بود، تا زمانی که ملك الموت برای قبض روح او به سراغش آید و به او گوید: مژده باد تو را به آتش و چون روز قیامت شود به او گفته شود: به همراه دوزخیان داخل جهنم شود. به هوش باشید که خدای متعال و پیامبرش از زنان مختلعه یعنی؛ آن‌ها که به زور از شوهر خویش طلاق خواسته‌اند بیزارند و هم چنین آگاه باشید که خدای عز و جل و پیامبرش از کسی که زوجه خود را تحت فشار قرار دهد تا از او طلاق خلع بخواهد متنفر و بیزار هستند.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، سخنان مفصل خود را در بیان ثواب و اجر بسیاری از اعمال صالح ادامه دادند که در آخر کتاب «عقاب الاعمال» ثبت است، تا جایی که سخنان آن حضرت رو به اتمام بود، پس جماعتی از انصار پیش‌دستی کرده قبل از این که حضرت از منبر پایین آیند، عرض کردند: یا رسول الله! خدا ما را فدای تو گرداند و یکی از آن‌ها گفت: پدر و مادرم و جانم فدای تو باد یا رسول الله! چه کسی را یارای این همه عذاب و مصیبت‌هایی است که بیان کردید و چه گونه زندگی و حیات بر ما پس از این خطبه گوارا باشد؟

رسول اسلام صلی الله علیه و آله درباره مردم دعا کردند و فرمودند: من با پروردگارم راجع به شما بسی گفتگو کردم و نجات شما را از آتش دوزخ درخواست نمودم، خدایم

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 218

فرمود: تا روز نفخ صور، باب توبه و بازگشت به روی آن‌ها مفتوح و باز است «1».

مسئله توبه که از اهمّ مسائل اسلامی است و از اعظم واجبات الهی است، در حدیث هفتاد و نهم کتاب «مصباح الشریعة» مطرح است؛ که در آن باب به شرح و بسط آن بر اساس آیات و روایات و کلمات بزرگان و اولیا اقدام خواهد شد.

با خواندن خطبه بسیار مهم پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله یا با شنیدن آن به طور قطع باید پرده تاریک و خطرناک غفلت را به يك سو زد و دست از تمام گناهان کشید و به حسنات آراسته شد؛ آری، به فرموده امام صادق علیه السلام معصیت، علامت ضلالت و ریشه آن غفلت است.

ای کریم بنده پرور! ای سید و سرور! ای منعم نعمت! ای صاحب قدرت و سطوت! ای رحمان دنیا و رحیم آخرت! ای انیس ذاکرین! ای جلیس شاکرین! ای مصور! ای مبدع! ای بخشاینده! ای معشوق عاشقان! ای محبوب محبان! ای نور هستی! ای چراغ راه گمراهان!، ما را از این همه آلودگی که بر اثر هوای نفس دچار آنیم نجات بده و دست ما عاصیان را گرفته از لجن زار شهوت و حیوانیت در آور، قلب و جان و روح و نفس و عقل و اعضا و جوارح ما را به نور حسنات و پاکی ها منور کن، ما را به حبیل الله که قرآن و نبوت و امامت است متصل فرما، ما را از زشتی ها باز دار و به نور معرفت وجود ما را روشن کن، سعادت دنیا و آخرت نصیب ما فرما و ما را از رشته بندگی و عبودیت حتی برای يك لحظه جدا مکن. ای قبول کننده توبه عاصیان! ما توبه می کنیم و به پیشگاه مقدست با عجز و لابه سر ذلت به خاک می نهیم، ما را بپذیر و در دریای رحمت از آلودگی ها پاک کن، این

(1) - ثواب الأعمال: 280، عقاب مجمع عقوبات الاعمال؛ بحار الأنوار: 359/73، باب 67، حدیث 30.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 219

فقیر دل شکسته و غرق در دریای معاصی و دست و پا بسته و دل از غیر محبوب گسسته در گوشه خلوتی در مقام مناجات با حضرت دوست کلمات پریشان زیر را که انعکاسی از قلب محزون و دلی پرانده است سروده ام:

کوی تو پناه بی پناهان

ای عفو تو شامل گناهان

محروم نکرده دردمندی

بر خسته دلان شفای دردی

ای عشق دل نیازمندان

باز است دُرّت بر آزمندان

یا گوش بر این مقال ما کرد

جز تو که نظر به حال ما کرد

بر گم شدگان پناهی ای دوست

بخشنده هر گناهی ای دوست

ای یاور من به بی نوایی

مطرود درت نشد گدایی

ای مرهم قلب خسته من

ای راز دل شکسته من

ای مونسِ من انیسِ جانم	ای یار و رفیق در نهانم
ای راه مرا چراغ روشن	آب و گل من ز تو است گلشن
امید منی به هر دو عالم	دورم منما ز خویش يك دم
بنگر ز گنه چه تیره روزم	چون شمع به درگهت بسوزم
باشد که نظر کنی به حالم	بخشی به عنایت کمالم
یادی ز غریب بی نوا کن	از لطف تو درد من دوا کن
مسکین به در تو دردمند است	دل خسته و زار و مستمند است»1«

عظمت و بزرگی انسان

گمان نبرید که در دار هستی، موجودی هم چون انسان، دارای مایه کمال باشد.

انسان گرچه در ابتدای ولادت نظیر بسیاری از موجودات عادی به نظر می رسد؛ ولی مایه ها و استعدادهایی در اوست که اگر با کمک هدایت الهی توسط انبیا و امامان علیهم السلام به کار گیرد و به خصوص از بدترین موانع راه که گناه و عصیان است اگر

(1) - مؤلف.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 220

با قدرت تقوا و خویشتن داری بگذرد، به جایی می رسد که دست هیچ موجودی به او نخواهد رسید؛ آنچه باعث از بین رفتن مایه ها و استعدادهای الهی در انسان است، گناه است گناه، بیایید تمام قدرت خود را برای بر انداختن ریشه گناه و

هوی و هوس از سرزمین وجود خود به کار گیریم، اگر از بند گناه رها شویم تا مقام **[فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ]** «1» به پرواز خواهیم آمد!

در مقام عظمت و بزرگی انسان که در تمام انسان‌ها به صورت قوه و استعداد موجود است و همه می‌توانند به آن عظمت بالقوه با اتصال به هدایت، مقام فعلیت بدهند، تاکنون سخن‌ها گفته شده و کتاب‌ها نوشته‌اند؛ ولی در این زمینه مقاله‌ای بسیار کوتاه، ولی فوق‌العاده مهم و پرمحتوا از عارف بزرگ شیخ نجم‌الدین رازی در کتاب «رساله عقل و عشق» در دست است که این مقاله با استفاده از آیات و روایات اصیل تنظیم شده و می‌توان گفت: نتیجه و عصاره تمام گفته‌ها و مقالات و کتب و مسائلی است که درباره عظمت انسان به میدان ظهور آمده است، شیخ بزرگ در آن مقاله می‌گوید:

به حقیقت بدان که هرچیزی را يك بار زادن است، الا آدمی و مرغ و آنچه ذوات (صاحب) بیضه‌اند که این‌ها را دو بار زادن است تا به کمال خود می‌رسند، هم چنان که مرغ، بیضه می‌زاید و بیضه، مرغ می‌زاید.

زادن اول، بیضه است و در پوست خویش بند است که نمی‌تواند در هوا پرواز کند و تا در وقتی که در زیر پر و بال مرغی کامل، پرورش نیابد به مقام مرغی نرسد.

هم‌چنین وجود آدم، بیضه صفت **[إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً]** «2» بود؛ زیرا بیضه در حقیقت، خلیفه مرغ است، نگاه کن که چه شریف مرغی بود که پوست

(1) - قمر (54): 55.

(2) - بقره (2): 30.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 221

بیضه آن را این عزت داده و این خلعت بخشیده که: **حَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ يَدَى أَرْبَعِينَ صَبَاحاً** «1».

و زرده وی را گفت: **[و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي]** «2».

و هنوز این مرغ در بیضه بود که به همه ملائکه مقرب، خطاب رسید که اگرچه شما طاووسان درگاه قدسی هستید و بر شاخسار سدره ببلان خوش نوای **[و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ]** «3».

اما آدم، بیضه سیمرغ قاف عزت است و آن سیمرغ، خلیفه من و سلطان شماس، پس در برابر گل او سجده کنید که
[اسْجُدُوا لِآدَمَ] «4» که در او مرغ **[إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ]** «5» تعبیه است، تا هنوز در بیضه است سجده او غنیمت
 شمرد که چون از بیضه پرواز کند، پرواز او در عالم: لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْغُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «6» باشد و
 در دست شما در آن وقت، جز حسرت و حیرت لَوْ دَنُوتُ أُمَمٌ لَا خَيْرَ لَهَا نماند «7» و آن وقت ورد شما این بود:

آیا که کجا پرید و چون شد حالش

آن مرغک من که بود زرین بالش

تا خاک چرا نکرد بر دنبالش

از دست زمانه خاک بر سر باشم

ای ملائکه! تا این مرغ، خاک بر دنبال دارد، شما از او بهره مند شوید و تا خاک

(1) - عوالی الآلی: 98 / 4، حدیث 138.

(2) - حجر (15): 29.

(3) - بقره (2): 30.

(4) - بقره (2): 34.

(5) - بقره (2): 30.

(6) - بحار الأنوار: 243 / 79، باب 2، حدیث 1.

(7) - المناقب: 178 / 1؛ بحار الأنوار: 382 / 18، باب 3، حدیث 86.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 222

بشریت دنبال اوست شما با او می توانید همنشین **[إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ]** «1» کنید؛ چون این خاک، باز افشانند مقام او را
[فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] «2» رفیع می کند و آن وقت شما را پر و بال پرواز آن حضرت نباشد.

آدم تا در بیضه بشریت بند بود، ثقل وجود طینت بشریت قصد سفلی می کرد، اگرچه او را به تکلیف [یا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ ...] «3» در علو درجات بهشت جای می دادند، اما او به خاطر خاصیت بشریت، میل به دانه گندم هوی می کرد و از خصوصیت بیضگی، تلون [...] وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى] «4» می نمود و مستحق خطاب [اهْبِطُوا مِنْهَا] «5» می بود.

چون بیضه، وجود او را در تصرف پر و بال عنایت [فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ...] «6» گرفتند و آدم به توبه [...] رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ...] «7» تسلیم آمد، مرغ [اصْطَفَى آدَمَ] «8» از بیضه و عصى آدم بیرون آمد و با دو شهپر [ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ] «9» در عالم [وَهَدَى] پرواز کرد.

پس حقیقت آن است که هر چیز که آدمی از خود مشاهده می کند، از جمله حیوانی و روحانی، همه از نقش های بیضه سیمرغ انسانی است و بُعد جسمانی او

(1) - ق (50): 18.

(2) - قمر (54): 55.

(3) - بقره (2): 35.

(4) - طه (20): 121.

(5) - بقره (2): 38.

(6) - بقره (2): 37.

(7) - اعراف (7): 23.

(8) - آل عمران (3): 33.

(9) - طه (20): 122.

به مثابه پوست بیضه است و بُعد حیوانی او به مثابه سپیده و بُعد روحانی و عقل او به مثابه زرده و چنان که مرغ از بیضه به خودی خود بیرون نمی‌تواند آمد، سیمرغ انسانی نیز از بیضه بشریت، بی‌راهنمایی انبیا و اولیا، بیرون نتواند آمد و این سرّی بزرگ است.

نظر هر بیضه صفت که هنوز از قشر هستی خود خلاصی نیافته این حقیقت را درک نمی‌کند و چون به نظر بیضگی نگرَد، مرغان آشیانه هویت را هرگز نخواهند دید که: **أُولَیَّائِی تَحْتَ قَبَائِی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی.**

گرفتار قشر از ایشان، جز پوست بیضه نبیند.

از عارف بزرگی پرسیدند: در حق فلان عارف چه می‌گوی؟ گفت: هرکس او را ببیند، هدایت می‌شود و متصل به سعادت می‌گردد. گفت: چه گونه است که ابوجهل، پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و متصل به سعادت نشد و از شقاوت نجات نیافت؟! آن عارف آگاه گفت: ابوجهل، رسول الله صلی الله علیه و آله را ندید بلکه محمد یتیم عبدالله را می‌دید، اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌دید بدون شك از شقاوت می‌رهید و به سعادت می‌رسید» **«1»**.

[و تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْكَ وَ هُمْ لَا یُبْصِرُونَ] «2».

و آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند.

بیرون ز دو کون ای پسر مایه ماست

از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه ماست

ما دایه دیگران و او دایه ماست **«3»**

بی‌مایي ما ز کار ما مایه ماست

از مرغ، بیضه بسیار زاید؛ اما از صد هزار بیضه یکی را دولت قبول و تسلیم افتد تا از او مرغی به وجود آید.

(1) - تفسیر روح البیان: 378 / 3.

(2) - اعراف (7): 198.

(3) - بابا افضل کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 224

لاجرم از صد هزار آدمی، یکی را «آن‌هم در صورت خواست خودش و تسلیم بودنش در برابر حق و دوری‌اش از گناه» از مقام بیضگی نظر عقلی به کمند جذبه عشق، توفیق تسلیم تصرفات مرغان انبیا و اولیا کرامت افتد.

و ای بسا بیضه که در مقام تسلیم به کوچک‌ترین حرکتی از زیر پر و بال قبول نبوت و ولایت به در افتد و استعداد بیضگی را باطل کرده و به مرتبه مرغی نرسیده، تا چه رسد بدان بیضه که خود دولت تسلیم نیافته و در مقام تسلیم تا به صبر و سکون در تصرف پر و بال اوامر و نواهی شریعت و طریقت قدم برنداشته، تا در مدت معلوم معین در زرده روحانی مرغ، ولایت پیدا آید و تا از دورخ ظلمانی هستی بیضگی، خلاصی نیابد به بهشت نورانی هستی مرغی نرسد که:

[و جزأهم بما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً] «1».

و تا در مقام هستی، مدتی صبر ننماید، در تسلیم تصرفات احکام ازلی که: [... اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا ...] «2» وجود مرغی، کمال نیابد که به منقار همت، پوست وجود آفرینش براندازد و از خود بزاید تا در عالم ملکوت پرواز کند که بزرگان گفته‌اند:

لَمْ يَلِجْ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ.

آن کس که دو بار زاییده نشود وارد ملکوت آسمانها و زمین نگردد.

آنان که این پوسته شکستند و صبر و تسلیم محض در برابر احکام الهی پیشه خود کردند و با پر و بال بی‌خودی پرواز کردند، رهبران عالم حقیقت شدند و اجازه دستگیری از فرزندان آدم یافتند.

(1) - انسان (76): 12.

(2) - آل عمران (3): 200.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 225

[و جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْفُونَ] «1».

و برخی از آنان را چون [در برابر مشکلات، سختی‌ها و حادثه‌های تلخ و شیرین] صبر کردند و همواره به آیات ما یقین داشتند، پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.

اهل عقل دیگرند و اهل ایمان دیگر، اهل یقین دیگرند و اهل عیان عین الیقین دیگر و اهل عین حق الیقین دیگرند، آنان که تمام این مراحل را طی کرده‌اند و از بیضه هستی خود به کلی خلاصی یافته‌اند، این نغمه را سرایند:

إِنْسَلَخْتُ مِنْ جِلْدِي كَمَا تَنْسَلِخُ الْحَيَّةُ مِنْ جِلْدِهَا فَإِذَا أَنَا هُوَ.

از پوست مادی‌ام به در آمدم چنانچه مار از پوستش به در آید، در این هنگام الهی محضام «2».

و چون در فضای هوای، هویت پرواز کردن گیرد این ترتم کند که: مَا فِي الْوُجُودِ سِوَى اللَّهِ و چون در نشیمن وحدت ساکن شود این ورد گوید که: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بازماندگان بیضه وجود را از شاهبازان عالم نیستی چه خبر که در فضای نیستی، کدام صید در چنگال همت می‌آورند؟!

وقتی سر از بیضه وجود برآوری و به پر و بال بی‌خودی، پرواز کنی، در زیر فراز غیرت، مرغان او را مشاهده کنی و بدانی که:

بس بی‌خودند جمله و بی‌بال و بی‌پرند

مرغان او هر آنچه از آن آشیان پرند

تا جز بروی شاه به کونین ننگرند

شهباز حضرتند دو دیده بدوخته

(1) - سجده (32): 24.

(2) - تاریخ مدینه دمشق: 418 / 52، با کمی اختلاف.

بر دست شاه پرورش و زقه «1» یافته
تا وقت صید نیز به جز شاه نشکرند

از تنگنای هفت وشش و پنج و چار و سه
پرواز چون کنند ز دو کون بگذرند

زان میل هشت دانه جنت نمی کنند
کز مرغزار عالم وحدت همی چرند

چون گلشن بهشت نیاید به چشمشان
کی سر به زیر گلخن دنیا درآورند

بند طلسم بیضه انسانیت، بی تصرف مرغان انبیا و اولیا کس به عقل نتواند گشود و به سر گنج مرغ ولایت نتواند رسید تا تسلیم تصرفات مرغان کامل این راه نشود.

بیایید حق را بشناسید و به حق تسلیم شوید، پیش از آن که اعتقادی فاسد، استعداد زرده دل را به فساد آورد و با ضربه ملك الموت، پوست بیضه انسانی شکسته شود که مرگ واقعاً عبارت از آن است که انسان بمیرد و چیزی با خود به عالم بعد نبرد.

بیاییم تسلیم خدا شویم، بیاییم درباره خود و عاقبت خود و نسبت به عالم دیگر که ما را چاره‌ای از آن نیست فکر کنیم، قرآن بخوانید و هدف شما در درجه اول از خواندن قرآن، این باشد که مولای خود و خالق خود را بشناسید. قرآن مجید، خداوند را رؤوف و مهربان و کریم و دستگیر و غفور و بخشاینده نسبت به بندگان معرفی می کند، روی چه حساب و بر محور کدام استدلال و برهان از خدای مهربان خود که هدفی جز نجات و سلامت و سعادت و کرامت شما ندارد دست بر می دارید، خدایی که برای خیر دنیا و آخرت شما صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده، خداوندی که برای راه یافتن شما به بهشت و نجاتتان از جهنم، دوازده امام قرار داده، پروردگاری که بالاترین و برترین نعمتش؛ یعنی قرآن را به شما مرحمت فرموده، توانایی که برای حرکت شما به سوی مقام قرب، به شما عقل،

(1) - زقه: پرنده دانه به دهان جوجه‌اش گذاشت.

وجدان، فطرت و قدرت عنایت فرموده، خداوندی که از عنایت هیچ نعمت مادی و معنوی نسبت به شما دریغ نداشته؛ چرا او را نمی‌یابید؟ چرا او را نمی‌شناسید؟

چرا نسبت به او در مقام معرفت در نمی‌آیید؟ چرا به دنبال انبیا و امامان علیهم السلام که فرستادگان او هستند نمی‌روید؟ چرا و چرا و چرا؟! وجود مقدس او به دشمنانش لطف دارد، چه رسد به کسی که بر اثر نجات از ضلالت و منور شدن به نور هدایت دوست، عاشق او گردد.

عنایت الهی در حکایت مادر موسی

به حقیقتی که به صورت شعر در زیر می‌آید دقت کنید تا بیش از پیش به لطف و مهر و عنایت و عشق خدای خود واقف گردید، شاید جرعه‌ای در قلب شما بزند و به آتش حبّ آن جناب، شعله ور شوید و به سوی او به حرکت آیید:

مادر موسی چو موسی را به نیل	در فکند از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کای فرزند خرد بی‌گناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی‌ناخدای
گر نیارد ایزد پاکت به یاد	آب خاکت را دهد ناگه به باد

وحی آمد کاین چه فکر باطل است	رهرو ما اینک اندر منزل است
پرده شک را بینداز از میان	تا ببینی سود کردی یا زیان
ما گرفتیم آنچه را انداختی	دست حق را دیدی و نشناختی
در تو تنها عشق و مهر مادری است	شیوه ما عدل و بنده پروری است

نیست بازی کار حق خود را مبار	آنچه بردیم از تو باز آریم باز
سطح آب ازگاہوارش خوش تر است	دایه اش سیلاب و موجش مادر است

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 228

رودها از خود نه طغیان می کنند	آنچه می گوئیم ما آن می کنند
ما به دریا حکم طوفان می دهیم	ما به سیل و موج فرمان می دهیم
نسبت نسیان به ذات حق مده	بار کفرست این بدوش خود منه
به که برگردی به ما بسپاریش	کی تو از ما دوست تر می داریش
نقش هستی نقشی از ایوان ماست	خاک و باد و آب سرگردان ماست

قطره ای کز جویباری می رود	از پی انجام کاری می رود
ما بسی گم گشته باز آورده ایم	ما بسی بی توشه را پرورده ایم
میهمان ماست هرکس بی نواست	آشنا با ماست چون بی آشناست
ما بخوانیم ار چه ما را رد کنند	عیب پوشی ها کنیم ار بد کنند
سوزن ما دوخت هرچا هرچه دوخت	ز آتش ماسوخت هر شمعی که سوخت

کشتی ز آسیب موجی هولناک	رفت وقتی سوی غرقاب هلاک
تندبادی کرد سیرش را تباه	روزگار اهل کشتی شد سیاه
طاقی در لنگر و سکان نماند	قوتی در دست کشتیان نماند
ناخدایان را کیاست اندکی است	ناخدای کشتی امکان یکی است
بندها را تار و پود از هم گسیخت	موج از هرجا که راهی یافت ریخت
هرچه بود از مال و مردم آب برد	زان گروه رفته طفلی ماند خرد
طفل مسکین چون کبوتر پر گرفت	بحر را چون دامن مادر گرفت
موجش اول وهله چون طومار کرد	تندباد اندیشه پیکار کرد

بحر را گفتم دگر طوفان مکن	این بنای شوق را ویران مکن
در میان مستمندان فرق نیست	این غریق خرد بحر غرق نیست

صخره را گفتم مکن با او ستیز

قطره را گفتم بدان جانب مریز

امر دادم باد را کان شیرخوار

گیرد از دریا گذارد در کنار

سنگ را گفتم به زیرش نرم شو

برف را گفتم که آب گرم شو

صبح را گفتم به رویش خنده کن

نور را گفتم دلش را زنده کن

لاله را گفتم که نزدیکش بروی

ژاله را گفتم که رخسارش بشوی

خار را گفتم که خلخالش مکن

مار را گفتم که طفلك را مزن

رنج را گفتم که صبرش اندك است

اشك را گفتم مكاهش كودك است

گرگ را گفتم تن خردش مدر

دزد را گفتم گلو بندش میر

بخت را گفتم جهانداریش ده

هوش را گفتم که هشیاریش ده

تیرگی‌ها را نمودم روشنی

ترس‌ها را جمله کردم ایمنی

ایمنی دیدند و نالایمن شدند

دوستی کردم مرا دشمن شدند

کارها کردند اما پست و زشت

ساختند آینه‌ها اما ز خشت

چاه‌ها کردند مردم را به راه	تا که خود بشناختند از راه، چاه
قصرها افراشتند اما به رود	روشنی‌ها خواستند اما ز دود
دزدها بگماشتند از بھر پاس	قصه‌ها گفتند بی‌اصل و اساس
رشته‌ها رستند از دوك عناد	جام‌ها لبریز کردند از فساد
اسب‌ها راندند اما بی‌فسار	درس‌ها خواندند اما درس عار
در چه محضر، محضر رب جلیل	دیوها کردند دربان و وکیل
در چه معبد، معبد یزدان پاک	سجده‌ها کردند بر هر سنگ و خاک
توشه‌ها بردند از وزر و وبال	ره‌نمون گشتند در تیه ضلال
شعله کردارهای ناپسند	از تنور خودپسندی شد بلند

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 230

تا رهید از مرگ شد صید هوی	وارهاندم آن غریق بی‌نوا
آن یتیم بی‌گنه نمود شد	آخر آن نور تجلی دود شد
خواست یاری از عقاب و کرکسی	رزم جویی کرد با من چون کسی
شد بزرگ و تیره‌دل‌تر شد ز گرگ	کردمش با مهربانی‌ها بزرگ

وز شراری خاتمانها سوخته	برق عجب آتش بسی افروخته
برج و باروی خدا را بشکند	خواست تا لاف خداوندی زند
سرکشی کرد و فکندیمش ز پای	رای بد زد گشت پست و تیره رای
خاکش اندر دیده خودبین بریز	پشه‌ای را حکم فرمودم که خیز
تیرگی را نام نگذارد چراغ	تا نماند باد عجیش در دماغ

دوستان را از نظر چون می‌بریم	ما که دشمن را چنین می‌پروریم
ظلم کی با موسی عمران کند	آن که با نمرود این احسان کند
هرکجا نوری است ز انوار خداست»1«	این سخن پروین نه از روی هواست

(1) - پروین اعتصامی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 231

[فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قَبْلَةً لِلِّسَانِ لَا تُحَرِّكْهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَمُوَافَقَةِ الْعَقْلِ وَرِضَى الْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ بِسِرِّكَ وَجَهْرِكَ وَهُوَ عَالِمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ فَضُلًّا عَنْ غَيْبِهِ]

قلب، قبله زبان

در مسئله یاد خدا و ذکر حضرت او، قلب را قبله زبان کن؛ یعنی قبل از این که ذکر را به زبان بیاوری، قلب را متوجه حضرت دوست کن و آگاه باش که قلبی که به تاریکی غل و دغل و حسد و کینه، ریا و عجب و نفاق و شرک و بخل و سایر رذایل آلوده است، نمی تواند روی خود به جانب محبوب عالم کند، اگر انسان با چنین قلبی ذکر بگوید، در حقیقت ذکر به تاریکی است؛ یعنی زبان در حرکت است، اما قلب پشت به حق دارد، چنین ذکری مایه حرکت و علت روشنایی نیست، اگر بخواهی قلب به فرموده امام صادق علیه السلام قبله زبان شود، باید همه آلودگی ها را با متوجه کردن او به حق از آن پاک کنی، تا قلب بتواند قبله زبان شود و ذکر به حقیقت ذکر گردد، ذکری که نورش همه وجودت را روشن کند و برای حرکتت به سوی دوست به منزله قدرت و موتور وجودت شود.

و مواظب باش که هر ذکری ذکر نیست، ذکر باید به دستور انبیا و امامان علیهم السلام و قرآن مجید باشد، پس اول با عقل به سوی درك معارف بشتاب، سپس با قلب بفهم؛ چون عقل و قلب را به کار اندازی به حقیقت مؤمن شوی، آن گاه ذکر را به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 232

اشاره چنین قلب روشنی و با موافقت عقل، عقل هماهنگ با معارف الهی و از روی رغبت ایمانی شروع کن.

اذکار باطل از دامن فرق باطل

اگر چنین مسیری را حرکت نکنی و ذکر بر این اساس نباشد، در ذکر تو بهره ای که نیست هیچ، بلکه ذکر باعث ایجاد فتنه و فساد است، همانند ذکری که فرقه های صوفیه این فرق باطل و دور از حقایق دینی و فقه اهل بیت علیهم السلام دارند؛ ولی اثری مثبت از ذکر گویی آنان در زندگی و حیاتشان نمی بینی، من خود برخی از این فرقه ها را بعد از انقلاب به وسیله مدارك به دست آمده شناختم که با دولت ظالم و خائن قاجار و پهلوی و با سفارتخانه های خارجی که لانه جاسوسی استعمارگران بود همکاری داشتند و گاهی منشأ کثیف ترین کارها بودند که ملت مظلوم شیعه چه ضربه ها از آنان دیدند.

مرد خبیث و کثیفی چون سپهبد نعمت الله نصیری، رئیس سازمان امنیّت زمان محمدرضا شاه پهلوی که پانزده سال بر ملت مسلمان ایران و مال و نوامیسشان مسلط بود و جنایات او را فقط خدا می داند و بس، جنایات ناموسی و مالی و

آلوده بودن دستش به خون هزاران انسان مظلوم به خاطر شهوت‌رانی خاندان پهلوی و آمریکاییان از يك خانواده صوفی و درویش مسلک بود «1» و خود او هم ادعای صوفیگری و درویشی داشت و در سلك این فرقه‌های ضالّه بود.

صوفیان دیگری را می‌شناسم که مصدر کار دولتی نبودند و نیستند؛ اما دچار انواع منکرات و از همه بدتر دچار بی‌حجابی زنان و دختران خود بودند و هستند،

(1) - به کتاب نابغه علم و عرفان بخش صوفیان سمنان مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 233

حجابی که به بیان صریح چند آیه قرآن از ضروریات دین خداست، این گمراهان از خدا بی‌خبر که يك خط پلیدشان عقیده ننگین جدایی دین از سیاست است «1»؛ یعنی بازگذاشتن دست شاهان و استعمارگران در همه شؤون مسلمانان و به انواع معاصی، عده بسیاری از آنان آلوده بودند و هستند که اهل ذکرند، دور هم حلقه زده و حلقه ذکر تشکیل می‌دهند.

رئیس طایفه نوربخشیه در زمان ما برابر با اسناد از همکاران حکومت پهلوی بوده و ادعای قطبیت داشت و دارد و مقاله‌هایی درباره ذکر نوشته که این ذکرها گرچه زیباست، اما به فرموده ائمه طاهرين عليهم السلام ذکر شیطانی است و نظیر داستانی است که در کتب روایی نوشته‌اند:

شیطان به موسی گفت: بگو: «لا إله إلا الله» گفت: نمی‌گویم؛ زیرا ذکری که به دستور تو است زیر کاسه‌اش نیم کاسه‌ای وجود دارد و جز گمراهی و ضلالت و فتنه و فساد در زیر آن چیزی نیست!

ذکر حقیقی، ذاکران الهی

ذکر را باید صاحب قلب سلیم و عقل هماهنگ با معارف انبیا و صاحب ایمان به خدا بگوید تا از آثارش در دنیا و آخرت بهره‌مند گردد.

هشیار باش که خداوند بزرگ به باطن و ظاهر تو داناست که می‌داند قلب و زبان تو در چه حال و در چه کار است، آنچه را پنهان داشته‌ای به آن آگاه است؛ چه رسد به آنچه که از تو آشکار می‌باشد.

ذکر را خالص بگو و در ذکرگویی، مخلص باش تا مخلص شوی، با ذکر، اعلان

(1) - به مقدمه صالحیه و مکاتیب صالح علیشاه و رفع شبهات مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 234

جنگ با شیطان‌های درون و برون بده و به راستی از مسئله ذکر هم چون سلاحی بزننده در برابر تمام برنامه‌های غیر خدا ایستادگی کن.

در احوالات اولیا و عاشقان دقت کن، بین شاه مردان، امیرمؤمنان علیه السلام نزدیک به هفتاد بار در جبهه‌های جنگ شرکت می‌کند، ولی شرکت آن بزرگوار در تمام جنگ‌ها عین ذکر خدا بود و در بقیه اعمالش اندیشه کن که تمام اعمال او عین ذکر بود و با قوت و قدرت این ذکر و اذکار بود که بر دنیا و ما فیها پشت پا زد و از ما سوی الله برید و در تمام شؤونش جز حضرت معبود چیزی وجهه همت او نبود. ذکر باید با تمام وجود گفته شود نه با زبان تنها، اگر منظور از ذکر با زبان تنها باشد، چه فرقی است بین ذکر انسان و ذکر که به طوطی تعلیم داده شود تا پس از تعلیم تکرار کند.

به همین خاطر، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

زبان را جز به اشاره قلب و موافقت عقل و رغبت و خشنودی ایمانی حرکت مده که خدا به باطن و ظاهر تو آگاه است.

قرآن را برای فهمیدن بخوانید، روایات اصیل اسلامی را برای آگاهی بخوانید، دست به دامن حکیم الهی بزنید تا قلب شما به نور معرفت روشن شود، قلب با معرفت، به حسنات آراسته و از سیئات پیراسته است، قلب با معرفت، جز به مولا اندیشه ندارد و دنیا و عقبی را برای مولا می‌خواهد، قلب با معرفت، به نبوت انبیا و ولایت ائمه علیهم السلام متصل است، قلب با معرفت، روز و شب صاحبش به نور عبادت روشن است، قلب با معرفت، غرق در رضای خداست، قلب با معرفت با دو بال خوف و رجا به سوی مولا در حرکت است، قلب با معرفت هرگز از اوامر دوست روی گردان نیست و به نواهی آلوده نمی‌شود، قلب با معرفت، لحظه به لحظه عمر را غنیمت شمرده و نمی‌گذارد این لحظات پرقیمت جز در راه الهی صرف شود، قلب با معرفت آینه انعکاس حقایق و واقعیت‌ها است و بنا به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 235

روایات، حرم خدا و عرش الهی است.

قلب با معرفت، دارای چشمه‌های جوشان حکمت است.

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ «1».

چون بنده‌ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش ظاهر می‌گردد.

قلب با معرفت، در مسائل الهی پا برجا و غَوَّاص دریا‌های معانی و حقایق است، قلب با معرفت، چراغ روشن الهی در میدان هستی انسان است و رهنمون عبد به ماورای عالم و مستعد میهمانی بارگاه قدس الهی است.

قلب با معرفت از ارزشی برخوردار است که در تمام آفرینش چیزی به مانند آن از ارزش برخوردار نیست.

قلب با معرفت، صاحبش را از پستی خاك نجات داده و به اوج عالم پاك می‌رساند.

صاحبِ قلب با معرفت بنا به روایات از ملائكة الله بالاتر و بلکه از ملائكة مقرب حق، افضل و برتر است.

چنین قلبی را به دستور حضرت صادق علیه السلام قبله زبان قرار بده تا نور معرفت در ذکر تجلّی کرده و بفهمی چه می‌گویی و از که می‌گویی و برای که می‌گویی، آن وقت است که نور ذکر در تمام وجودت تجلّی می‌کند و در آن نور به درك معانی ذکر نایل آمده و در حقیقت به حقیقت صفات دوست آشنا شده و برای آراسته شدن به آن صفات تا مرز جان دادن، حرکت خواهی کرد!!

در این وقت است که ثواب‌هایی که در روایات برای ذکر گفته شده، نصیب تو

(1) - جامع الأخبار: 94، فصل 52 فی اللسان.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 236

می‌گردد و وجودت عین معانی ذکر در حدّ قدرت و امکانت می‌شود.

جاهل به معارف، کوردل بی‌باطن، بی‌معرفت بی‌حاصل، گوینده لاطائل، بی‌ادب در حضور دوست، اگر هم از گفتن ذکر، ثواب ببرد، ثواب او در حدّی نیست که قابل ذکر باشد.

در اسلام، قرآن و فهم آن، روایات و رسیدن به حقایق آن، تحصیل علم و آراسته شدن به آن، زیارت مردم مؤمن و هر نوع کمک به آنان، تربیت اولاد و اشخاص به آداب الهی و کلیه اموری که الهی است، یاد گرفتن و عمل کردن به آن ذکر است، شما را به خدا خیال نکنید ذکر عبارت از ورد زبان است، تا خود را عمری به حرکت زبان مشغول بدارید، بدون این که جان و قلب و عقل و نفس و هستی شما با آن ذکر حرکت کند، اگر تصوّر کنید اسلام و حقایقش این است، مرتکب گناه بزرگ شده و حق گران و پرارزش اسلام را ادا نکرده‌اید.

حافظ در یکی از غزل‌هایش در مقام شکایت از بی‌خبری و بی‌خردی و نفهمیدن حقیقت دین می‌گوید:

از خدا می‌طلبم صحبت روشن رایی

دل که آینه شاهی است غباری دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

حضرت سید الشهدا علیه السلام در یکی از سخنرانی‌هایش که در طول راه بین مکه و کربلا داشتند، از مردم زمانش به سختی شکایت کرد، به این که اهل دین به معنای واقعی بسیار کم‌اند و اکثریتی که ادعای دینداری می‌کنند، دین بازیچه زبان آنهاست.

وَالَّذِينَ لَعَنُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ «1».

(1) - تحف العقول: 245؛ بحار الأنوار: 116 / 75، باب 20، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 237

این همه ثوابی که برای مجالس ذکر نوشته‌اند، این همه اجر و مزدی که برای گوینده ذکر گفته‌اند، این همه آیات و روایاتی که مردم را ترغیب به معرفت می‌کند برای چیست؟ برای این که انسان ذکر را با معرفت بگوید و نیت و قصدش واقعاً این باشد که به مفهوم و حقیقت ذکر آراسته گردد، در این جا لازم است به ثواب ذکر و معنای ذکر اشاره شود تا گوشه‌ای از این بحر بیکران برای ما معلوم گردد.

عظمت ذکر و مجالس آن در روایات

در صفحات گذشته در حدّ لازم به مسئله ذکر و این که برای چه و چه گونه و برای که باید ذکر گفت و از ذکر چه برداشتی و محصولی باید داشت و این که ثواب های وارده در روایات برای چه ذاکری آمده، مطالبی مطرح شد.

خواندن روایات این فصل آمده بدون مطالعه مطالب قبل نفعی که باید به برساند نخواهد رساند.

این روایات را بزرگانی هم چون شیخ صدوق، کلینی، ملا محسن فیض کاشانی در کتب پرارزش خود نقل کرده اند و جای تردید در این مسائل برای آگاه با انصاف نیست، اکثر این روایات در آن کتب همراه اسناد و مدارک است که به خاطر پرهیز از اطاله کلام، فقط به اصل روایت اکتفا می شود، اگر خواستید اسناد و مدارک آن روایات را ببینید به کتب فوق الذکر مراجعه کنید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالشَّجَرَةِ الْخَضِرَاءِ فِي وَسْطِ الْهَشِيمِ «1».

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: متذکر خدا در بین اهل غفلت همانند درخت

(1) - محجة البيضاء: 266 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 238

سبز در میان گیاه و درخت خشک است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْفَارِثِينَ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: یاد کننده خدا در میان مردم غافل مانند جنگجوی شجاع در بین فراریان و کم طاقتان است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ «2».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یاد خداست در بین مردم غافل، مانند زنده ای در میان مردگان است.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ اللَّهُ: أَنَا مَعَ عَبْدِي مَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَ بِي شَفَتَاهُ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، خدا می‌فرماید: من همراه بنده‌ام هستم، زمانی که به یاد من است و دو لبش به یاد من در حرکت است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

عملی از اعمال انسان، نجات‌بخش‌تر از عذاب خدا به مانند ذکر نیست، گفتند:

یا رسول الله! جهاد در راه خدا هم به این عظمت نیست، فرمود: نه، مگر این که با شمشیرت بزنی تا شر دشمن قطع شود، مگر این که با شمشیرت بزنی تا ریشه دشمن کنده شود، مگر این که با شمشیرت بزنی تا دشمن خاموش گردد «4»!!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْتَعَ فِي رِیَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيَكْثُرْ ذِكْرَ اللَّهِ «5».

(1) - عدة الداعي: 257؛ بحار الأنوار: 163 / 90، باب 1، حدیث 42.

(2) - محجة البيضاء: 267 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

(3) - محجة البيضاء: 267 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

(4) - میزان الحکمة: 1838 / 4، حدیث 6349، با کمی اختلاف.

(5) - محجة البيضاء: 267 / 2؛ کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 239

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس عاشق گشت و گذار در باغ بهشت است، زیاد یاد خدا کند.

سُئِلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ أَنْ تَمُوتَ وَلِسَانُكَ رَطْبٌ بِذِكْرِ اللَّهِ «1».

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: برترین عمل کدام است؟ فرمود: بمیری در حالی که زیانت به ذکر خدا، تر باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خداوند فرمود: هنگامی که بنده من در درونش یاد من بود من هم به همان صورت یاد اویم و هرگاه در آشکار یاد من کرد، او را در آشکار یاد می‌کنم و زمانی که يك وجب [با عقیده صحیح و عمل صالح] به من نزدیک شد، يك ذرع به او نزدیک می‌شوم و وقتی يك ذرع به من نزدیک شد يك باع به او نزدیک می‌شوم و زمانی به سوی من قدم برداشت هروله کنان به سوی او می‌آیم [کنایه از این که سریع خواسته‌های او را اجابت می‌کنم] «2».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ شَعَلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: کسی که ذکر من او را از دعا و سؤال باز دارد، به او بیش از آنچه به سؤال کنندگان عطا می‌کنم مرحمت می‌نماید.

(1) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 154 / 10، ذکر الخوف؛ محجة البيضاء: 267 / 20، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

(2) - میزان الحکمة: 1846 / 4، حدیث 6389، با کمی اختلاف.

(3) - الکافی: 501 / 2، باب الاشتغال بذكر الله، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 157 / 90، باب 1، حدیث 30.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 240

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً «1».

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود، خداوند فرموده: کسی که مرا در پنهان یاد کند، من او را در آشکار یاد می‌کنم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند به عیسی فرمود: ای عیسی! در ذات مرا یاد کن تا در ذاتم تو را یاد کنم، در آشکارت مرا یاد کن تا در آشکاری بهتر از آشکار آدمیان تو را یاد کنم، عیسی! قلبت را برای من نرم کن، در خلوت‌ها زیاد مرا یاد کن، خوشحالی من به این است که تملق کنان به سویم آیی، در این زمینه زنده باش و از مردگی و پژمردگی بپرهیز «2».

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که زیاد یاد خدا کند، خداوند در بهشتش بر او سایه می‌کند.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ: بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ «4».

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: کسی که زیاد یاد خدا کند، خداوند

(1) - الکافی: 501 / 2، باب ذکر الله فی السر، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 342 / 90، باب 20، حدیث 12.

(2) - الکافی: 502 / 2، باب ذکر الله عزوجل فی السر، حدیث 3.

(3) - الکافی: 112 / 2، باب التواضع، حدیث 4؛ محجة البيضاء: 268 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

(4) - الکافی: 499 / 2، باب ذکر الله كثيراً، حدیث 3؛ محجة البيضاء: 268 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 241

او را دوست خواهد داشت و کسی که دارای کثرت ذکر باشد، دو برائت برای او نوشته می‌شود، برائت از آتش جهنم و برائت از نفاق و دورویی.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شِيعَتُنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا «1»؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که هر وقت خلوت کنند، زیاد یاد خدا کنند.

دل تھی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن

هرکجا نار است خود را چون سمندر داشتن

هرکجا نور است چون پروانه خود را باختن

زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن

آب حیوان یافتن بی رنج در ظلمات دل

عقل را مانند غواصان شناور داشتن

از برای سود در دریای بی پایان علم

گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن چشم دل را با چراغ جان منور داشتن»²

به روایت زیر دقت کنید که روایت بسیار با ارزش و پرفیمتی است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

چیزی نیست مگر این که برای آن حدی است که انتهای آن، همان حدّ است؛ مگر ذکر خدا که برای آن، حدّ و مرزی نیست.

خداوند، فرائض را بر مردم فرض کرد و عبادات را واجب دانست؛ کسی که

(1) - الکافی: 499 / 2، باب ذکر الله کثیراً، حدیث 2؛ عدة الداعی: 249، باب 5.

(2) - پروین اعتصامی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 242

واجبات را ادا کند، ادای واجبات همان حد واجبات است.

این ماه رمضان است که هرکس روزه بگیرد، حدّش را ادا کرده، این حجّ است که به جای آوردن آن حدّ آن است.

اما ذکر، حقیقی است که خداوند به اندک گفتن آن رضایت نداده و برای آن حدی معین نکرده است، سپس حضرت این آیه را خواند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا* وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا] «1».

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید،* و صبح و شام او را تسبیح گوید.

و فرمود: با توجه به این آیه، ببینید که خداوند برای ذکر حدی معین نفرموده است، سپس فرمود: پدرم حضرت باقر علیه السلام کثیرالذکر بود، من با او در راه رفتن همراه می شدم، در حالی که او ذکر می گفت و با او طعام می خوردم در حالی که او در ذکر بود، هرگاه مردم در حضور آن جناب گفت و گو می کردند، گفتار مردم آن حضرت را از یاد خدا باز نمی داشت.

می دیدم که زبان مبارکش به سقف دهانش متصل بود و می گفت: «لا إله إلا الله» آن حضرت پس از نماز صبح همه ما را جمع می کرد و تا بیرون آمدن آفتاب امر به ذکر خدا می فرمود و هر يك از ما می توانست قرآن بخواند می فرمود: قرآن بخوان و هرکس نمی توانست به او می فرمود: ذکر خدا بگو.

خانه ای که در آن قرائت قرآن است و در آن ذکر خدا گفته می شود، برکتش زیاد می شود و ملائکه در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن خانه دور می گردند و آن خانه برای اهل آسمان همانند کوکب درخشان می درخشد.

و خانه ای که در آن قرائت قرآن و ذکر نیست، کم برکت است و از ملائکه خالی

(1) - احزاب (33): 41 - 42.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 243

و از شیاطین پر است.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: به بهترین اعمال، شما را خبر دهم که درجات شما را بالا ببرد و شما را نزد پروردگارتان پاکیزه نشان دهد و برای شما از طلا و نقره بهتر است. و از این که به دشمن برخورد کنید و آنان را بکشید و آنها شما را بکشند برای شما بهتر است؟ گفتند: آری. فرمود: زیاد ذکر خدا گفتن «1».

سپس فرمود: مردی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، عرضه داشت: بهترین اهل مسجد کیست؟ فرمود: آن کسی که زیاد ذکر خدا کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به کسی که زبان ذاکر عطا شده، خیر دنیا و آخرت داده شده و فرمود: در قرآن در آیه ششم سوره مدثر آمده: بر عمل خیرت منت مگذار تا آن را زیاد بینی و واقعاً آنچه برای خدا انجام داده ای آن را زیاد مبین «2».

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَفْرَحَ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَأَنْ تَرَكَ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ «3».

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند به موسی وحی کرد: به زیادی مال خوشحال مباش و یادم را در هیچ حال از دست مده، به حق که زیادی مال گناهان را از یادت می برد و تو را غفلت می دهد و ترک یاد من برای تو، سخت دلی می آورد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا حُفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ

(1) - به همان معنایی که به طور مفصل در فصول گذشته توضیح داده شد.

(2) - الکافی: 498 / 2، باب ذکر الله عز وجل كثيراً، حدیث 1؛ محجة البيضاء: 268 / 2، کتاب الاذکار والدعوات، باب 1.

(3) - الکافی: 497 / 2، باب ما يجب من ذكر الله عز وجل، حدیث 7؛ عدة الداعي: 254.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 244

وَعَشِيَّتُهُمُ الرَّحْمَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مجلسی نیست که گروهی در آن بنشینند و مشغول ذکر خدا باشند، مگر این که آن مجلس در محاصره ملائکه نباشد و اهلش غرق در رحمت خدا نگردند و خدا از آنان در بین ارواح انبیا و شهدا و اولیا و ملائکه یاد نکند.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرِيدُونَ بِذَلِكَ إِلَّا وُجْهَهُ إِلَّا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قُومُوا مَغْفُورًا لَكُمْ قَدْ بَدَلْتُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: قومی نیستند که برای یاد خدا جمع شوند و نیت آنان خدا باشد، مگر این که یک منادی از آسمان ندا می کند: برخیزید که آمرزیده شده اید و بدی های شما تبدیل به خوبی ها شد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا قَعَدَ قَوْمٌ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ فِيهِ وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَى النَّبِيِّ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: گروهی جایی ننشستند، در حالی که ذکر خدا نگفتند و درود بر پیامبر نفرستادند، مگر این که آن مجلس برای آنان در قیامت حسرت خواهد بود.

قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاهُ إِذَا رَأَيْتَنِي أَجَاوِزُ مَجَالِسَ الذَّاكِرِينَ إِلَى مَجَالِسِ الْعَافِلِينَ فَاكْتَسِرْ رِجْلِي دُونَهُمْ فَإِنَّهَا نِعْمَةٌ تَنْعُمُ بِهَا عَلَى «4».

(1) - محجة البيضاء: 269 / 2، كتاب الأذكار والدعوات، باب 1؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد: 154 / 10، ذكر الخوف....

(2) - محجة البيضاء: 270 / 2؛ كتاب الأذكار والدعوات، باب 1.

(3) - محجة البيضاء: 270 / 2، كتاب الأذكار والدعوات، باب 1.

(4) - تاريخ مدينة دمشق: 105 / 17، با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 245

داوود به پروردگار عرضه داشت: هرگاه مرا دیدی روی از مجالس ذاکرین گردانده و به سوی مجالس اهل غفلت در حرکتی، پیام را بشکن که این شکسته شدن پا نعمتی است که به من مرحمت می فرماید.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَجْلِسُ الصَّالِحُ يُكْفِّرُ عَنِ الْمُؤْمِنِ أَلْفَ مَجْلِسٍ مِنَ الْمَجَالِسِ السُّوءِ «1».

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: يك مجلس شایسته، كفاره مؤمن است در برابر دو هزار هزار مجلس بد.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ دِكْرَنَا مِنْ دِكْرِ اللَّهِ وَدِكْرِ عَدُوِّنَا مِنْ دِكْرِ الشَّيْطَانِ «2».

امام باقر فرمودند: مجلسی که در آن یاد ما هست (و در آن مجلس از زندگی، آداب، فرهنگ و حلال و حرام ما و مسائلی که برای رشد شما گفته ایم صحبت است)، ذکر خداست و ذکر دشمنان ما، ذکر شیطان است.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

در توراتِ واقعی که به موسی نازل شده آمده است که موسی از خداوند پرسید:

ای پروردگار من! به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم یا دوری تا صدایت بزنم. وحی شد: من همنشین کسی هستم که در ذکر من است، موسی گفت: روزی که پوششی نیست، کدام بنده در پوشش تو است فرمود: آنان که یاد من هستند و من یاد آنانم و به خاطر من با هم در محبت‌اند و من عاشق آنها هستم، اینان کسانی هستند که هرگاه اراده کنم عذابی به اهل زمین بدهم از آنان یاد می‌کنم تا عذاب از آنان دفع شود «3».

(1) - محجة البيضاء: 270 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

(2) - الکافی: 496 / 2، باب ما يجب من ذکر الله عزّ وجل، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 468 / 72، باب 95، حدیث 20.

(3) - الکافی: 496 / 2، باب ما يجب من ذکر الله عزّ وجل، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 342 / 13، باب 11، حدیث 20.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 246

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن	تیرگی‌ها را از این اقلیم بیرون داشتن
هم چو موسی بودن از نور تجلی تابناک	گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن
پاک کردن خویش را ز آلودگی‌های زمین	خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن
عقل را بازارگان کردن به بازار وجود	نفس را بردن بدین بازار مغبون داشتن
بی حضور کیمیا از هر مسی زر ساختن	بی وجود گوهر و زر گنج قارون داشتن

گشتن اندر کان معنی گوهری عالم فروز

هر زمانی پرتو و تاب دگرگون داشتن «1»

ابوسعید خدری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:

برای خداوند ملائکه ای است غیر از نویسندگان عمل که در سطح زمین در گردش اند، چون قومی را بیابند که در حال ذکر خداوند، فریاد می کنند: برای یافتن آرزوی خود بشتابید، پس به نزد اهل ذکر آیند و آنان را تا آسمان دنیا محاصره کنند، پس خداوند به آنان می فرماید: چه گونه و در چه حالت بندگانم را ترك کردید؟

جواب می دهند: در حالی که حمد و مجد تو را به جا می آوردند و تو را تسبیح می گفتند، خداوند می فرماید: آیا مرا دیدند؟ (رؤیت به قلب)، عرضه می دارند:

نه، می فرماید: اگر می دیدند؟ عرض می کنند: تسبیح و تحمید و تمجید آنان

(1) - پروین اعتصامی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 247

فوق العاده شدید می شد، به ملائکه می فرماید: از چه پناه می بردند؟ عرض می کنند: از آتش، خطاب می رسد: آتش را دیده بودند؟ عرض می کنند: نه، می فرماید: اگر می دیدند؟ عرضه می دارند: هر آینه با شدت هرچه تمام تر از آن فراری و متنفر می شدند، سپس می فرماید: چه می خواستند؟ عرض می کنند:

بهشت، می فرماید: بهشت را دیده اند؟ عرض می کنند: نه، می فرماید: اگر می دیدند؟ می گویند: به شدت به آن حرص می ورزیدند، خطاب می رسد: من شما را شاهد می گیرم که همه آنها را آموخیم، ملائکه می گویند: فلان کس اهل مجلس آنها نبود، بلکه به خاطر حاجتی نزد آنها آمده بود آیا او هم آموخته شده؟

خطاب می رسد: اهل ذکر به آن درجه هستند که همنشین آنها هم از سعادت آنان فیض می برد و از شقاوت دور است.

«1».

ثواب شگفت انگیز ذکر «لا اله الا الله»

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَعَامِرِيهِنَّ عِنْدِي وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كَفَّةٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كَفَّةٍ مَالَتْ بِحِجَّتِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل به موسی بن عمران فرمود: ای موسی! اگر آسمانها و تمام ساکنینش و مجموع زمینهای هفت گانه را در پیشگاه من به یک طرف ترازو و «لا اله الا الله» را در طرف دیگر بگذارند، به راستی که کفه «لا اله الا الله» بر آن کفه ترجیح خواهد داشت.

(1) - محجة البيضاء: 270 / 2، کتاب الأذکار والدعوات، باب 1.

(2) - وسائل الشیعة: 209 / 7، باب 44، حدیث 9132؛ بحار الأنوار: 196 / 90، باب 5، حدیث 18؛ ثواب الأعمال: 15؛ التوحید: 30، باب 1، حدیث 34.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 248

آری، مجموع آسمانها و زمین در مقابل مسئله توحید که تجلی در قلب داشته باشد، چه ارزشی دارد؟

مگر همه عالم با تجلی توحید در قلب، قابل مقایسه است، سماوات و ارضین و سکان آنها مادهای جز خاک یا آتش یا نور ندارند، خاک و آتش و نور کجا و حقیقت توحید کجا؟

کسی که به حقیقت می گوید: «لا اله الا الله»، کسی که به این شعار والای همه انبیا و امامان علیهم السلام و عاشقان واقعیت قایل است، از قیمتی برخوردار است که همه عالم از آن قیمت برخوردار نیست.

عزیزتر و والاتر و پرارزش تر و با مقام تر از اهل توحید در همه عالم نیست، اهل توحید، آن هم توحید به حقیقت، توحیدی که از آلودگی شرك ولو به اندازه کوچک ترین ذره، خالص گردیده، پرقیمت ترین موجود خدایند.

کسی که به حقیقت می گوید: «لا اله الا الله»، کسی است که به فرموده حضرت زهرا علیها السلام و حضرت سجاد علیه السلام، گوشت و پوست و خون و رگ و پی او «لا اله الا الله» می گوید.

او انسانی است که با تمام قدرت، تمام معبودهای باطل درون و برون را از مملکت هستی خود زدوده و جز حضرت دوست معبودی و محبوبی و معشوقی ندارد و هرچه در زندگی بخواهد، فقط و فقط برای او می‌خواهد و بس. این توحید و این معرفت و این کفر زدایی و شرك و نفاق زدایی البته قیمتش از آسمان‌ها و سگان آنها و زمین، سنگین‌تر است.

در کتب اهل سنت و شیعه از رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده‌اند:

اگر ایمان علی علیه السلام را در کفّهای و ثقلین را در کفه دیگر بگذارند، ایمان علی علیه السلام بر ثقلین سنگینی خواهد کرد، چرا؟ برای این که ایمان علی علیه السلام ایمان خالص

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 249

و معرفت آن حضرت، معرفت کامل بود و اعمال و اخلاق و رفتار تمام عمر آن حضرت، انعکاس همان ایمان و معرفت بود، به همین خاطر بود که حتی درباره يك عمل علی علیه السلام که شمشیر زدن در جبهه احزاب بود پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَصْرِيَّةٌ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ «1».

يك ضربت علی در روز خندق از عبادت ثقلین برتر بود.

چرا که سرچشمه آن عمل، توحید و معرفت و اخلاص بود.

معنای «لا اله الا الله»

«لا اله الا الله» یعنی پایان دادن حکومت هوای نفس در وجود؛ یعنی پاک کردن تمام رذایل اخلاقی از صفحه نفس؛ یعنی آراسته شدن به حسنات اخلاقی، یعنی خلوص و پاکی؛ یعنی بصیرت و بینایی؛ یعنی هم چون انبیا با تمام طاغوت‌ها تا ریشه کن کردن آنان مبارزه کردن؛ یعنی ریشه تمام گناهان را از سرزمین وجود خویش درآوردن و به جای آن نهای عمل صالح کاشتن.

«لا اله الا الله» یعنی از تمام مکتب‌ها بریدن و به مکتب انبیا و امامان علیهم السلام پیوستن؛ یعنی فهم قرآن و عمل به تمام دستورهای و قوانین الهی؛ یعنی آراسته شدن به صلاح و سداد و عفت و تقوا.

«لا إله إلا الله» یعنی همه روز خود را به پاکی سر بردن و شب خود را به پاکی و طهارت و عبادت به روز آوردن؛ یعنی در مقابل حوادثی که بر مسلمانان می‌رود بی‌تفاوت نماند، یعنی حل مشکلات عباد خدا برای رضای خدا.

این همه ثواب، فقط به گفتار تنهای زبان نیست و ارجحیت آن بر آسمان‌های

(1) - الاقبال: 467.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 250

هفتگانه و زمین در گفتن تنهای آن خلاصه نمی‌شود، بلکه این ارجحیت در تجلی حقیقت «لا إله إلا الله» در هستی و عمل و اخلاق انسان است.

رابطه ما با حقیقت «لا إله إلا الله» در حد قدرت و امکان و تکلیف خودمان باید همانند رابطه انبیا و امامان علیهم السلام و عاشقان با آن باشد.

آیات و روایاتی که درباره اهل توحید و اهل ایمان آمده بخوانید و در آن دقت کنید تا به ارزش آنان و رابطه با توحید به معنای حقیقی، پی ببرید.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْمُؤَجَّبَانِ: مَنْ مَاتَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ دَخَلَ النَّارَ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: دو چیز موجب دو چیز است: یکی مرگ با شهادت به «لا اله الا الله» که سبب ورود به بهشت است و دیگر، شرک که مردن با آن باعث دخول به جهنم است.

از مصادیق بارز شرک، قبول حکومت هوی و هوس و امیال و غرائز و قبول حکومت و دخالت طاغوت‌ها در زندگی است. پیروان بنی‌امیه و بنی‌عباس، پیروان فرعون و نمرود، پیروان آمریکا و روس در هر لباسی که بودند و هستند بنابر صریح آیات الهی، مشرک‌اند و به فرموده قرآن مجید، دچار ظلم عظیم و جایگاهی در قیامت به جز آتش جهنم ندارند.

شرك مبارزه با خدا و حقایق است، شرك مبارزه با انبیا و امامان علیهم السلام است، شرك مبارزه با حسنات و آشتی با سیئات است، گناهی بزرگتر و پلیدتر از گناه شرك وجود ندارد، شرك ریشه كفر و نفاق و علّت آلوده شدن انسان به تمام معاصی و گناهان است. امام صادق علیه السلام در روایات بسیاری، اعمال حسنه و عبادات

(1) - جامع الأخبار: 50 / 1، فصل 24؛ بحار الأنوار: 4 / 3، باب 1، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 251

بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنها را به حکم صریح قرآن در بسیاری از آیات باطل اعلام کردند و به اصحاب خود فرمودند: گول این گریه‌ها و طول رکوع‌ها و سجودها و روزه و حج و زکات را مخورید که اینان به خاطر قبول حکومت بنی امیه و بنی عباس مشرکند و عملی از آنان در روز قیامت پذیرفته نیست!! «1» جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به مردگان خود کلمه «لا إله إلا الله» را تلقین نمایید؛ زیرا باعث آمرزش گناهان آنان است، عرض کردند: گفتن آن در حال صحت و سلامت چه گونه است؟ سه مرتبه فرمود: بیش‌تر گناهان را منهدم می‌کند، برای این که کلمه طیبه «لا إله إلا الله» در زندگی و مرگ و حشر، مایه انس است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: جبرئیل گفت: کاش انسان‌ها را که در محشر دو گروهند می‌دیدی: يك گویندگان و معتقدان به «لا إله إلا الله» که با روی‌های درخشان محشر می‌شوند و ذکرشان کلمه طیبه «و الله أكبر» است و دیگر مشرکین که با صورت‌های سیاه به محشر آمده و شیون کنان می‌گویند: ای وای بر ما، تباہ شدیم و هلاک گشتیم!! «2» قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَمُنُّ الْجَنَّةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «3».

نبی اسلام فرمود: بها و قیمت بهشت «لا إله إلا الله» است.

بنابر اساس آیات و روایات، بهشت در برابر تقوا و عمل صالح به بندگان عنایت می‌شود و اتصال به حقیقت کلمه طیبه، مورث تقوا و عمل صالح است، کسی که تمام وجودش را نور توحید گرفته نمی‌تواند آلوده دامن، زندگی کند و نمی‌تواند از

(1) - نوع این روایات در الکافی باب حجت و بحار الأنوار فراوان است.

(2) - وسائل الشیعة: 456 / 2، باب 36، حدیث 2638.

(3) - ثواب الأعمال: 2، ثواب من قال لا اله الا الله؛ بحار الأنوار: 201 / 90، باب 5، حدیث 33.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 252

اجرای واجبات الهی و انجام خیرات دور بماند.

انسان تا در مقام یقین جای نگیرد و تا دل او با سیر در آیات آفاقی و انفسی و سیر در واقعیت‌های شرع مطهر به نور معرفت، روشن نشود و تا از تمام محرمات با کمال اراده و سرسختی کناره نگیرد و تا به واجبات و انجام اعمال صالح آراسته نشود، «لا اله الا الله» گفتن او بها و قیمت بهشت نیست.

ارزش توحید به معرفت است

در روایات بسیاری آمده که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام کراراً سؤال شده: افضل اعمال کدام است؟ پاسخ داده‌اند: معرفت «1».

این «معرفتی» که در پاسخ سؤال کنندگان داده شده، دارای يك معنای جامع و مطلق است، در حقیقت خودشناسی، خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، زمان‌شناسی، همه و همه در مفهوم معرفت مندرج است. معرفت سبب عشق است و عشق سبب حرکت و حرکت بر اساس عشق انجام می‌گیرد و معرفت کلید سعادت دو جهان و بهای بهشت الهی است.

اگر بنا باشد به طور ساده و عادی، گفتن: «لا اله الا الله» بهای بهشت باشد، اکثریت مردم اهل بهشت‌اند، در حالی که اکثریت از تقوا و عمل‌کاری‌اند و وجودشان ننگ عالم و آدم است و زندگی و حیات آنان جز مزاحمت و خوردن حق دیگران سود دیگری ندارد!!

به عقیده بیداران راه، به خصوص انبیا و ائمه و اولیا و شاخین و عرفای کاملین، شرف و فضیلت و کرامت انسان بر سایر موجودات عالم به خاطر استعداد معرفت

(1) - ارشاد القلوب: 145 / 1، باب 46.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 253

به خصوص معرفت و عرفان به خداست.

موضوع معرفت یا عرفان، یکی از مهم‌ترین مسائل دوره حیات انسان در کره زمین، بلکه در رأس تمام مسائل بوده و هدف و غرض اصلی خلقت و آفرینش انسان است.

ارتباط معرفت با چهار ناحیه انسان

این حقیقت، یعنی معرفت بالله با چهار ناحیه اساسی وجود انسان که انسانیت انسان به آن است و بقیه نواحی وجود، تابع و شعاعی از آن چهار ناحیه است در ارتباط است، آن چهار ناحیه عبارت از: **قلب، روح، نفس و عقل** می‌باشد.

1- قلب

قلب به دو معنی استعمال شده: یکی عضو صنوبری شکل مهمی که در طرف چپ سینه قرار گرفته با خصوصیتی که در علم تشریح و وظائف اعضا و سایر مباحث طبی برای آن شرح داده شده است و عارف با این قلب که حیوانات هم دارند، کاری ندارد، بلکه عارف متوجه معنای دوم این لفظ است که مقصود از آن، لطیفه روحانی است که عبارت است از؛ حقیقت انسان و این حقیقت است که عالم و مدرك و عارف و مخاطب و معاقب است.

این قلب، با قلب جسمانی، علاقه و ارتباط اسرارآمیزی دارد که چگونگی آن علاقه و ارتباط به نحو روشنی به وصف در نمی‌آید، قدر مسلم این است که سنخ این علاقه و ارتباط مادی نیست و کاری به گوشت و خون قلب ندارد، بلکه از قبیل علاقه وصف به موصوف است که فقط اهل کشف به خصوصیات آن واقفند.

قلب به این معنی، تقریباً همان است که حکما از قدیم آن را نفس ناطقه نامیده‌اند و وظیفه و عمل آن بیش‌تر عمل ادراك است تا احساس، در حالی که مغز

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 254

به معرفت حقیقی خدا نمی‌تواند برسد؛ ولی قلب به ادراك باطن و ملکوت و حقیقت و ذات اشیا قادر است.

از مسائل اساسی عارفان بلکه مهم‌ترین آنها همین موضوع عرفان است که به عقیده عرفا، وصول به معرفت کامل و تام ممکن است، به این معنی که: چون قلب به نور ایمان و معرفت روشن شود، آدمی از رذایل پیراسته و به حسنات

به خصوص تقوا آراسته می گردد، آن وقت آینه تجلی همه معارف الهی خواهد شد و به همین خاطر است که در حدیث قدسی فرمود:

لَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ «1».

ولی این صفا و کمال به ندرت حاصل می شود؛ زیرا قلب اغلب به واسطه غفلت، محجوب و در نتیجه معصیت، تاریک است؛ یعنی صور و نقوش مادی و شهوانی آن را آلوده می سازد.

قلب بین عقل و هوا در کشمکش است، به این معنی که قلب انسان معرکه جدایی بین جنود خدا و شیطان است و هر دسته از راهی در تسخیر آن می کوشند، از يك دريچه معرفت خدا به قلب می رسد و از دريچه ديگر وساوس حس و این معنی در روایات زیاد آمده و توضیح فراوانی نسبت به این دو مرحله داده شده و روی این ملاک گفته اند:

آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و ز حیوان

گر کند میل این شود پس از این ور کند میل آن شود به از آن «2»

از يك طرف ممکن است پست تر از حیوان شود؛ زیرا حیوان فاقد معرفت است و قهراً نمی تواند ترقی کند و کمال یابد و از طرف دیگر ممکن است از فرشته

(1) - عوالی اللالی: 7/4، حدیث 7.

(2) - سنائی.

مولوی در تفسیر حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و در بعضی کتب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که یکی از این دو بزرگوار علیهما السلام فرموده‌اند:

خداوند ملائکه را آفرید و عقل را حقیقت آنان ساخت و چهارپایان را آفرید و شهوت را در بافت آنان به کار برد و آدمیان را آفرید و عقل و شهوت را در آنان ترکیب کرد، کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند از ملائکه برتر است و کسی که عقلش مغلوب شهوت گردد از حیوان پست‌تر است «1»، تفسیر جالبی به مضمون زیر دارد:

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
يك گروه را جمله عقل و علم وجود	آن فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوی	نور مطلق زنده از عشق خدا
يك گروه دیگر از دانش تهی	هم چو حیوان از علف در فری
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافل است و از شرف
زان سیم هست آدمیزاد و بشر	از فرشته نیمی و نیمش ز خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی شود
تا کد امین غالب آید در نبرد	زین دو گانه تا کد امین برد نرد
عقل اگر غالب شود پس شد فزون	از ملایك این بشر در آزمون
شهوت ار غالب شود پس کم‌تر است	از بهائم این بشر زان کابتر است

(1) - وسائل الشیعة: 209 / 15 - 210، باب وجوب غلبة العقل علی الشهوة وتحريم العكس، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 256

2- روح

روح نیز به دو معنی استعمال می‌شود؛ یکی به معنای بخار لطیفی است که منبع آن تجویف قلب جسمانی است و به واسطه حرارت قلب پیدا شده و به واسطه عروق در همه بدن پراکنده شده و سبب حیات جسمانی می‌شود و روح به این معنا، همان روح حیوانی است و بحث در آن متعلق به علم طب است.

جرجانی - که از دانشمندان بزرگ اسلامی است - در تعریف این روح می‌گوید:

«الرُّوحُ الْحَيَوَانِي جِسْمٌ لَطِيفٌ مَبْنُوعٌ بِتَجْوِيفِ الْقَلْبِ الْجِسْمَانِيِّ وَيَنْتَشِرُ بِوَاسِطَةِ الْعُرُوقِ الضَّوَارِبِ إِلَى سَائِرِ أَجْزَاءِ الْبَدَنِ».

معنای دیگر روح که منظور انبیا و امامان علیهم السلام و عرفای پیرو آنان است، عبارت است از: لطیفه مدرکه انسان که مصداق [قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي] «1» است و از عالم امر نازل شده است و ابن سینا در آن قصیده معروفش به شرح و بسط آن پرداخته.

روح به این معنی، از اسرار قلب است و عده‌ای همان معنایی را که از کلمه قلب استفاده می‌کنند از کلمه روح استفاده می‌کنند، جرجانی در تعریف این روح می‌گوید:

«الرُّوحُ الْإِنْسَانِي هُوَ اللَّطِيفَةُ الْعَالِمَةُ الْمُدْرِكَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ الرَّائِكِبَةُ عَلَى الرُّوحِ الْحَيَوَانِيِّ نَازِلٌ مِنْ عَالَمِ الْأَمْرِ تَعْجِزُ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِهِ وَتِلْكَ الرُّوحُ قَدْ تَكُونُ مُجَرَّدَةً وَقَدْ تَكُونُ مُنْطَبِقَةً فِي الْبَدَنِ».

3- نفس

نفس نیز به دو معنا اطلاق می‌شود؛ یکی به معنای جامع قوه غضب و شهوت، یعنی منبع و اصل صفات مذمومه، به طوری که اسلام جهاد با آن را واجب دانسته

(1) - اسراء (17): 85.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 257

و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را دشمن‌ترین دشمنان خوانده.

و به معنای دیگر عبارت است از: لطیفه الهی و عنایت خداوندی و به این معنا حقیقت و ذات انسان است و به عبارت دیگر به معنای اول، شیطانی و مذموم و به معنای دوم، رحمانی و پسندیده است.

4- عقل

عقل که به معنای مختلف استعمال می‌شود، اهل دل اغلب آن را به معنای مدرک علوم، یعنی مترادف با معنای دوم قلب به کار می‌برند، به طوری که ملاحظه می‌شود، در بین همه این اصطلاحات به قلب توجه بیش‌تری می‌شود و قرآن مجید هم همین واقعیت را تأیید می‌کند؛ زیرا سلامت قلب، علت سلامت سه ناحیه دیگر و مرض آن، علت مرض آن سه ناحیه است.

قلب به معنای لطیفه روحانی و آسمانی و به نحو اجمال، آلت مهم ارتباط روحانی، قلب است؛ یعنی قلب به معرفت خدا واصل می‌شود و روح که یکی از اسرار قلب است، عاشق و مجذوب خدا می‌گردد و سرّ که باطن روح است به مشاهده معنوی حضرت او نایل می‌شود.

عارف، در پی شناختن خداست و می‌خواهد از راه این شناخت خود را هماهنگ با اوامر او و صفات حضرتش کند و ماحصل گفتار او این است که انسان به وسیله حواس خود نمی‌تواند به معرفت الهی برسد؛ زیرا وجود مقدس او خارج از زمان و مکان و ماده است. او وجودی است نامحدود و به فهم و تصوّر در نمی‌آید و منطق و عقل بشری هیچ وقت از محدود نمی‌تواند تجاوز کند، فلسفه احول است و قیل و قال وجدان را قانع نمی‌کند و فکر حقیقت‌جو، با کلمات تهی و تکراری، تاریک می‌شود و خلاصه انسان مقید به اسم شده از مسمی دور می‌گردد.

به قول عارف، مولوی:

نیست بالغ جز رهیده از هوا

خلق اطفالند جز مست خدا

کودکید و راست فرماید خدا

گفت دنیا لعب و لهو است و شما

جمله بی‌معنی و بی‌مغز و مهان

جنگ خلقان هم چو جنگ کودکان

جمله در لا ینبغی آهنگشان

جمله با شمشیر چوبین جنگشان

کاین براق ماست یا دلدل پیئی	جمله شان گشته سواره بر نئی
راکب و محمول ره پنداشته	جاعلند و خود ز جهل افراشته
اسب تازان بگذرند از نه طبق	باش تا روزی که محمولان حق

من عروج الروح يهتز الفلك	يعرج والروح اليه والمللك

مدار عرفانی مکاتب الهی

مدار عرفانی که ناشی از مکتب اصیل انبیا و امامان علیهم السلام است سه چیز است:

- 1- **خداشناسی که اصل و ریشه همه حقایق و واقعیت‌ها است.**
 - 2- **خودشناسی، یعنی بحث در هویت و شخصیت و نفس انسانی و موضع او در عالم خلقت و ویژگی‌های او و بحث در مصالح و مفاسد انسانی.**
 - 3- **انتخاب راه صحیح به سوی کمالات، یعنی شناخت تکالیف عبادی و وظائف اخلاقی و تشخیص زندگی سالم و رفتار معتدلانه و تصفیه نفس و ترکیه آن برای وصول به سعادت و خوشی که به ناچار در این زمینه همه جویندگان راه به اسلام واقعی رسیده و با قدرت آن به کمالات و حقایق رسیده‌اند.**
- عارف، معتقد است که با آراسته شدن به علوم الهی و به کارگیری آن و به خصوص تصفیه باطن از تمام آلودگی‌ها، انسان به مقام کشف نایل شده و از این راه مستقیماً به معرفت خدا واصل خواهد شد، این علم، نتیجه قیل و قال غرورزا نیست؛ بلکه پس از جهاد انسان بسته به اراده و فضل و توفیق حضرت اوست که

این معرفت را به آنهایی که خود مستعدّ اخذ معرفت و وصول به حقیقت کرده است عطا می‌فرماید.

معرفت، نور رحمت الهی است که به قلب سالک مستعدّ و قابل می‌تابد و جمیع تعینات و قوای او را در اشعه نورانی خود محو و مضمحل ساخته و از کار غیر او باز می‌دارد.

طالبان حضرت حق

به اعتقاد بیداران راه، طالبان خدا بر سه دسته‌اند:

اول: اهل زهد و عبادت که به امید بهشت و پاداش اخروی یا پاداش روحانی دیگری از قبیل کرامات، خدا را پرستش می‌کنند و خداوند از راه فضل و عنایتش خودش را به آنها در حدّ جهاد آنان می‌شناساند.

دوم: حکمای حکمت الهی که خداوند از راه جلال و جبروت خود، خود را به آنها می‌شناساند؛ ولی اینان با استدلال و منطق نمی‌توانند جلال و جبروت الهی را درک کنند و در ادراک صفات و آثار خداوندی سرگردان و از ادراک حقیقت توحید به کلی عاجزند و ماحصل گفتارشان این است که ذات الوهیت و حضرت احدیت، لا یدرک است و نتیجه علم ما این است که می‌دانیم که از ادراک او عاجزیم.

سوم: عرفا که خداوند به وسیله اشراق، خود را به آنان می‌شناساند، یعنی عارف به حالی می‌رسد که از ما سوی الله منقطع گشته، از حدود تعینات شخصی خارج می‌شود و فانی محض گشته به خدا باقی می‌شود.

به عقیده عرفای شایخین که ماحصل نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است، انسان، علت غایی آفرینش و نتیجه خلقت و تاج جهان است، انسان، اگرچه بر حسب ترتیب ظهور آخر است، ولی در نظر خداوند و بر حسب مقام شرقی، اول است.

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد

دست غیب آمد و بر سینه ناخرم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
دل غم دیده ما بود که هم بر غم زد
جان علوی هوس چاه زخندان تو داشت
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد»¹

تا انسان اسیر شهوت و هوس است از خدا دور است؛ ولی چون کشش حبیب در او زیاد شود و پشت پا به عالم حس و محسوس بزند و از باطن خود به نور معرفت روشن گردد، شوق و وجد اتصال به محبوب بر هر چیز فایق آید، به این معنی که چون میراندن نفس و از میان بردن تعینات انجام یابد، حلاوت مشاهده جمال الوهیت، قلب او را به اهتزاز در آورد.

روایاتی دیگر در عظمت «لا إله إلا الله»

آری، در کنار این معرفت، قول «لا إله إلا الله» انسان که قول همه وجود او به خصوص قلبش می باشد، بها و قیمت بهشت است و گفتار نبی اکرم بر چنین کسان صادق است که:

تَمَنَّ الْجَنَّةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «2».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس بگوید: «لا إله إلا الله» در بهشت از برای او درختی از یاقوت سرخ در

(1) - حافظ.

(2) - وسائل الشیعة: 210 / 7، باب 44، حدیث 9133.

زمینی که هم چون مشک سفید است کاشته می‌شود، در حالی که شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف و خوشبوتر از مشک است، در آن روییده میوه‌هایی است مانند پستان دختران بکر که از پس هفتاد حله نمایان است «1».

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر چیزی در جهان همتا و نظیری دارد مگر سه چیز:

اول: ذات مقدس احدیت که نظیر ندارد.

دوم: کلمه شریف «لا إله إلا الله» که هم وزن و شبیه ندارد.

سوم: اشکی که از خوف خدا از چشم خارج شود که برای آن وزنی نمی‌توان قایل شد و چنانچه بر صورت جاری گردد، هیچ خواری و ناراحتی پس از آن به آن صورت نخواهد رسید «2».

ابو طفیل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که فرمود:

هیچ بنده مسلمانی نیست که بگوید: «لا إله إلا الله» مگر این که این گفتار بالا رود و به هر سقفی [از گناهان] که برسد می‌شکافد و به هر گناهی از گناهانش برخورد کند نابودش سازد تا آن که پس از محو گناهان در صف حسنات و کارهای نیک او قرار می‌گیرد «3».

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الشَّامِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَكْبَرُ ثَوَابًا

(1) - الکافی: 517 / 2، باب من قال لا إله إلا الله، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 183 / 8، باب 23، حدیث 146.

(2) - وسائل الشیعة: 225 / 15، باب 15، حدیث 20338؛ بحار الأنوار: 201 / 90، باب 5، حدیث 36.

(3) - التوحید: 21، باب ثواب الموحدين، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 195 / 90، باب 5، حدیث 14.

ابو حمزه ثمالی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود: هیچ عبادتی از نظر ثواب و اجر، بالاتر از شهادت به کلمه «لا اله الا الله» نیست، چون که نه چیزی نظیر و عدیل حق است و نه کسی با خدا شریک است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا قُلْتُ وَلَا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلِي مِثْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه من و نه گویندگان قبل از من، کلمه ای مانند «لا اله الا الله» نگفتیم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادت گفتار «لا اله الا الله» است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا لُحِقَتْهُ مَا فِي صَحِيفَتِهِ مِنْ سَيِّئَاتٍ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ حَسَنَاتٍ «4».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نمی گوید «لا اله الا الله» مگر این که گناهان از نامه اعمالش محو می شود تا آن کلمه کنار بقیه حسناتش قرار گیرد.

عَنْ فَضِيلٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَكْثَرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ

(1) - التوحيد: 19، باب ثواب الموحدين، حديث 3؛ بحار الأنوار: 194 / 90، باب 5، حديث 8.

(2) - وسائل الشيعة: 211 / 7، باب 44، حديث 9136.

(3) - الكافي: 506 / 2، باب التسييح والتهليل، حديث 5.

(4) - ثواب الأعمال: 4، ثواب من قال لا اله الا الله؛ بحار الأنوار: 201 / 90، باب 5، حديث 37.

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: «لا اله الا الله» و «الله اکبر» را زیاد بگویند؛ چون در نزد پروردگار چیزی از این دو ذکر، محبوب تر نیست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَإِخْلَاصُهُ بِهَا أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید، وارد بهشت می شود و اخلاص، گویی به آن است که «لا اله الا الله» او را از تمام معاصی الهی باز دارد.

قسمت عمده ای از صفحات گذشته، شرح این روایت و مشابه آن است. در حقیقت «لا اله الا الله» را باید با معرفت و با اخلاص گفت؛ زیرا «لا اله الا الله» گفتن، بدون این که آثار مثبت الهی در انسان تجلی کند، علت دخول در بهشت نیست.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: آتَانِي جِبْرِيلُ بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ طُوبَى لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا «2».

امام باقر علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که جبرئیل بین صفا و مروه بر من وارد شد و گفت: خوشا به حال کسی که از امت تو «لا اله الا الله» را با

(1) - الکافی: 506 / 2، باب التسییح والتهلل، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 202 / 90، باب 5، حدیث 38.

(2) - التوحید: 21، باب ثواب الموحدين، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 206 / 90، باب 6، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 264

اخلاص بگویند.

حذیفه یمانی که از اصحاب نبی اسلام بود، می گفت: «لا اله الا الله» همیشه غضب الهی را از بندگان بر می گرداند، مادامی که سلامت دین را بر دنیا مقدم بدانند؛ ولی هرگاه باکی از نقصان در دین نداشته باشند و فقط در فکر تکمیل

جهات مادی دنیوی خود باشند و در عین حال «لا إله إلا الله» بگویند، از آنان پذیرفته نیست و به آنها گفته می شود: دروغ می گوید و در این کلمه راستگو نیستید «1».

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: برای شیعیان تو وحشتی در قبور نیست و ترسی به هنگام قیامت برای آنان نمی باشد، گویی آنان را می بینم که به هنگام صیحه قیامت، سر از خاک بر می دارند و می گویند: خدا را حمد که حزن و اندوه را از ما برداشت، پروردگار ما غفور و شکور است «2».

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

به حق که تمام شما داخل بهشت می شوید، مگر روی گردانان و آنان که از اطاعت حق همانند شتر از اهلش رم کرده، گفتند: یا رسول الله! که سرپیچی می کند؟ فرمود: کسی که «لا إله إلا الله» نمی گوید، من شما را سفارش می کنم زیاد «لا إله إلا الله» بگویند قبل از این که بین شما و این کلمه طیبیه جدایی بیفتد، این کلمه به حقیقت کلمه توحید، کلمه اخلاص، کلمه تقوی، و کلمه طیبیه و دعوت حق و ریسمان محکم الهی و بها و قیمت بهشت است «3».

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

فقرا خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و گفتند: آنان که از مال دنیا نصیبی دارند،

(1) - ثواب الأعمال: 5، ثواب من قال لا اله الا الله مخلصاً؛ بحار الأنوار: 197 / 90، باب 5، حدیث 23.

(2) - بحار الأنوار: 198 / 7، باب 8، حدیث 74.

(3) - میزان الحکمة: 820 / 2 حدیث 2647، ابتدای حدیث آمده است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 265

می توانند در راه خدا بنده آزاد کنند، ما نمی توانیم، قدرت بر حج دارند، ما نداریم، صدقه می دهند، ما نمی توانیم، جهاد می کنند، برای ما میسر نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صد بار «الله اکبر» بگوید، بهتر از آزاد کردن صد بنده است و کسی که صد بار تسبیح بگوید، بهتر از صد قربانی است و کسی که حق را حمد بگوید، بهتر از صد اسب با بار و زین و لجام و رکاب است که در راه خدا قرار دهد و کسی که صد بار «لا إله إلا الله» بگوید از نظر

عمل، در آن روز بهتر از همه است، مگر کسی زیادتز از او بگوید. این خبر به گوش اغیا رسید و به گفتار آن حضرت عمل کردند، فقرا به محضر حضرت برگشتند و داستان را گفتند، حضرت فرمود: این فضل خداست که به هرکس بخوهد عنایت می کند «1».

اخلاص در ذکر

در این روایات و ثوابهایی که در آن ذکر شده دقت کنید، ببینید مسئله ذکر به این سادگی است که هرکس بگوید آن همه ثواب می برد یا این ثوابها اختصاص به اهل معرفت و اهل اخلاص دارد؟!

ذکر، اخلاص می خواهد، شرایطی دارد، مقدماتی برای آن هست، مگر بدون شرایط و اخلاص و مقدمات، آن همه بهره الهی دارد.

به روایت زیر که یکی از مهم ترین و صحیح ترین روایات است توجه کنید:

اسحاق بن راهویه گفت: چون حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام در سفر خراسان به نیشابور رسید، پس از آن که اراده رفتن به سوی مأمون کرد، محدثین جمع شدند و عرض کردند: ای پسر پیامبر! از شهر ما تشریف می برید

(1) - الکافی: 505/2، باب التسیح والتهلل، حدیث 1؛ الأملی، شیخ صدوق: 70، مجلس 17، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 266

و برای استفاده ما حدیثی بیان نمی فرمایید؟ پس از این تقاضا، حضرت سر خود را از عمارت بیرون آورد و فرمود:

شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیهما السلام، فرمود: شنیدم از پدرم محمد بن علی علیهما السلام فرمود: شنیدم از پدرم علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: شنیدم از پدرم حسین بن علی علیهما السلام، فرمود: شنیدم از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود:

شنیدم از جبریل، گفت: شنیدم از پروردگار عز و جل فرمود: کلمه «لا إله إلا الله» دژ و حصار من است، پس هرکس داخل دژ و حصار من شود از عذاب من ایمن خواهد بود، پس هنگامی که مرکب حضرت حرکت کرد با آواز بلند فرمود: با شروط آن و من خود یکی از شروط می باشم «1».

آری، «لا إله إلا الله» شرط صحتش اطاعت از امامی است که از جانب خدا معین شده، مطیعان بنی امیه و بنی عباس و هارون و مأمون و آمریکا و روس و انگلیس و هر طاغوتی اگر روزانه هزاران بار «لا إله إلا الله» بگویند، طبق روایت گذشته به آنان خطاب می شود دروغ می گویند.

و نیز به روایت بسیار پراهمیت زیر توجه کنید که ابو سعید خدری می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله علی بن ابی طالب گرد او بودند، حضرت فرمود: هرکس بگوید: «لا إله إلا الله» داخل بهشت خواهد شد، پس دو تن از یاران گفتند: ما نیز می گوئیم: «لا إله إلا الله»، حضرت فرمود:

همانا «لا إله إلا الله»؛ یعنی شهادت به یگانگی خدا از این شخص «اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام» و از شیعیانش قبول می شود، باز آن دو تن تکرار کرده گفتند: ما

(1) - الأُمّالی، شیخ صدوق: 235، مجلس 41، حدیث 8؛ معانی الأخبار: 370، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 267

نیز می گوئیم: «لا إله إلا الله»، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت آن گاه بر آن دو نفر فرمود: نشانه پیروی از او این است که بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او ننشینید و گفتار و کلام او را تکذیب ننمایید «1».

از مضمون عالی این گونه روایات استفاده می شود که هر گوینده «لا إله إلا الله» اهل نجات نیست، این ذکر مقدمات روحی و اخلاص و جمع بودن شرایط می خواهد.

و باز به روایت بسیار مهمّ زیر توجه کنید:

ابو الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده:

هرکس بگوید: «سبحان الله»، خداوند درختی در بهشت برای او می‌نشانند، و هرکس بگوید: «الحمد لله»، برای او نیز درختی در بهشت می‌کارد و هرکس بگوید: «لا إله إلا الله»، برای او نیز همین طور و هرکس بگوید: «الله أكبر»، برای او نیز درختی در بهشت می‌کارد.

پس مردی از قریش گفت: یا رسول الله! سپس درختان ما در بهشت زیاد است.

فرمود: بلی، ولكن بترسید از این که آتشی بفرستید و آن درختان را بسوزانید «2» و این فرمایش خدای متعال است که می‌فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ] «3».

ای اهل ایمان! پیامبر را اطاعت کنید و اعمالتان را [با تخلف از دستورهای

(1) - ثواب الأعمال: 7، ثواب من تقبل منه شهادة لا اله الا الله؛ بحار الأنوار: 202 / 90، باب 5، حدیث 40.

(2) - وسائل الشیعة: 186 / 7، باب 31، حدیث 9074؛ بحار الانوار: 168 / 90، باب 2، حدیث 3.

(3) - محمد (47): 33.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 268

خدا و پیامبر، شرک، نفاق، منت‌گذاری و ریا] باطل مکنید.

از این روایت چه استفاده می‌کنید؟ معصوم آن هم مانند پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌گوید؟

از روایت حضرت رضا علیه السلام و روایت بعد از آن و روایت بالا چه می‌فهمید؟! همان‌طوری که از مضمون این سه روایت استفاده می‌شود، برای قبولی عمل، شرایطی است و امثال این سه روایت اطلاق روایات دیگر را مقید می‌کند که هر ذکری و هر عملی که اجر و ثواب بزرگی دارد، شرایط قبلی و بعدی دارد.

در پایان روایات ذکر لازم است يك بار ديگر به جملات مورد شرح توجه كنيد كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: قلب را قبله زبان قرار بده، زبان را جز به اشاره قلب به ذكر مياور، در مسئله ذكر، عقل را به كار گرفته و از روى رغبته ايماني ذكر بگو، پس به حق كه خداوندت به ظاهر و باطن آگاه است و او مى داند آنچه را كه در ميدان مخفى سينه ها مى گذرد؛ چه رسد به آنچه كه در علانيه و آشكار است.

اذن يادآور حقايق الهى

اذن را مى توان از جمله ادكاري دانست كه مردم به عظمت آن كم تر توجه دارند.

چهار مرتبه «الله اكبر»، آن هم پنج وقت، آن هم با صدای رسا، به چه معناست؟ يعنى، اى گم شدگان! اى غافلان! اى خفتگان! و اى غرق شدگان در امور مادی و معاش! و اى آلودگان به گناه! خدای شما از هرچه فكر مى كنيد و به آن دل بسته اید و به آن تعلق پیدا کرده اید بزرگ تر است، آنچه به آن وابسته هستید در جنب حضرت دوست هيچ و پوچ است، نمود و ناپايدار است، سست و بی اصل است، كوچك و صغير و بی قابليت است، چه سست اراده و كم خرد آن كسى كه عظمت بی نهايت در بی نهايت را رها كند و از رحمت بی انتها و ذاتی كه تمام صفات

عرفان اسلامى، ج 3، ص: 269

كماليه در او جمع است دست بردارد و از اصل و ریشه و بنیان دست كشيده و روى باز گردانده به امورى جزئى و اشيائي توخالی و از دست رفتنى دل بندد و دل بستگى او به حدّ غرق شدن در اين امور برسد.

عاشقان او جز او بزرگى نديدند و از غير او ياد نكردند و از دنيا و مافيهها به اندازه اى كه محبوب اجازه داده، استفاده كردند و راه ورود غير را بر دل بستند.

چار تكبير زدم يكسره بر هرچه كه هست

من هماندم كه وضو ساختم از چشمه عشق

دو بار «اشهد ان لا اله الا الله» كه در اين شهادت بايد تمام هستى و وجود انسان شركت داشته باشد و جزئى از اجزای وجود نماند، مگر اين كه به وحدانيت حضرت دوست شهادت دهد.

به قول عارف واله فيض كاشانى:

در صدف جان دری نیست به جز دوست
آن که دل از عشق او زنده بود اوست اوست دوست

مغز در این نه طبق نیست بجز عشق حق
هرچه به جز عشق او نیست به جز پوست پوست

قد سهی قامتان زان چمن آراست راست
روی پری پیکران زان گل رو روست روست

عشق مرا پیشه شد در رگ و در ریشه شد
نیست منی در میان من نه منم اوست اوست

اوست همه عزّ و ناز ما همه ذلّ و نیاز
خواری ما بھر ما عزت ما زوست زوست»1

دو بار «اشهد ان محمداً رسول الله»، یعنی راه حق، شناخت حق و قبولی عمل در درگاه حق، بسته به اتصال هستی انسان به رسول خداست، آن انسان کریمی که خداوند بزرگ به وسیله او، خود و قوانین و حلال و حرام و بهشت و دوزخ و ملک و ملکوت و ائمه طاهرين عليهم السلام و قواعد زندگی سالم را به انسان شناساند و بدون تعلیم گرفتن از او و منهای اسوه قرار دادن او، محال است انسان به جایی و به چیزی برسد، شهادت به رسالت او در حقیقت نفی تمام مکتب‌های غیرالهی است و عینیت این شهادت در زندگی و حیات است که انسان را به دو بال علم و عمل آراسته کرده و به سوی مقام قرب به پرواز درمی‌آورد.

دو بار به عنوان استحباب مؤکد و هنگامی که خطری جدی، حقیقت اسلام را تهدید کند، به عنوان واجب الهی: «اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولیّ الله»، به این معنا که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، راه پیامبر صلی الله علیه و آله و صراط قرآن و شرع الهی و جاده مستقیم خداوندی و حقیقت و شیرینی دین و علت العلل اتصال آدمی به حق، علی علیه السلام است.

دو بار «حی علی الصلاة»؛ شتاب به نماز کنید، آن حقیقتی که شما را از فحشا و منکر باز می‌دارد، آن واقعیتی که سبب اتصال شما به حضرت جانان است، آن عروة الوثقی که اگر در زندگی شما نباشد در خیر دنیا و آخرت به روی شما بسته است.

دو بار «حی علی الفلاح»، دو بار «حی علی خیر العمل» و باز دو مرتبه «الله اکبر» و دو بار هم «لا إله إلا الله»، این اذکار عالیّه را صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا، مؤذنین عارف می‌گویند و باید بگویند، تا با گفتن خود، گوش

جان بندگان را نوازش داده و آنان را به سوی حق بخوانند و از غیر دوست منصرف نمایند و می‌دانند که مستحب است با شنیدن صدای اذان، انسان با مؤذن هماهنگی کرده

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 271

با تمام وجود آن جملات نورانی را تکرار کند، سپس خود را برای حضور در پیشگاه حضرت مولا آماده نماید.

ثواب اذان و مقام مؤذن

برای درك ثواب مؤذن و آن که به اعلام مؤذن توجه می‌کند، به روایاتی که در کتب عالی روایی آمده مراجعه کنید، در این جا به عنوان تیمن و تبرک، روایتی را که در «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق رحمه الله نقل شده توجه فرمایید:

عبدالله بن علی می‌گوید: متاع خود را از بصره به مصر بردم تا به فروش برسانم، روزی در یکی از کوچه‌های مصر، پیری را دیدم بلند بالا، سبز چهره که تمام موهای سر و صورتش سپید بود، جامه‌ای از دو قطعه سیاه و سپید بر تن داشت، سؤال کردم: کیست؟ گفتند: بلال، مؤذن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

همین که او را شناختم، با لوحه‌هایی که همیشه برای نوشتن مسائل مهم همراه داشتم به نزد او شتافتم و به او سلام کردم، جواب داد: «علیک السلام».

گفتم: ای مرد بزرگوار! قسمتی از آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای من بگو.

گفت: تو چه می‌دانی من کیستم؟

گفتم: بلال، مؤذن رسول اسلامی.

چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را بردم، گویی خاطرات الهی زمان آن حضرت برای بلال تجدید شد و او را به یاد نوازش‌های جان فزا و محبت‌های بی‌شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت. او به یاد سیمای ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله، شروع به گریه کرد، من هم تحت تأثیر گریه‌های او ناله سر دادم، مردم به تماشای ما آمدند و ما دو نفر هم چنان می‌گریستیم.

آن‌گاه گفت: ای پسر! از کجایی؟

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 272

گفتم: از مردم عراق، گفت: به به!

سپس ساعتی خاموش شد و پس از سکوت فرمود: ای برادر عراقی! بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: اذان گویان، امین مؤمنان بر نمازها و روزه‌هاشان هستند، و بر گوشت‌هایی که مصرف می‌کنند و بر جان‌هاشان که در پناه اسلام محفوظ است و خواسته‌ای از حضرت حق نخواهند مگر آن‌که خداوند برآورده کند و درباره هیچ کس شفاعت نکنند مگر این‌که مورد پذیرش واقع شود.

امام خمینی رحمه الله در ذیل جملات بالا از یکی از دانشمندان معاصر در توضیح امین بودن مؤذن، مطلب زیر را نقل می‌کند: قبول شدن شفاعت و درخواست مؤذن در برابر تکلیف سنگینی است که بر عهده او است. مانند این‌که پلیس در شهر و ژاندارم در بیابان، پاس اموال و نفوس مردم را می‌دهند و این پاسداری، وظیفه بسیار سخت و سنگینی است؛ ولی در مقابل این مسؤولیت سنگین، امضا و تصدیق پلیس و ژاندارم در مقامات بالای مملکت دارای ارزش و اعتبار است.

مؤذن هم همین‌طور است، او با اذان خود در شهر یا بخش یا ده و دهکده به سپاه اسلام یا به مردمی که از آن ناحیه عبور می‌کنند، اعلام می‌کند که مردم این ناحیه مسلمان‌اند، ای رونندگان! شما می‌توانید گوشت بازار اینان را مصرف کنید و از پوست و کفشی که می‌فروشند به عنوان جنس حلال بخريد و تمام مردم با اعلام اذان مؤذن در ماه رمضان امساك کرده یا افطار می‌کنند و با اعلام اذان او، نماز پنج‌گانه را به وقت معین آن می‌خوانند، اینان که این‌گونه بر امور مسلمانان امین هستند باید تحمّل بی‌خوابی و نظم در امور را همواره برنامه خود قرار دهند و این برای مؤذن دارای رنج و مشقّت است و در مقابل این رنج است که خدای عزیز، شفاعت و درخواست آنان را قبول می‌نماید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 273

شیخ صدوق در دنباله روایت می‌فرماید:

عبدالله به بلال گفت: خدایت رحمت کند، بیش‌تر بگو.

فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

هرکس چهل سال برای خدا و به حساب خدا اذان گوید، خداوند در محشر او را بیاورد، در حالی که برای او همانند عمل چهل صدیق است آن هم عمل مبرور مستقبل که خداوند مهربان آن عمل را با اشتیاق از او می‌پذیرد.
گفتم: بیش‌تر بگو.

گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس بیست سال اذان بگوید، خداوند در قیامت او را همراه نوری هم وزن با آسمان محشر می‌کند؛ آری، بیست سال تلقین عظمت و توحید خداوند آن هم هر روز پنج نوبت، آن‌چنان در نفوس تأثیری می‌گذارد که با آسمان نورانی به رقابت می‌افتد.

گر نور عشق حق به دل و جانت او فتد بالله کز آفتاب فلك خوب‌تر شوی

گفتم: بیش‌تر بگو، خداوند تو را رحمت کند.

گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم: هرکس ده سال اذان بگوید، خداوند او را با حضرت ابراهیم خلیل در بارگاه او یا درجه او جای دهد.

گفتم: خداوند تو را رحمت کند، بیش‌تر بگو.

گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

هرکس يك سال اذان بگوید، در روز قیامت برانگیخته شود، در حالی که همه گناهانش آمرزیده شود، اگرچه همانند کوه احد باشد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 274

گفتم: خدا تو را رحمت کند، بیش‌تر بگو.

گفت: چشم، پس تو نیز یاد بگیر و عمل کن و به حساب خدا منظور بدار، شنیدم از رسول الهی که فرمود: هرکس در راه خدا، از روی ایمان و به حساب خدا و به منظور نزدیک شدن به حضرت حق برای يك نماز اذان بگوید، خداوند همه گناهان گذشته او را می‌آمرزد و در باقی‌مانده عمر بر او منت نهاده و نیروی خویشتن داری از گناه به او مرحمت نماید و او را با شهیدان و فداکاران راه حق در بهشت يك جا جمع کند.

گفتم: بیش‌تر بگو، خدای تو را رحمت کند، ای بلال! بهترین سخنی که از رسول اسلام صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای من بگو.

فرمود: ای وای ای پسر! بند دلم را بریدی، آن‌گاه گریه سر داد، او گریست و من اشك ریختم تا جایی که به خدا قسم دلم به حالش سوخت.

معلوم نیست جذبه بلال از چه بود، آیا از مضمون حدیث ذیل بود؟ یا کیفیت سؤال، خاطرات دیگری در او زنده کرد و او را آتش زد، به هر حال پس از آن‌که از حال جذبه باز آمد، فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و خداوند همه را يك جا جمع کند، فرشتگانی از نور برای اذان گویان برانگیزد که پرچم‌ها و شعارهایی از نور به همراه دارند و مرکب‌هایی به يدك می‌کشند که زمامشان از زبرجد سبز و پای آنها از مشک اذفر است.

«اهمیت در معرفی زمام و پا، در آن است که پا و سر رمز مبدأ و منتها است، اذانی که با تعظیم خدا شروع و با کلمه توحید ختم می‌گردد، در عالم تجسم اعمال و تبدل اعراض به جواهر، بسیار مناسب است که به صورت مرکبی از نور گردد که زمام و آغازش، جوهری پرارزش و با عظمت هم چون زبرجد آن هم با رنگ سبز که

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 275

رنگ نخستین تحوّل جماد به عالم حیات و منتها و پایش از مشک اذفر باشد که رمز عطر افشانی گل توحید در فضای جان است».

مؤدّن‌ها بر مرکب‌های نور سوار و با طرز بسیار با شکوهی بر فراز آن مرکب‌ها می‌ایستند که اذان را ایستاده گفته‌اند و فرشتگان خدا، جلودار آنانند و به صدای بلند اذان می‌گویند.

سپس بلال، سخت به گریه افتاد و شیون کنان گریست و من نیز گریستم، همین که از گریه آرام گرفت، گفتم: سبب گریهات چه بود؟ گفت: آه که تو چیزی را به یاد من آوردی.

از حبیبم شنیدم که می‌فرمود: به حق آن که مرا به پیامبری برانگیخت که مؤذّن‌ها بر زیر مرکب‌ها ایستاده و «اللّه اکبر» گویان بر مردم گذر می‌کنند، همین که این را گویند، من صدای ضحّه و ناله‌ای از اتمم می‌شنوم، اسامه بن زید پرسید: آن ضحّه و ناله چیست؟ فرمود: غلغله تسبیح و تحمید و تحلیل است و چون گویند: «اشهد ان لا اله الا الله»، امت من می‌گوید: ما در دنیا تنها همان خدای یکتا را می‌پرستیدیم، پس به آنها گفته می‌شود راست گفتید. همین که گفتند: «اشهد ان محمداً رسول الله» امت من می‌گویند: این همان است که پیام پروردگار ما را برای ما آورد و ما هم با آن که او را از نزدیک ندیدیم به او ایمان آوردیم.

پس گفته می‌شود: راست گفتید، این همان است که وظیفه پیامبری را که از پروردگار شما داشت انجام داد و شما به او ایمان داشتید. پس بر خداست که میان شما و او جمع فرماید، سپس آنان را به منزل‌هایشان می‌رسانند و در آن منازل چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل آدم زاده‌ای خطور

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 276

کرده است «1».

سپس نگاه پر معنایی به من کرد و گفت: اگر بتوانی نمیری، مگر آن که اذان بگویی، این کار را بکن و با افتخار منصب اذان‌گویی بمیر، دنباله روایت در وصف بهشت، بسیار مفصل است و ممکن است به خواست خدا در شرح بعضی از روایات ابواب آینده این کتاب بیان شود.

در هر صورت، ذکر واقعی آن است که انسان مفهوم و حقیقت ذکر را با کمک عقل و قلب درک کند و از روی رغبت ایمانی بگوید و زندگی خود را در تمام شؤون با آن ذکر هماهنگ نماید؛ اگر گفت: «سبحان الله»، معنایش را نیز درک کند که مولای او از هر عیب و نقصی منزّه است، پس باید بنده چنان مولایی هم درخور امکان و استعدادش، از عیب منزّه باشد، اگر گفت: «اللّه اکبر»، واقعاً توجه داشته باشد که تمام عالم و آدم در برابر او کوچک است و تنها بزرگ اوست و دست از بزرگ بر نداشته و محکوم کوچک گردد، اگر گفت: «لا اله الا الله»، به دنبال آن با همه هستی، غیر خدا را نفی کرده و فقط عشق و حاکمیت او را در زندگی بپذیرد و همین طور با تمام اذکار اعم از واجب و مستحب به همین صورت معامله کند، تا بتوان به او بگویند «ذاکر حقیقی» است.

(1) - الأُمّالی، شیخ صدوق: 210، مجلس 38، حدیث 1؛ من لا یحضره الفقیه: 1/ 292، باب الاذان والاقامة، حدیث 905.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 277

[وَكُنْ كَالنَّازِعِ رُوحَهُ أَوْ كَالوَاقِفِ فِي الْعَرَضِ الْأَكْبَرِ غَيْرِ شَاغِلٍ نَفْسَكَ عَمَّا عَنَّاكَ بِمَا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فِي أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ]

حال انسان در هنگام ذکر

به هنگام ذکر یا در همه حال مانند انسان محتضر باش؛ انسانی که قدرت انجام هیچ گونه عمل لغو و بیهوده‌ای ندارد، انسانی که در آن حال به غیر لطف و محبت و عنایت الهی به برنامه دیگری متوجه نیست و از غیر او کمک و یاری نمی‌خواهد و طمع به غیر جناب او ندارد.

اگر در همه حالات، چه در خانه، چه در بیرون، چه در سفر، چه در حضر، چه در وقت کسب، چه زمان معاشرت و چه هنگام خوردن و خوابیدن، خود را همانند آدم، محتضر بدانی، باور کن که لحظه‌ای حاضر نخواهی شد دست از حسنات برداری و چشم به هم زدنی حاضر نخواهی شد دامن حیات به آلودگی‌ها آلوده شود!!

یا خود را در همین دنیا و در تمام لحظاتش، حاضر در محضر حساب بین، آن هم حساب و پرونده‌ای که قاضی و حاکم خداست و عاقبت پرونده یا بهشت است یا جهنم.

ای عزیز! بیدار باش و فرصت گرانمایه عمر را غنیمت بدان و دست از عروۃ

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 278

الوثقای هدایت برنادر و با دنیا به عنوان مزرعه آخرت معامله کن، عمر خیلی زودگذر است، برزخ و قیامت با تو هیچ فاصله‌ای ندارند، دنیا هم مانند آخرت، محضر خداست و تو بین در این محضر در چه حالی و در چه کاری؟ مواظب باش خود را به آنچه از جانب حضرت حق از امر و نهی و وعده و وعید، مأمور نیستی، مشغول نکنی که این شغلی است شیطانی و عاقبتی جز حسرت و پشیمانی و ضرر و خسارت ندارد. عمر را در گردونه اجرای اوامر و کناره‌گیری از

محرمات و توجه به آنچه که به آن وعده بهشت داده شده و خودداری از آنچه که به آن وعده عذاب داده شده، مصرف کن.

به قول عارف با سوز، الهی قمشه‌ای رحمه الله:

برخیز شبی هنگام سحر	بخروش دمی با دیده تر
آهی کش و ساز آهنگ سفر	بشتاب دلا در راه وفا
از خواب گران بردار سری	با سوز نھان با چشم تری
شمعی بفروز جانا سحری	میکن سفری تا ملک بقا
یک عمر شدی سرمست غرور	می نوش شبی از جام طهور
کز خاک رسی در عالم نور	بخرام برون زین شهر فنا
غافل منشین دیوانگی است	در راه شدن فرزانیگی است
دزد ره عشق چون خانگی است	مندیش زکس جز نفس و هوا
در حضرت دوست گر بنده شوی	از مهر رخس تابنده شوی
خورشید صفت رخشنده شوی	ای ظلمتی از انوار هدا
صیاد ازل در عالم تن	در نه قفس این چرخ کهن
برسته کنون باب و پر من	سازد زکرم این مرغ رها
از دام جهان آزاد شوم	خاک در آن صیاد شوم

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 279

پایان رسد اندوه و جفا	باشد که زغم دلشاد شوم
چون شعله طور سوزان هوسی	یا رب برسان آتش نفسی
کز دام فراق گردیم رها»1«	آزاد کن مرغ قفسی

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 280

[وَأَغْسِلْ قَلْبَكَ بِمَاءِ الْحُزْنِ وَلَا تَشْغُلْهَا بِدُونِ مَا كَلَّفَكَ]

غسل قلب با اشک ندامت

دل خود را از تعلق به دنیا و امور آن و از تمام آلودگی‌های مربوط به دل با آب اندوه و حسرت بر عمر گذشته و با اشک پرقیمت چشم که در راه خدا به خصوص در دل شب‌های تار بر ظاهر صورتت جاری می‌گردد، بشوی. در روایت آمده: يك قطره اشك ندامت، دریایی از غضب الهی را خاموش می‌کند.

در حدیث است که:

در روز قیامت، شخصی را به میزان حساب، حاضر می‌کنند که در مدت عمر خود ظاهراً اعمال نیکی انجام داده، عمل‌های او را به جناب حق عرضه می‌کنند، حضرت باری، هریک از اعمال او را به عیبی و تقصیری برمی‌گرداند، آن‌گاه دستور می‌رسد که آن عبد باید به جهنم برود، يك موی از مژه چشم او پس از اذن حضرت حق عرضه می‌دارد: خداوندا!

این شخص در شبی از شب‌ها یاد تقصیرات خود کرد و دلش سوخت و اشك ندامتش بر چهره جاری گشت به حدی که من در آن اشك غرق شدم، خداوند مهربان به قیمت آن اشك از بنده‌اش بگذرد و او را از جهنم نجات دهد.

انسان هر چند که تمام لحظاته را به خوبی گذرانده باشد، ولی باید در برابر عظمت حق، خود و اعمالش را هیچ انگاشته و به طور دائم در خلوت دل، محزون

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 281

باشد و برگزیده تأسف خورده، در حدی که به یاد گذشته و خالی بودن پرونده‌اش از اعمالی که لایق مولاست گریه کند و با اشك چشم، جان را صفا دهد و مواظب باشد به آنچه مکلف نیست، عمر تلف نکند.

به قول الهی قمشه‌ای، در ترجمه جمله «قلوبهم محزونة» که در وصف عاشقان حق از امام عارفان امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده:

بلی جفت غم است از یار خود طاق

پرانده باشد آن دل‌های مشتاق

چه شمعش در شرار غم بسوزند

به هر دل مشتعل تقوا فروزند

کز آن غم کس مبادا شاد خاطر

کدامین غم؟ غم دین، دین دلبر

دل پاکان به درد غم قرین است

نشان معرفت قلب حزین است

سرشك سرخ بارد بر رخ زرد

درخت معرفت بار آورد درد

غم یار و غم جسم و غم جان

ز هر غم خاطری باشد پریشان

غم دنیای دون خوردن زیان است

غم دین شادی هر دو جهان است

غم دین خور، مخور اندوه دیگر

چه خوش گفت آن حکیم ذوق پرور

عروس یکشبه ماتم ندارد

غم دین خور که دنیا غم ندارد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 282

[وَأَجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِكَ لَكَ فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْكَ فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَأَشْهَى وَأَتَمُّ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَأَسْبَقَ]

ذاکر حق

یاد وجود مقدس او باش، به خاطر این که او یاد تو است و از آن جا که یاد او نسبت به عبد همیشگی و در تمام لحظه‌ها است و در پیشگاه حضرت او غفلت و نسیان راه ندارد، پس در مقابل چنین یادی که محبوب از تو دارد، تو هم در تمام لحظه‌ها و آنات و حرکات و سکنتات به یاد او باش.

بیدار باش که حضرت دوست، چه گونه یاد تو است؟ تو را خلق کرده و هرچه لازم داشتی به تو مرحمت فرموده و هرچه احتیاج داری به تو عنایت می‌کند، با این که هیچ احتیاج و نیازی به تو ندارد. کدام لحظه را می‌شناسی که حضرت جانان از تو غافل بوده و تو را از یاد برده باشد؟

این ظلم بزرگی است که محبوب به طور دائم یاد تو باشد و تو از او یاد نکنی و به خصوص به امر و نهی او توجه نداشته باشی.

امام سجاد علیه السلام، در دعای ابوحزمه که از پراهمیت‌ترین دعاهاى شیعه است، درباره عنایات حضرت حق، عرضه می‌دارد:

آقای من! منم آن کودکی که پروریدی، منم نادانی که به من علم و آگاهی آموختی منم گمراهی که او را هدایت کردی، منم پستی که او را به رفعت و بلندی

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 283

و آقایی رساندی، منم ترسانی که او را راحت و آسوده ساختی، منم گرسنه‌ای که سیرش کردی، تشنه‌ای که سیرایش نمودی، برهنه‌ای که پوشاندی، فقیر و بی‌چیزی که توانگرش نمودی، ناتوانی که نیرویش دادی، خواری که عزیزش فرمودی، بیماری که درمانش دادی، گدایی که دستش را از عنایت و لطف پر کردی، گنهکاری که برای حفظ آبرویش او را پوشاندی، خطا کاری که از او درگذشتی، منم آن اندکی که بسیارم نمودی، خوار شده‌ای که او را کمك کردی و رانده‌ای که منزلش دادی.

و سید مظلومان، پیشوای شهیدان، امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که دعای بی نظیری است، عرضه می دارد:

ای مولای من! تویی که بر من منت نهادی، تویی که به من نعمت دادی، تویی که بر من احسان کردی، تویی که بر من نیکی کردی، تویی که مرا فضیلت دادی، تویی که کاملم کردی، تویی که روزی ام دادی، تویی که به من توفیق دادی، تویی که به من عطا فرمودی، تویی که مرا توانگر کردی، تویی که مرا ننگه داشتی، تویی که مأوايم دادی و کارم را کفایت کردی، تویی که هدایتیم نمودی، تویی که خود دارم کردی، تویی که بر من پرده پوشیدی و مرا آمرزیدی، تویی که از من درگذشتی و پابرجایم کردی و عزیزم داشتی، تویی که کمکم کردی و بازویم را گرفتی و تأییدم فرمودی و یاورم شدی و شفایم بخشیدی و عافیتم دادی و گرامی ام داشتی.

فیض، آن عاشق دلباخته در این که هرچه را بنگری و به هرچه فکر کنی ریشه و اصل، آن اوست، می گوید:

عارفان از چمن قدس چو بوی تو کشند	خویش را بی خرد و مست به کوی تو کشند
چون بخورشید فتد چشم حقایق بینان	برقع چشمه خورشید زروی تو کشند
خستگان بدرون ظلمات ار گذرند	هر طرف دست بیازند که موی تو کشند

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 284

عاشقان با جگر سوخته و چشم پر آب	تشنه آب حیاتی که ز جوی تو کشند
هرچه بینند جمال تو در آن می بینند	صورت و معنی هر چیز به سوی تو کشند
سرو را در نظر آرند بیاد قد تو	گرد گلزار برآند که بوی تو کشند
هر ثنا هرکه کند در حق هرکس همه را	به له الملك وله الحمد به سوی تو کشند

روز ایشان بود آنگه که به رویت نگرند شب زمانی که در آن طره موی تو کشند»¹

آری، او را با این همه محبت و عنایتی که در حق تو کرده یاد کن که او را در عین این که از هر جهت بی نیاز از تو می باشد یاد تو است، او که تو را یاد می کند، یاد او نسبت به تو از یاد تو نسبت به او بزرگ تر و مرغوب تر و تمام تر است و یاد او همیشه نسبت به تو، جلوتر از یاد تو نسبت به اوست، حق نیست که او این گونه به نظر لطف و عنایت بر تو بنگرد و تو او را نادیده بگیری!

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 285

[وَمَعْرِفَتُكَ بِذِكْرِهِ لَكَ يُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَالْإِسْتِخْيَاءَ وَالْإِنْكَسَارَ وَيَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيَاهُ كَرَمِهِ وَفَضْلُهُ السَّابِقِ وَتَخْلُصُ لَوَجْهِهِ وَتَصْغُرُ عِنْدَ ذَلِكَ طَاعَاتُكَ وَإِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مَنِّهِ]

کوچک شمردن اعمال در پیشگاه الهی

وقتی به این معنی واقف می شوی که وجود مقدس یار لحظه ای از یاد تو غافل نباشد و اوست که هم چون ماهی دریا تو را غرق در نعمت و آقایی و کرامت کرده و اوست که در تمام مواقع به داد تو رسیده و هرگونه وسیله زندگی و خوشی و راحتی برای تو فراهم آورده، این آگاهی باعث و مورث سه حقیقت می شود، باعث می شود که در تمام جوانب حیات، نسبت به حضرت او، حال خضوع گرفته و در برابر امر و نهی او تکبر نکنی و نیز موجب می گردد که در خلوت و آشکار نسبت به تمام امورت از حضرت او حیا کنی و غفلت باعث می شود که در برابر پیشگاه مقدس او سر عجز و انکسار به خاک آوری.

و عبادات هرچند در برابر نعمت های او به نظرت زیاد بیاید بر اثر این آگاهی کوچک و حقیر به نظر خواهد آمد، تا جایی که در برابر عظمت او از عبادات خود با همه کثرتش، شرمسار و خجالت زده خواهی شد.

به راستی فعل موجود، ممکن و ضعیف و حقیر و پست هر چند زیاد باشد، در برابر عنایت و لطف واجب چه قدر و ارزشی دارد؟

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 286

اعمال ناقص در بارگاه رب کامل

ای عزیز! اعمالی که از تو برای حضرت دوست صادر می شود و به گمان تو تمام عیار است، ممکن است دارای عیوبی باشد که تو راه به آن نبرده باشی و از نظر تو مخفی مانده باشد.

از عطای سلمی که یکی از مشاهیر اهل حال است نقل شده که:

در اوایل حال، نساجی داشته و از آن شغل کسب معاش می نمود.

روزی پارچه ای بافت، پارچه ای که برای بافت آن وقت بسیار صرف کرده بود و نهایت دقت را در آن به کار برده بود و اعتقاد داشت در نهایت محکمی و خوبی است.

پارچه را به بازار می برد و به بزازی که متخصص پارچه و قیمت بود ارائه می کند، بزاز از قیمتی که عطا در نظر داشت کمتر قیمت می کند؛ زیرا عیوبی در پارچه بود که بزاز به آن اشاره می کند در حالی که آن عیوب از دید عطا دور مانده بود.

عطا پس از علم به عیوب، در وسط بازار، شروع می کند به بلند گریه کردن، بزاز از کرده پشیمان می شود و به عطا می گوید: مرا ببخش به هر قیمتی که می خواهی از تو می خرم، عطا می گوید: گریه من از کمی قیمت پارچه نیست، بلکه از این است که من با وجود سعی بسیاری که در بافت این پارچه کرده ام و به اعتقاد خود آن را بی عیب می دانستم، معیوب از آب در آمد و من از عیب آن غافل بودم، شاید عمل های من هم مثل این پارچه پر از عیب باشد و چون روز قیامت به نظر خبیر بصیر برسد، عیب هایش ظاهر گردد، در حالی که من از آن غافل بودم و آن روز چه کنم؟!

آیت الله بروجردی، یکی از اعظام علمای شیعه و فقهای بزرگ مذهب بود،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 287

شخصیت ممتاز علمی و عملی ایشان باعث گشت که در زمان وی، حوزه علمیه قم از چنان عظمتی برخوردار شود که صدای دانش و مذهب شیعه به بسیاری از کشورها برسد.

امام خمینی رحمه الله برای حضرت آیت الله بروجردی رحمه الله اهمیت و احترام خاصی قائل بودند.

نقل می کنند: يك روز عده ای از علمای بلاد در محضر آیت الله بروجردی جمع بودند، در برابر ایشان صحبت از خدمات ارزنده آن جناب به میان آمد و هرکسی گوشه ای از برنامه های پراهمیت ایشان را اعم از پرپار کردن فقه، عظمت دادن به حوزه، چاپ کتب علمی، تأسیس دار التّقریب، ساختن مساجد و مدارس، فرستادن مبلغ به ممالك خارجی، گوشزد می کرد و آن جناب با دقت به آن مسائل گوش می دادند، تنها پیرمرد عالمی که اکثر حضار او را نمی شناختند و معلوم بود از گوشه ای از کشور به دیدن آن جناب آمده ساکت بود.

آیت الله بروجردی به او فرمودند: شما هم چیزی بگو، ناگهان پیرمرد با حالی پر از خضوع و انکسار عرضه داشت:

أَخْلَصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ الثَّاقِدَ بَصِيرٌ «1».

حضرت آیت الله، آنچه گفتند به درد شما نمی خورد، عمل خالص کن که زرگری که بناست اعمال را محك بزند، بیدار بیدار است.

نوشته اند بهت مجلس را گرفت و به پهنای صورت، اشك از دو دیدگان حضرت آیت الله بروجردی سرازیر شد.

آری، اعمال ما را با عطا و عنایت او چه نسبت است، اصولاً اعمال ما انسانها

(1) - بحار الأنوار: 432 / 13، باب قصص لقمان وحكمه، حدیث 23.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 288

قدر و قیمتی ندارد که در برابر عطای دوست بتوان از آن حرف زد!!

به قول الهی آن عارف فرزانه و بیدار یگانه:

هرچه جز بندگی یار هوا بود هوا

هرچه جز زندگی عشق فنا بود فنا

عارفان را الم و درد، دوا بود دوا

عاشقان را غم و اندوه صفا بود صفا

عشق و حیرانی ذرات به جا بود به جا	مهر خورشید به ذرات نکو بود نکو
رحمت او کرم و جود و عطا بود عطا	طاعت ما غلط و نقص و گنه بود گنه
در بر عقل چنین نکته خطا بود خطا	کرم دوست به ما در عوض سعی و عمل
حسن بی حد رخ یار روا بود روا	به گدایان زره عشق کرم کرد کرم
رحمتش عام به هر شاه و گدا بود گدا»1«	با «الهی» اگر از لطف نظر داشت نظر

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 289

[وَرُوَيْتُكَ ذِكْرَكَ لَهُ ثَوْرُكَ الرَّيَا وَالْعُجْبُ وَالسَّغَمَةُ وَالْغُلْظَةُ فِي خَلْقِهِ وَاسْتِكْثَارِ الطَّاعَةِ وَنِسْيَانِ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ]

متوجه باش ذکرِی که نسبت به حق داری، به توفیق خود اوست، مبدا فکر کنی کار تو است که تو قدرت بر انجام هیچ کاری نداری، اگر عنایت و محبت او نباشد، یک ذکر یا یک رکعت عبادت از دستت بر نخواهد آمد.

اگر ذکر خود را ببینی، به تدریج به ریا و عجب و سفاهت و تندِی با خلق دچار خواهی شد و طاعت و ذکرِت به نظر زیاد خواهد آمد و کرم و فضل حضرت دوست را فراموش خواهی کرد، آن زمان است که در پرتگاه سقوط قرار خواهی گرفت و عاقبتِ بدی، پیدا خواهی کرد.

[وَلَا يَزِدُّكَ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا وَلَا يَسْتَجْلِبُ بِهِ عَلَى مُضِيِّ الْأَيَّامِ إِلَّا وَحْشَةً]

در صورت دچار شدن به ریا و عجب و سغه و غلظت نسبت به خلق، نتیجه‌ای جز دوری از حضرت نخواهی داشت و از عمر گذشته‌ات، جز وحشت و نفرت حاصل نخواهد ماند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 290

[وَالذِّكْرُ ذِكْرَانٍ: ذِكْرٌ خَالِصٌ بِمُوَافَقَةِ الْقَلْبِ، وَذِكْرٌ صَادِقٌ يَنْفَى ذِكْرَ غَيْرِهِ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّنِي لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِهِ مِقْدَاراً عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقِيقَةِ سَابِقَةِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ]

اقسام ذکر

ذکر بر دو قسم است:

اول: ذکر خالص، و آن ذکر است که فقط حال الهی قلب بدرقه اوست و مشوب به هیچ غرضی نیست.

دوم: ذکر صادق، و آن ذکر است که ذاکر، خدا را به هر صفتی ذکر می کند به مقتضای آن ذکر نیز عمل نماید و این حقیقت را بدان که به هر قدرتی از علم و معرفت برسی، از ذکر که درخور حضرت اوست، عاجز خواهی بود، چنان که حضرت رسالت پناه در مقام عجز و انکسار به جناب دوست عرضه می داشت: من توانایی و قدرت بر احصا حمد و ثنای تو آن چنان که لایق تو است ندارم.

رسول الله صلى الله عليه و آله با وجود مناعت شأن و قرب به جناب حق، اظهار عجز و قصور می نمودند و اظهار عجز و قصور نیست، مگر از جهت آن که می دانست که قدرت بشری به کُنه حقیقت ذکر الهی نمی رسد و ذکر عبد در جنب حق، فوق العاده قاصر و ناچیز می باشد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 291

[فَمَنْ دُونَهُ أَوْلَى فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ الْعَبْدَ بِالتَّوْفِيقِ لِذِكْرِهِ لَا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلَى ذِكْرِهِ]

پس هرگاه حضرت خیر البشر در برابر ذکر حق، اظهار عجز و اعتراف به قصور داشته باشد، غیر او که جهل محض و فقر خالص و لا شیء و عدم است به طریق اولی از ذکر که لایق به جناب اوست، عاجز است.

هرگاه بنده اراده کرد که ذکر خدا کند، باید بداند مادامی که حضرت باری ذکر او نکند، توفیق و توانایی بر ذکر خداوند پیدا نخواهد کرد.

الهی، آن عارف فرزانه می گوید:

درگاه لطف شماسست بر همه باز ای حبیب	ما به تو داریم و بس چشم نیاز ای حبیب
یا بکش از تیر ناز یا بنواز ای حبیب	تاب فراق تو نیست با دل بیمار من
در دلم از عشق تو است سوز و گداز ای حبیب	شب همه شب شمعوار خندم و گریم زشوق
قبله جانم تویی وقت نماز ای حبیب «1»	دین الهی است عشق، ذکر تو تسبیح من

(1) - الهی قمشه ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 295

باب 6

در بیان شکر

قال الصادق علیه السلام:

فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَا زِمَ بَلْ أَلْفٌ أَوْ أَكْثَرُ وَأَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعَمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ وَالْأَلَا يَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ يُخَالِفُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ.

وَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ بِحَدِّ اللَّهِ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَلَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَا طَلْقَ لَفْظُهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخُلُقِ بِهَا، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا خَصَّهَا بَيْنَ الْعِبَادَاتِ وَخَصَّ أَزْوَاجَهَا فَقَالَ تَعَالَى: وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ.

وَتَمَامُ الشُّكْرِ إِعْتِرَافُ لِسَانِ السَّرِّ خَاضِعاً لِلَّهِ تَعَالَى بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغِ أَدْنَى شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا وَهِيَ أَعْظَمُ قَدْرًا وَأَعَزُّ وَجُوداً مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وُقِّفَتْ لَهُ فَيَلْزُمُكَ عَلَى كُلِّ شُكْرِ شُكْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلَى مَا لَا نَهَايَةَ مُسْتَعْرِقاً فِي نِعَمِهِ قَاصِراً عَاجِزاً عَنْ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ.

وَأَنِّي يَلْحَقُ شُكْرُ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللَّهِ وَمَتَى يَلْحَقُ صَنِيعُهُ بِصَنِيعِهِ وَالْعَبْدُ ضَعِيفٌ لَا قُوَّةَ لَهُ أَبَداً إِلَّا بِاللَّهِ. وَاللَّهُ غَنِيٌّ عَنْ طَاعَةِ الْعَبْدِ قَوِيٌّ عَلَى مَزِيدِ النِّعَمِ عَلَى الْأَبَدِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ تَرَى الْعَجَبَ.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 296

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَا يَزِمُ بَلَّ أَلْفٍ أَوْ أَكْثَرُ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در هر نفسی از نفس های شکر لازم است، بلکه هزار شکر یا بیش تر.

در جمله بالا بیش تر دقت کنید. جمله ای که عین حقیقت و حق حقیقت در آن منعکس شده، شما نفسی می کشید و خیال می کنید فقط مقداری اکسیژن به وسیله دستگاه تنفس به بدن اضافه می کنید و سوخته آن را به نام کربنیک بر می گردانید؛ نه، به این سادگی نیست، برای ایجاد شدن يك نفس در وجود شما میلیارد میلیارد چرخ در این کارگاه با عظمت هستی به حرکت در می آید یا در حرکت است تا نفسی برای شما ساخته شود، چون فرو رود، ممد حیات شود و چون بیرون آید مفرح ذات، پس در هر نفسی، میلیارد ها نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب و برای توفیق یافتن به هر شکر نیز شکر واجب، تا جایی که وجوب تعداد شکر نسبت به حق از نهایت بگذرد، این جا است که فریاد همه انبیا و امامان علیهم السلام و بیداران و عاشقان بر آمده که:

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدر آید»1«

و به قول فیض، آن عارف شوریده حال:

کسی کو چشم دل بیدار دارد

نظر پیوسته با دلدار دارد

به هرجا بنگرد چشم خدایین

تماشای جمال یار دارد

(1) - سعدی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 297

تماشا در تماشا باشد آن را

که در دل، دیده بیدار دارد

چه پروا دارد از تاریکی زلف

که از شمع رخس انوار دارد

دو روزی فیض را مهلت ده ای عمر

دلش با عشق بازی کار دارد»1

برای ایجاد شدن يك نفس، می دانید باید چه نعمت های عظیمی به کار بیفتند، تا انسان بتواند يك نفس راحت بکشد.

زمین باید به دور خورشید بگردد تا فصل ها مهیا شود، به دور خود بگردد تا شب و روز به وجود آید، آفتاب باید بر زمین بتابد، تا قسمتی از آب ها تبخیر گردد، تا گیاهان و درختان برویند، تا موجودات زنده به حیات خود ادامه دهند، تا میکروب ها و ویروس های مضر، نابود شوند، تا عملِ کربن گیری به وسیله هزاران میلیارد گیاه و درخت انجام گرفته، اکسیژن زمین تأمین گردد، تا بین اکسیژن و ازت، تعادل حاصل شود و پس از آن میلیاردها سلول در بدن باید فعالیت هماهنگ کنند، تا دستگاه تنفس بتواند کار کند تا بشود يك نفس کشید، شما تفصیل این فعل و انفعالاتی که يك هزارم گفته نشد اگر بخواهید در کتب مربوط ببینید، باید يك کتاب خانه عظیم را از اول تا آخر مطالعه کنید تا ماهیت يك نفس کشیدن برای شما روشن شود، آن گاه به این معنی پی می برید که برای هر نفس، میلیاردها نعمت به کار گرفته می شود، پس برای يك نفس، میلیاردها شکر لازم است و برای هر شکری نیز شکری واجب و در این آفرینش کدام قدرت است که از عهده شکر آن حضرت برآید؟

ما اگر بخواهیم نسبت به مسئله شکر حق، انصاف دهیم، باید بگوییم: نسبت به يك نعمت حق که به نظر ما ساده می آید، ادای شکر نکرده و حقی به جا نیاورده ایم.

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 298

شکر، معلول معرفت نعمت است و ما به خصوص برای کدام يك از نعمت های الهی قدم معرفت برداشته ایم، تا پس از آگاه شدن به موقعیت نعمت در زندگی خویش به ادای شکر برخیزیم؟
به قول عاشق عارف، الهی:

گر این بود عمری که از دست ما شد	دریغا که یکسر به باد فنا شد
دریغا که سرمایه زندگانی	هدر گشت و بر باد رفت و هبا شد
به باطل گذشته است ایام عمری	که بی یاد حق رفت و صرف هوا شد
به بازیچه بگذشت دور جوانی	فغان کین چنین گوهری بی بها شد
ز چرخ ای جوانان دوران بپرسید	که دور جوانی پیران کجا شد
رود عمر و ماند به جا حسرت و غم	بر آن دل که غافل زیاد خدا شد «1»

دستگاه تنفس و عوامل نفّس

امام صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب شکر می فرماید:

در هر نفسی از نفس‌های شکر لازم، بلکه هزار شکر یا بیش‌تر لازم است. این مسئله جداً احتیاج به توضیح و تشریح دارد و در این زمینه، لازم است عزیزی که نسبت به حقایق دنبال معرفت هستند، اطلاعات مهمی در زمینه‌های مربوط به شکر کسب کنند.

شکر چون در ارتباط با نعمت‌های معنوی و مادی است، نعمت‌هایی که انسان بی‌واسطه و به واسطه با آن سر و کار دارد، اگر بخواهد به نحو مفصل مورد بحث قرار بگیرد، از چند جلد کتاب و شاید از مجلدات غیر قابل شمارشی تجاوز کند

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 299

و برای يك انسان با این عمر کوتاه و گرفتاری‌های گوناگون، میسر نیست، بنابراین باید از حدّ امکان خود و کمی دقت و مطالعه اهل دل استفاده کرد و تا جایی که امکان دارد به مطلب چهره کلی و دورنمایی داد، در قسمت اول، لازم است دورنمای دستگاه تنفس که عامل نفس کشیدن انسان است و حضرت صادق علیه السلام در مرحله اول روایت به مسئله نفس و شکر آن اشاره فرموده توضیح داده شود، سپس در شرح بقیه حدیث شریف با کمک آیات قرآن و روایات به خواست حضرت دوست، اقدام گردد.

در کتاب «فیزیولوژی انسان» که کتابی است تحقیقی و علمی و بر اساس تحقیقات و تجربیات علمی و عملی هزاران فیزیولوژیست به رشته تحریر درآمده، می‌خوانیم «1»:

ساده‌ترین تعریف تنفس عبارت است از: روشی که توسط آن مبادلات گازی بین يك سلول زنده و محیط آن به انجام می‌رسد.

بنابراین، تنفس شامل کیفیت‌های دیگر به غیر از عمل مکانیکی نفس کشیدن است، دستگاه گردش خون با همه اهمیتی که دارد، نمی‌تواند اکسیژن و انیدرید کربنیک را به سوی سلول یا بالعکس حمل کند؛ مگر این که دستگاه تنفس، عمل خود یعنی، قرار دادن اکسیژن در اختیار خون و گرفتن انیدرید کربنیک از آن را انجام دهد، پس تنفس مجموعه‌ای از چندین عمل بوده و همکاری و شرکت تعدادی از اعضای اندام را در بر می‌گیرد.

(1) - فیزیولوژی انسان: 291، بخش نهم.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 300

دو گونه تنفس

ابتدا ما تنفس را به دو مرحله متمایز تقسیم می کنیم:

1. تنفس خارجی

2. تنفس داخلی

تنفس خارجی شامل، حرکت هوا به داخل ریه ها و بالعکس است، انتقال اکسیژن از ریه ها به خون و انتقال انیدرید کرینیک از خون به ریه، وسایلی که اکسیژن توسط آن به سلول ها می رسد و وسایلی که توسط آنها انیدرید کرینیک از سلول ها به طرف ریه برگردانده می شود.

تنفس داخلی با استفاده از اکسیژن و تولید انیدرید کرینیک، توسط سلول ها سر و کار دارد و اغلب تنفس سلولی نامیده می شود. تنفس داخلی در کتاب های شیمی شرح داده می شود و ما از ذکر آن در این جا خودداری می کنیم.

تنفس خارجی، تحت عناوین زیر مورد بحث قرار می گیرد:

1. حرکات تنفسی

2. کنترل تنفس

3. شیمی تنفس

حرکات تنفسی: دو حرکت اصلی در تنفس وجود دارد که عبارتند از، عمل دم که در جریان آن هوا به داخل ریه ها آورده می شود و عمل بازدم که در جریان آن هوا از ریه ها بیرون رانده می شود.

عمل دم، توسط انقباض دیافراگم و عضلات بین دنده ای خارجی شروع می شود، این انقباض توسط امواج عصبی دستگاه عصبی مرکزی که توسط اعصاب فرنیك به دیافراگم و توسط اعصاب بین دنده ای به عضلات دنده ای برده می شود

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 301

برقرار می گردد.

انقباض دیافراگم، سبب می شود که این عضله به طرف پایین حرکت کند و این امر، قفسه سینه را از بالا به پایین بزرگ می کند.

عضلات شکمی به تدریج که دیافراگم پایین می آید شل می شوند. انقباض عضلات بین دنده‌ای، دنده‌ها را بالا کشیده و در همان زمان آنها را کمی چرخش می دهد و به این ترتیب استخوان جناق را به جلو می راند، این عمل، قفسه سینه را از طرفین و هم چنین از جلو به عقب، بزرگ می کند.

بزرگ شدن حجم قفسه سینه، يك کاهش فشار در این محفظه تولید می کند، به طوری که فشار در ریه‌ها کم تر از فشار جو می شود و در نتیجه هوا به داخل ریه‌ها هجوم می برد. جریان هوا به داخل ریه‌ها آنقدر ادامه می یابد تا فشار در ریه‌ها برابر با فشار جو گردد.

جریان هوا به داخل ریه‌ها بستگی به اختلاف بین فشار جو و فشار هوای داخل حبابچه‌ها داشته و هم چنین به مقاومت مجاری هوایی در برابر جریان هوا نیز بستگی دارد. بیشترین مقاومت در برابر جریان هوا، در بینی وجود دارد!!

عمل بازدم در تنفس آرام، يك عمل غیرفعال یا پاسیو است؛ به این معنی که در نتیجه رفع انقباض عضلات دمی و بازگشت ارتجاعی، ریه‌ها کشیده شده حادث می شود و حجم قفسه سینه به تدریج که به حجم استراحت باز می گردد، کاهش می یابد. يك انقباض، همزمان عضلات شکمی احشا را به طرف بالا رانده و به این ترتیب به بالا رفتن دیافراگم که در هنگام رفع انقباض انجام می شود کمک می کند.

فشار هوا در ریه‌ها بر اثر این اعمال از فشار جو بیش تر می شود، چون ریه‌ها به طور آزاد با محیط خارج ارتباط دارند؛ لذا هوا آنقدر از ریه‌ها خارج می شود، تا فشار دوباره با فشار جو برابر گردد و به این ترتیب، عمل بازدم کامل می شود و بازدم

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 302

عمیق، احتیاج به انقباض پُر قدرت عضلات تنفسی دارد.

بر اثر حرکات عادی تنفسی، قسمتی از هوای موجود در ریه‌ها با هر عمل دم، تجدید شده و هوای مانده در هر عمل بازدم خارج می‌گردد، به این ترتیب، هوا در داخل حبابچه‌ها به طور نسبی تازه نگاه داشته می‌شود.

«خوانندگان عزیز، ملاحظه کنید برای يك نفس که به نظر ما چیزی نیست، چه اعمال عجیب و غریب و مراحل شگفت‌انگیز انجام می‌گیرد؟ راستی، کدام انسان است که بتواند از عهده شکر يك نفس برآید؟

انقباض عضلات تنفسی در هنگام دم، موفق به بزرگ کردن حفره سینه می‌شود و این امر سبب جریان هوا به داخل ریه‌ها می‌گردد.

هنگامی که عضلات دمی شل شده و قفسه سینه حجم استراحت خود را باز می‌یابد، هوا به طرف خارج جریان پیدا می‌کند، جریان هوا بستگی به اختلاف فشار بین جو و سینه دارد.

دو ناحیه در سینه وجود دارد که در آنها تغییرات فشار حادث می‌شود، یکی در فضای داخل جنبی و دیگری در ریه‌ها، شرح بیش‌تر این تغییرات فشار، به درك چگونگی حرکت هوا به داخل ریه‌ها و بالعکس كمك خواهد کرد.

فشار داخل جنبی، فشاری است که بین دو لایه جنب یا بین جدارهای قفسه سینه و ریه‌ها وجود دارد، فشار داخل جنبی در تنفس عادی همیشه کم‌تر از فشار جو است؛ زیرا قفسه سینه از ریه‌ها که همیشه به علت خاصیت ارتجاعی شان تمایل به روی هم خوابیدن دارند بزرگ‌تر است. این عمل بازگشت ارتجاعی ریه به طور دائم کششی روی جدارهای سینه اعمال می‌کند، به تدریج که قفسه سینه در هنگام دم، بزرگ می‌شود، فشار داخل جنبی بیش‌تر منفی می‌گردد؛ زیرا جدار سینه از ریه‌ها بیش‌تر دور می‌گردد؛ اما ریه‌ها باید از حرکت رو به خارج جدارهای

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 303

سینه تبعیت کند و در نتیجه متسع می‌شوند فشار داخل جنبی به تدریج که ریه‌ها از هوا پر می‌شوند کم‌تر منفی می‌گردد.

ناحیه دومی که در آن تغییرات فشار حادث می‌شود، مجاری هوایی و حبابچه‌های ریه‌ها هستند. این فشار موسوم به فشار داخل ریوی است، هنگامی که هیچ‌گونه جریان هوا به داخل ریه یا بالعکس وجود ندارد، فشار در حبابچه‌ها برابر با فشار جو است.

در هنگام عمل دم، فشار داخل ریه در نتیجه اتساع ریه‌ها به تبعیت از بزرگ شدن حجم قفسه سینه از فشار جو کم‌تر می‌شود و هوا آن قدر به درون ریه‌ها جریان می‌یابد تا فشار داخل ریه مجدداً با فشار جو برابر گردد، به تدریج که حجم

قفسه سینه بر اثر انقباض عضلات دمی، کاهش می‌یابد و ریه‌های ارتجاعی روی هم می‌خوابند، فشار داخل ریه از فشار جو بیش‌تر می‌شود و هوا آن‌قدر به خارج جریان می‌یابد تا فشار داخل ریه مجدداً با فشار جو برابر گردد و در این‌جا دوره تنفسی تکمیل می‌شود.

عاملی که در پر کردن ریه‌ها از هوا اهمیت زیادی دارد، کشش سطحی است. هر دو سطح مرطوب به علت کشش سطحی به طور محکم به یک دیگر می‌چسبند، کشش سطحی سبب می‌شود که دو لایه جنب (لایه‌ای که ریه را می‌پوشاند و لایه‌ای که قفسه سینه را مفروش می‌کند) هنگام بزرگ شدن قفسه سینه از یک دیگر جدا نشوند و بنابراین ریه‌ها را وادار به اتساع می‌کند؛ یعنی ریه‌ها باید از حرکات قفسه سینه پیروی کنند.

کشش سطحی هم‌چنین در سطوح مرطوب داخلی ریه‌ها اعمال می‌شود و در نتیجه این سطوح تمایل پیدا می‌کنند که به یکدیگر چسبیده و اتساع حبابچه‌ها را محدود کنند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 304

از اثر این چسبندگی توسط وجود یک ماده لیپوپروتئینی موسوم به ماده کاهش دهنده فشار سطحی یا سرفکتانت که کشش سطحی بین سطوح مرطوب بافت ریه را کاهش داده و به این ترتیب اجازه می‌دهد حبابچه‌ها با سهولت نسبی متسع شوند جلوگیری می‌شود.

هدف نهایی دستگاه تنفس، رساندن هوای تازه به حبابچه‌ها برای انتقال اکسیژن آن به خون از یک طرف و خارج کردن هوای مصرف شده از طرف دیگر است.

مبادله هوا در سطح حبابچه‌ای، تئویه آلوئولی نامیده می‌شود، البته تمام هوایی که وارد مجاری تنفسی می‌شود به حبابچه‌ها نمی‌رسد و قسمت بزرگی از آن فقط مجاری تنفسی را که برای انتقال هوا و نه برای مبادله گازها بین هوا و خون به وجود آمده‌اند، پر می‌کند.

یک همگامی زیاد برای انجام انقباض عضلات تنفسی در زمان مناسب و به میزان متناسب برای برآوردن احتیاجات متغیر بدن به اکسیژن مورد لزوم است. یک مرکز تنفسی، لازم است تا فعالیت عضلات تنفسی را با یک دیگر مربوط سازد و چنین مرکزی شامل قسمت‌های دمی و بازدمی در پیاز مغز تیره قرار گرفته است.

مرکز تنفسی، می‌تواند تحت تأثیر امواج عصبی قسمت‌های مختلف دستگاه عصبی و امواج عصبی صادره از هر نقطه بدن و همچنین توسط ترکیب شیمیایی و درجه حرارت خونی که از آن می‌گذرد قرار گیرد، به عبارت دیگر، تنفس، هم توسط عوامل عصبی و هم توسط عوامل شیمیایی کنترل می‌شود.

می‌توان کنترل عصبی تنفس را به عنوان يك عامل تنظیم کننده در نظر گرفت؛ زیرا دستگاه تنفس را قادر می‌سازد که احتیاجات متغیر بدن را برآورده سازد، از طرف دیگر می‌توان کنترل شیمیایی را به عنوان يك پایه اصلی در نظر گرفت؛ زیرا شخص را مجبور می‌سازد که با وجود کوششی که برای کنترل تنفس به طور ارادی به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 305

عمل می‌آورد، به تنفس ادامه دهد و این عامل حتی هنگامی که کنترل عصبی مثلاً در هنگام خواب به حداقل می‌رسد، تنفس را ادامه دهد.

مدت زیادی فیزیولوژیست‌ها تصور می‌کردند، يك مرکز تنفسی در پیاز مغز تیره وجود دارد که مسؤول ارسال ریتمیک امواج عصبی از راه اعصاب حرکتی عضلات تنفسی است و بنابراین مرکز کنترل تنفس است.

امروزه ما می‌دانیم که مراکز مهم دیگری که با مرکز تنفسی پیاز مغز تیره مربوط هستند نیز برای تنفس طبیعی، ضروری‌اند.

امروزه این موضوع مورد قبول عموم است که سه مرکز عمده وجود دارند که می‌بایستی برای همگام کردن انقباض و انبساط عضلات تنفسی با يك دیگر همکاری کنند و به این ترتیب تجدید هوای تازه و دفع هوای مانده از ریه‌ها را تأمین می‌کنند.

این سه مرکز عمده عبارتند از:

1- مرکز پیاز مغز تیره که می‌تواند حرکات دمی و بازدمی را به طور ریتمیک با توالی مناسب پیش ببرد، اگرچه این حرکات، نمودار آنچه ما حرکات طبیعی می‌نامیم نیستند.

2- مرکز آپنوستیک که در پل مغزی قرار داشته و در صورتی که تحت تأثیر سایر مراکز قرار نگیرد سبب اسپاسم دمی مداوم یا آپنوز می‌گردد.

3- مرکز پنوموتاکسیک که آن نیز در پل مغزی قرار گرفته و با همراهی اعصاب واگ برای قطع دوره‌ای امواج عصبی صادره از مرکز آپنوستیک عمل می‌کند.

اعصاب واگ، نقش زیادی در عمل تنفس دارند، به این ترتیب که امواج عصبی مرکز تولید شده در ریه‌ها توسط اعصاب واگ به مرکز تنفسی پیاپی مغز تیره انتقال می‌یابند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 306

غشای مخاطی که مجاری تنفسی را مفروش می‌کند، محتوی گیرنده‌هایی است که به مواد محرک، حساس هستند. يك ماده محرک از قبیل؛ فلفل در بینی تولید يك عطسه می‌کند، وجود يك تکه کوچک نان در حنجره یا نای سبب يك حمله سرفه می‌شود، رفلکس‌هایی که توسط تحریک گیرنده‌های مخاط مجاری تنفسی ایجاد می‌شوند از نوع حفاظتی بوده و تمایل دارند جسم محرک را از بدن خارج کنند.

اعمال مکانیکی تنفس را که چگونگی حرکت هوا را به داخل ریه‌ها و بالعکس تعیین می‌کنند و نیز کنترل حرکت عضلات تنفسی توسط دستگاه عصبی مرکزی از راه رفلکس‌هایی که توسط گیرنده‌های فشاری و گیرنده‌های شیمیایی شروع می‌شوند می‌توان به طریق زیر خلاصه کرد:

مرکز تنفس پیاپی مغز تیره، امواج عصبی را از راه اعصاب حرکتی به عضلات بین دنده‌ای و دیافراگم می‌فرستند، میزان تخلیه مرکز پیاپی مغز تیره تحت تأثیر مراکز مجاور در پل مغزی موسوم به مرکز آپنوستیک و مرکز پنوموتاکسیک و هم چنین تحت تأثیر گیرنده‌های حسی موجود در ریه‌ها و سینوس‌های سباتی و آئورتی و نیز گیرنده‌های شیمیایی موجود در پیاپی مغز تیره و اجسام سباتی و آئورتی قرار می‌گیرد.

امواج عصبی مرکز بر این گیرنده‌ها که تعداد و دامنه تنفس را تعیین می‌کنند، توسط احتیاجات متغیر بدن، به اکسیژن و نیز دفع انیدریدکربنیک تغییر می‌کند.

کنترل کننده‌های متعدد میزان اکسیژن و انیدریدکربنیک در خون و بافت‌ها برای نگاهداری مقادیر مناسب از این گازها در بدن با يك دیگر همکاری می‌کنند.

خوانندگان عزیز! این گوشه بسیار مختصری از دستگاه با عظمت تنفس بود که خداوند مهربان از باب لطف و محبت، به انسان عطا کرده و کم‌ترین اختلالی در این دستگاه باعث زحمت فوق العاده بشر و رنج و مرارت او خواهد شد. آیا برای هر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 307

نفسی شکری واجب نیست؟ یا به فرموده امام صادق علیه السلام برای هر نفسی هزار شکر یا بیش تر واجب و ضروری است؛ اما مسئله نعمت هوا که مورد نیاز دستگاه تنفس است، حقیقتی است که انسان با معرفت به آن غرق در اعجاب گشته و اگر اهل انصاف باشد، با کمال عشق حاضر می گردد با تمام هستی در برابر عظمت خالق عالم، صورت ذلت به خاک عبادت بگذارد.

نعمت هوا

مسئله هوا که در حیات انسان و موجودات دارای نقش ضروری است از نعمت های بسیار بزرگ خداست.

قدردانی این نعمت بزرگ و سایر نعمت ها، آثایی هستند که هماهنگ با خواسته های محبوب زندگی می کنند.

طاغیان و عاصیان، غاصبان هستند که به حکم قرآن باید دچار خزی دنیا و عذاب آخرت گردند.

برای شناساندن هوا و ارتباط آن با اقیانوس ها و وضع کره زمین و موقعیتی که در حیات موجودات زنده دارد، دانشمندان بزرگ، مسائل مهمی مطرح کرده اند که دانستن آن به عنوان معرفت به نعمت های الهی و در نتیجه شکر آن لازم و واجب است.

نویسنده کتاب «راز آفرینش انسان» - که اکثر تحقیقات و مسائل کتابش، مطابق با آیات قرآن و بعضی از خطبه های «نهج البلاغه» است و انسان با خواندن کتاب او تصوّر می کند این دانشمند خارجی با قرآن و «نهج البلاغه» و پاره ای از روایات

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 308

آشنایی کامل داشته «1» - درباره هوا می گوید:

اگر قبول کنیم که حرارت زمین در موقع جدایی از خورشید، معادل حرارت خود آفتاب، یعنی دوازده هزار درجه بوده است، در این صورت کلیه عناصر به حالت خالص در آن وجود داشته و هیچ گونه ترکیبات شیمیایی قابل ملاحظه ای در آن یافت نمی شده است.

به تدریج که زمین یا قطعات پراکنده آن شروع به سرد شدن کرد، اختلاط عناصر، شروع گردید و هسته مرکزی زمینی که ما امروز آن را می شناسیم آغاز شد.

اکسیژن و هیدروژن نمی‌توانستند با هم مخلوط شوند، تا آن‌که حرارت زمین به چهار هزار درجه فارنهایت رسید و آن وقت این دو عنصر به سرعت با یکدیگر مخلوط شده و از ترکیب خود آب را به‌وجود آوردند.

آنچه ما امروز به تحقیق می‌دانیم این است که در این دوره از تکوین زمین، هوای محیط آن بایستی فوق‌العاده غلیظ و سنگین باشد.

همه دریاها در آسمان بودند و کلیه عناصری که با یکدیگر ترکیب شده بودند، در جو هوا پراکنده بودند.

آب که در هوای خارج زمین تشکیل شده بود به سمت زمین روانه شد؛ اما چون هوای محیط زمین به مراتب گرم‌تر و سوزان‌تر از هوای چند هزار کیلومتر خارج از زمین بود، ناچار آب تا به مجاورت آن می‌رسید تبخیر می‌شد و چیزی از آن به سطح کره زمین نمی‌رسید، به تدریج که هوای زمین سردتر می‌شد، دریایی که در

(1) - واقعیت‌هایی که در طبیعت و آفرینش انسان، با زحمات دانشمندان کشف شده به صورت کلی یا تفصیلی در قرآن و روایات اسلامی موجود است و این مسئله، دلیل بر اعجاز قرآن و حقانیت دین مبین اسلام است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 309

هوا معلق بود به طرف زمین سرازیر می‌شد «1» و آن وقت سیلاب‌های مهیبی که جاری می‌گردید از قوه تصور و تخمین ما خارج بود، تا مدت چند میلیون سال انقلابات جوی و طوفان‌های عظیم بر سطح کره زمین غوغا می‌کرد و در گیر و دار این رستاخیز عجیب، گاز اکسیژن با مواد دیگری که قشر خارجی زمین را تشکیل می‌داد ترکیب می‌شد و از آن جمله با گاز هیدروژن زمین مخلوط شد و دریاها را تشکیل داد.

یقیناً مقادیر هنگفتی از گاز هیدروژن تا قبل از سرد شدن زمین از تحت تأثیر جاذبه زمین فرار کرده و از محیط آن در رفته است و گرنه حجم آب در کره ما به قدری زیاد می‌شد که تمام سطح زمین را تا ارتفاع چندین کیلومتر فرا می‌گرفت.

این احتمال وجود دارد که در حدود يك میلیارد سال پیش، انقلابات و طوفان‌های کره ما آرام شده و در نتیجه وضع فعلی سطح کره زمین، سخت و دریاها و هوا به صورتی که امروز دیده می‌شود پدید آمده است.

ترکیب و اختلاط عناصر به قدری کامل انجام گرفته است که باقی‌مانده آنها، یعنی هوا - شامل اکسیژن و نیتروژن - فقط يك قسمت از يك میلیون و نیم تمام وزن زمین را تشکیل می‌دهد.

اما چرا همه این گازها جذب نشده و از محیط زمین بیرون نرفته است؟ یا چرا تناسب مقدار آنها خیلی بیش از میزان فعلی نشده است؟ زیرا در هریک از آن دو صورت، حیات انسانی غیر مقدور می شد و به فرض آن هم که در زیر چنان فشار سهمگینی، حیات به وجود می آمد، تازه انسان به شکل و هیئت کنونی تکوین

(1) - به آیات 14 تا 16 سوره نبأ و خطبه اول نهج البلاغه مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 310

نمی شد، در این باره، ما بیش تر بسط مقال نمی دهیم، فقط متذکر این نکته می شویم که در این جابه جا شدن عوامل طبیعی، منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است.

مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین، ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود، اکسیژن، یعنی ماده اصلی حیات به وجود نمی آمد یا هرگاه عمق دریاها چند پا بیش تر از عمق فعلی بود آن وقت همه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچ گونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند.

به احتمال قوی، تمام اکسیژن موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب کرده و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم به انسان برسد.

با حساب های دقیقی که به عمل آمده معلوم شده است، اکسیژن برای تنفس انسان ممکن است از منابع مختلف بیاید، اما نکته مهم آن است که مقدار این اکسیژن، درست به اندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده. اگر هوای محیط زمین، اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود اجرام سماوی و شهاب های ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند، دائماً به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند.

این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از شش تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند.

اگر سرعت حرکت این اجرام کم‌تر از آنچه هست می‌بود، مثلاً به اندازه سرعت يك گلوله بود همه آنها به سطح زمین می‌ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود، از جمله اگر خود انسان در مسیر کوچک‌ترین قطعه این اجرام سماوی قرار می‌گرفت، شدت حرارت آنها که به سرعتی معادل نود برابر سرعت گلوله حرکت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 311

می‌کنند، او را تگه پاره و متلاشی می‌ساخت.

غلظت هوای محیط زمین به اندازه‌ای است که اشعه کونیّه را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می‌دهد و همه جرثومه‌های مضرّ را در همان فضا از بین می‌برد و ویتامین‌های مفید را ایجاد می‌کند.

با وجود انجره مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و اغلب آنها هم گاز سمّی هستند، ولی هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد، باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می‌نماید و تعادل را حفظ می‌کند، همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات و بالاخره وجود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می‌گیرد «1».

خوانندگان عزیز! مسئله تشکیل هوا، تعادل هوا، سود هوا و عظمت این نعمت و موقعیتش را در حیات موجودات زنده و غیر زنده ملاحظه کردید و دانستید چه عوامل گوناگونی در طول میلیاردها سال به اراده حضرت حق باعث به وجود آمدن هوا شده‌اند و به این حقیقت رسیدید که برای يك نفس ما، چند میلیارد نعمت مشغول فعالیت است، پس، از این همه واقعیت به حرف امام صادق علیه السلام می‌رسیم که فرمود: در هر نفسی شکری لازم، بلکه هزار شکر یا بیش‌تر لازم است؛ اما کو آن انسانی که بتواند شکر يك نفس را به جای آورد، ما که نمی‌توانیم شکر يك نفس را به جا آوریم، بیایید لااقل از خرج کردن نفس در راه مخالفت با حضرت دوست پرهیز کنیم و از گناهان گذشته خود در کمال خجالت و شرمساری توبه کنیم.

(1) - به آیه 30 سوره انبیا و 14 و 61 سوره نحل مراجعه کنید.

این فقیر پریشان و عذرخواه پیشگاه جانان در مقام توبه به حضرت دوست گفته‌ام:

به فریادم برس من رفته‌ام از دست	گنه پشت مرا ای دوست بشکست
متاب از من تو روی رحمت را	خواه این بنده‌ات را بیش از این پست
به کام من شراب از عشق خود ریز	که گردم تا ابد از گرمی‌اش مست
دل هرکس به کویت گشت مایل	زقید عالم و از بند خود رست
جهان بی‌تو بود زندان زندان	خوشا عیدی که در کوی تو بنشست
چه خوش باشد بریدن از دو عالم	از آن خوش‌تر دلی کو با تو پیوست
هر آن باشد جدا از رحمت تو	بود بیچاره و زار و تهی دست
امید قلب مسکین مقصد من	مرا از عشق خود بنمای سرمست

قرآن و مسئله شکر

قرآن مجید به مسئله شکر در آیات با عظمتش اشاره می‌کند و در مسائل گوناگونی به چهره شکر تصریح می‌نماید.

در قسمتی از آیات، وجوب شکر را گوشزد می‌نماید و این که دارنده نعمت باید از دهنده نعمت تشکر کند، البته اسلام، شکر نعمت را به گفتن الحمد لله نمی‌داند، الحمد لله لفظ شکر است، بلکه مهم‌ترین مرحله شکر، عملی است و آن نعمت را در همان راهی که حضرت حق معین فرموده مصرف کردن است.

در پاره‌ای از آیات به این معنی اشاره می‌کند که یکی از خواسته‌های مهم انبیا و اولیا این بوده که خداوند به آنان توفیق شکر عنایت کند.

در برخی از آیات به این حقیقت اشاره شده که شکر سود بسیاری برای شاکر دارد و باعث رضایت حق از عبد و ازدیاد نعمت است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 313

و در قسمتی از آیات به نعمت‌ها اشاره شده و از اکثریت به خاطر غفلتی که از شکر نعمت دارند سخت گلایه شده است، در این جا لازم است برای هر یک از این موارد نمونه‌ای از آیات ذکر شود:

[وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ] «1».

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که برای خدا سپاس گزار و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند؛ زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است.

[فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونَ] «2».

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ] «3».

ای اهل ایمان! از انواع میوه‌ها و خوردنی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ام بخورید، و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می‌پرستید.

[فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ] «4».

از نعمت‌هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید، و نعمت

(1) - لقمان (31): 12.

(2) - بقره (2): 152.

(3) - بقره (2): 172.

(4) - نحل (16): 114.

خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

[فَاتَّبِعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرَّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] «1».

پس رزق را نزد خدا بجویید و او را بندگی کنید و او را شکر کنید که [فقط] به سوی او بازگردانده می شوید.

[كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ] «2».

از رزق و روزی پروردگارتان بخورید، و برای او سپاس گزاری کنید، سرزمینی خوش و دلپذیر [دارید]، و پروردگاری بسیار آمرزنده.

[اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ] «3».

ای خاندان داود! به خاطر سپاس گزاری [به فرمان‌ها حق] عمل کنید و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.

[وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ] «4».

گفت: پروردگارا! به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای به جای آورم، و این که کار شایسته‌ای که آن را بپسندی انجام دهم، و مرا به رحمت در میان بندگان شایسته‌ات درآور.

[قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ

(1) - عنكبوت (29): 17.

(2) - سبأ (34): 15.

(3) - سبأ (34): 13.

(4) - نمل (27): 19.

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلَحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ [«1»].

گوید: پروردگارا! به من الهام کن تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای سپاس گزارم، و کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم و به یقین از تسلیم شدگان [به فرمان‌ها و احکام] توام.

[وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَظْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ] «2».

و هر کس که سپاس گزاری کند به سود خود سپاس گزاری می‌کند و هر کس ناسپاسی ورزد [زیانی به خدا نمی‌رساند]؛ زیرا پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

[نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نُجْزِي مَنْ شَكَرَ] «3».

[این] نعمت و رحمتی از سوی ما بود، این گونه کسی را که سپاس گزار است، پاداش می‌دهیم.

[مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا] «4».

اگر شما سپاس گزار [نعمت‌های بی‌شمار حق] باشید و ایمان آورید، خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده و داناست.

[وَ إِذ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ] «5».

(1) - احقاف (46): 15.

(2) - نمل (27): 40.

(3) - قمر (54): 35.

(4) - نساء (4): 147.

(5) - ابراهیم (14): 7.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 316

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.

[و لَکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لَیْتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ] «1».

بلکه می خواهد شما را [از آلودگی ها] پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، تا سپاس گزاری.

[و لَقَدْ مَكَّنَّاکُمْ فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَکُمْ فِیْهَا مَعَاشٍ قَلِیلاً مَا تَشْکُرُونَ] «2».

و شما را در زمین جای دادیم، و در آن برای شما وسایل و ابزار زندگی قرار دادیم، ولی بسیار اندک و کم سپاس می گزاری.

[و هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیّاً وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِیَّةً تَلْبَسُوهَا وَ تَرَى الْفُلَکَ مَوَاحِرَ فِیْهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ] «3».

و اوست که دریا را رام و مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید، و زینتی را که می پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی ها را می بینی که آب را می شکافند [تا شما را برای حمل کالا، تجارت و داد و ستد جابجا کنند] و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و [در نهایت] به سپاس گزاری خدا برخیزید.

[وَاللّٰهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ

(1) - ابراهیم (14): 7.

(2) - مائده (5): 6.

(3) - اعراف (7): 10.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 317

[و الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ] «1».

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گذاری کنید.

[إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ] «2».

خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی گزارند.

قرآن مجید به انواع نعمت های مادی و معنوی حق که از باب فضل و رحمت به انسان عنایت شده اشاره می کند و راه مصرف آن نعمت ها را به انسان می آموزد و در این زمینه حجت خدا را بر مردم تمام می کند.

حکم عالی عقل، اقتضا می کند که انسان در برابر منعم به شکر نعمت های ایش اقدام کند و نعمت را برابر با خواسته منعم مصرف نماید و از هرگونه تحلف و عصیان نسبت به نعمت حضرت حق بپرهیزد و برابر با آیات قرآن بداند که اگر شکر نعمت های الهی را به جا آورد، نعمت بر او افزون شده و ثابت و پایدار خواهد ماند و اگر ناسپاسی ورزد هم نعمت از دست او می رود و هم به مجازات سنگینی دچار خواهد گشت.

(1) - نحل (16): 78.

(2) - بقره (2): 243.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 318

[وَأَذِّنْ الشُّكْرَ رُؤْيَا النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ]

عادی ترین مرحله شکر

عادی ترین و پست ترین مرحله شکر این است که تمام نعمت ها را اعم از مادی و معنوی، مستقیماً از حضرت حق بدانی و قلبت جز این حقیقت به مسئله دیگر تعلق و توجه نداشته باشد.

قرآن مجید درباره تمام بودن و کامل بودن نعمت های حق بر انسان در سوره لقمان می فرماید:

[أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً] «1».

آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، مسخر و رام شما کرده، و نعمت‌های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.

قرآن مجید، علاوه بر این که نعمت مادی و معنوی را بر انسان کامل و تمام می‌داند، در بسیاری از آیات متذکر این معنی می‌شود که تمام این نعمت‌ها از جانب

(1) - لقمان (31): 20.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 319

خداست و احدی غیر او در ساختن نعمت و ارائه و مرحمت آن به انسان دخالت ندارد.

قرآن برای شخص انسان و نعمت‌هایی که در اختیار اوست، در عالم آفرینش جایگاه بلندی قایل است و او را از بسیاری از موجودات غیبی و شهودی از نظر استعداد و قوه برتر می‌داند.

انسان در خانه خلقت، میهمان عزیز خداست و سایر موجودات عالم بنا به فرموده قرآن؛ خدمتگزار او در کنار سفره جهانند.

انسان بین خدا و تمام نعمت‌ها قرار گرفته و چیزی بر او مقدم نیست و وظیفه و تکلیف و مسئولیت سنگین او در این است که نعمت را طبق دستور به خود منتقل کند و خویش را با آراسته کردن به نعمت‌ها که در وجود او تبدیل به قدرت می‌شود، به مقام قرب حضرت دوست برساند.

تمام نعمت‌های الهی در راه کمالند، ولی برای رسیدن به کمال باید از کانال وجود انسان بگذرند، بنابراین تمام نعمت‌ها در انتظار این هستند که انسان آنها را به خود منتقل کند و خدا در انتظار این است که انسان پس از صرف نعمت‌ها خویش را به خدا برساند.

در حقیقت، نعمت‌ها باید به حضرت حق برگردند و راهی جز این ندارند که دست به دامن انسان بزنند و از طریق او به حق برسند.

وای به حال کسی که از این معنی غافل گردد، نعمت را از خدا نبیند و آن را مصرف کرده، پس از مصرف در گردونه گناه قرار دهد، آن زمان است که از رسیدن نعمت‌ها به کمال جلوگیری کرده و در حقیقت به تمام نعمت‌هایی که مصرف کرده خیانت ورزیده آن هم خیانت در سطحی که حسابش از عهده انسان خارج است.

اگر کارگاه وجود انسان به نور معرفت روشن باشد و به حقیقت تربیت، آراستگی

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 320

داشته و از هدایت الهی بهره‌مند باشد، نعمتی که مصرف می‌کند، نتیجه آن نعمت نتیجه مثبت خواهد بود.

نعمت، در حقیقت نور و روشنایی است، اگر انسان با تربیت و متوجه حضرت حق از راه شرعی نعمت را کسب کند، چون راه شرعی هم در حقیقت نور است پس نور را از طریق نور به دست آورده، چون بدین گونه کسب نعمت کند و در راه مصرف کردن نعمت، راه نور را بپیماید، یعنی برابر با خواسته حضرت حق مصرف کند، این گونه مصرف در حقیقت عبادت و در ذات نور است، البته يك چنین انسانی آنچه از او صادر می‌شود، چون برابر با فرمان الهی است، صادر از او دارای مقام علو است و عمل او که عبارت از عبادات او نسبت به حق و خدمات او نسبت به خلق است، میل برتری و حرکت به سوی منبع نور را دارد و در نتیجه عمل او خود را به قبولی و رضایت حق می‌رساند و این رضایت در قیامت به صورت بهشت الهی که دارای نعمت‌های جاوید است به او عنایت می‌شود. شخص تا وارد بهشت می‌شود و چشمش به آن نعمت‌ها می‌افتد، ناگهان فریاد می‌زند: این نعمت‌ها همان‌ها هستند که در زمان قبل، یعنی در دنیا روزی من شده بود! آری، وقتی نعمت تبدیل به عبادت شود، عبادت تبدیل به قبولی می‌گردد و قبولی تبدیل به بهشت و این همان است که قرآن مجید می‌فرماید:

[وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤَا بِهِ مُتَشَابِهًا وَهُمْ فِيهَا أَنْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «1».

و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده ده که برای

آنان بهشت‌هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ هرگاه از آن بهشت‌ها میوه‌ای آماده به آنان روزی دهند، گویند: این همان است که از پیش روزی ما شده است، و از انواع میوه‌ها که [در طعم و گوارایی] شبیه هم است، نزد آنان آورند؛ در آنجا برای ایشان همسرانی پاکیزه است و در آنجا جاودانه‌اند.

مسئله شگفت‌انگیز نعمت‌ها

مسئله نعمت‌ها و به خصوص آنچه انسان با آن در ارتباط است، از بهت‌آورترین مسائل و شگفت‌انگیزترین برنامه‌هاست.

نه کسی قدرت برشمردن نعمت‌ها را دارد و نه کسی قادر به درک حقیقت يك نعمت از نعمت‌های الهی است و نه کسی توان ادای شكر يك نعمت را هرچند به اندازه يك ارزن باشد، دارد!!

در تمام نعمت‌ها وقتی دقت شود، واضح و آشکار با چشم قلب، خدا را در آن نعمت می‌توان دید و منظور قرآن هم از بیان نعمت‌ها، کسب معرفت و ادای شكر نسبت به آن جناب است؛ زیرا هرچه هست از اوست و سرایی خالی از دلبر نیست، به قول فیض آن مست جام عشق:

ای فدای عشق تو ایمان ما

وی هلاک عفو تو عصیان ما

گر کنی ایمان ما را تربیت

عشق گردد عاقبت ایمان ما

آتش خوف تو آب دیده‌ها

ز آب حکمت آتش طغیان ما

ای به ما آثار صنع تو پدید

وی تو پنهان در درون جان ما

ای تو هم آغاز و هم انجام خلق

وی تو هم پیدا و هم پنهان ما

گوش‌ها را سمع و چشمان را بصر

در دل و در جان ما ایمان ما

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 322

ای جمالت کعبه ارباب شوق	وی کمالت قبله نقصان ما
عاجزیم از شکر نعمت‌های تو	عجز ما بین بگذر از کفران ما
ای بدی از ما و نیکویی ز تو	آن خود کن پرده پوش آن ما
فیض را از فیض خود سیراب کن	ای بهشت و کوثر و رضوان ما»1«

نعمت حیات

البته سرّ حیات بر احدی آشکار نیست و تاکنون کسی نتوانسته به حقیقت مسئله حیات برسد، فقط عقلا می‌دانند حیات و هستی وجود دارد؛ اما حقیقت آن را نمی‌دانند.

صاحب «راز آفرینش انسان» می‌گوید:

در اسرار پیدایش حیات، نکته‌ای است که علما از درك آن عاجز مانده و به واسطه فقدان دلیل نسبت به توضیح آن، سکوت اختیار کرده‌اند.

درباره خود حیات (آثار آن) توضیحات بسیار و دلایل کافی علمی به دست داده شده، اما آغاز حیات یا کیفیت پیدایش آن چنان مرموز و عجیب است و نتایج حاصله از آن به درجه‌ای مختلف و متفاوت است که از فهم متعارف خارج می‌باشد و حتی دانشمندترین علمای علم الحیات نیز در برابر اسرار آن متحیر مانده‌اند.

بزرگان از علم بر اثر تجربیات خود و آزمایش دیگران به چشم می‌بینند که همه موجودات این جهان از يك سلول زنده ذره‌بینی سرچشمه می‌گیرند و به تدریج رشد و نمو می‌کنند.

به این سلول اولیه حیات، قدرت عجیبی تفویض شده است که با سرعتی

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 323

وصف ناکردنی به توالد و تناسل پردازد و تولید مثل کند و تمام سطح زمین و گوشه‌ها و زوایای آن را با هزاران نوع و شکل موجودات زنده انباشته کند.

علما درباره این سلول زنده که اساس و سرچشمه حیات است متفق القولند؛ ولی خود این سلول، جهانی اعجاب‌انگیز و دنیایی محیر العقول است و در خود او حقیقتی است که بنیان حیات بر آن استوار می‌باشد.

آن چیزی است که از خلقت زمین و سیارات حتی از همه کون و مکان به استثنای وجود مقدس حق که خالق و آفریننده است بالاتر و مهم‌تر است!!

این شیء مهم که هستی عالم امکان، مدیون آن است، ذره بسیار کوچک و نامرئی است به نام «پروتوپلاسم» یا جرثومه حیات که جسمی نرم و شفاف است و قوه حرکت دارد و از آفتاب کسب نیرو می‌کند.

این ذره به وسیله به کار بردن نور خورشید، اسید کربنیک هوا را تجزیه می‌کند و ذرات آن را متلاشی می‌سازد و ئیدروژن را از آب گرفته هیدروکربن می‌سازد و به این طریق مواد غذایی خود را از یکی از غامض‌ترین ترکیبات شیمیایی عالم به دست می‌آورد.

این ذره يك سلولی و این قطره شفاف بخار مانند، ماده اصلی حیات را به اذن حق در دل خود می‌پروراند و قدرت آن را دارد که خلقت حیات را به همه موجودات زنده این عالم از خرد و کلان تفویض نماید و هرکس را به تشریف حیات آراست، محیط او را متناسب با شرایط دوام و زیست او نماید، خواه در اعماق دریا باشد و خواه بر فراز آسمان‌ها.

زمان و محیط، موجودات جاندار زمین را در قالب‌های متنوع و گوناگون ریخته است تا با مقتضیات اقلیم و هوا جور آیند و با رنگ محیط هماهنگ باشند و اگر در این تحولات، پاره‌ای از خصایص وجودی خود را از دست می‌دهند در عوض با

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 324

محیط متناسب خویش مأنوس می‌شوند و راحت‌تر به رشد و توسعه می‌پردازند.

قدرت و نیروی این قطره ناچیز حیات، یعنی پروتوپلاسم از همه نباتاتی که سطح کره زمین را می پوشانند و از همه جانورانی که هوای زمین را استنشاق می کنند فزون تر است؛ زیرا نشانه حیات، خود از این قطره مایه گرفته و بدون آن هیچ موجود جاننداری به وجود نمی آید.

انسان هم مانند سایر موجودات، طفل رضیعی است که از سرچشمه حیات سرمدی، اکسیر زندگانی یافته و هرچند با ضعف و زبونی در عرصه عالم شروع به راه رفتن کرده است؛ ولی بر همه جانوران و موجودات زنده دیگر، برتری دارد.

ساختمان بدن او بی نهایت پیچیده و دقیق است و مغز و دماغ او طوری تعبیه شده است که پرتو عقل کلّ یا آنچه آن را به نام روح می خوانند در آن به سهولت پرتوافکن شده است.

حیات پر از اسرار، واقعی است الهی که در کالبد تمام موجودات دمیده شده و ایجاد و عطایش، وقف حریم مقدّس کبریاست.

امروز با تمام قواعد علمی ثابت شده که هر قدر محیط مناسب و مساعد با حال حیات باشد، ممکن نیست بتواند ایجاد حیات نماید، هم چنین با هیچ نوع امتزاج و ترکیب مواد شیمیایی نمی توان جرثومه حیات را به وجود آورد. قبلاً گفتیم: در آغاز ظهور حیات در کره زمین، اتفاق عجیبی رخ داده است که در زندگی موجودات زمین اثر فوق العاده داشته است.

یکی از سلول ها، دارای این خاصیت عجیب شده که به وسیله نور خورشید پاره ای از ترکیبات شیمیایی را تجزیه می کند و از نتیجه این عمل، مواد غذایی برای خود و سایر سلول های مشابه تدارک می نماید.

اخلاف و نوادگان، یکی از این سلول های اولیه غذایی که توسط مادرشان تهیه

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 325

شده بود، تغذیه کردند و نسل حیوانات را به وجود آوردند، در حالی که اخلاف، سلولی دیگر را که به صورت نبات درآمده بود رستی های عالم را تشکیل داده و امروز همه مخلوقات زمینی را تغذیه می نماید.

آیا می توان باور کرد که فقط بر حسب اتفاق، يك سلول منشأ حیات حیوانات و سلول دیگر ریشه و اصل نباتات گردیده است؟!

به قول الهی آن عارف وارسته:

در آینه وجود موجودات، فقط او پیداست:

تو مهر و ماه بینی من رخ یار	تو شام تار و من گیسوی دلدار
تو گل بینی و من روی گل آرا	تو سنبل من خم آن زلف طرار
تو بینی روز و شب من روی و مویی	کز آن نقشی است روز و شب نمودار
از آن شب نزد من باشد به از روز	که چون گیسوی یار آمد شب تار
به عالم جز رخ زیبای دلبر	نمی بینم به چشم دل پدیدار»1

نکته جالب توجه، تعادل بسیار دقیق و عجیبی است که بین حیات حیوانی و نباتی برقرار شده است.

تقسیم سلول‌ها بین نبات و حیوان، يك موضوع بسیار عمده و اساسی برای اصل حیات است و بدون آن، ادامه حیات مقدور نمی‌شد، به این معنی که اگر حیات منحصر به حیوانات بود، اکسیژن زمین تماماً مصرف می‌شد و اگر منحصر به نبات بود همه اسید کربونیک زمین به کار می‌رفت و نتیجه این قضیه، مرگ و تباهی هر دو طبقه از جانداران می‌بود.

قبلاً اشاره شد که در آغاز پیدایش زمین، اکسیژن به صورت آزاد در هوای محیط

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 326

وجود نداشت و کلیه اکسیژن‌های زمین در قشر خارجی آن و در آب دریاها و درون اسید کربونیک مخفی و شناور بود.

بنابراین، تمام اکسیژنی که ما امروز مصرف می‌کنیم، از پرتو وجود نباتات در دسترس ما گذاشته شده است؛ زیرا به طوری که می‌دانیم نباتات، اسید کربونیک مصرف می‌کنند و اکسیژن بیرون می‌دهند، از این عجیب‌تر آن که در هر دو عالم حیوانی و نباتی از همان روزی که حیات آغاز گردید، جنس نر و ماده به وجود آمد.

[سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ] «1».

منزه [از هر عیب و نقصی] است آن که همه زوجها را آفرید از آنچه زمین می‌رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی‌دانند.

تا بدین وسیله هر طبقه از موجودات، موافق خصائص و سنن خود تولید مثل نمایند و نسل آنها ادامه یابد.

ظاهراً دستجات سلول‌ها اگر در مجاورت همدیگر قرار گیرند بهتر می‌توانند زیست کنند و از همین رو شروع کردند به اختلاط و امتزاج با یکدیگر در دسته‌های دوتایی، چهارتایی، صدتایی، و هزارتایی و عاقبت در گروه‌های چند میلیونی.

برای هر سلول واحدی، تکلیف و وظیفه تعیین شده بود و همین که افراد به انجام وظایف خود شروع کردند، دستجات سلول‌ها نیز به انجام همان تکالیف پرداختند.

پارهای از این سلول‌ها، به تهیه غذا موظف بودند و جمعی دیگر، مأمور مصرف آن، عده‌ای غذا را از نقطه‌ای به نقطه دیگر بدن نقل می‌کردند، دسته دیگر مسئول

(1) - یس (36): 36.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 327

حفاظت موجودات شده و مأموریت تشکیل پوست درخت و پوست بدن انسان را به عهده دارند، جمعی هم استخوان تن انسان و چوب تنه درختان را به وجود می‌آورند.

به عبارت دیگر، هرچه جنبه و جاندار روی کره زمین است از يك سلول منفرد به وجود آمده و همین سلول کلیه اعقاب خود را مجبور ساخته که به تبعیت از قوانین خلقت، سلول‌های تازه با همان شکل و خاصیت و وظایف اولیه تولید نماید.

از مسائل بسیار اعجاب‌انگیز این است که سلول‌ها ناگزیرند شکل و هیئت و حتی طبیعت اصلی خویش را بنا به مقتضیات محیط و احتیاجاتی که با آن زیست می‌کنند و خود جزئی از آن هستند، تغییر بدهند و خود را با آن هم‌آهنگ سازند.

هر سلولی که در بدن موجودات جاندار به وجود می آید، باید خود را آماده سازد که گاهی به صورت گوشت و گاهی به صورت پوست و گاهی مینای دندان و گاهی اشک چشم و گاهی به صورت بینی و گاهی ثعلب گوش در آید.

در هر حال، هر سلولی موظف است خود را به همان شکل و کیفیتی در آورد که برای انجام وظایف آن مساعد است.
«1».

سلول‌ها به طور کلی دارای قابلیت انعطاف و رنگ پذیری محیط هستند، به همین جهت در هر نقطه بدن واقع شوند مثلاً در گوش چپ یا گوش راست، درست به کیفیت ذاتی همان عضو در می آیند و چون گوش‌های ما یکی در طرف راست و یکی در طرف چپ است، سلول‌های هر دو گوش عیناً مشابه یکدیگرند و اندک اختلافی با هم ندارند.

(1) - به آیه 14 سوره مؤمنون که از آیات اعجاب‌انگیز قرآن است مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 328

شرح داستان حیات، درخور هزاران کتاب هم نیست، تنها درباره خلقت انسان و سلول‌های بدن او و وظایفی که سلول‌ها به عهده دارند و هماهنگی تمام نواحی وجود با یکدیگر، هزاران کتاب به رشته تحریر درآمده که این هزاران کتاب از نشان دادن يك گوشه وجود انسان عاجز است، قرآن می‌فرماید:

[هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] «1».

اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام‌های نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است همواره برای او تسبیح می‌گویند، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

توضیح و تشریح همین آیه، هزاران صفحه لازم دارد، آن هم نه به وسیله يك نفر، بلکه دسته‌های مختلفی از دانشمندان علوم متعدده لازم است که در مسئله خالقیت و باریت و مصورت کار کنند تا به نشانه‌های ظاهری آیه برسند. نعمت حیات، از اعظم نعم الهی است و اسرار و رموز آن فوق العاده زیاد است، آن قدر هست که ما با این معرفتی که نسبت به دور نمای آن داریم باید به ادای شکر آن برخیزیم و شکر آن به این است که حیات را خرج خود صاحب حیات که حضرت حق است بنماییم.

گوشه‌ای دیگر از نعمت حیات

کارل، در قسمت اول کتاب ارزشمندش «انسان موجود ناشناخته» درباره جهل ما نسبت به این نعمت عظیم که همراه با هزاران مسائل محیر العقول است می گوید:

(1) - حشر (59): 24.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 329

محققاً بشریت تلاش زیادی برای شناسایی خود کرده است؛ ولی با آن که ما امروز وارث گنجینه‌هایی از مطالعات دانشمندان و فلاسفه و عرفا و شعرا هستیم هنوز جز به اطلاعاتی ناقص در مورد انسان دسترسی نداریم که آنها نیز زاینده روش‌های تحقیقی ماست و حقیقت وجود ما در میان جمع اشباحی که از خود ساخته‌ایم مجهول مانده است.

در واقع، جهل ما از خود زیاد و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیش‌تر پرسش‌هایی که مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح می‌کنند، بدون پاسخ می‌ماند.

چه گونه مولکول‌های اجسام شیمیایی در ساختمان پیچیده و موقتی سلول‌ها سهم می‌گیرند و زندگی خود را نگه می‌دارند؟

چه گونه زن‌های موجود در هسته سلول‌های جنسی، خصائص ارثی را مشخص و نمودار می‌کنند؟

سلول‌ها با اجتماعات خود چه گونه اشکال بافتی و اندامی را به وجود می‌آورند؟

گویی اینها نیز مانند زنبور عسل و مورچه، وظیفه‌ای را که در اجتماع به عهده دارند از پیش می‌دانند؛ ولی طریقی را که آنها برای ایجاد يك بدن پیچیده و در عین حال ساده به کار می‌برند نمی‌شناسیم.

ماهیت حقیقی عمر انسانی، یعنی زمان روانی و زمان فیزیولوژیکی چیست؟

اگرچه می‌دانیم که ترکیبی از بافت‌ها و اندام‌ها و هورمون‌ها و نفس عاقله هستیم، ولی چگونگی روابط اعمال روانی با سلول‌های مغزی بر ما پوشیده است و ما حتی به فیزیولوژی سلول‌های مغزی آشنایی نداریم.

در چه حدودی، اراده می‌تواند در تغییر وضع موجود مؤثر باشد؟ چه گونه

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 330

حالت اعضا بر روحیه تأثیر می‌گذارد؟ خصائص عضوی و روانی که هرکس از پدر و مادر خود به ارث می‌برد، چه طور با شرایط خاص زندگی محیط و تحت تأثیر مواد شیمیایی اغذیه و آب و هوا و اصول فیزیولوژیکی و اخلاقی تغییر می‌کند؟

ما هنوز برای شناسایی روابطی که بین رشد استخوان‌ها و عضلات و اندام‌ها با فعالیت روانی و معنوی ما در کار است، ناتوانیم و هم‌چنین عامل تأمین‌کننده تعادل دستگاه عصبی و مقاومت در برابر بیماری‌ها و خستگی را نمی‌شناسیم.

اهمیت نسبی فعالیت‌های فکری و اخلاقی و جمالی و عرفانی تا چه اندازه است؟

شکل خاصی از انرژی که باعث ایجاد تلپاتی می‌گردد کدام است؟ بلاشک، بعضی عوامل بدنی و روانی وجود دارند که بدبختی و نیک بختی هرکس وابسته به آنهاست؛ ولی این‌ها برای ما مجهول است.

به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار داده‌اند، به جایی نرسیده است و شناسایی ما از خود، هنوز نواقص زیادی دربر دارد.

عزیزان! این است صفحه هستی و وجود ما که دانشمندان جهان از توضیح و تشریح عاجزند، چرا؟ چون دنیایی است فوق العاده وسیع که فقط خالق آن از تمامی نواحی وجود آن آگاه است و این کارگاه عظمت را با نعمت‌های دیگر در اختیار ما قرار داده که ما در تمام شؤون زندگی بنده او باشیم و این بندگی در حقیقت، شکر ما نسبت به عنایت او باشد.

بیایید بر عمر گذشته تأسف خورده و از این که نعمت با عظمت حیاتی را در راه غیر محبوب مصرف کرده‌ایم زار زار بنالیم و شبی در گوشه خلوت، زانوی غم بغل گرفته و به این مناجات که سوز دل فقیری دل شکسته است، زبان را طراوت دهیم:

دل ز گنه تیره و افسرده شد

گلشن جانم همه پژمرده شد

رفت ز کف عمر گرانمایه‌ام

لحظه مرگ آمده بی‌مایه‌ام

روز و شب و سال و مهم شد تباه

حاصل عمرم نبود غیر آه

کو عمل صالح و ایمان من	کو دل من رفت کجا جان من
از چه اسیرم به کف دیو و دد	از چه گناهیم شده بیرون ز حد
از چه شدم غرق به دریای نفس	وای من و وای دل و وای نفس
ای تو مرا چشمه فضل و کرم	سایه لطف ز وفا بر سرم
خالق من داور من یار من	هر نفس ای دوست تو غمخوار من
ساتر من نور دل و جان من	فیض عمیم من و جانان من
ای تو مرا رب غفور و ودود	ای ز تو برپا شده بود و نبود
ای کرمت نور چراغ وجود	مرحمت شامل غیب و شهود
گر تو نگیری ز من خسته دست	پشت وجودم همه خواهد شکست
ای ره من عشق من و دین من	در دو جهان مهر تو آیین من
کن نظری بر من مسکین زار	تا که شود نیک مرا روزگار

خلقت انسان

در سطور گذشته تا اندازه‌ای موفق به تماشای دورنمای حیات شدید و به این نتیجه رسیدید که مسئله حیات، مسئله پرغوغایی است که دست تمام موجودات از فهم اسرار آن کوتاه است و به قول حافظ: آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید.

در این قسمت، لازم است به نعمت آفرینش انسان باز به اندازه‌ای که اجمالی از تفصیل کتاب وجود انسان دیده شود اشاره گردد، تا ببینید خالق مهربان شما برای به وجود آوردن شما چه چرخ‌های عظیمی در عالم خلقت به کار انداخته و بر شما

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 332

واجب است از حضرت او یاد کرده و شکر عنایاتش را به جای آورید.

در کتاب «رازهای جهان آفرینش» می‌خوانیم:

در مورد خلقت انسان، بر اثر پیشرفت دانش، اسراری کشف شده که به آن اشاره می‌شود، تا از جریان هستی خود آگاه گشته و بدانیم آفرینش انسان که یکی از شاهکارهای بزرگ خلقت است به قدرت و اراده و عنایت و محبت آفریدگار عالم صورت می‌گیرد.

مراحل مختلف شکل‌گیری انسان در رحم مادر

موقعی که نطفه مرد وارد رحم زن می‌شود، يك سلسله تحولاتی صورت می‌گیرد و موجود تازه به وجود می‌آید که جریان تکوین آن تقریباً دوازده ساعت طول خواهد کشید.

نطفه انسان از سلول‌های مدور ریزی درست شده که قطر آن از يك نقطه هندسی کوچک‌تر است؛ نطفه، مایع لرزان و بی‌رنگی است که اگر شفاف‌تر می‌بود هرگز با چشم دیده نمی‌شد.

برای آن که بتوانیم، طرز ساختمان نطفه را در نظر مجسم کنیم، آن را به اندازه و حجم يك توپ بازی پینگ پونگ در نظر می‌آوریم. در مرکز نطفه، هسته‌ای مثلاً به درشتی نخود وجود دارد که رنگ آن تیره و پوستش ضخیم‌تر از نقاط دیگر آن است.

آن هسته، نقطه پیرنگی است که يك دانه مدور به شکل ساچمه در وسط آن قرار دارد که بیست و چهار کروموزوم است.

کروموزوم‌ها شامل صد هزار ماده مولدند به نام «ژن» که تعداد قطعی آنها هنوز معلوم نشده و با تخم زن جفت می‌شوند که در نتیجه آمیزش آنها، موجودی به وجود خواهد آمد که از حیث شکل، سرشت، رنگ چشم و مو، وارث پدر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 333

و مادر خواهد بود.

در ابتدای عادت ماهانه زنان، یکی از غده‌ها (سرآمدگی‌های روی تخمدان‌های زن) ترکیده و تخم در آن خارج می‌شود و بقیه برآمدگی‌ها از بین رفته و تخمدان‌ها به حالت اولیه خود بر می‌گردند.

زنان، دارای دو تخمدان هستند، شبیه به دو بادام که طول هر يك سه الی چهار سانتی متر است و تخمدان‌ها در قسمت بالای حفره لگن خاصره قرار دارند.

زن‌ها در تمام مدت سال هر بیست و هشت روز يك مرتبه تخم می‌گذارند که جز در موارد استثنایی، تعداد تخم از يك عدد تجاوز نمی‌کند. این جریان، فوق‌العاده دقیق است و در سر رسید بیست و هشت روز يك دانه تخم تازه به حد رشد می‌رسد و از غده بیرون می‌جهد، در فاصله هر بیست و هشت روز درست در سر رسید موقع، يك دانه تخم می‌رسد و از بین می‌رود.

همین که تخم از تخمدان زن خارج شد، آن ذره یا اتم جاندار که از فرط کوچکی و ریزی با چشم دیده نمی‌شود در فضای مهبل سرگردان و به دور خود می‌گردد و در حال چرخیدن حرکت می‌کند تا بالاخره در قسمت علیای یکی از دو خرطوم لوله‌ای به نام «فالوپ» وارد می‌شود. فالوپ، دو لوله‌ای است که تخمدان‌های زن را از دو سمت به رحم وصل می‌کند.

طول هر يك از این لوله‌ها، ده سانتی متر و قطر آن نیم سانتی متر است. در قسمت داخلی لوله‌ها، موی‌های نازک ذره بینی روییده شده و همین که تخم وارد یکی از آنها شود آن موی‌ها تموج یافته و بر اثر آن تموج، حرکت تخم به سوی خرطوم آسان می‌شود.

خرطوم چون راست و مستقیم نیست و حالت خمیده و پیچ در پیچ دارد، وقتی که تخم وارد آن شد، حالت انقباض و به هم فشردگی در جدار آن پیدا می‌شود

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 334

و تخم می‌تواند در آن راه پُر پیچ و خم به جلو برود.

از موقعی که تخم از تخمدان خارج و به راه می افتد تا زمانی که وارد خرطوم لوله ای شود، دوازده ساعت طول خواهد کشید و به هر حال در این محل است که به خواست حضرت حق نطفه مرد با تخم زن به یکدیگر می رسند و زن باردار می شود.

نطفه مرد و زن، هر دو سلول های ساده ای هستند که گذشته از وجه شباهت آنها باید دانست چه تفاوتی با هم دارند. تخم یا نطفه زن، سی و پنج الی چهل مرتبه بزرگ تر از نطفه مرد است؛ اولی خمود و بی حرکت، دومی چالاک و زرنگ و با سرعتی مطابق با سه میلی متر در دقیقه حرکت می کند، در برابر هر نطفه زن چند صد میلیون نطفه مرد وجود دارد.

با میکروسکوپ الکترونی، نطفه یا منی را تحت آزمایش قرار داده اند، این دستگاه نطفه را به حدی بزرگ نشان می دهد که زیر عدسی میکروسکوپ جزئیات ساختمان و شکل آن را معلوم می دارد و بعداً آن را روی پرده سینما می آورند که کوچک ترین حرکات آن به خوبی دیده شود.

نطفه مرد، شباهت کامل به شکل اولیّه قورباغه دارد، دارای سر بیضی، اندامی نازک و استوانه شکل و دمی دراز است.

طول دم، ده برابر خود نطفه است و با حرکت مداوم و پیچاپیچ خود تا موقعی که زنده است به جلو می رود.

حرکت نطفه که نسبتاً سریع است تا مدت دو روز ادامه دارد و هیچ کدام از عضوهای بدن انسان به اندازه این سلول های ریز، ساده و فعال نیستند.

به طوری که ذکر شد تعداد نطفه مرد به صدها میلیون می رسد که به طرف رحم پیش می روند و به محض ورود به مهبل (دهانه بچه دان) سرگشته و سرگردان، با

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 335

نیروی بیش تری به هر طرف می دوند تا راه تنگ و تاریک عنق رحم را که به تخمدان منتهی می شود بیابند، سپس طولی نمی کشد که وارد لوله های رحم شده و در جا حرکات نوسانی نموده یا به دور خود می چرخند.

بسیار اتفاق می افتد که ترشی رحم، بسیاری از نطفه ها را در ظرف چند ساعت نابود می کند؛ به این معنی که از سیصد میلیون نطفه در حدود دویست و نود و نه میلیون و هفتصد هزار آن از میان می روند و بقیه آنها که سالم اند وارد عنق رحم شده در آن جای می گیرند؛ ولی هنوز خط سیر آنها تمام نشده باید راه ممتدی را که زیادتر از هفت سانتی متر است پیمایند تا از لوله های رحم گذشته در یکی از دو خرطوم های فالوپ قرار یابند.

رحم به شكل يك گلابی است که وارونه قرار داده باشند. قطر عریض ترین قسمت آن از پنج سانتی متر تجاوز نمی کند، عضو کوچکی است که زمان حاملگی وسعت بیش تری پیدا می کند و برای سکنای نطفه ریز، مکان وسیعی خواهد بود.

در هر يك از دو خرطوم، سوراخ عدسی شكل ریزی وجود دارد که در یکی از آنها تخم زن موجود است، به این خاطر، نطفه های مرد به طرف آن هجوم می آورند و اغلب به خرطوم دیگر که فاقد تخم است وارد می شود، آنها که به محل مناسب رسیده اند، باز کارشان تمام نیست.

در راه به موانعی برخورد می کنند، از جمله؛ عبور از جدار لوله و مصادف شدن با انقباض و فشردگی جدار لوله، در این حال نطفه به دور خود می چرخد و تکان می خورد و پیش می رود، باز مانع دیگری پیدا می شود و آن عبور از میان پستی و بلندی های پُرچین و خم لوله مخاطی است و بالاخره نطفه ها از این مانع هم می گذرند و در حدود یکصد عدد از آنها به مقصد نهایی می رسند بدون آن که بین نطفه و تخم زن لقاحی صورت گیرد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 336

سپس نطفه باید از آخرین سدّ هم بگذرد و آن سدّ عبارت از، بقایای غده های تخمدان است که به دور و اطراف رحم زن احاطه دارد که شکافتن و ستردن آن برای نطفه ریز، کاری بس دشوار است و به ناچار در جای خود متوقف می شود.

این جاست که صانع ازلی و خالق موجودات، رفع هرگونه مشکلی را پیش بینی فرموده، در این مرحله يك ذره مایع به نام «هیالورونیدار» به نطفه بخشیده که خاصیت آن این است که پوست محافظ تخم را نرم و شل می سازد، بعد نطفه با استفاده از آن مایع، پوست تخم را می شکافد و با تخم زن مقاربت می نماید و سر بیضی شكل نطفه، داخل تخم زن می شود و دمش قطع می گردد، در این حال در تخم زن تحولاتی روی می دهد و غلافی به دور آن به وجود می آید و در برابر حمله و هجوم نطفه های دیگر غیر قابل نفوذ می گردد، در این مسابقه عمومی نطفه ها، فقط یکی از آنها برنده شناخته می شود.

از ترکیبات مختلط منی، جز مایعی رگه رگه در تخم زن باقی نمی ماند و این همان ماده نامیه و هسته ای است که در نطفه بوده و حال با هسته تخم زن، مقاربت می نماید و بعد يك سلول تشکیل و باروری و آبستنی زن محرز می گردد و این جریان شگفت آمیز در مدّت دوازده ساعت پایان می پذیرد و به قدرت الهی، موجودی ساخته می شود که به طرز حیرت آور و به سرعتی اعجاب انگیز نمو و رشد پیدا می کند.

پس از تشکیل سلول مذکور، آن سلول به دو قسمت تقسیم می شود و هریک باز دو بخش شده که چهار عدد می گردد و به همین ترتیب، بخش و تقسیم سلولها ادامه می یابد تا تعداد آنها به میلیاردها سلول برای ساختمان اندام جنین برسد و يك سلسله تحولات شگفت آوری در آن دنیای اسرارانگیز رخ می دهد که سرانجام آن، موجود تازه ای به صورت و هیئت انسان تجلی می کند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 337

دوران ماه اول: نطفه یا بذر نامیه؛ یعنی آن ذره ای که به چشم دیده نمی شود، در ماه اول بارداری موجودی است که قد آن از نیم سانتی متر بیش تر نیست و در ظرف سی روز، پنجاه مرتبه بزرگ تر و هشت هزار برابر سنگین تر می گردد. به تدریج دارای يك سر، يك بدن و يك دم می شود، قلبی دارد که می زند و خون در آن جریان دارد و نیز صاحب دست، پا، چشم، گوش، معده و مغز خواهد شد.

در این ماه، اعضا و اندامی که در تمام عمر به کارش می آید و بعضی دیگر که پیش از متولد شدن از میان می روند، اندکی ظاهر می گردند و این تغییر و تحولات در ماه نخستین صورت می گیرد.

پس از آن که نطفه وارد رحم شد و لقاح تخم های نر و ماده عملی و رحم بارور گشت، انقلابات و تحولات عجیبی در آن روی می دهد، به این ترتیب، تخم ماده به دو سلول تقسیم و هریک از آن دو به طوری که ذکر شد باز دو قسمت شده چهار سلول می گردند، همین قسم سلولها رو به فزونی می روند تا سلولهای کافی برای تشکیل جسم آماده شود.

در حالی که تولید و تکثیر سلولها انجام می شود، نطفه جنینی هم شروع به رشد می نماید و در پیرامون انحنای آن، قشری از ماده مغذی موسوم به «پروفوپلاست» پیدا می شود که وارد تخمدان شده نسج آن را می خورد و در آنجا قرار می گیرد، بعد يك نوع کیسه ای می سازد که عبارت از جفت بچه است و این جفت با ماده پروفوپلاست در تغذیه جنین کمک می کند.

غذای جنین که مواد خوراکی و اکسیژن و آب است به وسیله خون مادر به جفت می رسد. پروفوپلاست خون را جذب و به وسیله بند متصل به ناف به جنین می رساند و آن هم متقابلاً مواد رسوب غذایی خون را به جفت بر می گرداند و از

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 338

آنجا داخل خون مادر شده به وسیله کلیه های مادر دفع می شود!!

بعد از آن که پروفوپلاست وارد تخمدان شد، شکل و هیئت نطفه تغییر می کند و آن سلول ریز مدور به صورت قلابی که دو سوراخ دارد در می آید، وسط سوراخ ها در محل تقاطع قلاب دگمه ای ظاهر می شود که در بالا و پایین آن، دو پولک ریز وجود دارد. قلاب زیرین يك مخزن خالی است که پرده تخم نامیده می شود و در ماه دوم جدا می گردد و قلاب بالا به غلاف یا کیسه ای مبدل و از مایعی به نام آمیوز پر می شود و نطفه جنین را در داخل آن غلاف محافظت می نماید و جنین - جز بند ناف - در آن غلاف قرار می گیرد و میان مایع آمیوز شناور است و از تصادم و ضربه هایی که ممکن است به شکم مادر وارد آید در امان خواهد بود.

پس از آن که در غلاف جای گرفت و از خطر دور شد، آن قسمت حقیقی جنین که از صورت نطفه به حالت جدید در آمده به وسیله آن دو پولک شروع به فعالیت و نشو و نما می نماید تا به شکل انسان در آید.

از عجایب آفرینش آن است که نخستین اعضای که در این موجود تازه رشد می کند قلب و مغز است که به طور ساده و ابتدایی ظاهر می گردد.

از روز هفدهم حاملگی، اولین سلول ها درست می شوند و این سلول ها به دور هم جمع، به هم پیوسته و ملحق گردیده در ناحیه دگمه مذکور، سر و تارهای قلب را تشکیل می دهند و البته بعداً تحولات بسیاری باید صورت گیرد تا قلب واقعی به وجود آید و پیدایش آن هم زمان زیادی نمی برد.

بر اثر ارتعاش های مکرری که صورت می گیرد، ساختمان قلب شروع می شود و در نتیجه انقباض های موزون و مرتب آن، خون وارد دگمه جنین گشته قلب به حرکت می افتد و مرتب تا روز رسیدن مرگ کار می کند.

مقارن همین اوقات، سلسله اعصاب تشکیل می شود، در مجاورت پولک های

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 339

دگمه جنین، قشر محکمی ظاهر می شود، لبه های آن قشر، دندانان وار نمو کرده به هم می پیوندند و در پشت دگمه یا مهره جنین لوله ای درست می شود که بعداً در يك سمت آن لوله، مغز سر و در انتهای آن، مغز حرام تشکیل خواهد شد.

در چهارمین هفته حاملگی، این لوله به ساختن سلسله اعصاب و طرح ابتدایی مغز یا مخ که از مهم ترین و ارزشمندترین اعضای رئیسه بدن است می پردازد.

فَعَالِيَت خَلَّاقَه جَنِينَ از این پس متوجّه ساختمان لوله هاضمه می گردد، وسط مهره جنین، آماس می نماید و غلافی که دو سمت آن بسته است تشکیل می گردد و به زودی انتهای قدامی غلاف باز می شود که سر بیچه و طرح دهان در آن محل ظاهر گشته و طرف دیگر غلاف تا مدتی بسته خواهد بود.

پس از گذشت بیست و پنج روز از تاریخ حاملگی، موجود کوچکی که تمام قد آن از نیم سانتی متر کم تر است به وجود می آید که صاحب يك سر، يك دم، يك پشت و يك شکم است؛ ولی دست و پا و گردن ندارد و قلب و مغزش به هم پیوسته و با این وضع البته شباهت درستی به انسان ندارد.

سپس دستگاه ماشین داخلی شروع به نمو می نماید. در قسمت مقدّم لوله های هاضمه، فرورفتگی مختصری پیدا می شود و ریه ها نمو می کنند، بعد نوبت پیدایش کبد می شود که از تورّم و برآمدگی جدار همین لوله در پشت قلب به وجود می آید، از آن به بعد نطفه جنین وارد عملیات پیچیده و درهمی می شود و سرانجام پس از يك سلسله تحولات، کلیه ها ساخته و پرداخته می گردد.

تشکیل و ساخت کلیه ها از جمله مسائل شگفت انگیز و حیرت بخش آفرینش است. نطفه جنین، عوض آن که این عضو را يك باره بسازد، نخست کلیه ساده ای شبیه به کلیه یکی از مخلوقات پست تر مانند ماهی ساخته و بعد آن را خراب می کند، کلیه دیگری مانند کلیه وزغ که تکامل آن زیادتر از کلیه ماهی است می سازد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 340

و آن را مانند دفعه اوّل از بین می برد و با بقایای آنها کلیه های اصلی را می سازد.

این جریان، مشابه کار ساختمان دستگاه جدید لوکوموتیو است که ابتدا آن را مانند نمونه قدیمی تهیه می کنند و پس از بررسی و رسیدگی و آزمایش، ادوات قدیمی را برداشته و اسباب های تازه ای تعبیه و برآن دستگاه سوار می کنند و پس از چند مرتبه امتحان تغییر و تبدیل ادوات، بالاخره مدل جدید را کامل و شاید با فلزات بهتر و محکم تری تکمیل کنند و مورد استفاده قرار بدهند، به نظر دانشمندان عمل نشو و نمای کلیه ها و تجدید ساختمان آن اختصاص به انسان، اشرف مخلوقات دارد.

در پایان ماه اوّل، نطفه جنینی تقریباً به نیم سانتی متر می رسد و به شکل دایره ای نسبتاً کامل در آمده انخا و خمیدگی پیدا می کند، در این حال، دارای يك دم نوك تیز است که زیر شکم قرار گرفته و بریدگی های کوچکی در دو طرف دم وجود دارد که طرح اولیه دست و پا محسوب می شود.

در اطراف گردن كوچك جنين، چهار شكاف مانند گوش ماهی ظاهر می شود، در این موقع تشكيل اجزای بدن شروع می گردد، در سر چشم ها نمودار می شود و چروك هایی كه مقدمه پیدایش مغز حرام است پدید می آید.

در سطح جلوی سر، برآمدگی ظاهر می شود و از آن بینی بیرون می آید، نزدك هریك از دو چشم، گوش ها پدیدار می گردد كه البته نمای ظاهری گوش ها نیستند، بلكه نسج های حساس شنوایی است كه بعدها حس شنوایی در آن تولید می شود، خلاصه با پیشرفت جریانات فوق، موجود تازه ای به میدان زندگی انسان ها اضافه می گردد.

دوران ماه دوم: در ماه دوم آبستنی، اندام موجود تازه از شكل و هیئت وزغ به انسان تغییر می یابد؛ ولی آن هیئت، گرد و مدور با سر خمیده و دم دراز، با داشتن

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 341

طرح دست و پاهاى بی قواره هنوز به صورت انسان در نیامده است، با وجود این در پایان ماه دوم، شكل آن اندام به طور روشن تری تغییر می یابد؛ ولی دم درازش هنوز باقى مانده است.

در این ماه، جنین شش برابر بزرگ تر می شود، قدش به چهار سانتی متر می رسد، و وزنش پانصد مرتبه افزون تر می گردد، بین پوست و اعضاى داخلی آن، استخوان می روید، صورت و گردنش نمو کرده، دهنش تدریجاً تنگ تر و گونه ها بهتر نمو می کند، چروك های بینی به هم اتصال می یابند و دماغ درشت تر می شود، چشم ها از روی سر به سمت جلو می آیند و در آخرین هفته این ماه پلك های چشم ساخته می شوند و طولی نمی کشد كه به هم نزدك می شوند.

پیشانی اغلب برآمدگی پیدا می کند، در نتیجه، مغز درشت تر شده وسعت زیادتری از كله سر را فرا می گیرد، ممكن است بعدها تا موقعی كه طفل به حد بلوغ برسد برآمدگی پیشانی، تدریجاً رفع شود و تناسب و تعادلی در چهره ظاهر گردد.

تدریجاً در دست و پا تحولات عجیبی رخ می دهد، نخست، جوانه هایی ظاهر و كم كم برآمده و بلند می شوند و انتهای آنها صاف و مسطح گردیده به شكل تخته شستی رنگ آمیزی نقاشان در می آید. بر روی سطح آن، پنج برآمدگی متوازی درست می شود كه به واسطه فرورفتگی های كم عمق از يكدیگر جدا و بعداً بر اثر شكافی از هم سوا و به این ترتیب پنج انگشت رویده می شوند و شیارهایی از پهنآوری دست و پا ظاهر و موضع آرنج، مچ دست، زانو و قوزك پا معلوم می گردد.

در هفته پنجم حاملگی، دُم به حدّ اعلای درازا می‌رسد، مانند دم حیوانات دارای عضله‌های محرکه می‌باشد، تکان می‌خورد، به تدریج طول آن کوتاه‌تر می‌شود و تا موقع به دنیا آمدن نوزاد از میان می‌رود، کاهش درازی دُم، موقعی است که استخوان‌ها شروع به رویش می‌نمایند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 342

استخوان‌ها ابتدا به حالت غضروف، ماده نرم نیم شفاف ساخته می‌شوند و بعد از آن که اطراف آنها را گوشت احاطه نمود، کم‌کم حالت استخوان پیدا می‌کند.

جریان تغییر و تحوّل و محکم شدن استخوان از موقعی که طفل در شکم مادر است تا وقتی که متولّد می‌شود و بزرگ و به حدّ بلوغ برسد ادامه دارد و با رسیدن به سن بلوغ، استخوان بندی کامل می‌شود.

از جمله واقعیت‌های جالب ماه دوم، پیدایش مسئله جنسیت است، در آغاز این ماه، تشخیص جنسیت جنین معلوم نیست، ولی در اواخر ماه دوم، دستگاه جنسیت مشخص و قسمت خارجی آن تدریجاً ظاهر می‌شود و از عجایب آفرینش آن است که دستگاه جنسیت پسر و دختر در اوان ظهور با هم شبیه‌اند، حتی غده‌های پستان آنها نیز همانندند.

آفریدگار عزیز و توانا برای تکثیر انواع به هر فرد انسان، هر دو نوع اعضا جنسی را می‌بخشد که یکی رشد و نمو می‌کند و دیگری به حال رکود می‌ماند، در نتیجه جنین بدون آن که خود مؤثر در عمل باشد به جنس نر یا ماده تبدیل می‌گردد.

به هر حال، دوره دوم ماه حاملگی سپری می‌شود و نطفه جنینی به صورت انسان مبدل می‌گردد و از این پس در هفت ماه آینده آن موجود تازه، طفل نامیده می‌شود و رشد و تکامل آن شروع می‌گردد.

راستی چه خبر است و این نعمت خلقت دارای چه شگفتی‌هایی است! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کم‌ترین مرحله شکر این است که نعمت را فقط از خدا بینی، اینک در این مسائل دقت کنید و ببینید این امور جز به اراده حکیمانه حضرت او صورت نمی‌گیرد و آیا شکر این همه نعمت بر انسان واجب است یا نه؟ و اگر شکر نکند و از نعمت قدردانی ننماید جزای او چیست؟!

دوران ماه سوّم: پس از آن که ماه دوم سپری شد، در ماه سوّم، طرح بیست عدد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 343

دندان‌های شیری شروع و فرورفتگی آرواره‌ها معلوم و به تدریج سفت و محکم می‌شوند، سپس تارهای صوتی، نشو و نما می‌نمایند، هرچند که باز شش ماه طول می‌کشد تا بچه متولد و صدای گریه او شنیده شود و پس از شش ماهگی تارهای صوتی، قوی‌تر و شکل قطعی پیدا خواهند کرد.

تارهای مذکور، قبل از تولد نوزاد پُر پشت و نرم می‌باشند و مدتی که طفل در شکم مادر است هیچ‌گاه هوا از حنجره به ریه‌های او وارد نمی‌شود؛ زیرا چنانچه قبلاً ذکر شد جنین در مایعی به نام آمیوز غوطه‌ور است و هرگاه نفس بکشد ریه‌هایش از آن مایع پر شده لبریز می‌گردد.

لوله‌های هاضمه، فعالیت مختصری را شروع می‌کند، سلول‌های بزاقی فی‌الجمله ترشحاتی دارند، کبد هم صفرا را به روده‌ها می‌ریزد و کلیه‌ها اولین مواد ادرار را که از مثانه به طرف مایع آمیوز می‌رود تصفیه می‌کنند، با وجود این، عمده رسوب و ته‌نشین‌هایی که به وسیله جنین تولید می‌شود به طرف جفت رفته وارد خون مادر می‌شود.

استخوان‌ها و عضلات با سرعت بیش‌تری رشد نموده، اطراف اعضای داخلی را احاطه می‌کند، در شکل جنین تغییراتی حاصل می‌شود و دور و اطراف آن گرد و مدور می‌گردد و نیرومندتر می‌شود.

استخوان‌های آرواره، گونه و بینی، رشد و نمو یافته، صورت پلاسیده آن موجود كوچك قیافه انسانی پیدا می‌کند.

در غضروف‌های دست و پا، مراکز تشکیل استخوان ظاهر می‌شود؛ ولی در مچ دست و قوزک پا اثری نمایان نیست.

در این حال که پایان ماه سوم است بدون شبهه، جنین يك مخلوق زنده‌ای است و از افراد بشر محسوب می‌شود، قلب و ریه‌ها و کبد او، شروع به کار می‌نماید،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 344

ماه‌یچه‌های دست و پا استحکام یافته و قوت بیش‌تری گرفته و کمی به حرکت می‌افتد.

دوران ماه چهارم: در این موقع، طول طفل به پانزده تا بیست سانتی‌متر می‌رسد و این اندازه، مساوی نصف قد نوزاد به هنگام تولد است، از آن به بعد رشدش به تدریج کاسته می‌شود.

در ماه چهارم، جنین هنوز به يك انسان كوچولو نمی‌ماند، بلکه موجودی است که سری بسیار بزرگ و بالا تنه‌ای خیلی پهن و پاهای کوتاه دارد.

طفل در دو ماهگی، سرش به اندازه نصف قد، در سه الی پنج ماهگی به ثلث، موقع ولادت به ربع و زمان بلوغ مساوی يك دهم طول قد می گردد.

با وجود این، جنین چهار ماهه خالی از لطف و زیبایی نیست، سر و پشت او تقریباً افراشته و شباهت به نوزاد معمولی دارد، صورتش پهن، ولی دارای تناسب است، چشم‌ها به خوبی معلوم است، دست‌ها و پاها برجسته و نمایان، انگشت‌های دست و پا، چاق و معمولاً انگشت‌های دست تا شده می‌باشد، در انتهای انگشت‌ها طرح شیارهای پوست پیداست.

ناگفته نماند وضع و شکل خطوط شیارهای پوست بدن تمام ابنای بشر به قدرت بی‌نهایت ذات احدیت با یکدیگر متفاوت و حتی دو فرد آدمی، شیارهای پوست آنها همسان نیست، بالاخره در ماه چهارم آن موجود كوچك دارای مشخصات متمایز است که محو شدنی نیست.

پوست بدن در این موقع چروك دار و رنگ آن قرمز تند است، سرخی پوست بدین جهت است که خون صاف و رقیق و شفاف در رگ‌های بدن جریان دارد و باید متذکر شد که جنین قبل از ماه ششم، بدنش عاری از پیه و چربی است.

جنین که از آغاز حاملگی مادر تا ماه چهارم ساکت و آرام بود از این به بعد تکان می‌خورد و حرکتش بیشتر می‌شود و دست و پاهای خود را باز و بسته می‌نماید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 345

نخستین حرکت بچه، ساده و آرام است، کم‌کم تندتر می‌شود و به جدار رحم مادر ضربات شدیدی وارد می‌آورد و او را متوجه می‌سازد که انسان کوچکی در بطن وی زندگی می‌کند.

دوران ماه پنجم: انسان، مانند معجونی است از اجزای مختلف تشکیل شده و ترکیبات مختلف آن قابل تقسیم نیست.

آدمی از میلیاردها سلول و صدها عضو متفاوت تشکیل یافته که سلول‌ها دائماً تبدیل و تجدید می‌شوند، می‌میرند و تعویض می‌گردند، با این وضعیت شخصیت مرموز یا روح او ثابت و پایدار است.

انسان را می‌توان به يك شرکت تعاونی تشبیه کرد که شرکا و اعضای آن با هم‌دیگر معاونت و همکاری دارند و از یکدیگر حمایت می‌کنند و در مقابل عوامل خارجی به مبارزه برمی‌خیزند، از مزایا و امتیازات شرکت بهره‌مند می‌شوند و در کارها مسئولیت مشترك دارند و در سود و زیان شرکت سهیم‌اند.

همچنان که در اجتماع و جامعه‌های بشری تقسیم کار، تخصّص افراد و مبادله محصولات، مهم و قابل توجه است، در جامعه سلول‌ها و اعضای بدن این اصول مجری است و تخلف‌ناپذیر است.

جهاز هاضمه، اغذیه را جذب می‌کند و به صورت مواد لازم در آورده صرف ساختن سلول‌ها می‌نماید، مایعاتی که در بدن جریان دارد شبکه وسیعی برای انتقال آنها به وجود می‌آید.

پی و اعصاب مانند سیم‌های تلفن و تلگراف به مغز، یعنی پست مرکزی اتصال دارند.

غده‌های ترشحات داخلی با فعالیت مداوم خود به بدن نیرو می‌رسانند، پوست حافظ و نگهبان جامعه سلول‌ها و اعضای داخلی بدن است و نیز خبرگزار

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 346

آنها به شمار می‌رود.

تحت این نظام، هر يك از اعضای بدن در محل و جای معینی قرار دارند، پوست هم رشد و نمو می‌نماید تا شکل و وضع قطعی را به دست آورد.

پوست بدن از سلول‌های سفت و محکمی تشکیل شده که برای بدن، به منزله حصار است و آن را حفظ و حراست می‌کند.

سلول‌های بیرونی مانند زمان بعد از تولّد، پوسته شده از میان می‌روند و جای خود را به سلول‌های تازه و نو که بر اثر نشو و نمای دائمی از زیر پوست بیرون می‌آیند، می‌دهند.

سپس غده‌های عرق و غده‌های مولّد چربی به وجود می‌آیند و از بن هر يك از پرزهای پوست، مایع و ماده چرب ترشح می‌نماید.

در جریان ماه پنجم آن ماده چرب با سلول‌های فرسوده و ضایع شده مخلوط می‌شوند و به پنیر شباهت پیدا می‌کنند، بعد ورقه ورقه شده اطراف پوست بچه را می‌پوشانند. دانشمندان معتقدند، حکمت این عمل برای جدا نگاه داشتن جنین از مایع آمیوز است؛ زیرا مایع آمیوز که طفل در آن غوطه ور است، در ماه پنجم دارای رسوب و ته‌نشین‌هایی است که امکان دارد، در پوست نازک بچه بریدگی و ترک‌هایی به وجود آورد.

مشتقات پوست هم به طول قابل ملاحظه‌ای نشو و نما می‌نمایند. در سر، کرک‌های نازکی می‌روید، ناخن انگشت‌های دست و پا بیرون می‌آیند، جوش و جوانه‌های دندان‌های شیری درشت‌تر می‌شود و اثر کلاهک مرواریدی دندان و مینا و عاج آن در لثه‌ها مشخص می‌گردد.

از جمله واقعیت‌های این ماه، راست و افراشته شدن مهره‌های پشت است، به طوری که قبلاً ذکر شد در آغاز ماه دوم، نطفه جنین گرد و مدور است، دارای

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 347

دمی است که در ازای آن تا محاذات کله می‌رسد و ماه سوم، دُم درازتر می‌شود و حال آن که پشت، مختصر خمیدگی دارد. در ماه پنجم، سر به خوبی روی گردن تازه و نو قرار می‌گیرد و خمیدگی پشت، کم‌تر می‌شود.

نوزاد موقع تولد، سرش افراخته و مهره‌های کمر و پشتش راست و کشیده است و کشیدگی به همان حال باقی نخواهد ماند و پس از آن که کودک، نشستن و راه رفتن آموخت، مجدداً خمیدگی ظاهر می‌شود و به این واسطه در ستون فقرات، تغییری حاصل خواهد شد که در تناسب اندام طفل بی‌تأثیر نخواهد بود.

دوران ماه ششم: در ماه ششم، پلک‌های چشم که از ماه سوم به هم متصل بود، باز و گشوده می‌شود، تخم چشم در این موقع تشکیل و از ماه هفتم می‌تواند روشنایی را درک کند، مژه‌ها و ابروها به طور کلی در ماه‌های ششم و هفتم می‌رویند.

جوش و دانه‌های ثالیل که مخصوص درک طعم خوراکی هاست روی زبان و سقف دهان و حلق نمو می‌کنند و این جوش‌ها به نسبت خیلی بیش‌تر از مال کودکان و کهن سالان است.

عجیب است، جنینی که نیاز به خوردن و چشیدن طعم خوراکی ندارد تا این حدّ مجهز و دارای این همه دانه‌های حسّاس می‌باشد.

این جاست که انسان با دقت در این اوضاع عجیب که گوشه‌ای بسیار کوچک از این عالم عظیم است، غرق در اعجاب شده و بی‌اختیار با تمام وجود فریاد می‌زند:

«لا إله إلا الله»، «لا حول و لا قوة إلا بالله».

این جاست که انسان به طور واقع حس می کند در تمام هستی جز خدا نمی بیند و جز او نمی خواهد.

و به قول فیض، آن عاشق شیدا:

این جهان را غیر حق پروردگاری هست نیست	هیچ دیاری به جز حق در دیاری هست نیست
عارفان را جز خدا با کس نباشد الفتی	عاشقان را غیر ذکر دوست کاری هست نیست
دل به عشق حق ببند از غیر حق بیزار شو	غیر عشق حق و حق کاری و باری هست نیست
مست حق شو تا که باشی هوشیار وقت خود	غیر مستش در دو عالم هوشیاری هست نیست
اختیار خود به او بگذار و بگذر ز اختیار	بنده را جز اختیارش اختیاری هست نیست
گر غمی داری بیار و عرض کن بر لطف او	خستگان را غیر لطفش غمگساری هست نیست
عمر آن باشد که صرف طاعت و تقوا شود	جز زمان بندگی لیل و نهار هست نیست
بی غمائی را که جز تن پروری کاری نبود	بگری اندر دستشان از تن غباری هست نیست

«1»

دوران ماه هفتم: جنین با سکون و آرامش به انتظار وصول روز ولادت است و در مسیر تحولاتی است که سرانجام به آزادی آن، از آن تنگنای تاریک و رسیدن به دنیای فراختر منتهی می شود.

هرچند دو ماه دیگر باید در رحم مادر بماند، با این حال در حالتی است که به

(1) - فیض کاشانی.

اصطلاح می‌تواند جُل و پلاس خود را از آب بیرون بکشد.

هرگاه طفل، هفت ماهه به دنیا آید، در صورت مساعد بودن شرایط ممکن است زنده بماند، پس چرا جنین‌های نارس زنده نمی‌مانند؟ تصور می‌رود به علت ناقص بودن و تکمیل نشدن سلسله اعصاب و مخصوصاً مجرای تنفس باشد که بایستی عضلات منقبض و دستگاه تولید حرارت به کار افتد.

سلسله اعصاب، شبکه مفصل و دقیقی است که از پی و عصب تشکیل یافته و کلیه قسمت‌های بدن را به مغز و شوک نخاعی که مرکز ارتداد جریان‌های عصبی است مرتبط می‌سازد؛ یعنی جریان‌هایی که از ناحیه اعضای بدن و قوای حسّاس می‌رسد و جریاناتی که به عضلات منتقل می‌گردد.

از ماه سوم بارداری در مغز سر، جای و محل‌های مخصوصی نشو و نما می‌نماید که یکی مکان مخ یا دماغ صغیر می‌باشد که محل توسعه قوای فکری است و دیگری دو نیم دایره یا دو غلاف درشت دوقلو است که از مختصات ممتاز قوه عاقله است و از مهم‌ترین و پرارزش‌ترین اعضای بدن است.

در ماه هفتم آن غلاف‌ها بر تمام وسعت سر احاطه می‌یابند و سلول‌های ریز و رشته‌های عصبی، شروع به تغییر و تحوّل نموده و مغز در حال تکامل و سلسله اعصاب هم آماده فعالیت است.

دوران ماه‌های هشتم و نهم: طفلی که در شکم مادر است هر چند که نورس است، باز کم کم آماده ورود به دنیای جدید می‌شود، با این وصف باید دو ماه دیگر که ماه هشتم و نهم است در آن تنگنای ظلمانی بماند تا شکفته و زیاتر گشته و به حدّ تکامل برسد.

در ماه هشتم به سرعت قشری از پیه و چربی، زیر پوست نمو و چین و چروک‌ها را زایل می‌کند، کنار و اطراف اندام، گرد و مدور می‌شود، سرخی رنگ پوست به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 350

تدریج محو و به رنگ گلی روشن مبدل می‌گردد.

رنگ آمیزی پوست و تغییر آن از جمله مسائل مرموز و نامعلوم است، نباید تصوّر شود که جنین در وقتی که به انتظار ورود به دنیای خاکی است آرام و بی‌حرکت است، بر عکس در بطن مادر، در آن مکان تنگ و تاریک حرکت دارد، دست و

پایش را باز و بسته می‌کند، موضع خود را تغییر می‌دهد، حرکت و سکون او متناوب است، مثل آن است که زمانی به خواب می‌رود و بعد بیدار می‌شود.

خلاصی از زندان رحم: از نظام طبیعی زایمان و جریانی که سبب رو به راه شدن طفل برای تولد می‌گردد، بشر هنوز علم و اطلاع صحیحی ندارد.

مادر در خلال چند هفته پیش از وضع حمل، فشردگی‌هایی در رحم احساس می‌نماید که سبک و موزون است و مانند ناراحتی‌هایی است که پس از انجام کار پر زحمت به شخص دست می‌دهد، این ناراحتی‌ها و فشارها موقت است و در چند هفته پیش از زایمان برای مادر ناراحتی زیاد تولید نمی‌شود.

در موقع معین يك دفعه آن فشارها و به هم فشردگی‌های رحم زیاد شده حرکات جنین شدت می‌یابد و در ظرف چند ساعت، طفل سرازیر می‌شود و قدم به عرصه دنیای جدید می‌گذارد.

سبب این نزول اجباری جنین که مدتی طولانی به حال انزوا در بطن مادر قرار داشت چیست؟ این هم از اسرار آفرینش انسان قبل از تولد است که هنوز به درستی معلوم نیست، می‌گویند: تغییرات سریعی که در آخر کار روی می‌دهد باعث فعل و انفعالات مختلفی در رحم می‌گردد، به ویژه عمل غده‌های نیروبخش ترشحات داخلی که به مجاری و شریان‌های خون، هورمون می‌ریزند و موجب تحریک عضله‌های زهدان و رحم گشته و در نتیجه فشارهای تند و تیز، طفل متولد می‌شود.

به محض آن که طفل به دنیا آمد چند نفس می‌کشد، هوا به ریه‌هایش وارد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 351

و صدای اولین ونگ او شنیده می‌شود، آن صدا یا برای برخوردی است که بر بدنش هنگام وصول به محیط جدید وارد می‌گردد یا بر اثر تماس و دستکاری قابل‌ه است که برای ورود او به دنیا کمک می‌کند.

به هر حال نوزاد به وسیله بند ناف با جفت اتصال دارد و پس از تولد بچه و پایین آمدن جفت، دیگر وظیفه این دو پایان می‌پذیرد و بند ناف را می‌برند و مانده آن هم به زودی می‌افتد و اثر زخم آن خوب می‌شود.

محل و علامت ناف می‌رساند که آدمیزاد مدّتی در شکم مادر به طور طفیلی زندگی نموده و باید به مادر، فوق‌العاده احترام کند، چنانچه در قرآن و روایات به این موضوع بسیار اشاره شده و برای آن به عنوان حکم الهی، اهمّیت فوق‌العاده قایل شده‌اند.

این نوزاد هنوز موجود کاملی نیست، برای هماهنگ شدن وضع گذشته او با وضعیت محیط به سرعت تغییر و تحولاتی در وجودش صورت می‌گیرد.

موقع تولّد، ریه‌هایش که در توده کوچکی از نسج‌های متراکم و فشرده بود، با نخستین فرو دادن هوا مانند بادکنک متورم گشته و جای خود را زیر قفسه سینه می‌گیرند و حفره‌های بی‌شمار ریه‌ها از هوا پُر می‌شوند و سبک گردیده حالت اسفنجی پیدا می‌کنند.

با وجود این، هنوز به حدّ تکامل نرسیده و به زودی حفره‌ها و خانه‌های تازه‌تری در ریه‌ها تشکیل می‌شود و آن حفره‌های قبل از تولّد فقط چند روز خوب کار می‌کنند.

درشتی قلب نوزاد به اندازه مشت بسته اوست، جریان نبضش به تدریج سبک‌تر می‌شود، تا به حدّ معمولی برسد، کمی بعد از تولّد مدفوعاتش که شش ماه جمع شده بود دفع می‌شود و از خصایص نوزاد آن است که مدفوعش کاملاً عقیم است؛ یعنی میکروب ندارد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 352

نوزاد پس از تولّد، غده‌های اشک‌آور و بزاقش فعالیت نمی‌دارد، گریه می‌کند، ولی بی‌اشک است، آب دهانش وقتی می‌تواند مواد نشاسته‌ای را حل کند که از شیر گرفته شده باشد، به علاوه نمی‌تواند به نقطه‌ای ثابت نظر کند و تا مدتی چپ نگاه می‌کند.

این بود شرح زندگی نه مامه مهمان بطن مادر که در قرآن و روایات به طور جدّی از انسان خواسته شده نسبت به این دوران مطالعه و دقت کند، تا از طریق مطالعه و اندیشه در صنع حق به حق رسیده و غرق عشق آن وجود مقدّسی شود که در طی نه ماه این همه عنایت و لطف به او داشت و جدّاً عرفان و حال بدون معرفت به خود که راهی به سوی معرفت به حضرت حق است ارزشی ندارد.

خلقت انسان در آینه کلام حضرت سید الشهداء علیه السلام

شما نگوئید این جزوه درباره عرفان اسلامی است نه فیزیولوژی حیات، چرا در این نوشتار به مسائل طبیعی حیات اشاره شده است؟ در جواب شما خواهم گفت:

یکی از معتبرترین و مهم‌ترین منابع عرفان و حال دعای پرارزش عرفه امام عاشقان، سالار شهیدان حضرت سید الشهدا علیه السلام است که در بخشی از آن به عنایات و الطاف حضرت حق نسبت به آفرینش انسان اشاره شده و من لازم می‌دانم در توضیح گفتار حضرت صادق علیه السلام که نعمت را فقط از خدا بدانی و این رؤیت نعمت از خدا، کم‌ترین مرحله شکر است به آن قسمت از دعای عرفه که هزار و چهارصد سال پیش در بیابان عرفات بدون در اختیار بودن انواع ابزار طبی و تجربی از سینه صافی و دل پاک روح عارفان تجلی کرده اشاره کنم و شما را با دریای معرفت حضرت او آشنا کرده و این معجزه الهی را برای شما بیان نمایم تا ملاحظه کنید که آخرین تحقیقات دانشمندان علوم با گفتار امام حسین علیه السلام که به صورت دعا القا شده برابر است،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 353

و در ضمن آگاه شوید که روح عرفان و حال، ریشه در شناخت صنع حق و عنایات و محبت‌های حضرت حق به انسان دارد.

اگر انسان بی‌خبر از خالقیت حضرت دوست باشد و ادعای عرفان کند، این عرفان نیست بلکه ادعای باطل است، ممکن است انسان بی‌خبر از محبت‌های حق زندگی کند و عارف باشد؟!

عارف واقعی کسی است که در حدّ خودش از خلقت وجودش و نعمت‌هایی که در ارتباط با وجود اوست آگاه باشد و بداند حضرت حق درباره او چه کرده، در این صورت است که عشق حق در دل او تجلی کرده و با تمام هستی به عبادت و اطاعت حق کشیده می‌شود و حاضر نیست لحظه‌ای از یاد دوست غافل شود و حاضر نیست آنی از حضرت یار جدا گردد، مگر می‌توان به این همه عنایت حق آگاه شد و از او غافل ماند؟

پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که «1»:

پسین روز عرفه در عرفات در خدمت امام حسین علیه السلام بودیم، آن جناب از خیمه خود با گروهی از اهل بیت علیهم السلام بیرون آمدند، در حالی که عده‌ای از شیعیان همراه حضرت بودند، با نهایت ذلت و خشوع در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک به سوی کعبه کردند و دست‌ها را برابر رو برداشتند، مانند مسکینی که طعام طلبد، در حالی که در نهایت زاری در پیشگاه حضرت دوست بودند عرضه داشتند:

سپاس خدایی را سزااست که برای حکمش جلوگیری نیست و نسبت به عطایش مانعی وجود ندارد و همانند صنعت او صنعتی یافت نمی شود.

اوست جواد واسع، به وجود آورده اجناس پدید شده و به حکمتش استوار

(1) - مستدرک الوسائل: 22 / 10، باب 11، حدیث 11362.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 354

ساخت مصنوعات را، دسته پیش قراول از نظر او مخفی نیست، امانت‌ها نزد او ضایع نگردد، پاداش دهنده هر کارگری است و فراهم آورنده زندگی هر قانعی.

بر هر نالان مهربان است، نازل کننده منافع و کتاب جامع به نور درخشان است، دعای دعاکنندگان را می شنود، گرفتاری‌ها را رفع می کند، درجات اهل استحقاق را بالا می برد، جباران را ریشه کن می کند، جز او معبود حق نیست و چیزی با او برابری نمی کند و مانندش نیست، او شنوا و بیناست، لطیف و آگاه است و بر هر چیزی تواناست.

پروردگارا! من به تو مشتاقم و به ربوبیت تو گواهم، اعتراف دارم که تو پروردگار منی و بازگشتم به سوی تو است، پیش از آن که چیزی باشم به نعمت وجودم را آغاز کردی، از خاکم آفریدی و در پشت پدرها ساکنم نمودی، در حالی که از شائبه مرگ آسوده‌ام داشتی، گردش دوران و آفات، سال‌ها به لطف تو در من اثر سوئی نداشت و پی در پی کوچ کردم از پشتی به رحمی در ایام گذشته و قرن‌های ره سپر، به خاطر لطف و احسانی که به من داشتی مرا به جهان نیاوردی، در دورانی که پیشوایان کفر که پیمان را شکستند و رسولانت را تکذیب کردند، حاکم بودند، ولی به مهر خود مرا به جهان آوردی، در روزگاری که به علمت گذشته بود برای هدایت من که طریق آن هدایت را برای بندهات میسر کردی، در دوران هدایت مرا پرورش دادی و پیش از آن به من مهر و محبت ورزیدی، با من به خوش رفتاری و نعمت شایانت معامله کردی.

آفرینشم را از قطره منی که ریخته شود پدید آوردی و جانم دادی در سه تاریکی میان گوشت و پوست و خون، مرا شاهد و گواه آفرینشم نکردی و کاری از خلقت من به عهده من نگذاشتی، سپس مرا به خاطر هدایتم به دنیا آوردی، در حالی که آفرینشم تمام و درست بود، در حال خردی و کودکی در گهواره نگهداری‌ام کردی

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 355

و از شیر گوارا روزی‌ام دادی، دل دایه‌ها را به من مهربان نمودی، مادران را کفیلیم کردی و از بلاهای شبانه جان، حفظم نمودی و از زیادی و کاستی نگاهم داشتی.

ای مهربان! بخشنده برتری تو، برنامه‌ام را با لطف به پیش بردی، تا زمانی که آغاز سخن کردم، به فراوانی نعمت را بر من تمام کردی، به فزونی در هر سال آن‌چنان پرورشم را به عهده گرفتی، تا فطرتم را کامل گرداندی و اعتدال توانم رسید، حجت تو بر من واجب آمد برای آن که شناخت و معرفت خود را به من الهام کردی، به عجایب حکمت خویش به هراس اندرم نمودی، به آنچه در آسمان و زمین از نقشه‌های خلقت آفریدی بیدارم کردی و برای شکر و ذکر خودت آگاهم ساختی.

طاعات و عبادات را بر من واجب ساختی، آنچه رسولانت آوردند به من فهماندی، پذیرش مرضات خود را بر من هموار کردی و در همه اینها به عون و لطف به من منت نهادی، ای معبود! چون مرا از خاك آفریدی تنها يك نعمت را بر من نپسندیدی، بلکه از انواع معاشم، روزی دادی و اصناف و انواع ابزار زندگی‌ام دادی، به منت بزرگ و بزرگ‌ترت بر من و احسان قدیمت به این عبد، تا چون همه نعمتی را بر من تمام کردی و هر نعمتی را از من باز گرداندی، نادانی و جرأت بر تو مانع نشد که به آنچه مرا به تو نزدیک می‌کند دالتم کنی و توفیق دهی مرا به آنچه تو را راضی سازد.

اگر دعا کردم اجابت کردی، اگر خواهش نمودم عطا فرمودی و اگر فرمانت را اطاعت کردم از من قدردانی کردی و اگر شکر تو را به جا آوردم نعمت را بر من فزونی دادی، همه این‌ها پیرو کامل کردن نعمت هایت بر من و احسان و محبت به این عبد بود، منزّه و منزّهی که آغاز کننده و برگرداننده‌ای، ستوده و بزرگواری، نامهایت مقدّس است و مهربانی‌هایت بزرگ است.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 356

معبودا! کدام نعمت تو را در آمار و به یاد بشمارم یا کدام عطایات را می‌توانم شکر کنم، ای محبوب من! نعمت‌ها و عطایات بیش از آن است که شمارندگان بتوانند بشمارند یا در دسترس علم حافظان باشد، پس از این هم آنچه گردانیدی و دفع کردی از من ای خدا از زیان و سختی بیش‌تر است از آنچه پدید است برایم از عافیت و خوشی.

معبودا! من گواهم به حقیقت ایمان خود و تصمیمات متیقن و توحید صریح خالص خود و باطن نادیدنی نهادم و پیوسته‌های جریان نور دیده‌ام و خطوط صفحه پیشانی‌ام و رخنه‌های تنفّس و نرمه‌های تیغه بینی‌ام و آوازیهای پرده

گوشت و آنچه بچسبد و بر هم آید بر دو لبم و حرکات تلفظ زبانم و گردشگاه آرواره دهان و فکم و محل رویدن دندان‌هایم و مایه گوارایی خوردن و نوشیدنم و بارگیری مغز سرم و لوله بلعیدن درون چنبره گردنم و آنچه درون سیه چال سینه من است و حمایل رشته رگ و تینم و آویزه پرده دلم و پاره‌های گوشه و کنار جگر و آنچه درون خود گیر و خمیدگی‌های دنده‌هایم و گودی‌های مفاصلم و بندش اعضای کار کنم و اطراف انگشتانم و گوشتم و خونم و مویم و تنم و پی‌ام و بی‌ام و استخوانم و مغزم و رگ‌هایم و همه اعضايم و آنچه بر من روییده از دوران شیرخواری‌ام و آنچه زمین از من بر خود برداشته و خوابم و بیداری‌ام و سکوت و جنبش‌هایم و رکوع و سجودم که اگر بخواهم و تلاش کنم در همه اعصار و دوران تاریخ به فرض این که عمرم وفا کند که شکر یکی از این نعمت‌ها را گذارم، باز هم در توان و قدرت من نیست؛ جز به منت خودت که باز به خاطر آن منت، شکر ابدی دیگر بر من لازم می‌شود.

آری، اگر من حریص باشم و تمام شمارندگان هم همین طور که نعمت بخشی تو را در گذشته و آینده بشمارم، نه شماره آن را توانیم و نه آمار دوران آن را، هیهات!

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 357

چه گونه شمارش نعمت تو ممکن است در حالی که در قرآنت خبر دادی، آن قرآن گویا و بیان درست که اگر شماره کنید نعمت خدا را نمی‌توانید آنها را بشمارید «1».

حضرت حسین علیه السلام به قسمت اعظمی از نعمت‌هایی که در خلقت انسان به کار رفته اشاره فرمود و دوبار در طول بیان نعمت‌ها عرضه داشت:

نه نعمت‌هایت را می‌توان شمرد و نه احدی قدرت دارد شکر يك نعمت را به جای آورد.

مهمترین عملی که بر عهده ماست است که به فرموده حضرت صادق علیه السلام:

نعمت را فقط از خدا ببینیم و از این معنی غافل نشویم که خود نعمت را از خدا دیدن، ادنی مرتبه شکر است.

من باز لازم می‌دانم از باب ادای وظیفه و معرفت نسبت به حضرت حق، به قسمتی از کارگاه‌های بدن و برخی از نعمت‌ها که به عنوان روزی قرار داده شده اشاره کنم، شاید توفیق پیدا کنیم به ادای شکر حق در حد توان خود برآییم.

نعمت دستگاه گردش خون

مسئله خون و گردش آن در بدن و آنچه خون به عهده دارد، از اصولی‌ترین مسائل حیات و شگفت‌انگیزترین برنامه‌های خلقت است و تنها دستگاهی که در تمام عالم، قدرت بر ساختن خون دارد بدن است و بس!

دستگاه دوران خون در بدن از کامل‌ترین و اعجاب‌انگیزترین خطوط ارتباط حمل و نقل جهان است. طول رگ‌هایی که به طور مرتب خون از آنها عبور می‌کند از مجموع طول راه آهن‌های عالم زیاده‌تر است!!

(1) - «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» ابراهیم (14): 34.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 358

این دستگاه خدا ساخته، به طور خودکار در تمام شبانه روز بدون وقفه و با نظمی حساب شده در کار و فعالیت است.

برای نسج و بافته‌های بدن، خونی را که احتیاج دارند آماده نموده و به مقدار خورند هریک، یعنی مشتری‌های خود که سلول‌های بدن هستند و تعداد آنها از صدها میلیارد متجاوز است، می‌رساند.

ضایعه سلول‌ها را رفع می‌نماید و گلبول‌های سپید و قرمز را می‌سازد و در هر ثانیه، یک میلیون گلبول قرمز به جای همین مقدار که از بین رفته‌اند تهیه و آماده می‌کند.

وقتی رگ‌های انتقال خون عیب کنند به تنهایی آنها را مرمت و تعمیر می‌کند و هرگاه سوزن به انگشت فرو رود و موی رگ‌های بسیار ریز را سوراخ نماید، فوری آنها را جوش می‌دهد!!

هنگامی که بریدگی کوچکی در سطح پوست بدن به وجود آید، به سرعت یک قسم کلاف کرک‌دار از ماده فیبرین ظاهر می‌شود و گلبول‌های قرمز را در میان می‌گیرد و دکمه‌ای می‌سازد که اگر آن دکمه مسدود کننده نباشد، بر اثر کوچک‌ترین زخم، خونریزی شروع و عاقبت به مرگ منتهی می‌گردد!!

دستگاه دوران خون، هر دقیقه پنج لیتر و شبانه روز بیش از هفت هزار لیتر خون توزیع می‌کند.

شریان‌ها فقط لوله‌های ساده‌ای نیستند، بلکه رگ‌های جاننداری هستند که دارای قابلیت کشش بوده موجب طپش و ضربان قلب و نبض می‌گردند.

قلب، خون را کم ترشح و به شریان می فرستد و شریان‌ها، جریان آن را منظم ساخته و جریان نبض را سبک تر می کنند تا در وسط راه جریان خون به هم متصل و مانند جوی باریکی به طور ملایم وارد موی رگ‌ها شود.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 359

دستگاه دوران خون، دو کار انجام می دهد: خون که وارد شریان‌ها شد و برای رساندن غذا به سلول‌ها به جریان افتاد، بار؛ یعنی مواد مختلفه‌ای که عبارتند از:

اسیدهای آمینه که برای مرمت بافت‌های بدن به کار می آیند، قند که منبع نیرو و قدرت است و مواد معدنی دیگر مانند ویتامین‌ها، هرمون‌ها و اکسیژن همراه خود می برد!

خونی که به وسیله رگ‌های وریدی به طرف قلب برمی گردد، در موقع بازگشت، گاز کربنیک، آب، رسوب سلول‌های سوخته و خورده‌های تغییر و تبدیل پروتئین‌ها را با خود می آورد.

بیابید ببینیم يك لقمه گوشتی که می خوریم به قدرت حضرت حق چه تغییر و تحولاتی در آن پیدا می شود.

در معده و روده‌های باریک، تخمیرهای معدنی، پروتئین‌ها را به اسیدهای آمینه تبدیل می کنند، در جدار روده، موهای خیلی ریز و کرک دار برآمده‌ای وجود دارد که در زیر میکروسکوپ شبیه به قالی پر پشم است.

تعداد کرک‌های مزبور به پنج میلیون می رسد و هر کدام به يك رگ مویی قائم اند، در جدار رگ‌های مویی خلل و فرج‌هایی است که ذرات خیلی ریز اسیدهای آمینه را تصفیه می نماید و شیره و جوهر گوشت با این حساب داخل جریان خون می شود و نخست با کبد یا جگر سیاه که دستگاه یا آزمایشگاه شیمیایی و منظم کننده خون است برخورد می کند.

کبد به طور دائم مقدار قند ضروری خون را که برای عضلات و همچنین اسید آمینه را که برای ساختن و پرداختن بافت‌های بدن لازم است کنترل و رسیدگی می نماید.

اگر غذایی که خورده‌ایم در آن گوشت فراوان بوده، در این صورت خونی که

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 360

وارد کبد می شود اسیدهای آمینه آن زیاد است، کبد قسمتی از آنها را ذخیره می کند و مقداری از آن از بین می رود، سپس خون برای تغذیه سلول مهیا می گردد و در هر نقطه بدن مقدار خونی که طرف احتیاج سلول است، مثلاً برای ساختن يك عضله یا مرمت انگشتی که سوخته، به آن محل می رساند.

قندی که با چای می خوریم، هم چنین نشاسته نان و سیب زمینی، تقریباً همین راه را می پیماید و در روده باریک تبدیل به گلوکز گشته وارد کبد می شود، هرگاه مقدار گلوکز زیاد باشد، کبد آن را به گلیکوژن تبدیل کرده و به این شکل ذخیره می کند.

موقعی که عضلات احتیاج به سوخت دارند آن گلیکوژن مجدداً به گلوکز تبدیل و تدریجاً از کبد بیرون می رود.

هنگام عملیات ورزشی، کبد از گلوکز ذخیره دائمی خود که برای مدت دوازده تا بیست و چهار ساعت کفایت می کند برداشت خواهد کرد.

چربی ها نیز از جمله مواد سوخت بدن به شمار می آیند، وقتی که از روده می گذرند، به اسیدهای چرب مبدل و وارد شیره غذایی می شوند، هرگاه ذخیره گلیکوژن کبد تمام شود، کبد می تواند تا چند هفته نیروی سوخت بدن را از ذخیره خود تأمین نماید.

به طوری که گفته شد، خون، بار یا مواد مختلفه با خود دارد که مخصوصاً ماده های پروتئین آن قابل توجه است. از پروتئین ها یکی ید همراه دارد که برای غده های تیروئید، دیگری دارای فسفر است که برای استخوان ها و سّوم کلسیم است که برای استحکام و دوام دندان ها ضرورت دارد.

در خون همیشه يك لیتر اکسیژن حل شده وجود دارد، این گاز حیات بخش در خون با هموگلوبین ترکیب شده و رنگ سرخ قشنگ خون از همین راه حاصل

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 361

می شود، هرچند این عمل در ریه ها انجام می گردد، ولی عمل معکوس آن در سلول ها و در طول سیستم دوران خون جریان می یابد، هموگلوبین، اکسیژن را در خون وارد می کند و گاز کربنیک خون را می گیرد.

قسمت شایان توجه دستگاه دوران خون، شبکه وسیع رگ‌های مویی است که لوله‌های ذره بینی ریزی هستند که سرِ شریان و وریدها را به هم وصل می‌نمایند، این رگ‌ها به حدّی ریز و باریک‌اند که گلبول‌های قرمز خون مجبورند در عبور از میان رگ‌ها، ردیف شده به نوبت بگذرند، این جاست که خون وظیفه اصلی خود را انجام می‌دهد و به سلول‌ها غذا می‌رساند و سلول‌های ضایع شده را گرفته با خود می‌برد.

هریک از سلول‌ها در مایع نمکداری که متوالیاً تجدید می‌شود زندگی می‌کنند و آن مایع شور به منزله دایه و پرورش‌دهنده سلول‌هاست که سلول‌ها در میان آن شناورند.

خون وریدی دارای رسوب‌های مختلفی است، مانند گاز کربونیک، آب، تفاله پروتئین‌های تغییر یافته و دستگاه دوران خون، این رسوب‌ها یا دردها را به کبد و کلیه‌ها می‌فرستد.

کلیه‌ها، دستگاه تقطیر و تصفیه‌ای است که از لوله‌های خیلی باریک تشکیل شده و طول لوله‌های آن در حدود یک صد کیلومتر می‌شود، شکل آن شبیه لوبیاست و در شبانه روز قریب به دویست لیتر خون صاف می‌کند، موادّ مضرّ و ناپاک خون به‌ویژه اوره، آمونیاک و ته مانده‌های نهایی غذا را به پیشاب تبدیل نموده و دفع می‌کند و صد و هفتاد و هشت لیتر مایع صاف شده را به خون برمی‌گرداند، کبد مقدار اسید آمینه و قند خون را کنترل می‌کند و کلیه‌ها مواد معدنی خون را تعدیل می‌نمایند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 362

خونی که وارد کلیه‌ها می‌شود، ممکن است دارای املاح سدیم، منیزیم و فسفات به مقدار زیادتری باشد، کلیه‌ها املاح مذکور را تحت کنترل قرار می‌دهند و مقدار هر کدام از آنها را محدود می‌سازد، هنگامی که خون، کلیه‌ها را ترک می‌کند به طور دقیق هر مقدار ملح معدنی که طرف احتیاج اعضای بدن است و لزوماً باید آن املاح را داشته باشد همراه خود برده به سلول‌ها می‌رساند.

مایعات عصبی که از مغز به حرکت می‌آیند به جدار عضله شریان‌ها فرمان سست گشتن می‌دهند و دریچه‌های انتظام جریان خون، باز و بسته می‌شود؛ مثلاً شخصی که کنار حوض آبی در مقابل آفتاب دراز کشیده باشد، جریان خون او تقریباً آرام است و موی رگ‌های او خالی هستند؛ زیرا سلول‌ها موقعی که شخص راحت و آرام است، احتیاج زیادی به نیرو ندارند.

به محض این که شخص داخل آب شود فوراً مرکز محرکه اعصاب و عروق به فعالیت می افتند و عضله ها گلوکز خود را می بلعند و می کوشند رسوب گاز کرینیک را به سرعت دفع کنند.

برای کنترل جریان خون، مراکز فرعی دیگری هم وجود دارد از جمله یکی در قسمت بالای شکم که شبکه عصبی می باشد، اگر ضربه ای به این ناحیه وارد آید، آن شبکه نازک به کلی از هم پاشیده و رگ های موین خون در شکم منبسط می شوند و آن قدر خون جذب و بلع می کنند که مغز از داشتن خون محروم می ماند و حالت بیهوشی به مصدوم دست می دهد.

یک شخص بالغ، مقدار خون او در حدود شش الی هفت لیتر است که آن مقدار خون تقریباً دارای سی هزار میلیارد گلبول قرمز است.

این گلبول ها در مغز استخوان به عمل می آیند و در هر دقیقه، هفتاد و دو میلیون گلبول به موازات هم به وجود می آیند و از بین می روند و دوره زندگی متوسط

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 363

کهن ترین آنها سی روز است.

گلبول های قرمز هنگامی که از کبد عبور می کنند، مورد حمله دنباله های ذره بینی سلول ها که شباهت به نجم البحر دارند واقع شده از بین می روند، لکن اعضای بدن همیشه مقدار 85% از این گلبول ها را ذخیره دارند و خون، این ذخایر را به مغز استخوان می رساند و در آنجا از نو هموگلوبین تهیه می شود.

در برابر گلبول های قرمز، گلبول های سپیدی در خون موجود است که وظیفه آنها مبارزه با عفونت و فساد خون است، بعضی از این گلبول ها به میکروب ها حمله می کنند و آنها را می خورند.

در خون، ماده ای برای منعقد گشتن وجود دارد که هنوز دانشمندان نتوانسته اند به ماهیت آن پی ببرند، به علاوه ماده دیگری در خون یافت می شود که بسیار مهم است و آن ماده، نوع مخصوص خون هر شخص را معین و معلوم می سازد.

به طوری که مشروحاً ذکر شد، ساختمان دستگاه دوران خون و شبکه های رگ های موئی آن و هم چنین مایع خون، هر کدام عجیب و حیرت آمیز است و مواد مرکبه خون هم کم تر از آنها نیست؛ چون به دیده فراست به ساختمان و جریان

کار مداوم آن ماشین فعال بنگریم، ناگزیریم سر تعظیم به آستان حضرت حق فرود آورده از روی بصیرت و بینایی او را ستایش و ذات بی‌همتایش را پرستش نماییم.

فیض، آن شوریده مست می‌گوید:

جز خدا را بندگی حیف است حیف	بی غم او زندگی حیف است حیف
در غمش در خلد عشرت چون کنم	ماندگی از بندگی حیف است حیف
جز به درگاه رفیعش سر منه	بهر غیر افکندگی حیف است حیف
سر زعشق و دل زغم خالی مکن	بی خیالش زندگی حیف است حیف
عمر و جان در ساعت حق صرف کن	در جهان جز بندگی حیف است حیف

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 364

کالبد را پرورش ظلم است ظلم	جان کند جز بندگی حیف است حیف
جان و دل در باز در راه خدا	غیر این بازندگی حیف است حیف
اهل دنیا را سبک کن ناتوان	باگران افکندگی حیف است حیف
یا رب از عشقت بده شوری مرا	فیض را افسردگی حیف است حیف «1»

نعمت کبد

کبد را اگر کلید تندرستی بدن بنامیم، چیزی به گزاف نگفته‌ایم، کبد یا جگر سیاه از بزرگ‌ترین و پرگنجایش‌ترین غده‌های بدن است.

رنگ آن قرمز تیره و برش ساخت آن مدور و وزن آن از يك چهلیم وزن جسم آدمی تجاوز نمی‌کند و قرارگاه آن بالای سمت راست شکم، زیر پرده دل در قفسه سینه است.

این غده اسرارآمیز آزمایشگاه شیمیایی بدن است، اعمال آن باعث ضریان قلب، اتساع رگ‌های خون، سهولت هضم غذا، حسن انجام کارهای فکری و نیرو دادن به عضلات بدن است!!

نسج کبد از يك نوع سلول تشکیل یافته و این سلول‌های ریز که شماره آنها از میلیون‌ها تجاوز می‌کند، پهلوی هم قرار دارند و يك غده ضخیم تشکیل داده و بر اثر جریان مداوم خون، مرطوب و مشروب می‌شود.

خون‌هایی که به کبد می‌ریزد دارای مواد غذایی فراوان است، قسمتی از آن از لوله جهاز هاضمه به وسیله سیاه رگ بزرگ و قسمتی که دارای اکسیژن است از سمت چپ قلب به وسیله شریان کبدی وارد آن می‌شود و پیش از آن که به

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 365

سلول‌های کبد برسند با هم مخلوط و با نیروی واحدی، دستگاه شیمیایی کبد را به کار می‌اندازند!!

سلول‌های کبد، موادی ترشح می‌کنند که کلیه اعضای بدن برای حسن انجام اعمال خود به آن مواد نیازمندند؛ فی المثل کلیه‌ها بدون کمک کبد، قادر به دفع ضایعات آزرته نخواهند بود و کبد قبلاً آنها را به اوره تبدیل می‌نماید تا کلیه بتواند کار مربوط به خودش را انجام دهد.

کبد، مخزن مواد ویتامینه است و در صورت فقدان ویتامین، مغز استخوان نمی‌تواند مواد ضروری را برای خون تهیه و آماده کند.

تمایلات جنسی هرچند که منبع نیروی آن غده‌های تناسلی است، ولی فعالیت غده‌ها، منوط بر حالت کبد و تنظیم اعمال هورمون‌های جنسی می‌باشد.

کبد است که با اسیدهای آمینه، آلبومین می‌سازد و مقدار نمک و آب را تبدیل می‌نماید، صفرای کبدی است که فعالیت روده‌ها را مرتب و روبه راه می‌نماید و از مسمومیت غذایی جلوگیری می‌کند و در صورت بروز خون‌ریزی، بیمار با خطر مرگ مواجه می‌شود، علاوه بر این، کبد ماده‌ای بر ضد انعقاد خون ترشح می‌کند که در صورت فقدان آن خطر انسداد شریان‌های خون که به مغز می‌روند وجود دارد.

کبد با میکروب‌های مضر مبارزه می‌کند و آنها را از بدن خارج می‌سازد و ما را از خطرات اثر داروهایی که به مقدار زیاد خورده‌ایم و جذب شده می‌رهاند و بالاخره پوست بدن را که آلوده به سموم صنعتی است حفظ و صیانت می‌کند.

هنگامی که از پلکان یا سر بالایی بالا می‌رویم، عضلات بدن برای یافتن نیرو احتیاج به سوخت پیدا می‌کنند، فوراً کبد به فعالیت می‌افتد و بی‌درنگ مقداری از ذخیره گلیکوژن خود را به گلوکز تبدیل و آن را وارد خون می‌نماید.

ارگانیسم بدن در هر ثانیه میلیون‌ها گلبول قرمز خون را ناچار به هدر می‌دهد،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 366

طحال آنها را گرفته خراب می‌کند؛ ولی کبد مواد مرگبه گلبول‌ها مخصوصاً آهن آنها را جذب نموده برای ساختن سلول‌های تازه خون به کار می‌برد.

هرگاه بریدگی در انگشت پدید شود، به طوری که خون از آن جاری گردد، اگر کبد به کمک نرسد و ماده فیبرینوژن که برای بسته شدن خون نافع است نسازد و ترشح نکند و خون در محل بریدگی منعقد نگردد، آن قدر خون از بدن از طریق آن بریدگی می‌رود تا مرگ انسان برسد!!

این غده سحرآمیز در هر ثانیه اعمال فوق العاده شگفت‌آمیزی انجام می‌دهد که تعداد آن خیلی زیاد است و تاکنون در حدود پانصد عمل مختلف از کبد شناخته شده که فهرست آن هنوز کامل نگردیده است.

عمل کبد در تعدیل کار غدد هورمون‌های بدن بسیار مهم است، فی المثل غده تیروئید، هرگاه ترشحات آن خیلی زیاد باشد، شخص را لاغر ساخته به شکل اسکلت متحرک در می‌آورد، کبد، مازاد ترشحات را که برای بدن خطرناک است از بین می‌برد و ذخیره‌ای از ویتامین‌های و و کمپلکس تهیه و آماده می‌سازد.

نیرو و قدرت کبد از خوراك و غذایي كه شخص می خورد به دست می آید، کبد از هیدرات دو کربن گلیکوزن تهیه و ذخیره می کند، بعد آن را به تناسب احتیاجات سلول های بدن به تدریج یا به سرعت به آنها می رساند و ضمناً مواد چربی را برای مواقعی كه بدن زیاد فعالیت دارد و نیاز به آن خواهد داشت ذخیره می نماید.

از خواص دیگر کبد، قابلیت کشش و اتساع آن است؛ چون تجمع خون زیاد در قلب باعث خستگی آن می شود، کبد به واسطه خاصیت ارتجاعی و لاستیکی خود، مازاد خون را جذب می کند.

کبد، عمل مهم دیگری كه فوق العاده مهم است انجام می دهد و آن قابلیت تحدید و نشو و نمای سلول های کبدی است؛ مثلاً در بیماری سرطان كه زیاد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 367

پیشرفت کرده جراحان مهم تا نود درصد از حجم کبد را برداشته اند و پس از چند ماه دوباره سلول های کبد شروع به رشد نموده دوباره به حجم معمولی خود رسیده است.

این فقیر شرمنده و اسیر بال و پر شکسته پس از مختصر اطلاعی، بر لطف و عنایت حضرت دوست در محضر مقدّسش سروده ام:

دل و دین بر سر سودای تو دریاخته ام

سر به خاک قدم عشق تو انداخته ام

من به این آتش و این سوختنم ساخته ام

آتش هجر تو پا تا به سرم سوخت ولی

رایت عشق تو در جان و دل افروخته ام

تا شدم معتكف کوی تو ای مهر جهان

همتی کرده به کویت چو صبا تاخته ام

گشتم آزاد به لطف تو ز زندان هوس

جز تو و مهر تو و لطف تو نشناخته ام

من ز روز ازل ای آتش دل های کباب

از همه دست کشیده به تو پرداخته ام

به رخ و زلف تو سوگند كه در بزم وجود

سر به خاک قدم عشق تو انداخته ام

گفت مسکین به تو ای نور شبستان صفا

نعمت اعصاب

موقعی که به دستگاه‌های مخابرات تلفن‌های خودکار نزدیک می‌شویم، از مشاهده دستگاه و اسباب و ادوات مفصل و در هم پیچیده آن مبهوت می‌گردیم.

سرعت انتقال اخباری که در ظرف چند ثانیه و دقیقه از دورترین نقاط گیتی می‌رسد باعث شگفتی ما می‌گردد و حال آن که شبکه ارتباطی و مخابراتی دقیق و حساس و کامل‌تری با حجم بسیار اندکی در بدن خودمان داریم که از اندیشه در آن غافلیم.

آن دستگاه عجیب و شگرف، سلسله اعصاب ماست که شبانه روز میلیون‌ها پیام به میلیاردها سلول بدن ما می‌رساند و از ضربان قلب، دم زدن ریه‌ها و حرکات

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 368

و جریان تمام اعضا و اجزای بدن به مغز خبر می‌رساند.

اگر این وسایل ارتباط و مخابرات وجود نداشت در بدن انسان و سلول‌های آن يك حالت بی‌نظمی و اغتشاش ایجاد می‌شد.

زبان که مزه خوراکی‌ها را معلوم می‌کند، دارای سه هزار برآمدگی است که هریک به وسیله عصب مخصوص به مغز متصل می‌شوند.

طرز کار این اعصاب هنوز به درستی کشف نشده، گویا جزیی از ماده خوراکی در آن برآمدگی‌ها قرار می‌گیرد و مانند فیش‌های برق که جریان الکتریسیته را از محلی گرفته به نقطه دیگر وصل می‌کند، برق آسا تحریک شده به مغز می‌رساند و در يك لحظه مغز، طعم و مزه خوراکی را تشخیص می‌دهد.

گوش، دارای یکصد هزار سلول شنوایی است و در قسمت داخلی گوش، عصب‌های بسیار ریزی وجود دارد که ارتعاش صوت را به طور مخصوصی می‌گیرند و مانند ساقه‌های گندم که با وزش باد موج می‌زنند اعصاب مذکور هم لرزش یافته جریان صوت در آن‌ها حادث می‌شود که ابتدا خیلی ضعیف و فوراً به چندین هزار برابر تقویت گشته و هنگامی که آن اصوات به مرکز دماغ می‌رسند مانند نت‌های موسیقی، منظم و رسا می‌باشند و با آن که اصوات مخلوطی از صداهای آنی

و فوری است با وجود این به سرعت درك می کنیم که صدا از جانب دوست یا خویشاوند یا بیگانه است و به این نحو صداها را از داخل مغز به وسیله گوش هایمان به كمك آن اعصاب می شنویم.

چشم، هر چشم دارای صد و سی میلیون اعصاب گیرنده نوری است که تأثیر و انفعالات نور را به مغز منتقل می کند، شاخ و برگ های درخت و گل و گیاه را چشم تشخیص می دهد، ولی زیبایی آنها را مغز نمایش می دهد.

گاهی اعصاب بینایی طور دیگر جلوه گر می شوند، موقعی که در تاریکی غفلتاً

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 369

سرمه به مانعی بر می خورد، می بینیم برق خیره کننده ای معادل روشنایی سی و شش شعاع از چشم هایمان جستن می کند، علت آن است که بر اثر آن ضربه اعصاب بینایی تحريك می شوند و موج های الکتریسته به مغز می رسانند و جریان واقعه به شكل يك شليك آتش زا و نورانی نمودار می شود.

تشکیلات مربوط به چشم را باید به دقت مطالعه کرد، این تشکیلات عبارتند از:

کاسه چشم، کره چشم، عضلات خارجی چشم، پلك ها، ملتحمه و دستگاه اشکی.

کاسه چشم، يك حفره مخروطی شکل است که جدارهای آن توسط استخوان های جمجمه و صورت تشکیل می شود، استخوان های تشکیل دهنده جدار کاسه چشم عبارتند از: استخوان پیشانی، فك فوقانی، گونه ای، شپ پره و پرویزی. اشکی و کامی.

کره چشم يك پنجم قدامی حفره کاسه چشمی را اشغال می کند، باقی این حفره با چربی، نیام ها، اعصاب، رگ های خونی، عضلات و غده اشکی پر می شود.

عضلات خارجی کره چشم از رأس کاسه چشم شروع شده و بر روی کره چشم می چسبند. این عضلات توسط نیام هایی پوشیده شده اند که در آنها استپاله هایی به جدارهای کاسه چشم کشیده می شود، چهار عضله راست موسوم به راست فوقانی، تحتانی، داخلی و خارجی و دو عضله مایل موسوم به مایل فوقانی و مایل تحتانی وجود دارند.

پلكها پرده‌های متحرکی هستند که در جلو کره چشم قرار دارند و فضای بین آنها شکاف پلکی نامیده می‌شود، پلك فوقانی و تحتانی در زاویه خارجی و داخل چشم به یکدیگر می‌رسند، تارس صفحه‌ای از بافت همبندی متراکم است که به پلك شکل می‌دهد، غدد سباسه موسوم به غدد میبومیوس در تارس قرار دارد،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 370

مژه‌ها موهای هستند که در لبه پلكها قرار گرفته‌اند، غدد سباسه همراه با مژه‌ها وجود دارند و غدد عرق در پوست بین مژه‌ها یافت می‌شوند.

ملتحمه يك غشای مخاطی است که سطح پلكها را مفروش کرده و بر روی بخشی از کره چشم نیز منعطف می‌شود.

دستگاه اشکی شامل غده اشکی و مجاری آن است، جدار کره چشم از سه پرده صلبیه، مشیمیه و شبکیه تشکیل می‌شود.

صلبیه که نام دیگر آن سفیدی چشم است، پوشش خارجی و محافظت کننده و نگاه دارنده کره چشم است.

مشیمیه پرده میانی یا يك پرده بسیار عروقی بوده و يك عمل تغذیه‌ای را به انجام می‌رساند.

عنیه قسمت رنگی چشم است و سوراخی که در مرکز آن قرار دارد مردمک نامیده می‌شود و کار آن تنظیم مقدار نور داده شده به چشم است.

چشم با این مسائل، قابل شناخت نیست، این کره بسیار کوچک، دنیای بسیار بزرگی است که فقط خالقش از آن خبر دارد و بس، وظیفه ما در برابر این نعمت بزرگ، شکر کردن در برابر عطا کننده اوست و شکر آن هم به این است که با این عضو مرتکب گناه نشویم.

پوست، دارای شبکه عظیمی از پی و عصب است که بعضی از آنها گیرنده، برخی گرماسنج و تعداد فراوانی هم عصب‌های حساس لامسه می‌باشند.

شماره اعصاب گرماسنج در حدود سی هزار است، چون شیء داغ روی پوست بدن بیاید فوراً این عصب‌ها اعلام خطر می‌نمایند.

بر پوست بدن، دویست و پنجاه هزار نقطه حساس از سرما و پانصد هزار حس لامسه موجود است، موقعی که آب سرد روی بدن می‌ریزد، خنکی در بدن

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 371

احساس می‌شود که به وسیله اعصاب مربوطه به مرکز دماغ اطلاع داده می‌شود و بدن شروع به لرزش می‌کند، به سرعت شریان‌های مجاور پوست باز می‌شوند تا خون بیش‌تری که منبع حرارت است به بدن برسد، موقع گرما عکس این جریان صورت می‌گیرد، اعصاب گرماسنج به مغز خبر می‌دهند و به دستور مغز سه میلیون غده‌های عرق شروع به ترشح می‌نمایند و عرق از بدن خارج و شخص خنک می‌شود.

مغز و جریان کار آن: بدن انسان دارای دو دستگاه عصبی است: یکی دستگاه مرکزی یا مغزی نخاعی که مرکز هوش و شعور و اراده است و به عضلات نیز فرمان می‌دهد.

دیگری دستگاه سمپاتیک خودکار غیرارادی که به احشا فرمانروایی دارد و دستگاه دوّمی وابسته به اوّلی است، به کمک این دو دستگاه، بدن ما ضرورت عمل در دنیای خارج را به دست می‌آورد.

دستگاه عصبی مرکزی شامل: مغز و مخچه و نخاع شوکی است که مستقیماً به عضلات و به طور غیر مستقیم به دیگر اندام‌ها رشته‌های عصبی می‌فرستد.

مغز از جسمی نرم و سفید رنگ و فوق‌العاده ظریف ساخته شده و محفظه‌های استخوان جمجمه و ستون مهره‌ها را پر می‌کند.

اعصاب حسی بدن از سطح پوست و اندام‌های حسی به آن‌جا می‌رود و مغز ما به واسطه این‌ها دائماً با جهان بزرگ در ارتباط است و در عین حال به وسیله رشته‌های اعصاب حرکتی با تمام عضلات و به وسیله رشته‌هایی که از آن به دستگاه سمپاتیک خودکار می‌رود با احشا و اندام‌های دیگر مربوط می‌شود.

به این ترتیب، رشته‌های عصبی ما تعداد بی‌شمارشان از هر سو، مانند شبکه‌ای بدن ما را فرا می‌گیرند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 372

شاخه‌های انتهایی ریز اعصاب، بین سلول‌های پوستی و در اطراف ساختمان‌های غددی و مجاری ترشحی غدد و در غلاف شریانی و وریدی و در پوشش انقباضی معده و روده‌ها، در سطح رشته‌های عضلانی و غیره وارد می‌شوند، همگی این اعصاب از سلول‌هایی که در دستگاه عصبی مرکزی جای دارند و از دو زنجیره عقده‌های سمپاتیک و از توده‌های ریز عقده‌هایی که در اندام‌ها پراکنده‌اند سرچشمه می‌گیرند.

سلول‌های عصبی، شریف‌ترین و ظریف‌ترین سلول‌های بدن هستند و جثه آنها درشت و بعضی از آن سلول‌ها که در قشر مغزی جای دارند، هرمی شکل‌اند و ساختمان و اعمال پیچیده آنها هنوز بر دانشمندان جهان معلوم نگشته است!!

از بدن این سلول‌ها رشته‌های نازکی جدا می‌شود که بعضی بین سطح دماغ و ناحیه تحتانی نخاع را بدون قطع شدن طی می‌کنند.

این رشته‌های نازک و لطیف، بدن سلول را در اصطلاح علمی «نورون» می‌گویند، نورون‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته نورون‌های گیرنده و حرکتی که تحریکات را از دنیای خارج یا اندام‌ها می‌گیرند و به عضلات هم فرمان می‌دهند.

دسته دیگر، نورون‌های ارتباطی که تعداد بی‌شمار آنها سبب پرکاری و پیچیدگی مراکز عصبی آدمی می‌گردد، فهم ما همان طوری که نمی‌تواند به عظمت جهان آفرینش پی ببرد، همین طور برای شناسایی وسعت مغز، ناتوان است.

سطح قشر مغزی چون موزاییکی از سلول‌های عصبی مفروش است و هر قسمت از آن با ناحیه‌های مختلف بدن ارتباط دارد.

مثلاً ناحیه جانبی مغز، حرکات گرفتن، راه رفتن، صحبت کردن را اداره می‌کند،

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 373

در پشت این ناحیه، مرکز بینایی قرار گرفته است.

در قشر مغزی، حرکات غیرارادی یا انعکاسی انجام می‌گیرد و هرگاه آن قشر را برداریم دیگر حرکات مزبور، انجام‌پذیر نخواهد بود.

برای شناسایی روابط اراده، فعالیت عصبی و اثرات روحی و مغزی، هیچ وسیله‌ای در دست نیست، ما نمی‌دانیم چه گونه واقعیه‌ها و پدیده‌هایی که در سلول‌های هرمی اثر می‌گذارد تحت تأثیر حوادث گذشته و آینده قرار می‌گیرد و چه گونه اثر

تحریکات در آنها باقی می ماند، هم چنین واقف نیستیم که چه گونه کیفیات غیر منتظره در مغز انجام می گیرد و فکر و اندیشه از آن به وجود می آید!!

به نظر می رسد که کار فکری به وسیله انقباضات مرتب عضلات تسهیل می گردد و بعضی از ورزش های بدنی محرك فکرنده.

شاید به این جهت باشد که ارسطو و شاگردانش، هنگام بحث در مسائل غامض فلسفی و علمی، گردش کنان سخن می گفته اند، گویا هیچ يك از قسمت های سلسله مرکزی اعصاب جداگانه کار نمی کنند، مثلاً هنگام کارهای عضلانی نه تنها نواحی وسیعی از مغز و نخاع فعالیت می کنند، بلکه احشای متعددی نیز در این زمینه سهم دارند؛ زیرا عضلات هنگام انقباض، فرمان خود را از مغز و نیروی خود را از قلب و ریه و غدد مترشحه محیط داخلی دریافت می کنند و برای پیروی از فرمان مغز به کمک مجموعه بدن نیازمندند.

نعمت غده ها و لوزه ها

هورمون هایی که در خون ما شناور می باشند به سبب نیروی فوق العاده ای که دارند، می توان آنها را به بمب های هیدروژنی کوچکی تشبیه نمود.

این کارگاه های کوچک که باعث تعادل قوای بدنی ما می شوند، هنوز بسیاری از

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 374

اسرار و اعمال طیبی آنها فاش نشده است.

در نتیجه بررسی هایی که دانشمندان علم طب درباره غده ها و لوزه های انسان به عمل آورده اند، يك دسته هورمون هایی شناخته شده اند که فوائد عجیبی دارند.

این هورمون ها بیماری های چشم و التهاباتی که سابقاً باعث نابینایی می گردید و امراض دیگری که قبلاً غیرقابل علاج بود و هم چنین رماتیسم مفصلی و دردناک را به طور مؤثری بهبود می بخشند.

و بعضی از این هورمون‌ها برای تجدید قوای از دست رفته جوانی، مفید است و بنابر نظریه اطباء و با پیشرفت علم طب، بالاخره آنچه از فوائد هورمون‌ها که تاکنون مجهول مانده به تدریج کشف و برای معالجه بیماری‌های سرطان، تصلب شریان و امراض قلب و کلیه، مورد استفاده واقع خواهد شد.

به حکمت بالغه حضرت حق، غده‌هایی در بدن انسان وجود دارد که تراوشات داخلی و عملیات آنها حیرت‌آور است و تمام حرکات بدنی ما بستگی به کار آنها دارد.

کوچک‌ترین حرکات مژه‌ها ناشی از مداخله و تراوش ترشحات هورمون‌هاست، انقباض عضلات و مقدار قندی که در خون برای جریان انقباض لازم می‌شود، به وسیله این غده‌ها تأمین می‌گردد.

مختصر خراشی که به انگشت وارد می‌آید، برای التیام بریدگی آن فوراً هورمون‌ها دخالت نموده سدی برای جلوگیری از عفونت زخم می‌سازند.

غده‌ها دو دسته‌اند: دسته‌ای که ترشحات خود را به خارج دفع می‌کنند مانند، غده‌های بزاق که باعث هضم و تحلیل غذا می‌شوند با غده‌های مولد عرق که حرارت و گرمای اضافی را کم کرده و بدن را خنک می‌نمایند.

دسته دیگر که ترشحات خود را به دستگاه دوران خون می‌ریزند و اینها جمعاً

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 375

هشت غده می‌باشند که وزن تمام آنها از پنجاه گرم تجاوز نمی‌کند!!!

این سلول‌های کوچک در مملکت بدن به منزله هیئت وزیران بدن محسوب می‌شوند و اعمال گوناگون جسم را تحت انتظام در می‌آورند و به اندازه‌ای با یکدیگر هماهنگی دارند که هنگام لزوم، کمبود احتیاجات غده‌های دیگر را فراهم و جبران می‌کنند.

از هشت غده مذکور، چهار عدد آنها عبارت‌اند از:

اول- لوز المعده که اعمال آن به خوبی معلوم شده و میلیون‌ها سلول‌هایی هستند که مانند جزیره‌های کوچک در معده قرار دارند و مایعی به نام انسولین می‌سازند.

دوم - غده‌های پاراتیروئید که چهار غده ریز می‌باشند و به غده تیروئید آویخته شده‌اند و برای تهیه کلسیم، فسفر و الکترولیت‌های خون به کار می‌روند و به ندرت موجب اختلال می‌شوند.

سوم - غده صنوبری که در زیر معده سر قرار دارد و عمل و خاصیت آن هنوز به خوبی معلوم نشده است.

چهارم - غده‌ای به نام تیموس که در بالای سینه است و برای رشد جسم و وظیفه عادی خود را انجام می‌دهد.

و چهار غده دیگر عبارت‌اند از غده‌های: هیپوفیز، سورنال، تیروئید، غدد تناسلی که به منزله استادهای آزمایشگاه شیمیایی بدن بوده و ترشحات فوق‌العاده مهمی تولید می‌نمایند.

1- غده هیپوفیز یا غده نخاع بدون شك از ممتازترین غده‌های بدن است، این غده عملیات غده‌های دیگر را تحت انتظام قرار می‌دهد و حجم آن به اندازه يك نخود درشت است که در محفظه استخوانی زیر مغز در حوالی مرکز سر قرار دارد

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 376

و این دانه کوچک، نقطه نهایی پنجاه هزار تارهای عصبی است و چون گردش و دوران خون در این نقطه زیاده‌تر است به سهولت می‌تواند پیام و دستورهای شیمیایی و ترشحات هورمون‌ها را به سایر نقاط بدن برساند.

از خواص عجیب این غده نخاعی، ترشحات هورمون برای رشد انسان است، افراد کوتاه از داشتن آن محروم و اشخاص رشید با قامت رسا بیش‌تر از آن بهره‌مند هستند.

2- غده‌های سورنال، سه گوش و نخودی رنگ می‌باشند و روی کلیه قرار دارند و خیلی فعال‌اند، دوران خون در این غده‌ها زیاد است و در هر دقیقه معادل شش برابر وزن خود خون در آنها وارد شده و عبور می‌کند.

در مواقع خطر و حالت سخت و بحرانی انسان این غده‌ها تأثیرات عجیبی دارند، مثلاً هوانوردی که هواپیمای او در حال سقوط است و با چتر نجات خود را به خارج پرتاب می‌کند به واسطه ترشح همان غده‌هاست که قدرت اقدام هورآمیز در او پدید می‌آید. شخصی که به واسطه آتش سوزی خود را از فراز ساختمان به زمین می‌افکند عمل او در نتیجه تأثیر هورمون این غده‌هاست.

غده‌های سوزنال، وقت ضرورت می‌توانند مقدار ترشحات خود را ده برابر کنند و نیز جریان قلب را سریع‌تر و تنفس را شدیدتر و مقدار قند خون را که برای سوخت بدن لازم است افزایش دهند و پیوسته مترصدند که هنگام مجروح شدن جسم و بریدگی پوست بدن، در کم‌ترین مدت، خون را منعقد ساخته و از خونریزی جلوگیری نمایند.

هرگاه خراش یا بریدگی کمی در غده‌های لطیف و شکننده پیدا شود، صاحب آن علیل و در معرض ابتلای بیماری‌های مختلف واقع می‌گردد و اگر به هر علت و جهتی مقدار ترشح غده‌ها نقصان یابد، اختلال‌هایی در وضع جسمانی شخص

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 377

پدید خواهد گشت که جوان برومندی را به پیرمردی لرزان مبدل خواهد ساخت.

از پوسته غده‌های سوزنال، هورمون‌های مختلفی تولید می‌شود که تاکنون بیست و هشت نوع آن شناخته شده است.

یکی از آنها در تغییر املاح معدنی خون و یکی در تحریک تخمدان زنان و دیگری برای انگیزه مراحل تناسلی مردان مؤثرند.

3- غده تیروئید، به شکل پروانه است و روی حلقوم در پایین گردن قرار دارد، این غده می‌تواند فعالیت بدنی ما را کم و زیاد نماید، رخوت و تنبلی و خمودی یا برعکس، زنگی و توان و شهامت در جسم ایجاد کند و این کیفیت به واسطه ترشحات این غده است که معمولاً روزی یک سانتی گرم تراوش دارد.

4- فعالیت محیر العقول غده‌های تناسلی که در مرد و زن وجود دارد و خدای بزرگ برای بقای نسل قرار داده و احتیاج زیادی به شرح و بسط ندارد.

نعمت پوست بدن

پوست بدن به منزله حصار و نگهبان بدن است و برای ترمیم ضایعات و تجدید و نشو و نماي خود، خاصیت جالبی دارد.

مختصر خراش یا بریدگی که به پوست وارد می‌شود، برای مرمت و تعویض آن، عملی انجام می‌دهد که از کار ساختمان بنای آسمان خراش، دقیق‌تر و دشوارتر است؛ اما به نظر ما عمل مزبور، طبیعی است و متوجه نیستیم اگر خاصیت ترمیم و جوش خوردن زخم در پوست نبود، هیچ‌گونه عمل جراحی برای التیام زخم ممکن نمی‌شد و کوچک‌ترین جراحی برای انسان، عواقب وخیم داشت.

هرگاه بریدگی عمیق یا شکافی در این غلاف حادث شود، سلول‌های پوست، پاره و تارهای عصبی و رگ‌های مویی جریان خون از هم گسسته می‌شوند و این

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 378

رشته‌های گسیخته که پر از مواد حیاتی هستند در هم و بر هم می‌گردند و ناچار باید به جای خود قرار یابند و بریدگی‌ها به هم متصل یا پیوند داده شوند.

چنان که شکاف و پارگی مهم و خطرناک باشد از باشگاه‌های چهارگانه زیر اعلام خطر می‌گردد:

1- درجه فشار خون برای جلوگیری از خونریزی پایین می‌آید.

2- / مدت انعقاد خون، کمتر شده و ظرف چند ثانیه خون بسته و دلمه می‌شود.

3- طحال، خون ذخیره خود را برای جبران ضایعات، وارد دستگاه دوران خون می‌نماید.

4- گلبول‌های سفید خون زیاده‌تر گشته و مقدار تولید آنها به ده برابر معمول می‌رسد.

چون سلول‌ها در میان ترشحات نسوجی غوطه‌ورند و لازمه موجودیت و حیات آنها، بودن در محل مرطوب است، به محض بروز جراحت با هوای خشک مواجه می‌شوند که برای آنها قابل تحمل نیست، رگ‌های مویی که گسیخته می‌شوند خون داخل آنها که پر ارزش‌ترین مایع آلی بدن است، خارج و به هدر می‌رود و راه برای حمله و هجوم میکروب‌ها به داخل بدن باز می‌شود که فوراً باید در دفع حمله و رفع خطر اقدام گردد.

در وهله اول، مواد شیره غذایی و ترشحات نسوجی و پلاسما وارد زخم می‌شوند و رطوبت لازم به آن می‌بخشند، سپس خون در کنار زخم، منجمد و راه نفوذ آن به بیرون بسته می‌شود.

موقعی که خون در رگ‌های مویی جریان دارد، منعقد و بسته نمی‌شود؛ زیرا اگر بسته شود راه عبور خون مسدود و مانع رسیدن مواد حیاتی به سلول‌ها می‌گردد؛ ولی وقتی هم سطح زخم شد بر خلاف حالت اولی به سرعت منعقد و قدرت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 379

و خاصیت انعقاد خون به این نحو ظاهر می‌شود.

معمولاً در خون، سلول‌های ذره بینی وجود دارد که به محض کوفتگی یا بریدگی و بروز زخم، آن سلول‌ها در معرض هوای آزاد قرار می‌گیرند، در این حالت شکافته شده، از میان آنها چند مایع شیمیایی که ماهیت آنها نامعلوم است تراوش می‌نماید و فعل و انفعالاتی در مواد مرطوبی صورت می‌گیرد و با فیبرینوز مخلوط شده ماده سفید رنگ پرز داری به اسم فیبرین می‌سازد و این ماده، حلقه و شبکه‌های بی‌شماری دارد و گلبول‌های قرمز خون را به میان خود گرفته آنها را به تله می‌اندازد و مقطع بریدگی و رگ‌های موئی و عروق لنفاوی را که میکروب‌ها از آنجا وارد بدن می‌شوند مسدود می‌کند.

شما را به حقیقت حق فکر کنید، اگر نعمت این فعل و انفعالات در پوست و خون نبود چه می‌شد و یا با کدام قدرت می‌توانستیم جلوی این همه خطر و ضرر و خسارت را بگیریم؟!

ای حسرت بر آن انسان‌هایی که غرق در این همه نعمت‌اند، ولی از منعم این نعمت‌ها بی‌خبرند!

أف بر آن انسان‌هایی که دریا دریا نمک صاحب عالم را می‌خورند و نمکدان می‌شکنند!

ای بدبخت و پست و بیچاره و ذلیل! آن بی‌خبرانی که در هر ثانیه و لحظه در میان میلیون‌ها نعمت متنعم‌اند، ولی از ادای شکر يك نعمت غافل‌اند!

چه بی‌هویت و بی‌اعتبار و بی‌ارزش‌اند، آن مفت خورانی که سر سفره کارگاه با عظمت بدن و کارخانه وسیع جهان نشسته‌اند و در نعمت‌ها فکر نکرده و اندیشه نمی‌کنند و از خالق نعمت‌ها و دهنده روزی‌ها خبر نمی‌گیرند؛ حیوانات با خوردن غذا یا آشامیدن آب سری به عنوان شکر به پیشگاه خالق خود بر می‌دارند، ولی این

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 380

افراد پست‌تر از حیوانات، توجهی به حقیقت و ریشه و اصل جهان نکرده و یادی از آن مولا و آقای که این همه نعمت در اختیار آنان گذارده نمی‌کنند، اینان همان‌هایی هستند که قرآن مجید آنها را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت معرفی کرده است.

بر خلاف این دیو صفتان و آلودگان، آن انسان‌هایی که در برابر هر نعمتی از ولی نعمت خود یاد کرده و به حضرت محبوب عرضه می‌دارند: ما اگر به پهنای جهان تو را عبادت کنیم به ادای شکر يك نعمت تو موفق نشده‌ایم!!

آن انسان‌هایی که از نعمت، به خاطر رسیدن به ولی نعمت استفاده می‌کنند. آن انسان‌هایی که حرم دل آنها مالا مال از عشق به خداست، آن بزرگوارانی که در برابر حضرت دوست خاضع و خاشع بوده و همیشه احساس شرمساری و حیا می‌کردند و به جناب محبوب با تمام هستی عرضه می‌داشتند:

دولت در این در است از این در چرا رود

بی‌خانمانی از سر کویت کجا رود

بی‌دولتی کزین در دولت سرا رود

محروم هر قبیله و مردود هر دیار

کامی که جز طریق تو پوید خطا رود

جامی که غیر ذوق تو بخشد مباح نیست

آن روز ظلمت است که از چشم ما رود

چشم و چراغ ماست شب افروز عارضت

کز مرحمت به پرسش حال گدا رود

از سلطنت چه کم شود آن پادشاه را

کز ره به بوی آن سر زلف دوتا رود

مسکین دلی، غریب دلی، بی‌نوا دلی

پس از آن فعل و انفعالات که به ساخته شدن آن ماده سفید رنگ منتهی می‌شود، رگ‌های مجاور زخم، منبسط و از هم باز می‌شوند و جدار آن باریک‌تر شده از میان آن جدار، فاگوسیت‌ها یعنی، سلول‌خورها و گلبول‌های سفید خارج می‌شوند و سلول‌های مرده و باکتری‌ها یا هر ماده دیگری را که باعث تعویق جوش خوردن زخم می‌شوند می‌بلعند!!

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 381

این فاگوسیت‌ها یا سپورهای کوچولو از خود زهری ترشح می‌نمایند که میکروب‌ها را می‌کشد، بعد آن میکروب‌ها را در چین و حلقه‌های خود فرو می‌برند و هر کدام از این سلول‌خورها می‌توانند تا بیست میکروب را ببلعند.

کوچک‌ترین زخم، هزارها سلول را ضایع می‌کند و سلول‌خورها آن ضایعات را برای دفع به خارج، به کلیه‌ها می‌رسانند و سعی می‌کنند، جرم‌های زخم را که حجم آنها هزاران مرتبه از جثه خودشان بزرگ‌تر است بخورند و اگر نتوانند بلع نمایند، ترشحاتی بیرون می‌دهند تا نسج و بافت‌های مجاور زخم، حل شود و محلول آن همه جرم‌های خارجی را به جلو رانده به سطح پوست می‌رساند.

سلول خورها خیلی پرخور و اکولاند و به واسطه زیادخوری شان به قدری ورم می کنند تا بترکند و در نتیجه، لاشه آنها به چرک و خون تبدیل می شود.

بسا اتفاق می افتد که میکروبها برای غلبه به سلول خورها شروع به حمله می کنند، در این حال برای حمایت سلول خورها و برای آن که مبارزه و پیکار با آنها پیشرفت کند يك جریان حیرت آمیز دیگری صورت می گیرد.

به این نحو که میکروبهای مهاجم که تحريك شده اند، ماده ای تولید می کنند که سبب نابودی خودشان می شود.

آن جریان مهاجم که بسیار جالب و حیرت بخش است فقط تدابیر فوری انجام می شود، ولی کار عمده پوشش زخم، تمام نمی شود.

در این موقع سلولهای زنده موسوم به فیروپلاست وارد عمل می شوند و در میان حلقه و شبکه های فیبرین ها (همان ماده سفید رنگ پرزدار) وارد و روی هم جمع می شوند و برای پر کردن گودی زخم روی آن مرهم موقتی می گذارند!!

به طوری که سابقاً ذکر شد، میلیاردها سلول بدن به وسیله دستگاه دوران خون تغذیه می نمایند، حال که رگ های موی مجاور زخم پاره و گسیخته شده اند البته به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 382

زخمها از این راه غذا نخواهد رسید.

برای چاره جویی، فیروپلاستها یعنی، همان سلولهای زنده که به طریقه حیوانات دریایی از مایع الیاف خود تغذیه می نمایند، از چرک و خون زخم استفاده خواهند نمود و چند روزی بیش نمی گذرد که در زخم ریشه دوانده و دیگر به الیاف خود نیازی ندارند و الیاف هم حل می گردد و مبدل به مایعی می شود که این مایع برای سلولهای در حال رشد غذای مناسبی است، معمولاً زخمهایی که در حال التیام و جوش خوردن هستند، از جرمها و مایعهای آنها چیزی به هدر نمی رود!!

جریان التیام زخم و عمل تجدید و نو شدن پوست یکی از شگفت آمیزترین شاهکارهای آفرینش است که به حکمت عالیه آفریدگار و صانع علیم و به اراده حضرت او سلولها مطیع و تابع قواعد مرموزی هستند و این بافته های لا شعور در پیروی از نظام مزبور به طور منظم و با اشکال هندسی ردیف و هم سطح یکدیگر قرار می گیرند و شروع به آرایش پوست می نمایند.

برای تغذیه پوست نورس، چون مقدار معینی خون ضرورت دارد، به ناچار لازم می‌آید که رگ‌های مویی در زیر پوست برای جریان خون ایجاد و آماده شوند.

دانشمندان برای پی‌جویی این جریان، روی خرگوش بررسی نموده و بر روی گوش آن حیوان زخمی پدید آوردند، بعد متوجه شدند در مجاورت زخم، رگ‌های نازک و لطیفی وجود دارد که به مختصر اشاره‌ای خون از آنها بیرون آمده به میان نسج‌های تازه می‌ریزد و سپس انتهای رگ‌ها بسته می‌شود که خون‌های جاری به هدر نرود.

به همین صورت رگ‌های مویی زخم از هر سوی زخم، نمو می‌کنند تا به یکدیگر برسند و دو سر رگ‌ها به طور سحرآسای حل گشته و به هم پیوند می‌خورند و شبکه‌ای برای دوران خون تشکیل می‌دهند، سپس تار و رشته‌های

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 383

عصبی با طرز عجیب‌تری در داخل نسج نورس می‌رویند!!

این جریان در وسط گودی زخم صورت می‌گیرد و زیر قشر زخم، پوست نو به وجود می‌آید، در گرداگرد و کنار زخم، سلول‌ها دست به کار عملیات اصلی خود می‌شوند و به مرکز زخم که عریان است گسترش می‌یابند و پوست را آرایش می‌دهند و این کار، درست مشابه به آرایش پوست درختی است که زخم برداشته باشد!!

تقریباً يك هفته پس از بروز جراحت، زخم جوش می‌خورد، ولی برای چاق شدن آن، عملیات دیگری هم به لطف خداوند صورت می‌گیرد.

در ظرف چند ماه، تارهای زیر عضلات زیادتر شده و از حاشیه زخم به طرف مرکز آن پیشروی نموده و به هم ملحق می‌شوند و به یکدیگر می‌پیچند، پیه و چربی‌ها روی هم قرار گرفته و نسج‌های ملتحم به نسج‌های مجاور خود وصل می‌گردند، بالاخره در طی يك سال یا کم‌تر محل زخم با پوست نوین، مفروش و عمل اصلاح زخم و تجدید ساختمان پوست آن پایان می‌پذیرد!!

نعمت مقاومت بدن در برابر میکروب‌ها

آفریدگار توانا، خداوند بزرگ و مهربان، يك سیستم استحقاظی برای دفاع و مقابله با حملات و یورش میلیاردها میکروب در بدن ما آفریده است.

در آفرینش انسان و زندگی روزمره او چیزی که شگفت‌انگیز است بیماری و ناخوشی نیست، بلکه سلامتی و تندرستی است.

هرگاه به وضع حال و تندرستی خود فکر کنیم، متوجه می‌شویم که همه روزه میلیاردها میکروب که اغلب آنها بسیار هول‌انگیزند به بدن ما حمله می‌آورند، اما ما بیمار نمی‌شویم بلکه سالم و تندرستیم!!

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 384

چه بسیار میکروب‌های موزی، به وسیله خوراکی که می‌خوریم یا هوایی که تنفس می‌کنیم یا محیطی که در آن زندگی می‌کنیم وارد بدن ما می‌شوند، ولی باز سالم و تندرستیم!!

بعضی میکروب‌ها در دهان، بینی، گلو و روده‌ها قرار می‌گیرند و به سرعت فوق العاده زاد و ولد می‌نمایند، پس چه گونه در مقابل هجوم و حملات مداوم این موجودات ذره بینی حفظ و حراست می‌شویم.

نکته‌ای است که پس از سال‌ها تحقیق و تفحص، دانشمندان به علل آن پی برده‌اند و به عقیده آنها این جریان به واسطه وجود يك دستگاه دفاعی ماهرانه‌ای است که ما را از گزند میکروب‌ها حفظ و صیانت می‌نماید.

ممکن است غباری که به میکروب آلوده است داخل چشم شود، ولی اثر ناگواری نداشته باشد، در چشم يك رطوبت دائمی قرار دارد که مولد اشك است و در اشك چشم، ماده‌ای به نام لیسوزیم هست که کشنده میکروب است و این ماده به حدی قوی است که هرگاه يك قطره اشك را در دو بطری آب بریزیم می‌تواند جرم میکروب را از بین ببرد.

در بزاق و آب دهان و ترشحات سلول‌های بدن ما همین ماده و بعضی سموم‌های دیگر نیز وجود دارد، پوست بدن هم قدرت زیادی برای دفع میکروب دارد.

چنانچه میکروب اسهال خونی را در قطره آبی بیندازیم و در لوله امتحان قرار دهیم چند ساعت زنده خواهد ماند و هرگاه آن را در کف دست که پاك و نظیف باشد بگذاریم در ظرف بیست دقیقه از بین می‌رود.

میکروب‌هایی که وارد دهان می‌شوند، ابتدا با ماده پلشت بر آب دهان روبه‌رو می‌گردند، چنانچه بتوانند داخل معده شوند، شیره معده در انتظار دفع آنهاست

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 385

و جز تعداد کمی از آنها آن هم به ندرت، زنده وارد رودها خواهند شد.

میکروب‌هایی که داخل دهلیز پر پیچ و خم سوراخ‌های بینی شوند، به واسطه رطوبت چسبنده‌ای که در جدار بینی است، مانند مگس که پایش به کاغذ مگس‌گیر می‌چسبد به دام می‌افتند.

با این که جدار بینی تحریک می‌گردد و آنها با عطسه یا بر اثر بروز زکام بیرون ریخته می‌شوند و اگر فرضاً به مجرای تنفس برسند در رطوبت مخاطی آن گیر افتاده با تکان سرفه به خارج پرتاب می‌گردند و یا تارهای ذره بینی که در مجرای تنفس قرار دارند و دائماً در ارتعاش و لرزش‌اند، آن رطوبت لزج آلوده به میکروب را به حلق می‌رسانند و از آنجا در لوله هاضمه سرازیر و دفع می‌گردند.

اگر میکروبی از میان ساییدگی پوست رد شده وارد بدن گردد، شاید فکر کنند خطراتی به وجود خواهد آورد، اما این طور نخواهد شد.

فرضاً میخ آلوده به میکروب به پای ما فرو رود، هر میکروبی که داخل نسج بدن شود، پس از بیست دقیقه، دو نیم می‌گردد و به دنبال آن هر نیمی به دو قسمت تقسیم می‌شود، اگر به همین ترتیب پیش رود و به دنبال آن هر نیمی به دو قسمت تبدیل شود در ظرف هفت ساعت تعداد زاده‌های میکروب به یک میلیون و روز بعد به میلیارد خواهد رسید.

در این حال وجود ما تحت استیلای آنها غوطه ور در میکروب می‌شود؛ اما خوش‌بختانه پیش از بروز خطر، یک نیروی دفاعی به کمک می‌رسد و محل فروفتگی میخ ورم می‌کند، در آن محل میکروب‌ها پخش می‌شوند و مبارزه و پیکار میکروب‌ها با سلول‌های بدن شروع می‌شود و از سلول‌ها، مواد شیمیایی ترشح و در موضع پخش می‌گردد تا به رگ‌های موئی خون می‌رسد و به مجرّد رسیدن، رگ‌ها منبسط و جدار آنها بازتر می‌شود و خونابه یا ماده پلازما مخلوط با

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 386

گلبول‌های سفید و مواد شیمیایی دیگر از رگ‌ها بیرون می‌آید و مانع نشو و نمای میکروب‌ها می‌گردد.

گلبول‌های سفید که به منزله پاسبان بدن می‌باشند، مانند موجودات ذره‌بینی در آب، از جمله حیوانات تک سلولی‌اند و می‌توانند در يك آن به سرعت جابه‌جا گردند، به واسطه خاصیت آهن ربایی خود به طرف میکروب‌ها یورش آورده آنها را جذب و از میان می‌برند.

طرز پیکار گلبول‌های سپید خون با میکروب‌ها به طوری که زیر میکروسکوپ مشاهده شده خیلی جالب و تماشایی است.

گلبول سپید به نزدیک‌ترین میکروب می‌رسد، در حالی که برای خود نقطه اتکایی اختیار می‌کند، میکروب را احاطه کرده ترش‌حی از خون بیرون می‌دهد و میکروب را جذب نموده آن را می‌بلعد و پس از يك لحظه به طعمه دیگر، دست اندازی می‌کند.

ورم و آماس موضعی هم به این جریان کمک نموده، در پیشرفت و تسلط گلبول‌ها همکاری می‌کند، در این حال فیبرینوژن خون ماده پلاسمای برای انجماد خون می‌سازد که به سرعت به شکل بافته مشبکی در می‌آید، بعد پلاسمای و گلبول‌ها در هم شده دیواره‌ای تشکیل و در پشت آن مبارزه علیه میکروب‌ها شروع می‌شود!!

دمل و کورک، نمونه بارز این مبارزه و پیکار است که در برابر میکروب‌های عفونی سدّ محکمی می‌سازند تا میکروب‌ها نتوانند به بدن راه یابند.

البته بدن هم به همین کار که چیره شدن به میکروب‌هاست اکتفا نمی‌کند، بلکه تجهیزات دیگری را نیز به کار می‌اندازد!

بعضی موادّ شیمیایی که هنگام جنگ و ستیز آزاد گشته وارد خون می‌شوند، در

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 387

نقطه‌ای که محلّ تجمع گلبول‌های سپید است اعلام خطر می‌کند، طی چند دقیقه میلیون‌ها گلبول وارد خون می‌شوند و میکروب‌ها را به سمت نسج پوست می‌رانند، در این موقع، مغز استخوان برای تولید گلبول‌های قرمز خون و تأمین ذخیره شروع به فعالیت می‌نمایند.

بعضی میکروب‌ها ماده‌ای در خود دارند که گلبول را دفع و برخی ماده سمی ترشح می‌نمایند که آنها را از پای در می‌آورند و گلبول‌ها در حالی که می‌میرند و از بین می‌روند، مایع‌های تخمیری که دارای خاصیت کشنده میکروب‌هاست از خود ترشح می‌کنند.

هرگاه گلبول‌ها خود موفق به دفع میکروب‌ها نشوند، سلول‌های بزرگ‌تری البته ذره بینی که آنها را ماکروفاژ، یعنی میکروب خوار می‌نامند به کمک می‌رسند، اینها قادرند میکروب‌ها و گلبول‌هایی را که در حین کارزار گرفتار شده‌اند ببلعند!!

بسیار اتفاق می افتد که بر اثر داروی آنتی بیوتیک که پزشك تجویز نموده، میکروب‌هایی به علت برکنار بودن از پیکار زنده به مانند، در این حال بدن برای دفع آنها خود را آماده می سازد و بافت‌های مشبك لنفاوی که تارهای مویی می باشند و زهکشی نسوج بدن را به عهده دارند وارد عمل می شوند، گلبول‌های سپید، سلول‌های میکروب خوار و ذرات بی فایده دیگر وارد آن تارهای مویین گشته به طرف غده لنفاوی روی می آورند.

این غده‌ها چون در سر چهارراه لشکرکشی بدن قرار دارند، مشغول تصفیه شیر غذایی می گردند و آن میکروب‌ها و ذرات موجود و ته نشین شده در شیر غذایی از غده‌ای به لوزه دیگر عبور می کنند تا به غده‌های گردن برسند و از آنجا وارد دستگاه دوران خون می شوند، در این جا شیر غذایی به طور کامل از لوٹ میکروب‌ها صاف و پاک می گردد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 388

هرگاه چند میکروب موفق به ورود در گردش خون شود، باز در مقابل آنها خط دفاعی دیگر کشیده می شود، فوراً مغز استخوان، کبد، طحال و چند عضو کوچک دیگر که دارای سلول میکروب خوارند به همان طریقه‌ای که غده‌ها شیر غذایی را پاک و تصفیه می کنند، شروع به پاک کردن خون از آن میهمانان ناخوانده می کنند.

حال باید فهمید چه گونه گلبول‌های سفید و سلول خوارها بین میکروب‌ها که جزء افراد دشمن اند، با سلول‌ها و ملکول‌های بدن فرق می گذارند؟

بدن انسان دارای يك سیستم تشخیص و همسان‌شناسی است و می تواند ذرات نو و تازه کار را نشان گذارد و به مهاجمین نشانه دشمن بدن یا «آنتی کور» بچسباند، گلبول‌ها و سلول خورها میل مفرضی به خوردن مهاجمینی که دارای برچسب و نشانه آنتی کوراند دارند.

در بعضی از بیماری‌های عفونی، بهبودی مرض به واسطه ظهور همین آنتی کورهاست که میکروب‌های مهاجم را نشانه می گذارند، مثلاً اگر شخصی یا طفلی به مرض مخمלק مبتلا شده باشد بدنش فاقد آنتی کور خواهد بود، موقعی که آنتی کور برای نشانه گذاری مهاجم در بدن ظاهر شود، تا چند روز شروع به تولید و تکثیر می کند، در این حال، بیماری مخمלק شدت یافته پس از آن که تعداد و مقدار آنتی کور افزون شد، آنها به حرکت می افتند خود را به استرپتوکوک و میکروب‌های بیماری می چسبانند، به محض آن که میکروب‌ها نشانه پیدا کردند، گلبول‌ها و سلول خورها بر میکروب‌ها می تازند و آنها را می بلعند و در نتیجه، بیمار شفا می یابد، مضافاً این که خون هم دارای يك ماده مکملی است که برای زایل ساختن میکروب‌هایی که برچسب بیگانه دارند، مفید و مؤثر است.

در بسیاری از بیماری‌ها به واسطه وجود همین آنتی کورهاست که بیمار مصونیت داشته و مرض عود نمی‌کند.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 389

پس از بروز مخمלק و سرخك، ابتدا کارخانه آنتی کور سازی بدن چند روز معطل می‌شود تا بتواند ملکول‌هایی مناسب و منطبق با نوع میکروب جدید، تهیه و آماده کند و بعد از آن که از نوع میکروب اطلاع یافت شروع به کار نموده تولید و تکثیر به سرعت انجام می‌شود و مقدار زیادی آنتی کور برای عمل حاضر و آماده می‌گردند.

به یقین اگر ارگانیسم و ساختمان بدنی ما مجهز به سیستم دفاعی حیرت‌آمیز، مشروح در صفحات گذشته نمی‌بود، ابنای بشر در مقابل حمله و هجوم میکروب‌های موذی، زود تباه می‌شدند.

خوب است با تفکر و با دیده بصیرت به رازهای خلقت ساختمان بدنی خود بنگریم و سر تعظیم و تکریم به آستان خالق و صانع موجودات فرود آورده با دلی پاک به نیایش و ستایش ذات بی‌همتایش مشغول شده و جز از حضرت او از دیگری اطاعت نکرده و به عبادت غیر او بر نخیزیم «1».

قرآن مجید و روایات، علاوه بر نشان دادن دورنمای خلقت انسان که توأم با میلیون‌ها مسئله است و هر جزء از بدن را با فعالیتی که دارد و در زیر قوی‌ترین میکروسکوپ‌ها نمی‌توان دید، نعمت خدا دانسته و از انسان می‌خواهد به این معنی توجه داشته باشد، به نعمت‌های بی‌شمار دیگری که انسان برای ادامه حیات خود متکی به آنهاست اشاره کرده و از بنی آدم می‌خواهد، در آن نعمت‌ها اندیشه و تفکر کنند تا به میدان ارزشمند معرفت رسیده و وجود خود و نعمت‌های وابسته به آن را در مسیر حضرت حق که خالق نعمت‌ها و عطاکننده آنهاست قرار دهند،

(1) - برای به دست آوردن مطالب مشروح‌تر، در زمینه خلقت بدن و اسرار و رموز آن که در این بخش از کتاب به گوشه بسیار ناچیزی از آن اشاره رفت، به کتاب‌های فیزیولوژی انسان، رازهای جهان آفرینش، مجلات طبی و بهداشتی و انسان موجود ناشناخته مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 390

این فقیر در این‌جا لازم می‌داند به پاره‌ای از آن نعمت‌ها که حیات انسان در گرو آنهاست اشاره کند؛ زیرا قرآن و روایات برای شناختن آن نعمت‌ها و به جا آوردن شکرش اصرار دارد.

نعمت زمین

قرآن عزیز در بسیاری از آیات، مسئله زمین و منافع بی شماری که برای موجودات زنده، به خصوص انسان دارد، مطرح کرده و زمین را یکی از بزرگترین نعمت‌های حضرت حق دانسته.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ] «1».

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستر گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد.

اگر کسی بخواهد همین يك آیه را موشکافی کند، به این معنی که مسئله باران و کلیه میوه‌ها و سبزیجات و داروهای که به وسیله آن از زمین می‌روید توضیح دهد، از هزار مجلد کتاب تجاوز می‌کند.

قرآن مجید، مسائل زیادی را ذکر می‌کند، تحقیق و کشف اسرار و رموز آن مسائل برعهده خود انسان است.

وقتی انسان به کتی که درباره زمین و خاک و کوه و معادن و کتی که درباره میوه‌ها و سبزیجات و حبوبات و داروهای گیاهی نوشته شده مراجعه می‌کند به

(1) - بقره (2): 22.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 391

جهان‌های بهت‌آور و اعجاب انگیزی برمی‌خورد و بی‌اختیار در برابر حضرت حق تعالی خود را مکلف و موظف می‌بیند که سر عبادت و پرستش به خاک بساید.

با ارزش‌ترین و سودمندترین ماده زمین چیست؟ شاید فکر کنید طلا یا نقره یا فلز دیگری باشد که به صورت معادن وسیع موجود است، محققاً این فلزات بسیار مفیدند و ما بدون آنها در زحمت خواهیم افتاد؛ اما بیش‌تر ثروت و منفعت ما در خاک است.

موجودات زنده برای بقای خود به خاک احتیاج دارند. گیاهان، آب و مواد کانی را مستقیماً از خاک می‌گیرند، انسان و جانوران دیگر از گیاهان تغذیه می‌کنند، غذاهایی که به بدن ما می‌رسد از خاک به دست می‌آید.

در طی هزاران سال، کشاورزی یکی از صنایع اساسی انسان بود، امروزه جمعیت زمین به سرعت زیاد می شود و بیش از همه به محصولات کشاورزی محتاج است و نه تنها خوراکمان را از کشاورزی تهیه می کنیم، بلکه بعضی از مواد لازم برای تهیه البسه و دارو و ساختمان و بسیاری از چیزهای مفید دیگر هم از خاک به دست می آید.

نیروهای طبیعی، سنگ ها را خرد می کنند، جویبارها و یخچال های طبیعی این ذرات را برداشته و به جای دیگر می برند، تمام این عوامل به تشکیل خاک کمک می کنند و این خاک برای حیات موجودات زنده، منبعی از منافع می گردد!!

خاک، موجودات زنده بسیاری در بر دارد. يك مشت خاک ممکن است شامل:

میلیون ها موجود میکروسکوپی به نام باکتری باشد، بسیاری از باکتری ها برای رشد گیاهان عالی تر مفید است، علاوه بر باکتری ها بسیاری از کپک ها و جلبک ها و انواع مختلف جانوران در خاک یافت می شوند. بسیاری از این موجودات زنده خاک را متخلخل می کنند و بدین طریق آن را برای رشد گیاهان آماده تر می سازند، ضمناً به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 392

تغییر ذرات معدنی و کود، کمک می نمایند، به قسمی که آنها را قابل حل شدن در آب می سازند.

اگر مقداری خاک از زمین حاصل خیز بردارید، چیز غیر عادی در آن نخواهید دید، ولی عده ای موجودات زنده در آن هست که تعداد آنها احتمالاً بیش از جمعیت تمام جهان است!!

بعضی دانشمندان که در پی کشف داروهای جدیدند، مقداری از خاک را در يك لوله آزمایش بریزند و آب مقطر به آن اضافه کنند و آن را تکان دهند، سپس قدری از مخلوط در يك جعبه پتری (بشقاب مخصوصی است که برای رویاندن کولونی کپک ها و باکتری ها به کار می رود) وارد سازند.

پس از آن که کلنی کپک ها و باکتری ها رشد کردند، فرآورده های شیمیایی مخصوصی را که برای از بین بردن یا متوقف ساختن رشد موجودات زیان آور تهیه کرده اند روی آنها اثر می دهند.

پیدا کردن يك دارو با این روش از مشتی خاک، درست مانند پیدا کردن يك سوزن در يك دسته علف خشك است؛ ولی با این روش بود که داروهای معجزه آسای نظیر پنی سیلین، اورئومایسین و استرپتومایسین، از بین برنده مولدهای امراض انسانی کشف گردید!!

بشر، مدّتی دراز است که روی زمین زندگی می‌کند و نیازمندی‌های وی کم بود و خوراک و پوشاک و مسکن برای او کفایت می‌کرد، امروز احتیاجات وی دم به دم افزون می‌شود و او برای تأمین آنها چیزهای تازه ابداع و اختراع می‌کند و آنها را به مقادیر زیاد و زیاده‌تر آماده می‌سازد، ما در دوران وفور نعمت زندگی می‌کنیم و هزاران ماشین و وسایل فنی در اختیار خود داریم؛ اما برای ساختن آنچه مورد نیاز ما است به منابع دائمی مواد اولیه مانند: فلزات، زغال، نفت و سنگ احتیاج

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 393

داریم، تمام این مواد را از قشر زمین بیرون می‌آوریم.

زمین، گنجینه عظیمی است که مقدار فوق‌العاده‌ای ثروت در گوشه و کنار آن نهفته است، يك جا آهن دارد و جای دیگر زغال و نفت و باز جای دیگر آلومینیوم و سایر فلزات، بشر وسایلی در اختیار دارد که محصول زحمات مخترعین است که با آنها مواد مختلف را از دل معدن بیرون می‌کشد، معدنچیان و دانشمندان و مخترعان و صنعتگران، مواد خام را از زمین بیرون می‌آورند و به صورت آنچه که مورد نیاز ماست در می‌آورند «1».

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا* وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا* وَ خَلَقْنَاكُمْ أَرْوَاجًا* وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا* وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا* وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا* وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا* لِيُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا* وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا] «2».

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟* و کوه‌ها را میخ‌هایی [برای استواری آن؟]* و شما را جفت‌هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم،* و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدّد اعصاب] قرار دادیم،* و شب را پوششی* و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛* و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم،* و چراغی روشن و حرارت‌زا پدید آوردیم،* و از ابرهای متراکم و باران‌زا آبی ریزان نازل کردیم* تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغ‌هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

در این آیات بسیار مهم، قرآن مجید به نعمت با عظمت زمین و قسمتی از

(1) - علم و زندگی: 133.

(2) - نبأ (78): 6- 16.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 394

نعمت‌ها که در ارتباط با زمین است و نعمت‌های دیگر که در تداوم حیات انسان نقش مهمی دارد اشاره کرده که با استفاده از بعضی تفاسیر به خصوص تفسیر نوین به توضیح مختصر هریک از آیات می‌پردازیم.

قرآن مجید مکرر از زمین نام برده و در هر مورد به مناسبت مقام، صفتی و فائده‌ای بیان کرده است.

در ماده لفظ مهاده که ابوالفتوح رازی «گسترده» و کشف الاسرار میبیدی «آرامگاه» ترجمه کرده‌اند کتب لغت سه معنای «تسویه» و «تسهیل» و «اصلاح» را آورده‌اند، بنابراین لفظ مذکور به تنهایی ما را متوجه می‌سازد که زمین هموار و استفاده از آن آسان و برای زندگی صالح است.

اگر به جای تسویه و مسطح بودن، قدم به قدم کوه‌های بسیار بلند و دره‌های خیلی عمیق بود و به جای سهولت، سطح زمین را سنگ‌های بسیار سخت پوشیده یا باتلاق‌هایی گرفته بود که با قدم نهادن در آن، همه را در خود فرو می‌برد و حفر چاه‌ها و کاریزها و ساختن خانه و امر زراعت در آن ممکن نمی‌شد و اگر به جای صلاحیت، قشر زمین مشتعل و داغ یا به عکس بسیار سرد و پوشیده از یخ بود آیا نباتی و جانوری در آن موجود می‌شد؟

﴿أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾ 1.

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟

جبال اوتاد زمین است، اوتاد، جمع وتد به معنای میخ‌های بزرگ است، گفته می‌شود که مرکز زمین آتش مشتعل است که گاهی از دهانه کوه‌های آتش فشان مقدار کمی از مواد گداخته درونی به سطح زمین پرتاب شده و شهری عظیم مانند

(1) - نبأ (78): 6.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 395

پیمی را نابود می‌سازد، روی این کره آتش پوسته نازکی است البته نسبت به حجم زمین که جانداران بر آن زندگی می‌کنند، در فاصله‌های کم یا زیاد، کوه‌ها قرار دارند که هر قطعه‌ای از قشر زمین به آنها اتصال می‌یابد، اگر کوه‌ها تکیه گاهی برای این قطعات مختلف نباشند یکسره سطح زمین در نتیجه فشار مواد منفجره از داخل در حرکت و اضطراب

می افتد و گرفتار زلزله های ویران کننده و پی در پی می شود، پس خیمه سطح زمین را میخ های محکم کوه ها آرام نگه می دارند.

و نیز کسانی که اندك اطلاعی از علم هواشناسی دارند، می دانند که شدت بادهای هنگامی که به سطح زمین می رسد به وسیله کوه ها شکسته می شود و گرنه همواره بادهای بسیار شدید، طوفان های عجیب ایجاد می کرد و آرامش ساکنان زمین را بر هم می زد و درخت های بسیار بزرگ را از ریشه می کند و جانوران را پرتاب کرده زندگی را بر همه زندگان نباتی و حیوانی دشوار بلکه محال می ساخت، پس به این لحاظ نیز می توانیم کوه ها را میخ زمین بنامیم که موجب سکون و آرامش سطح زمین و اهل زمین هستند!!

[و الْجِبَالُ أَوْتَادٌ] «1».

و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن؟].

و شما را جفت، جفت آفریدم و این جفت آفریده شدن انسان و همه موجودات از اعظم نعمت های الهی است و شما می توانید با اندك اندیشه به این معنی توجه کنید که اگر برای موجودی جفتی نباشد، زندگی برای او چه سخت و گاهی غیر قابل تحمل است!

قرآن مجید در سوره حج آیه ششم، شعرا آیه هفتم، لقمان آیه دهم، ق آیه

(1) - نبأ (78): 7.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 396

هشتم، رعد آیه چهارم، ذاریات آیه پنجاهم، به جفت بودن تمام موجودات عالم تصریح دارد.

باید به آنان که کشف این حقیقت بزرگ را به دانشمندان قرون اخیر نسبت می دهند گفت: این مسئله از اکتشافات جدید و تازه نیست، قرآن مجید در هزار و چهارصد سال پیش این معنی را بازگو کرده است.

یکی از فلاسفه بزرگ اروپا به نام «مومنیه» جفت بودن تمام موجودات را یکی از بهترین دلایل وجود حق دانسته آنجا که می گوید:

اگر ما فرض کنیم جهان آفرینش به طور خارق العاده که عقل بشر به آن دسترسی ندارد، بدون آفریننده با اختیار و اراده‌ای خلق شده و اتفاقات بی در پی منجر به وجود یافتن مردی گشته است، آیا عقل این را می‌تواند بپذیرد که باز هم تصادفات و اتفاقات موجود دیگری را که در ظاهر و صورت همانند او در ترکیبات داخلی مقابل و مباین او باشد ایجاد نموده باشد، تا نسل بشر باقی بماند و زمین آباد گردد؟

آیا همین يك دليل به تنهایی کافی نیست تا ما بپذیریم که هستی، آفریننده‌ای مختار دارد که کائنات را ابداع فرموده و گوناگون ساخته و قوا و غرائز و حواس و الهامات فطری و ابزار و اندام متناسب به هر نوع عنایت فرموده تا به زندگی خویش ادامه دهند و به کمال لایق خود برسند.

[وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا] «1».

و شما را جفت‌هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم.

(1) - نبأ (78): 8.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 397

نعمت خواب

مسئله خواب هم از نعمت‌های بزرگی است که قدرتش برای همگان مجهول است، لفظ سبات در آیه شریفه به معنای قطع است؛ یعنی خواب را باعث قطع حواس از ادراك و احساس و تعطیل کار و فعالیت شما ساختیم تا با آن تجدید قوا نموده با نشاط و راحتی به کار بپردازید.

به راستی، خواب از نعمت‌های بزرگ پروردگار است و اگر نبود نیروها و اعصاب به سرعت فرسوده می‌شد و از کار می‌افتاد، بدترین شکنجه‌ای که بتوان برای کسی تصور کرد همین جلوگیری از خواب است و نیز از فوائد معنوی و اخلاقی آن، انقطاع از این عالم است که ما را به طور منظم و مستمر به یاد خواب ابدی و انقطاع کلی می‌اندازد؛ زیرا خواب برادر مرگ است.

به علاوه رؤیاهای صادقه که برخی از آنها فوق العاده شگفت‌انگیز است وجود جهانی دیگر را برای آنها که درك و دقت و انصاف دارند به روشنی اثبات می‌نماید، چنان که بسیاری از دانشمندان از طریق خواب‌هایی که وقایع مدت‌ها بعد، جزء به جزء در آنها دیده می‌شود کتاب‌ها در اثبات روح و مابعد الطبیعه نوشته‌اند.

هم‌چنین بیدار شدن از خواب، برخاستن از گور را در قیامت به یاد می‌آورد، چنان که نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: همان‌طور که می‌خواهید، می‌میرید و هم‌چنان که بیدار می‌شوید برانگیخته خواهید شد!!

[وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتاً] «1».

و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] قرار دادیم.

(1) - نبأ (78): 9.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 398

و به دنبال این آیه به مسئله شب که راستی از اعظم نعم الهی است اشاره رفته و می‌فرماید: شب را برای شما لباس و پوشاننده قرار دادیم.

همان‌طور که مادری دل سوز یا پدری مهربان وقتی کودک بازی‌گوش را می‌خواهد بخواباند تا سلامت و نشاطش محفوظ بماند و در بازی بیش از حد قوایش را به هدر ندهد، رویش را با پتو یا لحافی می‌پوشاند، پروردگار مهربان‌تر از مادر و پدر، آدمیزاد و بسیاری از جانوران را با پوشاك نیلگون شب فرو می‌پوشد تا از لهو و لعب زندگانی و تلاش معاش آنها بیش از حد لزوم جلوگیری کند.

اگر شب نبود انسان این موجود حریص و شاید بسیاری از جانوران دیگر نیز از استراحت و خواب خودداری نموده به سرعت فرسوده و ناتوان می‌گشتند و نیز نعمت شب، پوشاکی است که گیاه و حیوان را از گرمای سوزان روز محافظت می‌کند.

[وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لباساً] «1».

و شب را پوششی مقرر کردیم.

به دنبال مسئله شب به نعمت روز اشاره می کند، شمردن منافع روز احتیاج به شرح و بسط مفصل دارد و این جزوه مجال توضیح روز را ندارد.

پس از بیان روز به نعمت با عظمت آسمانهای هفتگانه اشاره می کند می فرماید:

و هفت آسمان را بالای سر شما استوار ساختیم.

برای درک منافع آسمان، لازم است به کتب هیئت، کتب نجومی و مجلات ارزنده علمی مراجعه کنید، تا بر شما معلوم گردد چه گونه مانند ماهی دریا غرق در نعمت حق هستید.

(1) - نبأ (78): 10.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 399

اگر حوصله بررسی و مطالعه کتب علمی در این زمینه را ندارید به کتاب مختصر، ولی فوق العاده ارزنده «خدا در طبیعت» نوشته کامیل فلاماریون و پاورقی های ارزنده آن مراجعه کنید تا از طریق اکتشافات علمی پی به نعمت با عظمت آسمانها ببرید و از طریق به کتاب ارزشمند «هیئت در اسلام» نوشته فیلسوف و علامه بزرگ مرحوم هبة الدین شهرستانی رجوع نمایید تا مسئله آسمانها و زمین به طور مفصل از طریق وحی برای شما روشن شود!!

[وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا] «1».

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

نعمت خورشید

پس از بیان خلقت آسمانها به نعمت با ارزش و حیات بخش خورشید اشاره می کند و آن را به عنوان سراج و هاج معرفی می نماید.

وهج به معنی فروزندگی و به عبارت دیگر نور و حرارت دادن است، در آیه شریفه می‌فرماید: و چراغی با فروغ و گرمی ساختیم، بعد از بیان آماده شدن مسکن و سقف آن، اینک چراغی در سقف قرار می‌دهد تا به زندگی همگان گرما و روشنی بخشد.

هزاران موجبات فراهم آمده، تا ما از نور زیبا و حیات بخش و مفرح خورشید بهره‌مند شویم.

اگر فاصله زمین تا خورشید زیادتر یا کم‌تر از آنچه هست می‌بود و اگر حرکت زمین کندتر یا تندتر می‌شد و اگر ... و بالاخره اگر به جای خورشید، ستارگان دیگری

(1) - نبأ (78): 12.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 400

قرار می‌گرفت زندگی حیوان و نبات و انسان محال می‌شد چه در میان میلیون‌ها ستاره تنها و تنها خورشید ما است که برای ایجاد حیات مناسب می‌باشد!!

[وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا] «1».

و چراغی روشن و حرارت‌زا پدید آوردیم.

نعمت باران

آن‌گاه به نعمت با عظمت باران اشاره کرده می‌گوید: و از آب افشارها (ابرها و بادهای) آبی سخت ریزان فرو فرستادیم.

[وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا] «2».

و از ابرهای متراکم و باران‌زا آبی ریزان نازل کردیم.

عصر به معنی فشردن است؛ مثل کسی که جامه‌ای را می‌فشارد و از آن آب می‌ریزد به این مناسبت ابرها را معصرات نامید و لفظ ثج به معنای پی در پی و به شدت ریختن است.

بعد از آن که مسکن و سقف و همسر و وسیله آسایش چون شب و وسیله معاش چون روز و نور را برابمان فراهم فرمود، با نزول باران خوراکمان را آماده می سازد، از ابرها آبی سخت ریزان فرو فرستادیم، نیاز جانداران به آب پیش تر و بیش تر از همه چیز است؛ ولی باران علاوه بر تأمین آب آشامیدنی، موجب تهیه دیگر خوراك است از قبیل؛ آنچه در دو آیه بعد می آید:

آنچه از زمین می روید یا تنه دارد یا ندارد و آنچه تنه ندارد یا دانه اش قابل

(1) - نَبَأُ (78): 13.

(2) - نَبَأُ (78): 14.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 401

استفاده است یا خودش، اولی اشجار و دومی حبوبات و سومی بقولات است و همه اینها در دو آیه کوتاه جمع است:

[يُنْخَرِجُ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا* وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا] «1».

تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغهایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

لفظ جَنَّت به معنی باغی است بسیار آباد و لف هم به معنای پیچیده است و این لف، صفت درخت هاست؛ یعنی باغها و بوستانهایی که درختانش از کثرت فراوانی به یکدیگر پیچیده اند!!

این است رحمت واسعه الهی و لطف بیش از حد حضرت حق نسبت به بندگان تا در برابر این همه نعمت سپاس گذاری کند و چه کسی ناسپاسی کرده و کفران بورزد، ولی به فرموده قرآن، نزدیک به هزار آیه برای رسیدگی به پاداش و کیفر عموم مردم عالم هست و در به پا شدن آن روز شك و تردیدی وجود ندارد.

چه طور می توان در این جزوه کوچک به نعمتهایی که حضرت دوست فرموده: اگر بخواهید بشمارید از عهده شمردن آن عاجزید، اشاره کرد؟ بیایید مقداری از اوقات خود را صرف کتبی که درباره نعمتهای درونی و بیرونی، ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، دنیایی و آخرتی نوشته شده صرف کنیم؛ بیایید به خصوص در نعمتهای معنوی که عبارت است از: وجود انبیا، وحی، کتب آسمانی و به خصوص قرآن، ائمه، عقل، روح، وجدان، فطرت، الهامات، خشنودی حق، حسنات

اخلاقی و بالاخره بهشت فکر کنیم و همیشه به یاد داشته باشیم که این نعمت‌ها از خداست و باید به دستور حضرت او این نعمت را مصرف کنیم.

(1) - نبأ (78): 15 - 16.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 402

ما تاکنون به شناخت نعمت‌ها و صاحب نعمت‌ها اقدام نکرده‌ایم، معرفت ما نسبت به نعمت‌ها و خالق و معطی آن بسیار کم است، از این جهت ما در مصرف نعمت‌ها در بسیاری از اوقات دچار گناه و معصیت شده‌ایم، هم اکنون با مطالعه این صفحات بیایید از حضرت حق، عذر خواسته و به پیشگاه وجود مقدس او رو آورده و از حضرتش به طور جدّی توفیق توبه بخواهیم و در محضر آن جناب چنان که این فقیر بال و پر شکسته و گنهکار دل خسته به عنوان مناجات عرض ادب کرده عرض ادب کنیم:

محروم مکن تو بی‌نوا را

یا رب بنواز این گدا را

از نامه من بشو معاصی

ای نور دل سیاه عاصی

این خسته زار دل شکسته

رحمی تو بر این غریب خسته

سرمایه من امید و زاری است

ازدیده من سرشک جاری است

ای بر دل من غم تو حاصل

ای روشنی دو دیده دل

از یاد تو زنده شد روانم

ای خاک درت سرای جانم

از باده عشق کن تو مستم

از لطف و کرم بگیر دستم

از عشق روان و دل بسوزان

ای عشق تو مایه دل و جان

در رحمت خود بده پناهم	رحمی بنما به سوز و آهم
گر آتش آه من فروزد	یک جا همه هستی ام بسوزد
لطفی به اسیر کوی خود کن	روی دل من به سوی خود کن
محتاج تو در کجا کند رو	محروم شود رود به هر سو
من در غم تو کشیده ام رنج	در مخزن دل غم تو شد گنج
ای محور عشق قلب مسکین	عشق تو مراست دین و آیین

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 403

[وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ]

رضایت به فعل حضرت حق

رضایت به آنچه خداوند بزرگ از نعمت‌ها به انسان عنایت فرموده، از بهترین حالات است، انبیا و ائمه و شاکران از عباد حق، از حال رضای عبد نسبت به داده حق، تعریف فوق العاده کرده‌اند.

هیچ گاه نعمت حق به نظر شما کوچک نیاید، هر نعمتی که به دست شما می‌رسد، با کمک هزاران موجب و علت به دست شما می‌رسد و به خاطر هدئی مقدس و والا، آن نعمت به شما عنایت می‌شود، شما اگر تجلی رحمانیت و رحیمیت و کرم و لطف حضرت او را در نعمت ببینید، آن را عظیم خواهید یافت.

ما در عین این که از حضرت حق طلبکار نیستیم و استحقاق هیچ گونه نعمتی نداریم، اما حضرت دوست آن به آن و لحظه به لحظه ما را غرق در نعمت نموده و از هیچ برنامه یا منفعتی نسبت به ما مضایقه نفرموده است.

هرگز کمیت نعمت را نبینید به کیفیت آن بیندیشید، حقیقت نعمت را در نظر بگیرید، صاحب نعمت را و محبت و عشق او را تماشا کنید.

اگر به ما چیزی نمی‌داد، باید به واقع از او رضایت داشتیم، چه رسد به وضع فعلی ما که پیچیده به هر نوع نعمتی هستیم!!

همین نعمت شناخت خدا و معرفت به انبیا و ائمه و اولیا و نعمت ایمان و این که

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 404

اجازه داریم نام مقدس او را ببریم و در پنج وقت به پیشگاه او به نماز بایستیم و در ماه رمضان روزه بگیریم و ... مگر برنامه کمی است؟

برنامه‌های معنوی که تأمین کننده خیر دنیا و آخرت ماست، برنامه ایمان و عبادت که ما را در قیامت از عذاب ابدی می‌رهاند چقدر مهم است؟ با وجود این برنامه‌ها آیا عدم رضایت و دلتنگی از حضرت حق صحیح است؟!

عبدی که از مولایش راضی نیست، بیچاره عبدی و بدبخت انسانی و فلك زده آدمی است!!

راضی به نعم حق، چه نعمت اندك باشد چه نباشد، عبدی پرارزش و بنده‌ای والا و انسانی بزرگوار و با کرامت است.

عبد باید بداند کمی یا زیادی نعمت‌های مادی بر وفق مصلحت او و از این بالاتر برای امتحان اوست.

اگر کسی در مضيقه مادی است، مصلحت او و کلّ جامعه اقتضا کرده که در محدودیت از امور مادی باشد و این عین لطف حضرت حق به اوست، نشنیده‌اید که موسی به مناجات می‌رفت، مردی را دید تا کمر به خاك فرو رفته، سبب پرسید گفت: از شدت فقر و تنگدستی است، به خدا بگو مشکل مادی مرا حل کند، موسی در طور به او دعا کرد، درهمی چند نصیب او شد، اما او با آن چند درهم معامله بدی کرد، وقتی موسی از طور برگشت جمعیتی را در گوشه‌ای دید، سؤال کرد: چه خبر است؟ گفتند: کسی مست کرده و شکم بی گناهی را دریده، چون جلو آمد دید همان مردی است که تا ناف در خاك فرو رفته بود!!

اگر تنگ دستی، حساب کن که این تنگدستی از باب لطف خدا به توست، همه جا که وسعت و گشایش نعمت نیست، آنان که در وسعت و گشایش به فرموده قرآن دچار طغیان و عصیان‌اند، در نعمت‌اند نه در نعمت و سخت منفور و مبعوض

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 405

حضرت حقند نه مورد محبت و عنایت!!

تنگدستی و وسعت نسبت به عبد مورد توجه حق، مقام با عظمت و پرارزش امتحان است، به داده حق در مرحله تنگدستی راضی باش تا ایمان و عمل صالحت حفظ شود و در وسعت هم به نعمت حق راضی باش و از نعمت در راه دوست استفاده کن تا ایمان و کردار شایسته‌ات از خطر مصون بماند.

در هر دو صورت خود را سرباز الهی حساب کن، تنگدستی و وسعت را سنگر بدان و در هر دو موقعیت، گوش به فرمان مولا باش؛ در تنگدستی صبر پیشه کن و برای جبران سختی به گناه آلوده نشو، در وسعت به انفاق و صدقه و حل مشکل مردم بکوش و ثروت را در راه امیال و غرائز و شهوات شیطانی مصرف نکن، فقط به عنایت او راضی باش و بس؛ این فقیر در این زمینه سروده‌ام:

خود و جان و دلم بی‌نام کردم

شراب عشق او در کام کردم

سرایا خویش را گمنام کردم

گرفتم جا در آغوش خوش یار

چه شیرین جرعه‌ها در جام کردم

من از خم خانه عشق و ولایش

به عشق حضرتش در دام کردم

دل و حشی‌تر از وحش بیابان

دل گریان خود آرام کردم

پیام وصل او را چون شنیدم

جدایی من زخاص و عام کردم

زدم بر سینه ناعمرمان دست

همین يك كار را اتمام کردم

زغیر او بریدم دل به عالم

پس آن گه ترك كام و نام کردم

چو مسکین در ره عشقش فتادم

راستی بدترین انسان، آن کسی است که از حضرت حق ناراضی باشد و از جناب مقدّس او گله و شکایت داشته باشد.

انسان نباید برای کم شدن یا سخت شدن امور مادی بنالد، این ناله به طور حتم ناله شیطانی است.

نباید چشم و گوش بسته زندگی کرد، ما از ادای شکر يك نعمت او عاجزیم، چه رسد به این همه نعمت که در آن غرقیم، مانند نعمت سلامتی، شنوایی، بینایی، چشایی، گردش خون، ضربان صحیح قلب، دست و پا و عقل سالم؛ انسان نباید برای نبود يك لقمه نان که گاهی برای امتحان و رشد انسان از آدمی منع می شود زبان به شکایت باز کند، اگر هم شکایتی دارید، شکوه و گله را به پیشگاه با عظمت خود او ببرید، نه این که از حضرت او نزد دیگران گله کنید.

سعی کنید به حقیقت از جناب دوست راضی باشید، رضایت شما صرف ادعا نباشد، او شما را در این ادعا امتحان خواهد کرد، مواظب باشید در امتحان شکست نخورید، مصائب و بلاها گاهی عطای اویند، مانند مصائب و بلاهایی که در مقام امتحان و ابتلاء، انبیا و اولیا کشیدند، آن بزرگواران که آن همه مصیبت و بلا دیدند، به خاطر دین و به حرکت آمدن فرهنگ الهی و رشد و کمال خودشان بود، آنان در عین آن همه مصائب و در شدت ابتلا و سختی به حضرت دوست فقط يك کلمه گفتند: و آن این بود: إلهی رضاً بِقَضَائِكَ.

عبد شاکر، راضی به فعل حق

یکی از شاگردان با معرفت عارف ربانی، الهی قمشه ای نقل کرد: آن جناب سفری به آستانه بوسی عبد راضی حضرت رضا علیه السلام به مشهد مشرف شد.

شیء در حرم حضرت رضا عرضه می دارد: یا بن رسول الله! شما دارای مقام رضای کامل هستید، از حضرت حق بخواهید ذره ای از این مقام به این فقیر عنایت کند.

وقتی از حرم خارج می شود، ماشینی در خیابان به او می زند، وقتی چشم باز می کند خود را روی تخت بیمارستان می بیند، سؤال می کند: چه شده؟ می گویند:

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 407

تصادف کرده اید و راننده ای که به شما زده دستگیر شده و این جاست، می گوید:

کاغذ و قلمی به من بدهید، يك رضایت نامه کامل می نویسد و دستور می دهد راننده را آزاد کنید؛ زیرا من چند لحظه قبل در حرم حضرت رضا از خداوند عزیز طلب مقام رضا کردم و این مصیبت، برق اول این مقام جهت امتحان استعداد و ادعای من است، اگر در همین مرحله اول زبان و دل به گله و شکایت باز کنم از به دست آوردن این عنایت محروم خواهم شد!!

در هر صورت، عبد شاکر کسی است که در هر مقامی که هست در کمال عشق و شور از وجود مقدس دوست، راضی باشد.

سالی برای زیارت عارف کامل، حضرت آیت الله حاج آقا رحیم اریاب که از حسنات روزگار بود، به اصفهان رفتم. من زمانی خدمت این مرد بزرگ رسیدم که نزدیک به هفت سال بود چشمش را بر اثر کهولت سن از دست داده بود، مردی در همان وقت به محضر ایشان مشرف شد و گفت: فلان آشنا از حال شما و چشم شما جويا شد، فرمود: حالم بسیار عالی است و چشمم مربوط به او نیست، محبوب من علاقه داشت هشتاد سال ببینم و اکنون مصلحت دیده بدون بینایی باشم و من صد در صد به مصلحت محبوبم راضی هستم!!

امام سجّاد علیه السلام سراسر عمر پنجاه و هفت ساله اش به سخت ترین مصیبت ها و رنج ها گذشت، رنج هایی که به فرموده حضرت زهرا علیها السلام اگر به روز روشن می زدند تبدیل به شب تاریک می شد؛ اما در میان این موج سنگین حوادث و بلاها از حضرت حق دو برنامه می خواست: طول عمر برای عبادت و زبان و دل بیدار برای شکرگزاری!!

شما ای عزیزان! در تمام لحظات در محضر مقدس خدایید، سعی کنید فقط متوجه و بیدار او باشید، وقتی همه چیز را تابع عشق و علاقه به او قرار دادید و غیر

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 408

عظمت و هیبت و جلال او ندیدید، جز مقام شکر و رضایت به داده او که عین علم و عدل و حکمت و عنایت اوست نخواهید داشت.

در کتاب «فیه ما فیه» آمده:

یکی گفت: این جا چیزی فراموش کرده ام، بیداری گفت: در عالم یک چیز است که فراموش شدنی نیست، اگر همه چیز را فراموش کنی و آن را از یاد نبری باک نیست، اما اگر همه چیز را به جای آری و هیچ چیز را فراموش نکنی، ولی او را فراموش کنی هیچ کار نکرده ای.

چنان چه کسی تو را به جایی برای کار معین بفرستد و تو در آن جا صد کار انجام دهی و آن را به جای نیآوری چنان است که کاری نکردی، او تو را به دنیا آورد برای یک کار و آن دوستی با خودش و این که او مقصود باشد، تو را اگر هزاران مقصد باشد و هزاران کار و او نباشد انگار هیچ کار نکرده ای!!

در ادّعا، دیندار بودن و شاکر بودن، و راضی بودن کار بسیار آسانی است و هر حیوانی را می‌توان تعلیم کرد که این ادّعا را داشته باشد، شاکر بودن و راضی بودن به داده حق به نحو حقیقت، مهمّ و پرثمر است.

صاحب تفسیر مثنوی در ذیل يك بيت جلال الدین می‌گوید:

اگر تمام زندگی را شب و روز خدا خدا بگوییم، مادامی که گرایش واقعی پیدا نکنیم، یعنی زندگی را به فرمان‌های اصیل او وصل نکنیم و به تهذیب خود برنخیزیم، تلفظ کلمه خدا خدا شخصیت ما را به کمال مطلوب نخواهد رساند.

اگر روزی گرایش واقعی به حق پیدا کنیم و اتصال به حق و حقیقت به ما دست دهد، امکان ندارد که آن روز برای منافع خود دروغی بگوییم و دست به فحشا بزنیم.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به ما دست دهد، محال است که

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 409

دیگران را وسیله و خود را هدف بپنداریم و برای يك دستمال، قیصریه را به آتش بکشیم و برای حفظ موقعیت خود، جان انسان‌ها را بازیچه هوس‌های خود قرار دهیم!!

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به ما دست دهد، کلمات ابوذرا در برابر نیرومندان دوران‌ش که کلمه حق در برابر پیشوایان منحرف بود، با عظمت‌ترین ذکر خداوندی خواهیم یافت، آن وقت به ذکر معمولی قانع نمی‌شویم و از ذکر که به منافع ما لطمه می‌زند، نمی‌گریزیم و همان ذکر را شکر زبان به حساب می‌آوریم گرچه سر ما و جان ما در راه آن شکر برود!! و به این سر و جان فدا کردن که از دل شکر حق و ذکر او زاییده می‌شود با تمام هستی رضایت خواهیم داد!

وقتی به حق و حقیقت گرایش پیدا کنیم، خواهیم یافت که درخشان‌ترین ذکر خداوندی و شکر الهی و رضایت از حق، همان بود که نیایش گر حقیقی، حضرت سیدالشّهدا علیه السلام به زبان آورد و جان خود را در همان راه و همان ذکر از دست داد تا به بارگاه جانان قدم بگذارد، او شب عاشورا که به ظاهر سخت‌ترین شب عالم بود با یارانش در حال ناله و گریه از خدا می‌خواستند، ای خدا! ما را از بندگان شاکر قرار بده.

وَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ!!

این عبد فانی و غرق بحر معاصی در اظهار ارادت به حضرت دوست چنین سروده‌ام:

عشق روی تو بود مدرسه و مکتب من بندگی بر سر کوی تو بود مطلب من

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 410

گذرد سال و مه و هفته و روز و شب من	در غم هجر تو ای کوکب رخشنده جان
هر شب از بام فلک درگذرد یا رب من	تا به دامان وصالت برسد دست دلم
عاشقم عشق تو باشد به جهان مذهب من	ذکر تو نور شب و یاد توام مونس روز
جان رسیدست زیار غم تو بر لب من	وارهان از غم هجرم که به جان تو قسم
در ره عشق تو ای دوست شده مشرب من	رندی و باده پرستی و سراپا مستی
رهروم سوی تو و عشق بود مرکب من	وعده وصل توام جان دگر داد به من
رحمی آخر تو نما بر من و تاب و تب من	از غم هجر تو مسکین شده در سوز و گداز

بیایید برای کسب حقایق و آراسته شدن به فضایل، دست به دامان انبیا و امامان علیهم السلام و اولیا بنزیم، باشد که نور معرفت، قلب و جان ما را روشن کند و ما از این لجن زار متعفن مادیّت و خودخواهی و خودپرستی نجات پیدا کرده، در صف بندگان شایسته دوست قرار بگیریم و از مقامات عالی الهی هم چون ذکر و شکر و رضا بهره‌مند گشته، به خیر دنیا و آخرت برسیم، دنیا جز تکرار خوردن و پوشیدن و خوابیدن چیزی نیست، این سرمایه گرانبهای عمر و هستی را که با تمام جهان نمی‌توان عوض کرد صرف تکرار مکررات نکنید، به عاقبت خویش بیندیشید و از جریمه‌های سنگینی که برای مجرمان آماده شده بترسید.

به قول بابای شوریده حال، بابا طاهر همدانی:

امان روزی که قاضی مون خدا بو

سر پُل صراطم ماجرا بو

به نوبت بگذرند پیر و جوانان

وای آن وقتی که نوبت آن ما بو

اگر زرّین کلاهی عاقبت هیچ

اگر چون پادشاهی عاقبت هیچ

اگر ملك سلیمانت ببخشند

در آخر زیر خاکی عاقبت هیچ

به گورستان گذر کردم صباحی

شنیدم ناله و افغان و آهی

شنیدم کله‌ای با خاک می گفت

که این دنیا نمی‌ارزد به کاهی

به گورستان گذر کردم کم و بیش

بدیدم حال دولتمند و درویش

نه درویشی به خاکی بی کفن ماند

نه دولتمند برد از يك کفن بیش

دنیا خوان بی و مردم میهمان بی

امروز لاله بی و فردا خزان بی

سیه چالی کنن نامش نهند گور

به مو واجن که اینت خاتمان بی

امان روزی که در قبرم نهند تنگ

بیالینم نهند خشت و گل و سنگ

نه پای آن که بگریزم به جایی

نه دست آن که با موران کنم جنگ

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملایک

تو قدر خود نمیدانی چه حاصل

دل زار و حزینه چون نالم

وجودم آتشینه چون نالم

بمن واجن که چون و چند نایی

چو مرگم در کمینه چون نالم

[وَأَنْ لَا يَعَصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ يُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ]

با نعمت خدا معصیت نکنیم

عبد شاکر آن انسانی است که با نعمت خدا معصیت نکند و با تکیه بر نعمت الهی، با امر و نهی حضرت او - که به مصلحت انسان تنظیم شده - به مخالفت با وجود مقدس پروردگار برخیزد.

راستی چه جنایت بزرگ و سنگینی است که انسان نعمت الهی را که عبارت از تمام اعضا و جوارح انسانی و زمین و هوا و خوراک و پوشاک و تمام مواد مادی است صرف گناه و مخالفت با حضرت دوست که از باب کرم و لطف و عنایت این همه نعمت در اختیار آدمی گذارده بنماید!!

گناه کار برای گناه ابزاری جز نعمت های الهی در اختیار ندارد، کسی که می خواهد به نامحرم نظر کند و راه خیانت به ناموس يك مملکت را به روی خود باز کند جز این نیست که باید از نعمت چشم و قدم و مال و شهوت برای رسیدن به امیال شیطانی و جهنمی اش مایه بگذارد.

کسی که می خواهد از صدای حرام و آواز محرم و لهو و لعب و موسیقی های ایمان برانداز، لذت ببرد جز این نیست که باید از گوش و مال که هر دو نعمت حق اند مایه بگذارد.

کسی که می خواهد دروغ بگوید، تهمت بزند، استهزا کند، افترا ببندد و دو به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 413

هم زنی نماید، نفاق افکنی پیشه سازد، فحش بدهد، باطل بگوید، حق را ناحق کند، زورگویی کند، شهادت ناحق بدهد، جز این نیست که باید از نعمت زبان استفاده کند.

کسی که می خواهد کار خلاف خدا انجام دهد، مگر نباید تمام هستی خود را برای افتادن در حرام به کار بگیرد؟!

معنای واقعی شکر چیست؟ داوود پیامبر از خدا پرسید: ای مولای من! اگر بخواهم شکر تو را در آن حدی که خوشنودی تو در آن است انجام دهم چه کنم؟

جواب آمد: آنچه نعمت به تو عنایت کردم در همان راهی خرج کن که به آن دستور داده ام که خرج نعمت در جایی که برای آن معین شده عین شکر من است.

پس هر گناهی برابر این روایت، عین ناسپاسی و کفران نعمت اوست و حق این است که خدای بزرگ، نعمت‌های خود را از ناسپاسان سلب کند.

بیایید در مرحله اول، خالق نعمت‌ها را بشناسیم، سپس به شناخت نعمت‌ها و این که تمام نعم عنایت و مرحمت اوست اقدام کنیم، آن گاه به شکر نعمت که خرج کردن آن در راه اوست دست زده و از این راه، هم به تثبیت نعمت برخیزیم، هم در خیر دنیا و آخرت را به روی خود باز کنیم.

نعمت خدا را خرج هوا و هوس و خواسته‌های غلط شیاطین درون و برون نکنیم، از نعمت‌ها برای آبادی دنیا و آخرت استفاده کنیم، وگرنه به عذاب دچار خواهیم شد که هیچ قدرتی ما را از آن عذاب نتواند نجات دهد.

مواظب باشیم نعمت، عامل غفلت و بدبختی ما نشود، تمام این نعمت‌ها را خداوند مهربان برای خوشبختی ما قرار داده، قدرشناس نعمت باشید و راه خرج کردن نعمت را از انبیا و ائمه و قرآن بیاموزید.

در برابر نعمت‌های معنوی بیش‌تر احساس مسؤولیت کنید، با اتصال به

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 414

نعمت‌های معنوی و به کارگیری صحیح آنها، خود را به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت برسانید.

بی تفاوتی در برابر قرآن، نبوت انبیا، امامت امامان علیهم السلام، فقه فقیهان، عرفان عارفان، عین ناسپاسی و کفران است.

روز قیامت روزی است که از همه انسان‌ها نسبت به نعمت‌هایی که در اختیار داشتند سؤال خواهد شد. روایت زیر یکی از روایات مهمی است که در این زمینه وارد شده:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ حِصَالٍ:

عُمْرُكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَجَسَدُكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ وَمَالُكَ مِنْ أَثْنِ اكْتَسَبْتَهُ وَأَنْتَ وَضَعْتَهُ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ وَمَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ حُبُّهُ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: قدم بنده‌ای در برابر حضرت حق حرکت نمی‌کند مگر این که از چهار چیز از او سؤال شود: عمرت و بدنت را در چه راهی صرف کردی، ثروت را از کجا آوردی و در کجا خرج کردی و از عشق ما

اهل بیت از او سؤال می‌شود، مردی به حضرت گفت: علامت حبّ شما چیست؟ حضرت فرمود: عشق به این مرد، آن‌گاه دست بر سر علی بن ابی‌طالب گذاشت.

شکر نعمت عمر، به این است که این گوهر گرانبها خرج طاعت حق گردد و شکر بدن، عبادت حق و خدمت به خلق و شکر مال، از حلال به دست آوردن و در حلال و خیر خرج کردن و شکر نعمت امامت، فرمان بردن از امر و نهی امام علیه السلام و عشق به اوست.

(1) - بحار الأنوار: 103 / 27، باب 4، حدیث 70.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 415

امیرالمؤمنین علیه السلام در سفارشی به فرزند عزیزش حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ لَوْفَتِهَا وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ عِنْدَ مُحَلِّهَا وَأَوْصِيكَ بِمَغْفِرَةِ الذَّنْبِ وَكُظْمِ الْغَيْظِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ وَالْحِلْمِ عِنْدَ الْجَاهِلِ وَالتَّقَهُ فِي الدِّينِ وَالتَّشَبُّتِ فِي الْأَمْرِ وَالتَّعَهُدِ لِلْقُرْآنِ وَحُسْنِ الْجَوَارِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا فِي كُلِّ مَا عُصِيَ اللَّهُ فِيهِ «1»؛

فرزندم تو را به خویشستن داری از گناه و نماز به وقت و پرداخت زکات در محل خودش سفارش می‌کنم از تو می‌خواهم از گناه دیگران چشم‌پوشی و خشم را فرو ببری و صله رحم به جا آوری و در برابر جاهل بردبار باشی و در دین راه فهم پیش بگیری و در امر خود پا برجا باشی و نسبت به قرآن متعهد بوده و با همسایه نیک رفتاری پیشه کنی، امر به معروف و نهی از منکر کن، از تمام فواحش، در آنچه خدا در آن معصیت می‌شود پرهیز.

اگر عمر بر طبق این روایات صرف شود، به حقیقت، شکر عمر به جا آورده شده و وقت و نعمت در گناه حق مصرف نشده.

اقسام انسانها در برابر نعمت‌ها

در این‌جا لازم است تذکر داده شود که انسان‌ها در برابر نعمت‌های حق به‌خصوص نعمت‌های معنوی بر چهار دسته‌اند:

اول: گروهی که از ابتدا از قبول نعمت حق روی گردانده و از ریشه، نعمت مادی یا معنوی را قبول نکرده‌اند، تن به کار نداده و تنبلی پیشه کرده و سریار مردم و دچار فساد شده‌اند یا دین خدا را نپذیرفته و راه ضلالت و گمراهی و جنایت و خیانت پیشه کردند.

(1) - تحف العقول: 222؛ بحار الأنوار: 62 / 75، باب 16، حدیث 142.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 416

دوم: گروهی که نعمت مادی یا معنوی را پذیرفته ولی از خرج آن بخل ورزیده و نعمت خدا را معطل گذاردند در مال قرار گرفتند و انفاق نکردند، عالم شدند و به خاطر عافیت طلبی به گوشه‌ای خزیده و از خرج نعمت دانش دریغ ورزیدند!

سوم: گروهی که نعمت را قبول کردند، ولی در راه غیر دوست مصرف کردند، مانند ثروتمندان طاغی و عالمان دریاری.

چهارم: گروهی که نعمت مادی و معنوی را پذیرفتند و خویش را نسبت به مال و علم یا نعمت دیگر، امین خدا دانستند و برابر با خواسته حضرت حق به مصرف کردن نعمت اقدام کردند، اینان همان دسته‌ای هستند که قرآن مجید از آنها تحت عنوان بندگان شاکر یاد کرده است، در هر صورت حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

وَأَنْ لَا يَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ يُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ

شکر به این است که با نعمتش معصیت نکنی و از قدرت و قوت نعمت در امر و نهی او به مخالفت برنخیزی.

این بنده شرمنده و از درگاه دوست رانده که امید کامل به رحمت حضرت او جهت توبه و بازگشت به پیشگاهش دارم در این زمینه گفته‌ام:

دل و جانم فدای حضرت یار

من وزین پس به راه خدمت یار

تا بینم جمال طلعت یار

چشم بندم ز دیدن عالم

کنمش تابع ارادت یار

پاک سازم دل از ارادت غیر

جام قلب از جهان تھی سازم	پر کنم یکسر از مودت یار
بنمایم اطاعت از جانان	دور سازم ز خویش لعنت یار
دست شویم ز هرچه بیگانه	سر نهم در مقام طاعت یار
دور گردم ز کوی نفس و هوی	تا شوم در خط عبادت یار
نشاند کسی در این عالم	ذره‌ای از مقام و رفعت یار

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 417

سر نیچد کسی به هر دو جهان	از امور و هم از مشیت یار
بس کن ای نفس طاعت شیطان	شو فنا در فضای طاعت یار
گر نجاتی طلب کنی مسکین	شو روان در صراط و خدمت یار

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 418

[وَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ يَجِدَ اللَّهُ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ]

شکر عبد، کرم حق

در این جمله، وجود مقدس امام صادق علیه السلام به قاعده ریشه‌دار و بسیار مهمی اشاره می‌کند که در قرآن مجید به طور مکرر بیان شده و آن این است که مسئله برخورد حق با عبد در ارتباط مستقیم با وضع عبد است، اگر عبد در امور

خودش تابع مسائل الهی باشد در رحمت و عنایت و لطف حضرت دوست چه در دنیا و چه در آخرت به روی بنده باز است، در قرآن مجید آمده:

[وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] «1».

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم.

در آیه شریفه، ایمان و تقوای مردم را علت باز شدن درهای برکات آسمان و زمین از جانب خدا دانسته و این حقیقتی است که در تاریخ به اثبات رسیده.

قوم یونس در قرآن آمده عذاب به آنان نزدیک شده بود و این عذاب، معلول

(1) - اعراف (7): 96.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 419

عصیان و طغیان آنها بود، ولی بیدار شدند و دست به توبه واقعی زدند، عذاب از آنها برداشته شد و به جای آن عنایت و رحمت قرار گرفت.

تغییر نعمت نتیجه اعمال انسان

اگر عبد در امور خودش تابع هوی و هوس باشد و از شیاطین درونی و برونی پیروی کند، دچار اضطراب، ناامنی، خوف، تنگدلی، ضیق صدر، مشکلات و رنج‌ها خواهد شد و تا در گردونه پیروی از هوی و هوس است، دچار بلاست؛ قرآن در این زمینه می‌فرماید:

[ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] «1».

این [کیفر سخت] به سبب این است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرده [به عذاب و نعمت] تغییر دهد تا زمانی که آنان آنچه را در خود [از عقاید حقّه، حالات پاک و اخلاق حسنه‌ای که] دارند [به کفر، شرک، عصیان و گناه] تغییر دهند و یقیناً خدا شنوا و داناست.

خداوند، نعمتی که به بندگان عنایت کرده تغییر دهنده نیست تا زمانی که مردم آراستگی‌ها و حسنات و ایمان و تقوا را از خود دور سازند، به محض آلوده شدن مردم، نعمت‌ها نسبت به آنان تغییر داده می‌شود، امنیت به ناامنی برمی‌گردد، راحتی به ناراحتی، سلامتی به ناخوشی، درستی به نادرستی و خوشبختی به بدبختی تغییر موضع می‌دهد!!

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا]

(1) - انفال (8): 53.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 420

فَلَا مَرَدَّ لَهُ [«1»].

یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی‌دهد تا آن‌که آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی‌ها و گناه تغییر دهند. و هنگامی که خدا نسبت به ملتی آسیب و گزند بخواهد [برای آن آسیب و گزند] هیچ راه بازگشتی نیست.

امام صادق علیه السلام در جمله مورد شرح می‌فرماید:

تو در همه حال عبد شاکری باش، چه در حال غنا، چه در حال فقر، چه روز داشتن، چه روز نداشتن، چه روز سلامت، چه روز مرض، چه روز خوشی و چه روز ناخوشی، وقتی در تمام احوالت شاکر باشی خدایت را در همه حال نسبت به خود کریم خواهی یافت.

نوشته‌اند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از امور دنیا بی‌نیاز بود می‌گفت: «الحمد لله رب العالمین» و وقتی دچار تنگدستی سخت بود می‌گفت: «الحمد لله علی کل حال» [«2»].

در هر حالی که بود شاکر بود، خدای مهربان هم در هر حال نسبت به آن‌جناب، ربّ کریم بود و کرم او با هرکه باشد، اقتضا می‌کند که آن شخص از نظر دین در عین سلامت بود و از شرّ هر گناه و پلیدی در امان باشد و تنگی معیشت یا ناراحتی‌های دیگر او را از یاد خدا غافل نکند!!

راستی، خوشا به حال انسان‌هایی که در هر حال در راه ذکر و شکر حق‌اند، هیچ

(1) - رعد (13): 11.

(2) - الکافی: 97 / 2، باب الشکر، حدیث 19؛ بحار الأنوار: 33 / 68، باب 61، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 421

لحظه‌ای از یاد او غافل نیستند و به خاطر توجه به او در برابر نعمت‌هایش در حال شکرند؛ چون نمی‌شود انسان یاد خدا و عنایات او باشد، ولی شکرگزار نعمت او نباشد، این افتاده پریشان حال و فقیر در خانه جانان در این زمینه سروده‌ام:

آن که گردید مقیم در این خانه منم	آن که شد مست از آن جلوه مستانه منم
آن که اندر غم تو سوخت ولی هیچ نگفت	ای همه سوز دلم ای مه دردانه منم
از ازل عشق تو شد مونس این قلب حزین	آشنای توام و دور زیگانه منم
خرمن! ز آتش عشق تو همه سوخت حبیب	به طواف رخت ای شمع چو پروانه منم
همه گویند دلم گشته گرفتار جنون	حق بود چون زغم عشق تو دیوانه منم
جلوه‌ای کن که به لب آمده ای دوست نفس	که گدای تو و آن جلوه جانانه منم
خبرم نیست به غیر غمت ای داروی درد	آن که افتاده در این بزم و شفاخانه منم
ای غمت شادی من روی توام آب حیات	آن که مست است تو را بی می و پیمانه منم
گفت مسکین که دلم خانه عشق تو شده	آن که گردید مقیم در این خانه منم

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 422

شما را به خدا از این مسائل آسان نگذرد، بیایید با شکر نعمت با خدای مهربان خود معامله کنید و به سود این معامله سنگین و پرمفعت برسید، ای کاش عده‌ای از مردم که غافل از این حقایق زندگی می‌کنند، برای يك بار هم که شده به عنوان امتحان، به معامله خالصانه با خدای خود برخیزند، تا ببینند چه نتایج مهمی عاید آنان می‌گردد، افسوس که عده زیادی در جهل و غفلت به سر می‌برند!!

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 423

[وَلَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَأُطْلِقَ لَفْظُهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا خَصَّهَا بَيْنَ الْعِبَادَاتِ وَخَصَّ أَزْوَاجَهَا فَقَالَ تَعَالَى: [وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ]] «1»

شکر، بالاترین عبادت

اگر در پیشگاه با عظمت حضرت حق، عبادتی که به آن عباد مخلصش او را عبادت می‌کنند بالاتر از شکر در تمام حالات وجود داشت، نام آن عبادت را می‌برد و به آن اشاره می‌فرمود، مردم را به آن آگاهی می‌داد، اما چون عبادتی بالاتر و مافوق شکر وجود ندارد «شکر یعنی نعمت را به‌جا مصرف کردن و نعمت را صرف گناه و مخالفت با امر و نهی او نکردن» آن را در بین تمام عبادات به عنوان يك برنامه ویژه قرار داد و شکرگزاران را هم به عنوان بندگان خاص یاد کرد، آن‌جا که در قرآن مجید فرمود:

و چه کم و اندک‌اند بندگان شکرگزارم.

(1) - سبأ (34): 13.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 424

[وَتَمَامُ الشُّكْرِ إِعْتِرَافُ لِسَانِ السَّائِرِ خَاضِعاً لِلَّهِ تَعَالَى بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغِ أَذْنَى شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا وَهِيَ أَعْظَمُ قُدْرًا وَأَعَزُّ وَجُوداً مِنَ النِّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَفَّقْتَ لَهُ فَيَلْزِمُكَ عَلَى كُلِّ شُكْرٍ شُكْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلَى مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ مُسْتَعْرِقاً فِي نِعَمِهِ قَاصِراً عَاجِزاً عَنْ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ]

شکر کامل

شکر تمام و کامل به این است که ذات هستی و سرّ قلب به حقیقت اعتراف کند و خاضعانه در پیشگاه حضرت حق بگوید که من از به جا آوردن کمترین شکر و کوچکترین نعمت تو عاجز و ناتوانم؛ زیرا توفیق شکر او، خودش يك نعمت جدیدی است که به تو عنایت شده و بر خود این توفیق شکر که نعمتی است از جانب او شکری واجب است و این توفیق شکر، قدرش بزرگتر و وجودش عزیزتر از نعمتی است که به خاطر آن موفق به شکر شدی، روی این حساب بر هر شکری، شکری بر تو لازم است و می دانی که این موضوع یعنی، برای هر شکری يك شکر به جا آوردن سر به بی نهایت می زند، در حالی که تو غرق در نعمتی، از درك غایت و حقیقت شکر او ناتوان و عاجزی.

این عاجز از شکر و قاصر از درك نعمت و عاصی بی نوا به محضر حضرت

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 425

دوست عرضه داشته ام:

از غمت دوش ز دل نعره مستانه زدم	شکر کردم که در آن شب در این خانه زدم
گرمی لطف تو ای ملک دلم را سلطان	داد فتوا که ز عشقت دو سه پیمانه زدم
من به هر در که شدم راه ندادند مرا	جام برداشته یکسر در میخانه زدم
چون دلم خانه عشق تو شد ای ماه وجود	من به صد شور و نوا ساغر شکرانه زدم
گفت: ای دل ز چه در شور و نوا غرق شدی	گفت: من دست بر آن طُرّه جانانه زدم
بنهادم قدم اندر ره عشق تو به جان	این قدم را به ره عشق تو مردانه زدم
سوخت جان و تنم از آتش هجران چون من	با غم عشق تو خود شعله به کاشانه زدم
از ازل دست به دامان تو ای دوست شدم	تا ابد دست به هر سینه بیگانه زدم
مست و مخمور و خرابم من مسکین نه عجب	که صبحی ز صفای خم و خم خانه زدم

راستی کدام انسان تاکنون موفق به ادای شکر او شده، شاید با کرم و لطفش و با رحمت و عنایتش اقرار ما را به عجز شکر به عنوان شکر به حساب آورد.

عرفان اسلامی، ج 3، ص: 426

[وَأَلَىٰ يَلْحَقُ شُكْرُ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللَّهِ وَمَتَى يَلْحَقُ صَنِيعُهُ بِصَنِيعِهِ وَالْعَبْدُ ضَعِيفٌ لَا قُوَّةَ لَهُ أَبَدًا إِلَّا بِاللَّهِ]

شکر عبد کجا و نعمت حق کجا؟ چه گونه شکر عبد به نعمت حق می رسد؟

نعمت آن قدر دارای عظمت و منفعت است و شکر عبد آن قدر بی قدر و بی ارزش است که بین نعمت حق و شکر عبد قابل مقایسه نیست.

ساخته عبد که آن هم به توفیق خدا و با کمک ابزار الهی است با ساخته او کجا با یکدیگر مقایسه می شوند، بنده سخت عاجز و ضعیف و ناتوان است، برای او جز با تکیه بر حضرت حق برای ابد قوتی وجود ندارد.

[وَاللَّهُ غَنِيٌّ عَنْ طَاعَةِ الْعَبْدِ قَوِيٌّ عَلَىٰ مَزِيدِ النِّعَمِ عَلَى الْأَبَدِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَىٰ هَذَا الْأَصْلِ تَرَى الْعَجَبَ]

خداوند بزرگ از اطاعت عبد بی نیاز است، برای همیشه قدرت بر ازدیاد نعمت دارد، تو برای خدا بنده ای شاکر باش که بر این اصل از وجود مقدس او برنامه های اعجاب انگیز ببینی، شکر او را به جای آور، تا نعمتش، اعم از مادی و معنوی هم چون باران بهاران بر تو ریزش کند و ببینی آنچه تو را به عجب آورد.

